

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-162-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۸/۰۲/م ۷ پ ۹

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۱۴

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۶۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

فهرست مطالب

۱۷	گفتار حکیمانه ۲۴۱
۱۹	شرح و تفسیر: روز انتقام ظالمان
۲۵	گفتار حکیمانه ۲۴۲
۲۷	شرح و تفسیر: تمام پرده‌ها را پاره مکن!
۳۱	گفتار حکیمانه ۲۴۳
۳۳	شرح و تفسیر: از درهم شدن جواب‌ها بپرهیزید
۳۴	نکته: آداب پاسخ‌گفتن
۳۷	گفتار حکیمانه ۲۴۴
۳۹	شرح و تفسیر: راه بقای نعمت‌ها
۴۳	گفتار حکیمانه ۲۴۵
۴۵	شرح و تفسیر: با افزایش قدرت، حرص کم می‌شود
۴۷	گفتار حکیمانه ۲۴۶
۴۹	شرح و تفسیر: نعمت‌ها را از خود رم ندهید!
۵۳	گفتار حکیمانه ۲۴۷
۵۵	شرح و تفسیر: سخاوت، بهترین وسیله ارتباط
۵۹	گفتار حکیمانه ۲۴۸
۶۱	شرح و تفسیر: حُسن ظن مردم را با عمل، تصدیق کن
۶۲	نکته: بلای سوء ظن و بدبینی

- گفتار حکیمانه ۲۴۹ ۶۵
- شرح و تفسیر ۶۷
- گفتار حکیمانه ۲۵۰ ۷۱
- شرح و تفسیر: اراده‌ای برتر از اراده ما! ۷۳
- گفتار حکیمانه ۲۵۱ ۷۷
- شرح و تفسیر: تلخی و شیرینی دنیا و آخرت ۷۹
- گفتار حکیمانه ۲۵۲ ۸۳
- شرح و تفسیر: فلسفه، بخش مهمی از احکام اسلامی ۸۵
- نکته: آیا حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟ ۱۰۵
- گفتار حکیمانه ۲۵۳ ۱۰۹
- شرح و تفسیر: سوگند سریع التأثير ۱۱۱
- نکته: سوگند به براءت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۱۲
- گفتار حکیمانه ۲۵۴ ۱۱۷
- شرح و تفسیر: وصی خویشتن باش ۱۱۹
- گفتار حکیمانه ۲۵۵ ۱۲۳
- شرح و تفسیر: غضب و جنون! ۱۲۵
- گفتار حکیمانه ۲۵۶ ۱۲۹
- شرح و تفسیر: ترک حسد، و تندرستی ۱۳۱
- گفتار حکیمانه ۲۵۷ ۱۳۵
- شرح و تفسیر: شاد کردن دیگران ۱۳۷
- گفتار حکیمانه ۲۵۸ ۱۴۳
- شرح و تفسیر ۱۴۵
- گفتار حکیمانه ۲۵۹ ۱۴۹
- شرح و تفسیر: جزای پیمان شکنان ۱۵۱

۱۵۵	گفتار حکیمانه ۲۶۰
۱۵۷	شرح و تفسیر: از این امور غافل نشوید
۱۶۱	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۱
۱۶۳	شرح و تفسیر: آینده درخشان
۱۶۷	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۲
۱۶۹	شرح و تفسیر: امام <small>علیه السلام</small> این خطیب را ستود
۱۷۰	نکته: این خطیب چه کسی بود؟
۱۷۳	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۳
۱۷۵	شرح و تفسیر: آثار سوء خصومت‌ها
۱۷۹	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۴
۱۸۳	شرح و تفسیر: ازدواج دختران با اذن اولیاء
۱۸۷	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۵
۱۸۹	شرح و تفسیر: پیشرفت تدریجی نور ایمان در قلب
۱۹۳	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۶
۱۹۵	شرح و تفسیر: حکم زکات دین
۱۹۹	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۷
۲۰۱	شرح و تفسیر: به هنگام مقابله با دشمن از زنان دوری کنید
۲۰۵	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۸
۲۰۷	شرح و تفسیر: راه پیروزی سریع!
۲۱۱	گفتار حکیمانه ۲۶۰ حدیث ۹
۲۱۳	شرح و تفسیر: روز جنگ از همه نزدیک‌تر به دشمن، رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> بود
۲۱۹	گفتار حکیمانه ۲۶۱
۲۲۱	شرح و تفسیر: گلایه شدید امام <small>علیه السلام</small> از سُستی بعضی از یارانش
۲۲۳	نکته: یاران بی‌وفا!

۲۲۵	گفتار حکیمانه ۲۶۲
۲۲۷	شرح و تفسیر: نخست حق را بشناس سپس پیروانش را.
۲۳۰	نکته: معرفی چند چهره
۲۳۳	گفتار حکیمانه ۲۶۳
۲۳۵	شرح و تفسیر: قرب سلطان است از آن قرب، الحذر!
۲۳۹	گفتار حکیمانه ۲۶۴
۲۴۱	شرح و تفسیر: خوش رفتاری با بازماندگان مسلمین
۲۴۵	گفتار حکیمانه ۲۶۵
۲۴۷	شرح و تفسیر: گفتار دانشمندان، در دیا دارو؟
۲۴۹	گفتار حکیمانه ۲۶۶
۲۵۱	شرح و تفسیر: برای آموزش صحیح شتاب مکن!
۲۵۳	نکته: کتابت حدیث
۲۵۵	گفتار حکیمانه ۲۶۷
۲۵۷	شرح و تفسیر: حرص چرا؟
۲۶۱	گفتار حکیمانه ۲۶۸
۲۶۳	شرح و تفسیر: در دوستی و دشمنی از حد تجاوز مکن
۲۶۴	نکته: رعایت معیارهای الهی در دوستی و دشمنی
۲۶۷	گفتار حکیمانه ۲۶۹
۲۶۹	شرح و تفسیر: دنیاپرستان و آخرت دوستان
۲۷۱	نکته: نه حرص در دنیا و نه تنبلی
۲۷۵	گفتار حکیمانه ۲۷۰
۲۷۷	شرح و تفسیر: سرنوشت زیورآلات کعبه
۲۷۹	نکته‌ها
۲۷۹	۱. داستان حُلّی کعبه

۲۸۲ ۲. لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عَمْرٌ.
۲۸۳ گفتار حکیمانه ۲۷۱
۲۸۵ شرح و تفسیر: حکم حکیمانه.
۲۸۹ گفتار حکیمانه ۲۷۲
۲۹۱ شرح و تفسیر: مبارزه با بدعت‌ها
۲۹۵ گفتار حکیمانه ۲۷۳
۲۹۷ شرح و تفسیر: از حرص خود بکاه و به سهم خود قانع باش
۳۰۳ گفتار حکیمانه ۲۷۴
۳۰۵ شرح و تفسیر: راه پایداری علم و یقین
۳۰۹ گفتار حکیمانه ۲۷۵
۳۱۱ شرح و تفسیر: شش نکته آموزنده
۳۱۵ گفتار حکیمانه ۲۷۶
۳۱۷ شرح و تفسیر: از ریاکاری به خدا پناه بریم
۳۱۸ نکته: نکوهش شدید ریا در کتاب و سنت
۳۲۱ گفتار حکیمانه ۲۷۷
۳۲۳ شرح و تفسیر: سوگندی بسیار زیبا
۳۲۵ گفتار حکیمانه ۲۷۸
۳۲۷ شرح و تفسیر: ارزش اعمال کم توأم با نشاط
۳۳۱ گفتار حکیمانه ۲۷۹
۳۳۳ شرح و تفسیر: مستحبات مزاحم واجبات را ترک گویند
۳۳۵ گفتار حکیمانه ۲۸۰
۳۳۷ شرح و تفسیر: آمادگی برای سفر آخرت
۳۴۱ گفتار حکیمانه ۲۸۱
۳۴۳ شرح و تفسیر: خطای حس را با عقل اصلاح کنید

۳۴۷	گفتار حکیمانه ۲۸۲
۳۴۹	شرح و تفسیر: حجاب معرفت
۳۵۵	گفتار حکیمانه ۲۸۳
۳۵۷	شرح و تفسیر: عالم و جاهلِ شما، هر دو خطا کارند
۳۵۸	نکته: بالای «تسویف»
۳۶۱	گفتار حکیمانه ۲۸۴
۳۶۳	شرح و تفسیر: راه عذر بر شما بسته است
۳۶۷	گفتار حکیمانه ۲۸۵
۳۶۹	شرح و تفسیر: از دست دادن فرصت‌ها
۳۷۱	گفتار حکیمانه ۲۸۶
۳۷۳	شرح و تفسیر: همه چیز دنیا در حال دگرگونی است
۳۷۷	گفتار حکیمانه ۲۸۷
۳۷۹	شرح و تفسیر: راه پر پیچ و خم و ظلمانی
۳۸۵	گفتار حکیمانه ۲۸۸
۳۸۷	شرح و تفسیر: گوهر علم را به ناهلان نمی دهند
۳۹۱	گفتار حکیمانه ۲۸۹
۳۹۵	شرح و تفسیر: برادری با تمام صفات انسانی
۴۰۴	نکته‌ها
۴۰۴	۱. مجموعه‌ای از صفات برجسته انسانی
۴۰۵	۲. این برادر که بود؟
۴۰۷	گفتار حکیمانه ۲۹۰
۴۰۹	شرح و تفسیر: به پاس نعمت‌هایش عصیان مکن
۴۱۳	گفتار حکیمانه ۲۹۱
۴۱۵	شرح و تفسیر: این‌گونه باید تسلیت گفت

۴۱۹	نکته‌ها.....
۴۱۹	۱. اشعث بن قیس کیست؟.....
۴۱۹	۲. راه و رسم تعزیت گفتن.....
۴۲۳	گفتار حکیمانه ۲۹۲
۴۲۵	شرح و تفسیر: این جا جای صبر نیست!.....
۴۲۹	گفتار حکیمانه ۲۹۳
۴۳۱	شرح و تفسیر: مصاحبت احمق!.....
۴۳۵	گفتار حکیمانه ۲۹۴
۴۳۷	شرح و تفسیر: فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است؟.....
۴۴۱	گفتار حکیمانه ۲۹۵
۴۴۳	شرح و تفسیر: دوستان و دشمنان.....
۴۴۷	گفتار حکیمانه ۲۹۶
۴۴۹	شرح و تفسیر: به خودت ضرر می‌زنی.....
۴۵۳	گفتار حکیمانه ۲۹۷
۴۵۵	شرح و تفسیر: اسباب عبرت، بسیار است ولی.....
۴۵۹	گفتار حکیمانه ۲۹۸
۴۶۱	شرح و تفسیر: اعتدال در خصومت.....
۴۶۲	نکته: خطرات خصومت.....
۴۶۵	گفتار حکیمانه ۲۹۹
۴۶۷	شرح و تفسیر: راه و روش توبه.....
۴۶۸	نکته: حقیقت توبه و تأخیر نینداختن آن.....
۴۷۱	گفتار حکیمانه ۳۰۰
۴۷۳	شرح و تفسیر: پاسخ جالب به دو سؤال.....
۴۷۵	نکته: سرعت محاسبه الهی.....

۴۷۷	گفتار حکیمانه ۳۰۱
۴۷۹	شرح و تفسیر: از نشانه‌های عقل
۴۸۰	نکته: طرق شناخت انسان‌ها
۴۸۳	گفتار حکیمانه ۳۰۲
۴۸۵	شرح و تفسیر: نیازمندان به دعا
۴۸۹	گفتار حکیمانه ۳۰۳
۴۹۱	شرح و تفسیر: مردم، فرزند دنیا هستند
۴۹۵	گفتار حکیمانه ۳۰۴
۴۹۷	شرح و تفسیر: نیازمند، فرستاده خداست!
۵۰۱	گفتار حکیمانه ۳۰۵
۵۰۳	شرح و تفسیر: غیرتمند، عمل منافی عفت انجام نمی‌دهد
۵۰۴	نکته: غیرت در آموزه‌های اسلامی
۵۰۷	گفتار حکیمانه ۳۰۶
۵۰۹	شرح و تفسیر: سرآمد مقدر، حافظ انسان است!
۵۱۳	گفتار حکیمانه ۳۰۷
۵۱۵	شرح و تفسیر: داغ فرزند و داغ غارت اموال
۵۱۹	گفتار حکیمانه ۳۰۸
۵۲۱	شرح و تفسیر: برتری دوستی بر خویشاوندی
۵۲۲	نکته: وراثت دوستی
۵۲۵	گفتار حکیمانه ۳۰۹
۵۲۷	شرح و تفسیر: فراست مؤمن
۵۳۱	گفتار حکیمانه ۳۱۰
۵۳۳	شرح و تفسیر: از نشانه‌های اصلی ایمان
۵۳۷	گفتار حکیمانه ۳۱۱

۵۳۹	شرح و تفسیر: کيفر کتمان حقيقت!
۵۴۳	گفتار حکيمانۀ ۳۱۲
۵۴۵	شرح و تفسیر: وظیفۀ ما در حال نشاط و عدم نشاط
۵۴۹	گفتار حکيمانۀ ۳۱۳
۵۵۱	شرح و تفسیر: جامعیت قرآن
۵۵۵	گفتار حکيمانۀ ۳۱۴
۵۵۷	شرح و تفسیر: راه دفع شرّ
۵۶۱	گفتار حکيمانۀ ۳۱۵
۵۶۳	شرح و تفسیر: طریقه خوشنویسی
۵۶۷	گفتار حکيمانۀ ۳۱۶
۵۶۹	شرح و تفسیر: من پیشوای اهل ایمانم
۵۷۳	گفتار حکيمانۀ ۳۱۷
۵۷۵	شرح و تفسیر: پاسخ دندان شکن به ایراد یهود
۵۷۹	گفتار حکيمانۀ ۳۱۸
۵۸۱	شرح و تفسیر: رمز پیروزی امام علیؑ
۵۸۵	گفتار حکيمانۀ ۳۱۹
۵۸۷	شرح و تفسیر: آثار شوم فقر
۵۸۸	نکته: فقر و غنا
۵۹۳	گفتار حکيمانۀ ۳۲۰
۵۹۵	شرح و تفسیر: جست و جوگران حقيقت طلب و عالمان بهانه جو
۵۹۷	نکته: وظیفۀ شاگرد در برابر استاد
۵۹۹	گفتار حکيمانۀ ۳۲۱
۶۰۱	شرح و تفسیر: ابتدا مشورت سپس تصمیم گیری
۶۰۴	نکته: اقسام مشورت

۶۰۷	گفتار حکیمانه ۳۲۲
۶۰۹	شرح و تفسیر: این گونه گریه‌ها رو حیه‌ها را تضعیف می‌کند
۶۱۳	گفتار حکیمانه ۳۲۳
۶۱۵	شرح و تفسیر: سرانجام و سوسه‌های شیطان و نفس اماره
۶۱۹	گفتار حکیمانه ۳۲۴
۶۲۱	شرح و تفسیر: از معاصی پنهانی پرهیزید
۶۲۵	گفتار حکیمانه ۳۲۵
۶۲۷	شرح و تفسیر: اندوه ما و شادی دشمنان
۶۳۱	گفتار حکیمانه ۳۲۶
۶۳۳	شرح و تفسیر: هشدار به بزرگسالان
۶۳۷	گفتار حکیمانه ۳۲۷
۶۳۹	شرح و تفسیر: پیروزی باگناه، پیروزی نیست
۶۴۳	گفتار حکیمانه ۳۲۸
۶۴۵	شرح و تفسیر: دین اغنیا به فقرا
۶۴۹	گفتار حکیمانه ۳۲۹
۶۵۱	شرح و تفسیر: نه خطاکن نه عذرخواهی!
۶۵۵	گفتار حکیمانه ۳۳۰
۶۵۷	شرح و تفسیر: با نعمت‌هایش او را معصیت مکن
۶۶۱	گفتار حکیمانه ۳۳۱
۶۶۳	شرح و تفسیر: غنیمت زیرکان
۶۶۶	نکته: غنائم هوشمندان
۶۶۷	گفتار حکیمانه ۳۳۲
۶۶۹	شرح و تفسیر: نقش سلطان عادل
۶۷۳	گفتار حکیمانه ۳۳۳

۶۷۵	شرح و تفسیر: صفات مؤمنان راستین
۶۸۹	گفتار حکیمانه ۳۳۴
۶۹۱	شرح و تفسیر: اگر پایان کار را می دیدید...
۶۹۵	گفتار حکیمانه ۳۳۵
۶۹۷	شرح و تفسیر: شرکای اموال ما
۶۹۹	گفتار حکیمانه ۳۳۶
۷۰۱	شرح و تفسیر: انسان در گرو وعده‌های خویش است
۷۰۲	نکته: اهمیت وفای به عهد
۷۰۵	گفتار حکیمانه ۳۳۷
۷۰۷	شرح و تفسیر: دعوت‌کننده بی عمل
۷۱۱	گفتار حکیمانه ۳۳۸
۷۱۳	شرح و تفسیر: هماهنگی دانش فطری و اکتسابی
۷۱۷	گفتار حکیمانه ۳۳۹
۷۱۹	شرح و تفسیر: هماهنگی رأی صائب، با قدرت
۷۲۱	گفتار حکیمانه ۳۴۰
۷۲۳	شرح و تفسیر: زینت فقر و غنا
۷۲۷	گفتار حکیمانه ۳۴۱
۷۲۹	شرح و تفسیر: روز اجرای عدل بر ستمگران
۷۳۳	گفتار حکیمانه ۳۴۲
۷۳۵	شرح و تفسیر: برترین بی‌نیازی
۷۳۹	گفتار حکیمانه ۳۴۳
۷۴۱	شرح و تفسیر: هرکس در گرو اعمال خویش است
۷۴۷	گفتار حکیمانه ۳۴۴
۷۴۹	شرح و تفسیر: زیانکاران هر دو جهان!

- گفتار حکیمانه ۳۴۵ ۷۵۳
- شرح و تفسیر: نعمت عدم توانایی بر گناه ۷۵۵
- گفتار حکیمانه ۳۴۶ ۷۵۹
- شرح و تفسیر: تامی توانی از کسی تقاضا مکن ۷۶۱
- گفتار حکیمانه ۳۴۷ ۷۶۷
- شرح و تفسیر: حد مدح و ستایش ۷۶۹
- گفتار حکیمانه ۳۴۸ ۷۷۳
- شرح و تفسیر: شدیدترین گناه ۷۷۵
- گفتار حکیمانه ۳۴۹ ۷۷۹
- بخش اول: ۷۷۹
- شرح و تفسیر: یازده نکته مهم ۷۸۱
- بخش دوم: ۷۸۹
- شرح و تفسیر: ادامه اندرزها ۷۸۹
- نکته: نسخه‌ای کامل! ۷۹۶
- گفتار حکیمانه ۳۵۰ ۷۹۹
- شرح و تفسیر: نشانه‌های ظالم ۸۰۱
- گفتار حکیمانه ۳۵۱ ۸۰۵
- شرح و تفسیر: گرفتاران، امیدوار باشند ۸۰۷
- گفتار حکیمانه ۳۵۲ ۸۱۱
- شرح و تفسیر: زیاد خود را اسیر آنها مکن ۸۱۳
- گفتار حکیمانه ۳۵۳ ۸۱۷
- شرح و تفسیر: نخست به اصلاح خویش پرداز ۸۱۹
- گفتار حکیمانه ۳۵۴ ۸۲۳
- شرح و تفسیر: شیوه تبریک نوزاد ۸۲۵
- نکته: تحیت‌ها و تبریک‌ها ۸۲۶

۸۲۹	گفتار حکیمانه ۳۵۵
۸۳۱	شرح و تفسیر: درهم و دینار تو از قصرت سر برآورده!
۸۳۳	نکته: خانه مناسب و در حد شأن
۸۳۵	گفتار حکیمانه ۳۵۶
۸۳۷	شرح و تفسیر: کسی که عمرش باقی است روزی اش می رسد
۸۳۹	نکته: رزق و روزی افراد
۸۴۱	گفتار حکیمانه ۳۵۷
۸۴۳	شرح و تفسیر: تسلیتی پر معنا
۸۴۴	نکته: از اندوه مصیبت زدگان بکاهید
۸۴۷	گفتار حکیمانه ۳۵۸
۸۴۹	شرح و تفسیر: بلا در لباس نعمت و نعمت در شکل بلا
۸۵۳	گفتار حکیمانه ۳۵۹
۸۵۵	شرح و تفسیر: ای اسیران هوس!
۸۵۹	گفتار حکیمانه ۳۶۰
۸۶۱	شرح و تفسیر: تامی توانی حمل بر صحت کن

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ.

امام علیؑ فرمود:

روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب به این کلام حکمت آمیز که می رسد می گوید: شبیه این کلام در حکمت ۳۴۱ آمده و منابعش را در آن جا ذکر می کنیم. وی در آن جا آن را از وطواط در العُرر والعُرر با تفاوتی آورده و همچنین از آمدی در غررالحکم نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸).

شرح و تفسیر

روز انتقام ظالمان

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به ظالمان هشدار می‌دهد که در انتظار انتقام باشند، می‌فرماید: «روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است»؛ (يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ).

همان‌گونه که در ذکر سند این حکمت آمد، شبیه آن با تفاوتی در حکمت ۳۴۱ آمده است آن‌جا که می‌فرماید: «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ»؛ روز اجرای عدالت بر ستمگر، سخت‌تر است از روز ظلم ستمگر بر مظلوم». جمعی از شارحان نهج‌البلاغه این سخن را اشاره به انتقام الهی در روز قیامت دانسته‌اند. در این صورت شدیدتر بودن روز انتقام مظلوم آشکار است، زیرا مظلوم مثلاً یک بار به دست ظالم کشته یا مجروح می‌شود ولی کیفر ظالم در روز قیامت مکرر خواهد بود و به آسانی پایان نمی‌یابد.

در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به انتقام‌های الهی در دنیا و آخرت، هر دو دانسته‌اند، زیرا تجربه نشان می‌دهد که گروه زیادی از ظالمان، پیش از گرفتار شدن به مجازات الهی در آخرت، در همین دنیا کیفر شدیدی می‌بینند. اگر تاریخ را مطالعه کنیم مصداق‌های زیادی برای این مطلب دیده می‌شود. در طول عمر خود نیز بسیاری از ظالمان را دیده‌ایم که به چه روز سیاهی نشستند و گرفتار چه عقوبت‌های دردناکی شدند؛ افزون بر رسوایی‌های فراوان و اهانت‌های شدید که

دامان آن‌ها را گرفت.

در قرآن مجید نیز بارها به این حقیقت اشاره شده که بسیاری از ظالمان در همین دنیا نیز گرفتار کیفرهای شدیدی می‌شوند؛ از جمله در آیه ۱۰۲ سوره «هود» می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ»؛ و این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که شهرها و آبادی‌های ظالم را مجازات می‌کند! (آری،) مجازات او، دردناک و شدید است! در آیه ۴۵ سوره «حج» نیز آمده است: «فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِبَةٌ عَلَىٰ غُرُوشِهَا وَبِئْسَ مَعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ»؛ چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که آن‌ها را نابود و هلاک کردیم در حالی که (مردمش) ستمگر بودند، به گونه‌ای که بر سقف‌های خود فروریخت! (نخست سقف‌ها ویران گشت؛ و بعد دیوارها بر روی سقف‌ها!) و چه بسیار چاه پرآب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!.

در روایات اسلامی و نیز در نهج‌البلاغه کراراً به این مطلب اشاره شده است. امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مشهور خود به مالک اشتر می‌فرماید: «وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ إِلَىٰ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَيٍّ ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ» (بدان) هیچ چیز در تغییر نعمت‌های خداوند و تعجیل انتقام و کیفر او از اصرار بر ظلم و ستم سریع‌تر نیست، زیرا خداوند دعای مظلومان را می‌شنود و در کمین ستم‌کاران است).

در حدیث دیگری که در غررالحکم از آن حضرت نقل شده آمده است: «الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا بَوَارٌ وَفِي الآخِرَةِ دِمَارٌ»؛ ظلم در دنیا مایه نابودی و در آخرت موجب هلاکت است.^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است: «الظُّلْمُ يَزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النَّعْمَ

۱. غررالحکم، ح ۱۰۴۳۷.

وَيُهْلِكُ الْأُمَّمَ؛ ظلم موجب لغزش و سلب نعمت و سبب هلاکت امت هاست.^۱ در کتاب «کافی» از امام صادق علیه السلام آمده است که دو نفر درباره دعوایی که در میان آن‌ها بود خدمت حضرت رسیدند. هنگامی که امام علیه السلام سخن آن‌ها را شنید فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ مَا ظَفِرَ أَحَدٌ بِخَيْرٍ مِنْ ظَفِرٍ بِالظُّلْمِ؛ بدانید کسی که با ظلم پیروز شود هرگز به خیری دست نیافته است». سپس افزود: «أَمَّا إِنَّ الْمَظْلُومَ يَأْخُذُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ؛ بدانید مظلوم از دین ظالم بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می‌گیرد خواهد گرفت». و در ذیل حدیث آمده است که آن دو بعد از شنیدن سخنان امام علیه السلام پیش از آن‌که از جای برخیزند با یکدیگر صلح کردند.^۲

این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم آن‌جا که فرمود: «بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْجَنَّةِ سَبْعُ عِقَابٍ أَهْوَنُهَا الْمَوْتُ. قَالَ أَنَسُ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَضْعَبُهَا؟ قَالَ: الْوُقُوفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذَا تَعَلَّقَ الْمَظْلُومُونَ بِالظَّالِمِينَ؛ در میان بهشت و انسان هفت گردنه مخوف است که ساده‌ترین آن‌ها مرگ است. انس (از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله) می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا! سخت‌ترین آن‌ها کدام است؟ فرمود: حضور در پیشگاه خداوند متعال در زمانی که مظلومان دامن ظالمان را می‌گیرند».^۳

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستان عبرت‌انگیزی نقل می‌کند و می‌گوید: «معروف است شخصی به نام «بکبوش»، وزیر «جلال الدوله آل بویه» بود و کارهای او را به تدریج قبضه کرد. روزی «بکبوش» مردی از اشراف بصره را آزار بسیار داد و او را همچون مرده رها کرد. مدتی بعد با گروهی

۱. غررالحکم، ح ۱۰۴۱۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲.

۳. کنز العمال، ح ۷۶۲۵، مطابق نقل میزان الحکمة، ح ۱۱۳۸۴.

عظیم سواره عبور می کرد. همان مرد مظلوم او را دید، گفت: خداوند داور میان من و تو باشد. من تو را با تیرهای شبانه هدف قرار می دهم. «بکبوش» دستور داد او را آن قدر زدند که همچون مرده به روی زمین افتاد و به او گفت: این تیرهای روز است که به تو اصابت کرد. سه روز بیشتر نگذشت که «جلال الدوله» دستور داد «بکبوش» را بگیرند و او را در اتاقی روی حصیری نشانند و کسی را مأمور کرد که مرتباً به او اهانت کند. فراش ها برای نظافت وارد اتاق شدند و حصیر را از زیر پای او کشیدند، نامه ای زیر آن یافتند و آن را به «ابن الهدهد» که رئیس فراشان بود، دادند. او گفت: چه کسی این نامه را در آن جا انداخته است؟ گفتند: نه احدی در آن حجره وارد و نه از آن خارج شده است. نامه را خواندند دیدند این دو شعر در آن است:

سَهَامُ اللَّيْلِ لَا تُخْطِيءُ وَلَكِنْ	لَهَا أَمَدٌ وَلِلْأَمَدِ انْقِضَاءٌ
أَتَهْزَأُ بِالدُّعَاءِ وَتَزْدَرِيهِ	تَأْمَلُ فِيكَ مَا صَنَعَ الدُّعَاءُ

تیرهای شبانه هرگز خطا نمی کند ولی - زمانی دارد و آن زمان به هر حال می گذرد.

آیا دعای شبانه را مسخره می کنی و بر آن عیب می نهی؟ - حال بین دعا با تو چه خواهد کرد.

این خبر به گوش «جلال الدوله» به طور مشروح رسید. دستور داد فراشان آن قدر بر دهانش کوبیدند که دندان هایش فرو ریخت و سپس انواع شکنجه ها را به او دادند تا هلاک شد.^۱

یکی از بزرگان و اولیاء الله «سعید بن جبیر»، یاور امام سجاد (علیه السلام) و مؤمن خالص متوکل بر خدا و کسی است که به مر لبخند زده است. مأموران حجّاج بن یوسف ثقفی، سعید بن جبیر را به نزد این سنگدل و جنایت کار بی رقیب

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۳۵۶.

تاریخ می آورند. حجّاج چون نمی تواند در سخن بر او چیره شود، دستور می دهد رو به قبله سرش را از بدن جدا کنند. حاضران می بینند که سعید در نهایت خونسردی رو به قبله این آیه شریفه را تلاوت می کند: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.^۱

حجّاج به قصد توهین به سعید فرمان داده بود او را همچون حیوانی رو به قبله گردن زنند. وقتی می بیند قرائت آن آیه برای سعید عزّت و سعادت‌ی ایجاد کرده است، بار دیگر دستور می دهد که پشت به قبله او را بکشند. این بار آوای ملکوتی این آیه شریفه از حلقوم سعید بلند می شود که: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مشرق و مغرب از آن خداست! به هر سو رو کنید - حتی پشت به قبله - خدا آن جاست! خداوند بی نیاز و داناست.^۲

حجّاج خشمگینانه و شکست خورده دستور می دهد سرش را بر روی زمین از تنش جدا کنند و سعید که مر را به بازی گرفته بود، با آرامش خاطری بی نظیر این کلام خدا را زمزمه می کند که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ ما شما را از زمین آفریدیم و به آن بازمی گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم.^۳

حجّاج بی اختیار فریاد می زند: «گردنش را بزنید و ما را از شرّ او راحت کنید». سعید در آخرین لحظه عمرش با خدایش سخن گفت و از او خواست: «اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطُهُ عَلَيَّ أَحَدٍ بَعْدِي»؛ پروردگارا! پس از من، حجّاج را بر هیچ کس مسلط

۱. انعام، آیه ۷۹.

۲. بقره، آیه ۱۱۵.

۳. طه، آیه ۵۵.

مفرما». و لحظه‌ای بعد به دیدار پروردگارش نایل آمد. نفرین سعید مستجاب شد و گریبان حجّاج را گرفت تا جایی که بدنش سرد می‌شد و همواره می‌لرزید، آن قدر احساس سرما می‌کرد که دست‌هایش را داخل آتش قرار می‌داد؛ ولی باز هم می‌لرزید! یکی از بزرگان به دیدنش آمد، حجّاج گفت: «برایم دعایی بکن». آن شخص گفت: «مگر نگفتم این قدر جنایت مکن! این نتیجه جنایات توست». حجّاج گفت: «نمی‌گویم دعا کن تندرست و سالم شوم، بلکه دعا کن بمیرم تا از این وضع نجات یابم».^۱

* * *

۱. به نقل از مثال‌های زیبای قرآن، ج ۱، ص ۶۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَى وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ.

امام علیؑ فرمود:

تقوا و پرهیزکاری پیشه کن هرچند کم باشد و میان خود و خدا

پرده‌ای قرار ده هرچند نازک باشد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر، این کلام شریف از غررالحکم با تفاوت‌هایی نقل شده است؛ ولی زمخشری در ربیع الابرار عین آنچه را که مرحوم سید رضی آورده نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۹).
 اضافه می‌کنیم ابن شعبه حرانی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته این عبارت را با تفاوت مختصری در کتاب تحف العقول آورده است. (تحف العقول، ص ۳۶۱).

شرح و تفسیر

تمام پرده‌ها را پاره مکن!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، افراد ضعیف الایمان را از پرده‌داری کامل برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «تقوا و پرهیزکاری پیشه کن، هرچند کم باشد و میان خود و خدا پرده‌ای قرار ده، هرچند نازک باشد»؛ (اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ).

روشن است که مخاطب در این کلام حکمت‌آمیز، اولیاء الله و پاکان و نیکان و پرهیزکاران سطح بالا نیستند، بلکه مخاطب، توده‌های مردمند که گاه لغزشی برای آن‌ها پیدا می‌شود و به گناه نزدیک شده و یا آلوده می‌گردند. گاه در میان آن‌ها کسانی یافت می‌شوند که همه پرده‌ها را پاره کرده و به اصطلاح، پل‌های پشت سر خویش را ویران می‌سازند و رابطه خود را به کلی با خدا قطع می‌کنند. امام علیه السلام به آن‌ها خطاب کرده، می‌فرماید: اگر لغزشی هم پیدا کردید، پرده‌داری کامل نکنید؛ لا اقل بخشی از تقوا را حفظ کنید که امید است شما را به سوی خدا بازگرداند و توفیق توبه کامل پیدا کرده از هرگونه گناه پاک شوید. تقوا مانند بسیاری از فضایل اخلاقی، دارای درجات متفاوتی است؛ گاه به قدری والاست که به سرحد عصمت می‌رسد و گاه به اندازه تقوای بزرگانی می‌رسد که در درجات بعد از معصومین علیهم السلام قرار داشته‌اند؛ مانند سلمان‌ها و ابوذرها و علمای راستین، و گاه به قدری ضعیف می‌شود که صاحبش را بر لب پرتگاه قرار می‌دهد.

در قرآن مجید به این گونه افراد اشاره شده و در آیه ۱۰۲ سوره «توبه» می خوانیم: «وَآخَرُونَ اغْتَرَفُوا بِدُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می رود که خدا توبه آن ها را بپذیرد. به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!.

واژه «سَتر» (پرده) در واقع کنایه از حاجب و مانعی است که انسان را از طغیان باز می دارد و جمله «وَإِنْ رَقَّ» (هرچند نازک باشد) اشاره به ضعیف بودن این حاجب و مانع است.

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود در جلد ۴، صفحه ۳۶۱ می گوید: «گفتار امام علیه السلام مخصوصاً برای زمان ما که عوامل گناه و شهوت پرستی زیاد شده است صادق است؛ آن ها که دست کم اندکی از تقوا و ایمان داشته باشند همان مقدار ان شاء الله مایه نجاتشان می شود. وی سپس به این حدیث معروف نبوی اشاره کرده که می فرماید: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که آن کس که دین و ایمان خود را حفظ می کند مانند کسی است که شعله آتشی در کف دست خود نگاه داشته باشد». ۱ در حدیث دیگری آمده است: «لِلْعَامِلِ مِنْكُمْ بِطَاعَةِ اللَّهِ مِثْلُ أُجْرِ خَمْسِينَ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلُ أُجْرِ خَمْسِينَ مِنَّا أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ؛ کسانی که در آن زمان اطاعت فرمان خدا می کنند معادل پاداش پنجاه نفر به آن ها داده می شود. یکی از صحابه عرضه داشت: پنجاه نفر از آن ها یا از ما؟ حضرت فرمود: از شما». ۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۹.

۲. این حدیث در بحار الانوار به این صورت نقل شده: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ لَهُ أُجْرٌ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُجْرٌ خَمْسِينَ مِنَّا قَالَ نَعَمْ أُجْرٌ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالَهَا ثَلَاثًا». (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۷، ح ۱۰).

در آیات قرآن مجید اشاره‌های دیگری نیز به امثال این گروه شده است؛ از جمله در آیه ۳۱ سوره «نساء» می‌خوانیم: «إِنْ تَجَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»؛ اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم».

همچنین در آیه ۳۲ سوره «نجم» می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ»؛ همانان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می‌شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است».

کوتاه سخن این‌که اگر انسان راه خطا را می‌رود لاقابل باید چنان باشد که روی برگشت به درگاه خدا و تقاضای عفو را داشته باشد و تمام پل‌ها را پشت سر خود ویران نسازد.

به گفته شاعر:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

۲۶۳

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا زِدْتَهُمُ الْجَوَابَ خَفِيَ الصَّوَابُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که جواب‌ها زیاد (و درهم) شود حق مخفی می‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت مختصری آمده و زمخشری نیز آن را در ربیع الابرار بدون تفاوت ذکر کرده و طرطوشی در سراج الملوک آن را با تفاوت زیادی آورده که احتمال دارد کلام حکیمانه دیگری باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).

شرح و تفسیر

از درهم شدن جواب‌ها بپرهیزید

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته مهمی در مسائل مربوط به پرسش‌ها و جواب‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که جواب‌ها زیاد (و درهم) شوند حق مخفی می‌گردد»؛ (إِذَا از دَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ).

بسیار دیده‌ایم که سؤالی در مجلسی مطرح می‌شود و هرکس هرچیزی که به ذهنش آمد به عنوان جواب ذکر می‌کند و حتی احتمالات ضعیف و پاسخ‌های بی‌پایه نیز عنوان می‌شود، در چنین مجلس و چنان شرایطی روشن است که حق برای بسیاری مخفی می‌ماند، زیرا جدا کردن پاسخ حقیقی از آن همه احتمالات گوناگون کار آسانی نیست.

این سخن درسی برای محققان هم هست که اصرار نداشته باشند مثلاً در تفسیر یک آیه یا یک حدیث یا پاسخ یک شبهه، احتمالات زیاد و جواب‌های متعددی ذکر کنند. چه بهتر که فشرده‌تر و سنجیده‌تر سخن گویند. به خصوص این‌که بسیار دیده‌ایم هنگامی که جواب‌های یک مسئله متعدد می‌شود و یکی از آن‌ها آسیب‌پذیر است، مخالفان، همان یکی را مورد نقد قرار داده و بعد می‌گویند: مشت، نمونه خروار است و پاسخ‌های متین را نیز از این طریق زیر سؤال می‌برند.

ابن ابی‌الحدید در شرح این گفتار حکیمانه می‌گوید: این مانند آن است که

انسانی در بعضی از مسائل نظری اشکالی ذکر کند آن هم در حضور جماعتی از اهل نظر، سپس آن‌ها در گفتن پاسخ بر یکدیگر پیشی گیرند و هرکدام بخواهند بر دیگری غلبه کنند و هرکس هرچه به نظرش آمد ذکر کند. شک نیست که در این صورت حق مخفی می‌شود و این سخن در واقع به بحث‌کنندگان دربارهٔ مسائل مختلف توصیه می‌کند که انصاف را در بحث خود با دوستان رعایت کنند و قصد مراء و قهر و غلبه بر دیگری نداشته باشند. (که در چنین شرایطی حق مخفی می‌گردد).^۱

علامه مجلسی رحمته الله در شرح این گفتار می‌گوید: شاید در این دستور حکیمانه توصیه‌ای به سؤال‌کنندگان نیز باشد که یک مسئله را از افراد زیادی پرسش نکنند، زیرا جواب‌های متعدد سبب می‌شود آن‌ها در تشخیص حق، گرفتار شک و تردید شوند.^۲ البته تمام این تفسیرها قابل جمع است. در واقع ازدحام در جواب، شاخه‌ای از شاخه‌های افراط‌گری است که در همه چیز مذموم است.

نکته

آداب پاسخ‌گفتن

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به یکی از آداب مهم پاسخ‌گویی اشاره فرموده و در کلمات دیگری به آداب دیگری پرداخته است؛ از جمله پاسخ‌گویی سریع را مذموم شمرده می‌فرماید: «مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ لَمْ يُدْرِكِ الصَّوَابَ؛ کسی که در پاسخ‌گویی شتاب کند به پاسخ صحیح نخواهد رسید».^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. غرر الحکم، ج ۴۲۱۶.

نیز از حدّت و شدّت برحذر داشته می‌فرماید: «دَعِ الْحِدَّةَ وَتَفَكَّرْ فِي الْحُجَّةِ وَتَحَفَّظْ مِنَ الْخَطَلِ تَأْمِنُ الزَّلَّالَ؛ تندی را رها کن و در دلیل بیندیش و از یاوه گفتن برحذر باش تا از لغزش‌ها در امان باشی».^۱

نیز به بعضی از سؤالات بی‌جا اشاره کرده می‌فرماید: «رُبَّ كَلَامٍ جَوَابُهُ السُّكُوتُ؛ چه بسا سخنی که جوابش سکوت است».^۲

همچنین توصیه می‌کند که هنگام عاجز ماندن از جواب نباید سکوت را فراموش کرد، می‌فرماید: «إِذَا غُلِبْتَ عَلَى الْكَلَامِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَى السُّكُوتِ؛ هرگاه در سخن گفتن مغلوب شدی مبادا در سکوت کردن مغلوب گردی».^۳

امام صادق علیه السلام نیز توصیه می‌کند که انسان نباید هر سؤالی را که از او کردند پاسخ گوید که این کار عاقلان نیست، می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ فَهُوَ الْمَجْنُونُ».^۴

آخرین نکته این‌که در حکمت ۸۵ از نهج البلاغه این گفتار حکیمانه نیز گذشت: «مَنْ تَرَكَ قَوْلًا لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛ کسی که جمله نمی‌دانم را ترک کند (گاه) خود را به کشتن داده است».

۱. غررالحکم، ح ۵۹۱.

۲. همان، ح ۴۲۲۸.

۳. همان، ح ۴۲۲۶.

۴. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا،
وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او
افزون می‌کند و کسی که در آن کوتاهی نماید آن نعمت را
در خطر زوال قرار می‌دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؒ در مصادر تصریح می‌کند که این گفتار حکیمانه از کلام مشروح‌تری اقتباس شده است که پیش
از مرحوم سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول آورده است. بعد از سید رضی نیز
نویسنده غرر الحکم آن را با تفاوت‌هایی در کتاب خود ذکر کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری داشته است.
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).

شرح و تفسیر

راه بقای نعمت‌ها

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به اهمیت مسئله شکر با تعبیر جدید می‌کند، می‌فرماید: «خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او افزون می‌کند و کسی که در آن کوتاهی نماید آن نعمت را در خطر زوال قرار می‌دهد؛ (إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ آدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بَزَوَالِ نِعْمَتِهِ).

«خاطر» (از ماده مخاطره) به معنای به خطر افکندن است.

منظور امام علیه السلام از حق نعمت، همان شکر است؛ نه تنها شکر زبانی و قلبی بلکه اساس شکر، شکر عملی است؛ یعنی از آن نعمت خداداد به نفع مظلومان استفاده کردن، صلۀ رحم به جا آوردن، آلام بیماران را تخفیف دادن، تعظیم شعائر نمودن، به فکر یتیمان بودن و امثال این‌ها.

شکر نعمت‌هایی مانند چشم و گوش و عقل و هوش، این است که آن‌ها را در مسیر اهدافی که برای آن آفریده شده‌اند به کار بگیریم و مطابق تعبیر معروف علمای اخلاق، «الشُّكْرُ هُوَ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ فِيهَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ؛ شکر عبارت از این است که انسان، تمام آنچه را خدا به او روزی داده برای آن اهدافی که آفریده شده است صرف کند».

البته شکر زبانی جایگاه خود را دارد؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ تمام شکر آن است که انسان (از روی اخلاص و ایمان) بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱.

در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است که نوح علیه السلام همه روز صبحگاهان و عصرگاهان این کلمات را به درگاه خدا عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ مَا أَصْبَحَ أَوْ أَمْسَى بِي مِنْ نِعْمَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ، وَخَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى، وَبَعْدَ الرِّضَا؛ خداوندا من تو را گواه می‌گیرم: هر نعمتی صبح و شام به من می‌رسد، چه دینی و چه دنیوی، چه معنوی و چه مادی، همه از سوی توست، یگانه‌ای و شریکی نداری، حمد مخصوص توست و شکر هم از آن تو، آن قدر شکر می‌گویم تا از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی»^۲.

در بعضی از روایات آمده است که خدای متعال بدین سبب او را عبد شکور خوانده است.^۳

همچنین شکر قلبی نیز جایگاه خود را دارد که انسان واقعاً از خداوند به سبب نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته راضی باشد؛ ولی به هر حال شکر در صورتی کامل می‌شود که جنبه‌های عملی آن آشکار گردد.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که علاوه بر این‌ها انسان باید از واسطه نعمت هم تشکر کند تا شکر او کامل گردد.

در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ... يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْكِرْتَهُ فَلَانَا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتَكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ ثُمَّ قَالَ أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۲۱.

أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ؛ خداوند... هر بنده شکرگزاری را دوست دارد. خداوند متعال روز قیامت به بعضی از بندگان می‌گوید: آیا از فلان شخص تشکر کردی؟ عرض می‌کند: خدایا! من شکر تو را گزاردم. خداوند می‌فرماید: به سبب آن‌که از او تشکر نکردی شکر مرا ادا ننموده‌ای. سپس امام علیه السلام فرمود: شاکرترین شما در برابر خدا شاکرترین شما در برابر بندگان خداست.^۱

در احادیث متعددی آمده است که شکر هر نعمتی پرهیز از گناهان است از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ».^۲

دلیل آن هم روشن است؛ پرهیز از گناه دلیل فرمانبرداری بنده است و فرمانبرداری، بهترین تشکر به پیشگاه بخشنده نعمت‌هاست.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که ابو بصیر از حضرت سؤال کرد: «هَلْ لِلشُّكْرِ حَدٌّ إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ شَاكِرًا؛ آیا شکر حد نهایی دارد که هرگاه بنده‌ای آن را انجام دهد شاکر محسوب شود؟» امام علیه السلام فرمود: آری. ابوبصیر سؤال کرد: آن کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: «يُحْمَدُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَمَالٍ وَإِنْ كَانَ فِيمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقٌّ أَدَّاهُ وَمِنْهُ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»؛ انسان در برابر هر نعمتی که خدا به او داده؛ خواه در خانواده‌اش باشد یا در اموالش، او را شکر می‌گوید و اگر حقی در اموال او در نعمتی که به وی داده شده، باشد، آن را ادا می‌کند و از آن جمله است گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «(انسان به هنگام سوار شدن بر مرکبی بگوید: منزّه است خداوندی که آن را مسخر ما کرد و (اگر لطف خدا نبود) ما نمی‌توانستیم در کنار آن قرار بگیریم».^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۷، ح ۳۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۲؛ زخرف، آیه ۱۳.

این بخش از کلام حکیمانه را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) درباره آخرین مرحله شکر که از انسان امکان پذیر است پایان می دهیم. آن حضرت می فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى (علیه السلام): يَا مُوسَى! أَشْكُرُنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنِّي شُكْرٌ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى! شَكَرْتَنِي حَقَّ شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ خدایوند به موسی وحی فرستاد که ای موسی! حق شکر من را ادا کن. موسی عرض کرد: چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که همین نعمت توفیق شکرگزاری، نعمت دیگری از سوی تو بر من است؟ (بنابراین با شکرگزاری نعمت جدیدی به من عطا می شود که باید شکر آن را هم بگزارم) خدایوند فرمود: ای موسی! حق شکر من را به جا آوردی چون می دانی این توفیق هم از سوی من است»^۱.

اما کفران نعمت بی شک مایه زوال نعمت هاست و در قرآن سرگذشت امت هایی که کفران نعمت کردند و گرفتار شدند به کرار نقل شده که نمونه روشنی از آن داستان قوم سبأ است که خدایوند آن همه نعمت به آن ها داد و کفران کردند و تمام آن ها از آنان گرفته شد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «أَحْسِنُوا جِوَارَ نِعْمِ اللَّهِ وَ اخذروا أَنْ تَنْتَقِلَ عَنْكُمْ إِلَى غَيْرِكُمْ أَمَا إِنَّهَا لَمْ تَنْتَقِلْ عَنْ أَحَدٍ قَطُّ فَكَادَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ قَالَ وَ كَانَ عَلَيَّ (علیه السلام) يَقُولُ قَلَّ مَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ؛ با نعمت های پروردگار به خوبی رفتار کنید و بترسید که (بر اثر کفران) آن نعمت ها از شما گرفته شود و به دیگران داده شود بدانید هیچ نعمتی از کسی منتقل نشد که به این آسانی به او بازگردد. علی (علیه السلام) می فرمود: کمتر می شود که نعمتی به انسان پشت کند و سپس بار دیگر بازگردد»^۲.

همین مضمون در حکمت ۲۴۶ به زودی خواهد آمد.

۱. میزان الحکمة، ح ۹۶۰۳.

۲. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۳.

۲۲۵

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

إِنَّا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که خطیبؑ در مصادر برای این کلام نورانی ذکر کرده غررالحکم آمدی است که با کمی تفاوت آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).
نویسنده کتاب عیون الحکم و المواعظ از علمای قرن ششم نیز این کلام حکیمانه را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۱۵).

شرح و تفسیر

با افزایش قدرت، حرص کم می‌شود

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یک نکته روانی اشاره می‌کند که در زندگی انسان، سرنوشت‌ساز است، می‌فرماید: «هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می‌شود»؛ (وَقَالَ علیه السلام: إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ).

به گفته مرحوم «کمره‌ای» در منهاج البراعة این گفتار حکیمانه از یک اصل روانی معروف سرچشمه می‌گیرد که می‌گوید: «الْإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مُنِعَ؛ انسان نسبت به چیزی که برای او ممنوع شده حرص فراوان دارد».

دلیل آن هم روشن است؛ چیزی که در دسترس انسان باشد و هر زمان بخواهد به آن برسد، نه برای ذخیره کردن آن دست و پا می‌زند، نه به علت از دست دادنش اضطراب دارد و ای بسا با بی‌اعتنایی به آن نگاه کند و حتی گاه از آن سیر و ملول شود؛ ولی به عکس، چیزی که در دسترس او نیست یا به زحمت پیدا می‌شود به آن علاقه نشان می‌دهد و گاه اصرار دارد بیش از مقدار حاجت خود از آن ذخیره کند.

به همین دلیل هنگامی که چیزی از مواد غذایی کم می‌شود، مردم به فروشگاه‌ها هجوم می‌برند و هرکس چند برابر نیازش خریداری می‌کند و بر اثر آن، نوعی قحطی مصنوعی حاصل می‌گردد. در این‌گونه موارد اگر مدیران جامعه فروشگاه‌هایی را - هرچند به‌طور موقت - پر از مواد مذکور کنند هجوم برای

خریدن فرو می‌نشیند و مردم تنها به مقدار حاجت روزانه از آن تهیه می‌کنند و بازار، کساد می‌شود.

نیز به همین دلیل است که بازرگانان سودجو در عرصه داخلی و بین‌المللی برای این‌که متاع خود را به قیمت‌های گزاف بفروشند، موقتاً جلوی توزیع آن را گرفته و گاه افرادی را به بازار می‌فرستند که هرچه در بازار هست خریداری کنند و به این ترتیب قحطی مصنوعی ایجاد کنند و سپس اجناس خود را به تدریج به بازار می‌فرستند تا به قیمت گزاف بفروشند.

یکی از دلایل تحریم احتکار در اسلام نیز همین است که ایجاد گرانی مصنوعی می‌کند و مردم را در وحشت فرو می‌برد و سبب تحریک حرص مردم می‌شود که بیش از نیاز خود مطالبه می‌کنند و قحطی کاذب جدیدی به وجود می‌آورند.

مدیران جامعه باید از این نکته بهره‌گیری کنند و همیشه مقدار قابل توجهی از مواد غذایی و سایر مواد مورد نیاز را در بازار حاضر سازند تا مردم بر تهیه نیازهای خود در کوتاه‌مدت و درازمدت احساس توانایی کنند و مصداق «كثُرَتْ الْمُقَدِرَةُ» شود که نتیجه آن، احساس بی‌نیازی و مصداق «قَلَّتِ الشَّهْوَةُ» است؛ درست، کاری که سودجویان و تولیدکنندگان بازار سیاه از ضد آن بهره‌گیری می‌کنند و از این طریق، آلف و الوفی به ناحق به دست می‌آورند.

۲۲۶

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَحْذَرُوا نِفَارَ النَّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.

امام علیؑ فرمود:

از فرار کردن (و رمیدن) نعمت‌ها برحذر باشید که هر فراری باز نمی‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب کتاب مصادر، جاحظ پیش از سید رضیؒ این گفتار حکیمانه را در کتاب المائة المختارة از امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده است و زمخشری در کتاب ربیع الابار و ابن قاسم در ریاض الاخبار نیز آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).

شرح و تفسیر

نعمت‌ها را از خود رم ندهید!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه درباره از دست رفتن نعمت‌ها هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «از فرار کردن (و رمیدن) نعمت‌ها بر حذر باشید که هر فراری باز نمی‌گردد»؛ (اِحْذَرُوا نِفَارَ النَّعْمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ).

«نِفَار» به معنی فرار کردن و «نِعْم» جمع نعمت است، بعضی آن را به فتح نون و به معنی حیوان چهارپا مانند گاو و گوسفند و شتر دانسته‌اند و «شارد» به معنای حیوان فراری است.

در این گفتار حکیمانه، امام علیه السلام نعمت‌ها را تشبیه به حیوانات اهلی سودمند کرده که گاه فرار می‌کنند، فرارکردنی که هرگز به چنگ نمی‌آیند و توصیه می‌فرماید که قدر نعمت‌ها را بدانید، شکر آن را به جا آورید، از فرصت‌ها استفاده کنید و از نعمت‌های الهی بهره‌گیرید.

به یقین، «جوانی» از آن نعمت‌هایی است که وقتی فرار کرد هرگز باز نمی‌گردد، باید جوانان از آن بهره‌گیرند و علم و آداب و فضایل اخلاقی تحصیل کنند که همه این‌ها در جوانی امکان‌پذیر است.

به گفته شاعر عرب:

فَتَرَكَضُوا خَيْلَ الشَّبَابِ وَبَادِرُوا أَنْ تَسْتَرِدَّ فَإِنَّهُمْ عَوَارِي

بر اسب‌های جوانی سوار شوید و با سرعت برانید (و خود را به مقصد

برسانید) - مبادا گرفته شوند و برای همیشه از دست بروند، زیرا این مرکب‌ها عاریتی هستند.

سلامتی جسم، یکی دیگر از آن نعمت‌هاست که در بسیاری از موارد هنگامی که گرفته شد بازمی‌گردد و یا اگر بازگردد به شکل اول نخواهد بود.

انسان سالم قادر بر هر کار مثبتی است؛ ولی هنگامی که سلامتی از دست رفت عجز و ناتوانی جای آن را خواهد گرفت به خصوص بیماری‌هایی که در سنین بالا انسان را مبتلا می‌کنند، مصداق بارز همین مطلب است.

امنیت نیز یکی دیگر از نعمت‌های بزرگ است؛ انسان در محیط امن قادر به انجام دادن هر کار خوبی است؛ اما بسیار دیده شده با تزلزل امنیت، سال‌ها ناامنی و آثارش باقی می‌ماند و به زودی بازمی‌گردد.

کوتاه سخن این‌که تمام نعمت‌ها اعم از نعمت‌های فردی یا اجتماعی، مادی یا معنوی، همواره در معرض زوالند؛ زوالی که گاه امکان بازگشت در آن هست و گاه زوالی است که هرگز امکان بازگشت ندارد.

البته چیزی که باعث رمیدن نعمت‌هاست در درجه اول، ناسپاسی است؛ همان چیزی که در حکمت ۲۴۴، امام علیه السلام به آن اشاره فرمود که هر نعمتی حقی دارد، کسی که حق آن را ادا کند خداوند آن را افزون می‌سازد و هرکس در ادای حق نعمت کوتاهی نماید آن را در معرض زوال قرار خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه مسئله خارج شدن آدم و حوا را از بهشت، یکی از مصادیق همین گفتار حکیمانه مولا دانسته‌اند. جد و جدّه ما بر اثر ترک اولی و ناسپاسی برای همیشه از بهشت خارج شدند و به دنیایی که پر از مشکلات و ناراحتی‌هاست گام نهادند؛ نعمتی بود که بعد از رمیدن، به آن‌ها و فرزندان‌شان بازنگشت (البته حساب بهشت و آخرت حساب دیگری است).

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خطاب به یکی از اصحابش چنین

می خوانیم: «إِنَّ النِّعَمَ كَالْأَيْلِ الْمُعْتَقَلَةِ فِي عَطَنِهَا عَلَى الْقَوْمِ مَا أَحْسَنُوا جَوَارَهَا فَإِذَا أَسَاءُوا مُعَامَلَتَهَا وَإِنَّا لَنَفَرْتُ عَنْهُمْ؛ نعمت‌ها همچون شتری است که مهار بسته شده است. مادامی که صاحبانش با آن خوش رفتاری کند در جایگاه خود می ماند ولی هنگامی که بدرفتاری نمایند (ای بسا مهار خود را پاره و) از آن‌ها فرار کند».^۱

شیخ حرّ عاملی رحمته الله در وسائل الشیعه در کتاب امر به معروف و نهی از منکر بابی تحت عنوان «وَجُوبُ حُسْنِ جَوَارِ النِّعَمِ بِالشُّكْرِ وَأَدَاءِ الْحُقُوقِ» نوشته و روایات متعددی در این زمینه آورده است.

در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند».^۲ نیز اشاره ای به این مطلب دیده می شود.

* * *

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۱.

۲. رعد، آیه ۱۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الكَرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ.

امام علیؑ فرمود:

رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در این جا در ذیل این کلام حکیمانه منبع خاصی نقل نمی‌کند و تنها می‌گوید: ما در پایان این کتاب (کتاب مصادر) به آن اشاره خواهیم کرد که ظاهراً توفیقی برای او در این کار حاصل نشده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).
 اضافه می‌کنیم: آمدی در غررالحکم و علی بن محمد اللیثی در عیون الحکم والمواعظ، ص ۲۸ عین این کلام نورانی را آورده‌اند.

شرح و تفسیر

سخاوت، بهترین وسیله ارتباط

امام علیؑ در این کلام حکیمانه به یکی از آثار مهم کرم و سخاوت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است»؛ (الْكَرَمُ أَعْظَمُ مِنْ الرَّحْمِ).

«اعطف» به معنای مایل تر و بامحبت تر است و از ماده «عطف» (بر وزن وقت) گرفته شده است.

در بعضی از منابع لغت، «کرم» را بخشش توأم با سهولت و بدون سخت‌گیری گفته‌اند، از این رو «کریم» کسی است که به راحتی به افراد نیازمند بخشش می‌کند. توجه به این نکته نیز لازم است که در منابع لغت برای واژه «کرم» دو معنا ذکر شده است: نخست جود و بخشش و دوم شخصیت و شرافت و ممکن است که هر دو به یک معنا بازگشت کنند، زیرا یکی از نشانه‌های شخصیت و شرافت انسان، جود و بخشش است؛ ولی در هر حال معنای این کلمه در گفتار حکیمانه بالا همان جود و بخشش است.

دانشمندان و شارحان نهج‌البلاغه برای این کلام دو تفسیر کرده‌اند: نخست این که تأثیری که کرم دارد بیش از تأثیر خویشاوندی است، زیرا کرم جزء طبیعت شخص کریم است، از این رو بدون هیچ‌گونه تکلفی آن را اعمال می‌کند؛ ولی خویشاوندی گاه در حدی نیست که انسان را وادار به سخاوت و بخشش کند،

بلکه ممکن است در بعضی از اوقات بر اثر ترس از سرزنش مردم یا سایر خویشاوندان باشد که چرا فلان کس به برادر نیازمندش توجهی ندارد، بنابراین در بعضی از موارد، کرم خویشاوندان توأم با تکلف است در حالی که کرم کریمان چنین نیست.

تفسیر دیگر این که کرم و سخاوت سبب عطف توجه مردم به شخص کریم می شود و چه بسا او را حتی بیش از برادر یا پدر و مادر خود دوست می دارند و به تعبیر دیگر آن رابطه عاطفی که از کرم سرچشمه می گیرد گاه قوی تر از روابط عاطفی ای است که از خویشاوندی ناشی می شود.

ممکن است هر دو معنا در کلام امام علیه السلام جمع باشد، هرچند معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

در هر صورت پیام این کلام حکیمانه این است که کریمان را در کار خود تشویق می کند؛ از یک سو آن ها را برتر از خویشاوندان می شمارد و از سویی دیگر رابطه عاطفی آن ها را با مردم بیش از رابطه خویشاوندان با یکدیگر توصیف می نماید و این ها همه از آثار کرم است.

درباره اهمیت کرم و مقام کریمان روایات زیادی از معصومان علیهم السلام نقل شده است. درباره اهمیت کرم همین بس که یکی از صفات بارز خدا کریم بودن است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کرم خویش را از همه برتر می شمرد و می فرمود: «أَنَا أَكْرَمُ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ وَلَا فَخْرَ؛ من کریم ترین اولین و آخرین هستم و افتخار هم نمی کنم (زیرا آن را وظیفه خود می دانم)».^۱

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت، درختی از درختان بهشت است که

۱. صحیح ترمذی، ح ۳۶۱۰.

شاخه‌های آن در دنیا آویزان شده، هرکس سخاوتمند باشد به یکی از این شاخه‌ها می‌چسبد و او را به بهشت می‌رساند»^۱.

در بعضی از احادیث میان سخاوت و کرامت تفاوت ذکر شده و کریم بالاتر از سخی شمرده شده است همان‌گونه که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی می‌خوانیم: «الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَكَرِيمٌ وَبَخِيلٌ وَلَيْئِمٌ فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللَّيئِمُّ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي؛ انسان‌ها چهار گونه‌اند: سخاوتمند و کریم و بخیل و لئیم. سخاوتمند کسی است که هم خودش می‌خورد و هم به دیگران می‌بخشد و کریم کسی است که خودش نمی‌خورد (و ایثار می‌کند) و به دیگران عطا می‌نماید و بخیل کسی است که خودش می‌خورد اما چیزی به دیگری نمی‌دهد و لئیم آن‌کس است که نه خود می‌خورد و نه به دیگری می‌بخشد»^۲.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که فرمود: «الْكَرِيمُ مَنْ بَدَأَ بِإِحْسَانِهِ؛ کریم کسی است که بی آن‌که از او طلب کنند احسان می‌کند»^۳.
در تعبیر دیگری از همان حضرت عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «الْكَرِيمُ مَنْ سَبَقَ نَوَالَهُ سُؤَالَه؛ کریم کسی است که بخشش او بر سؤال و تقاضا پیشی می‌گیرد»^۴.

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۲، ح ۹.

۲. همان، ص ۳۵۶، ح ۱۸.

۳. غررالحکم، ح ۸۷۴۶.

۴. همان، ح ۸۷۴۸.

۲۲۸

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که به تو گمان خوبی دارد گمانش را (با عمل) تصدیق کن.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکیمانه در ضمن وصیت امام امیرالمؤمنین به امام حسن علیؑ آمده که آن را به هنگام بازگشت از صفین در محلی که نامش «حاضرین» بود مرقوم داشت (و شرح آن در اواخر نامه ۳۱ گذشت) و زمخشری آن را در ربیع الابرار درست با همین عبارت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

شرح و تفسیر

حُسن ظن مردم را با عمل، تصدیق کن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته لطیفی در مورد حسن ظن مردم نسبت به انسان می‌کند، می‌فرماید: «کسی که به تو گمان خوبی دارد گمانش را (با عمل) تصدیق کن»؛ (مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به این‌که، بسیار می‌شود افراد به سبب خاطرۀ خوبی که از کسی دارند و او را با سخاوت و خیر و مثبت می‌دانند گمان می‌برند حل مشکل آن‌ها - خواه مشکل مالی باشد یا جز آن - به دست اوست و به سراغ وی می‌روند. امام علیه السلام می‌فرماید: در این‌گونه موارد باید به حل مشکل آن‌ها پرداخت و حسن ظن آن‌ها را عملاً تصدیق کرد.

این کار از یک سو سبب حل مشکلات مردم می‌گردد و از سویی دیگر بر شخصیت انسان می‌افزاید و گمانی را که مردم در حق او دارند تثبیت می‌کند و اصولاً این‌گونه حسن ظن‌ها نوعی توفیق اجباری است که برای نیکوکاران حاصل می‌شود.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «هرگاه نقطه مقابل آن برای انسان رخ دهد؛ یعنی کسی به او سوءظن پیدا کند که مثلاً آدمی بخیل و تندخو و بداخلاق است در این جا با اعمال نیک باید سوءظن آن‌ها را تکذیب کرد، همان‌گونه که با اعمال نیک، حسن ظن را عملاً تصدیق می‌کند».

این کلام حکیمانه - همان‌گونه که در بحث سند اشاره شد - پیش از این در لابه‌لای نصیحت امام علیه السلام به فرزند دل‌بندش امام حسن علیه السلام آمده است. در آن جا گفتیم: اشاره به این است که اگر کسی مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می‌داند و از تو چیزی می‌خواهد به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این‌گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش‌بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می‌کند و هم با این خوش‌بینی‌ها انسان به راه خیر کشیده می‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی نزد انسان می‌آیند و می‌گویند مشکلی داریم که گمان می‌کنیم تنها به دست تو حل می‌شود. انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آن‌ها را به سوءظن تبدیل نکند.

نکته

بلای سوءظن و بدبینی

مسئله تشویق به حسن ظن و برحذر داشتن سوءظن در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد و به تعبیر دیگر، اسلام نه‌تنها برای مسلمانان بلکه برای تمام انسان‌ها، حفظ آبرو در عمل و زبان خواسته است، بلکه در منطقه فکر و روح نیز چنین امنیتی را برای آن‌ها می‌خواهد و می‌گوید: هیچ‌کس به دیگری سوءظن پیدا نکند، زیرا بعضی از گمان‌ها گناه است و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»^۱.

امام امیرمؤمنان علیه السلام یکی از آثار سوءظن را ارتکاب گناهان خطرناک می‌شمارد و مطابق نقل غررالحکم می‌فرماید: «مَنْ سَاءَتْ ظُنُونُهُ اِعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لَا يَخُونُهُ؛ کسی که به مردم، بدگمان است معتقد به خیانت کردن به کسی

۱. حجرات، آیه ۱۲.

می شود که به او خیانت نکرده است».^۱ در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام که در همان منبع آمده می خوانیم: «مَنْ لَمْ يَحْسُنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ؛ شخص بدگمان از همه می ترسد».^۲ همان حضرت علیه السلام در مقابل، به حسن ظن دعوت می کند و طبق روایتی می فرماید: «وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَمِّكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا؛ هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر در حالی که محمل صحیح نیکویی برای آن داری».^۳

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام، حسن ظن از بهترین خصلت ها و برترین نعمت ها شمرده شده است: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشَّيْمِ وَأَفْضَلِ الْقِسَمِ». برای حفظ حسن ظن مردم، در کلام حکیمانه مورد نظر دستور می دهد که اگر کسی به تو حسن ظن داشت و انتظار کمک، بخشش، خدمت و مانند آن را از تو دارد مطابق آن عمل کن تا همچنان حسن ظن وی، پایدار بماند.^۴



۱. غررالحکم، ح ۵۶۸۱.

۲. همان، ح ۵۳۳۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۴. برای مطالعه بیشتر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۲۱ به بعد مراجعه کنید.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) بر آن وادار کنی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام حکیمانه از امیرمؤمنان علیؑ در کتاب تذکرة الخواص ذکر شده است، سپس می‌افزاید: بارها گفته‌ایم که نویسنده این کتاب تنها کلماتی را از امیرمؤمنین علیؑ نقل می‌کند که سند متصل در آن داشته باشد و مفهوم آن این است که این کلام نورانی را از نهج البلاغه که اسناد آن ذکر نشده نقل نکرده و بعد می‌گوید: این سخن در غررالحکم با تفاوتی آمده است (و آن هم نشان می‌دهد که از جای دیگری آن را اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

اضافه می‌کنیم که این کلام حکیمانه در کتاب جواهر المطالب ابن الدمشقی (متوفای قرن نهم) از همان حضرت علیؑ با افزوده‌ای به این صورت آمده است: «وَقَلِيلٌ تَدْوُمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٌ مِنْهُ». (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۶۵).

شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به برترین اعمال اشاره کرده می‌فرماید: «برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) بر آن وادار کنی»؛ (أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ).

اشاره به این‌که، کاری است برخلاف خواسته نفس؛ مثل این‌که می‌خواهد مالی ببخشد و نفس او به سبب علاقه به مال با آن موافق نیست، یا از ارتباط نامشروعی بپرهیزد که نفس تمایل به آن دارد و یا قدرت بر انتقام پیدا کرده و نفس تمایل به آن دارد و او از انتقام‌جویی بپرهیزد.

در تمام این موارد که نفس انسان تمایل به فعل معروف یا ترک منکر ندارد هنگامی که افراد با ایمان در برابر خواسته نفس مقاومت کنند و آن معروف را به جا آورند و آن منکر را ترک کنند، عملی بسیار پرفضیلت انجام داده‌اند، چراکه هم کار خیر انجام شده و هم نفس سرکش تحت ریاضت قرار گرفته و از طغیان آن پیشگیری شده است.

اکثر شارحان نهج‌البلاغه در این جا تصریح کرده‌اند که این گفتار حکیمانه شبیه حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در بسیاری از منابع آمده است؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا»؛ بهترین اعمال عملی است که سخت‌تر و قوی‌تر و پرمشقت‌تر باشد.^۲ منتها امام علیه السلام شاخه خاصی از آن

۱. «أَحْمَزُ» از ریشه «حمز» بر وزن «رمز» به معنای شدت، قوت، زحمت و مشقت آمده است.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱.

حدیث نبوی را بیان کرده، زیرا مشقت بار بودن یک عمل گاه به واسطه انجام دادن کارهای بدنی سنگین است و گاه به سبب طول مدت و گاه به علت فراهم نبودن مقدمات و نیز گاهی به واسطه مخالفت نفس با آن است که امام علیه السلام روی همین نکته تکیه فرموده است.

دلیل آن هم روشن است؛ پاداش‌های مادی در عرف عقلا همواره متناسب با مقدار زحمتی است که برای کاری کشیده می‌شود و به همین دلیل کار پوزحمت‌تر پاداش و مزد و اجرت بیشتری دارد. پاداش‌های الهی نیز همین‌گونه است؛ هر قدر عمل سخت‌تر و پرمشقت‌تر باشد، پاداشش نزد خداوند بیشتر است و این‌گونه احادیث به هنگامی که انسان در انجام وظایف خود یا ترک گناه گرفتار زحمت و مشقت شدیدی می‌شود اسباب آرامش روح است، زیرا می‌داند هر چه زحمتش بیشتر باشد لطف و کرامت و عنایت حق به او بیشتر است.

بعضی از بزرگان مانند علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار در این جا به اشکالی اشاره کرده‌اند و آن این‌که این کلام حکیمانه در بدو نظر با روایاتی که می‌گوید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» منافات دارد، زیرا «نیت» به تنهایی کار آسانی است و عمل است که غالباً دارای مشکلاتی است. سپس پاسخ سید مرتضی رحمته الله را درباره حل این اشکال پذیرفته که می‌فرماید: «خیر» (در حدیث نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ) به معنای افعال تفضیل نیست بلکه اشاره به این است که نیت مؤمن همواره خیر خوب است.

ولی هرگاه به تفسیری که از امام باقر علیه السلام در بحارالانوار نقل شده مراجعه می‌شود اشکال بدون تکلف حل می‌گردد آن جا که می‌فرماید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عمل او بهتر است، زیرا همواره قصد کارهای (مهمی) را دارد که به آن نمی‌رسد و نیت کافر

از عمل او بدتر است، زیرا قصد کارهای بدتری را دارد که به آن دسترسی پیدا نمی‌کند»^۱، بنابراین بهتر بودن نه از نظر فضیلت است، بلکه از نظر همت و قصد والاست.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۰۶، ح ۱۹.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهَمَمِ.

امام علیؑ فرمود:

خداوند را به وسیلهٔ برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها

و نقض اراده‌ها شناختم.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه را پیش از سید رضی رحمته الله علیه مرحوم صدوق در کتاب خصال و در کتاب توحید به‌طور مسند از امام باقر از پدرش از جدش امیرمؤمنان رحمته الله علیه نقل کرده است سپس اضافه می‌کند: شیخ ابوطالب زاهدی گیلانی (متوفای قرن ۱۲) کتابی در شرح این گفتار حکیمانه دارد که به‌وسیلهٔ فرزندش شیخ محمدعلی به فارسی ترجمه شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

شرح و تفسیر

اراده‌ای برتر از اراده‌ما!

امام علیؑ در این کلام نورانی اش به یکی از دلایل توحید اشاره کرده می‌فرماید: «خداوند را به وسیلهٔ برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها و نقض اراده‌ها شناختم»؛ (عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهَيْمَمِ). اشاره به این‌که، بسیار می‌شود انسان تصمیم محکمی به انجام کاری می‌گیرد، اما ناگهان ارادهٔ او تغییر پیدا می‌کند بی آن‌که عاملی برای آن تغییر بشناسد! این نشان می‌دهد که اراده‌ای از بیرون به آن تعلق گرفته بود که ارادهٔ این شخص فسخ شود وگرنه دلیلی ندارد که انسان با داشتن تصمیم قوی بر کاری ناگهان منصرف شود. این تفسیر مطابق همان روایت صدوق است که در شرح سند این حکمت آمده است.

تفسیر دیگری نیز برای این کلام نورانی شده است که بسیار می‌شود انسان تصمیم محکمی بر کاری می‌گیرد؛ ولی تقدیرات الهی مانع از آن می‌گردد و انسان ناچار عقب‌نشینی می‌کند و از آن چنین می‌فهمد که مافوق ارادهٔ او ارادهٔ دیگری است که اگر تعلق به چیزی گیرد هرچه برخلاف آن است درهم می‌ریزد و از بین می‌رود.

کوتاه سخن این‌که اگر انسان، فعلاً ما یشاء بود و هرچه می‌خواست می‌توانست انجام دهد ممکن بود در وجود خدا شک کنیم؛ اما این‌که می‌بیند

ما فوق اراده او، اراده‌ای است که در بسیاری از مواقع اراده او را برهم می‌زند یا مانع تحقق مراد او می‌شود می‌فهمد عالم، مدبر قادر و توانایی دارد که آن را بر طبق اراده حکیمانه‌اش تدبیر و اداره می‌کند.

در این‌که آیا واژه‌های «عزائم» و «عقود» و «همم» مترادف است و همه به معنای اراده انسان است یا با هم تفاوت دارد، در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است؛ بعضی هر سه را به یک معنا می‌دانند و بعضی معتقدند «عزائم» اراده‌های بسیار قوی است و «عقود» مرحله‌ای پایین‌تر و «همم» مرتبه نازله است.

در بعضی از منابع لغت، «عزم» را به معنای تصمیم محکم گرفته‌اند در حالی که «همم» جمع «همت» را به معنای تصمیمی که انسان گرفته و آن را عمل نکرده ذکر نموده‌اند و «عقود» معنای وسیعی دارد که می‌تواند تصمیم و غیر تصمیم را شامل شود، بنابراین بعید نیست که تفاوت این سه واژه با یکدیگر بر حسب درجات قوت و ضعف باشد و امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید گاهی می‌شود اراده‌های عادی و یا اراده‌های قوی بر انجام کارها، بدون عامل شناخته شده‌ای فسخ می‌شود و این نشانه وجود اراده قوی‌تری بالاتر از اراده ماست.

بعضی چنین پنداشته‌اند که این کلام حکیمانه با آنچه در آیات قرآن درباره عزم و اراده آمده سازگار نیست؛ قرآن خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱ و در نکوهش ترک اولای آدم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۲.

ولی روشن است که هیچ‌کس نمی‌تواند نقش تصمیم و اراده انسان را در پیشرفت کارها انکار کند، سخن در این جاست که گاه موارد استثنایی پیش می‌آید

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. طه، آیه ۱۱۵.

که انسان تصمیمی می‌گیرد و عزم خود را بر انجام کاری راسخ می‌کند و ناگهان به علل ناشناخته‌ای برهم می‌خورد، در این موارد استثنایی انسان احساس می‌کند که اراده‌ای مافوق اراده او وجود دارد.

البته دلایل خداشناسی بسیار است. آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان کرده اشاره به نکته تازه‌ای است که بسیاری از آن غافلند.

علامه شوشتری رحمته الله در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: کلام امام علیه السلام در این جا شبیه حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (در کتب بسیاری) نقل شده است که فرمود: «مَا مِنْ آدَمِيٍّ إِلَّا وَقَلْبُهُ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ؛ هیچ انسانی نیست مگر این‌که قلب او در میان دو انگشت از انگشت‌های قدرت پروردگار قرار دارد»^۱ و سپس به این آیه شریفه استشهاد می‌کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود و بدانید که به سوی او باز می‌گردید و محشور می‌شوید»^۲.

این سخن در جای خود صحیح است؛ ولی آنچه را علامه شوشتری رحمته الله آورده از قبیل پی بردن به معلول از ناحیه علت است در حالی که آنچه امام علیه السلام فرموده از قبیل پی بردن به علت از ناحیه معلول است.

این سخن را با کلماتی از امام باقر علیه السلام پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «کسی از جدم امیرمؤمنان علیه السلام سؤال کرد با چه وسیله‌ای پروردگارت را شناخته‌ای؟ امام علیه السلام فرمود: بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَنَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ هَمِّي وَعَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي؛ خدا را به وسیله فسخ اراده و نقض تصمیم‌ها شناختم ای بسا تصمیم بر کاری گرفتم و او میان من و خواسته‌ام

۱. این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت مانند سنن ابن ماجه، مسند احمد، مستدرک حاکم و کنز العمال آمده و در منابع مانیز در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۸ از امام باقر علیه السلام ضمن روایتی نقل شده است.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری رحمته الله، ج ۱، ص ۳۸۴.

جدایی افکند و عزم انجام برنامه‌ای را داشتم و قضای او عزم من را برهم زد، از این جا دانستم که مدبّر، غیر من است»^۱.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةٌ الْآخِرَةُ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ.

امام علیؑ فرمود:

تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در مصادر می گوید: این کلام شریف در کتاب روضة الواعظین با تفاوت تقدیم جمله دوم بر جمله اول آمده است و در غررالحکم نیز به این صورت ذکر شده: «حلاوة الدنيا توجب مرارة الآخرة». این تفاوت ها نشان می دهد که آن ها را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۲).

شرح و تفسیر

تلخی و شیرینی دنیا و آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به تفاوت آشکار میان امور شیرین و تلخ در دنیا و آخرت می‌کند و می‌فرماید: «تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت»؛ (مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ).

اشاره به این‌که بسیاری از طاعات و عبادات و انجام دادن دستورات الهی تلخ‌کامی‌هایی دارد؛ جهاد فی سبیل الله، جهاد با هوای نفس و گاه رفتن به زیارت خانه خدا، پرداختن خمس و زکات و چشم‌پوشی از اموال حرام و مقامات عالی نامشروع، تلخی‌ها و مشکلاتی برای انسان دارد؛ ولی به یقین این تلخی‌ها سبب شیرینی در سرای آخرت و بهشت برین است. نعمت‌هایی که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی سخنی از آن شنیده و نه به خاطر انسانی خطور کرده است.

به عکس، بسیاری از گناهان ممکن است لذت‌بخش باشد. پیروی از هوا و هوس و عیش و نوش‌های گناه‌آلود و اموال فراوانی که از طرق نامشروع تحصیل می‌شود برای صاحبان آن‌ها لذتی دارد؛ ولی این لذات، تلخ‌کامی‌هایی را در آخرت به دنبال دارد عذاب‌هایی که بسیار شدید و طولانی است و حتی یک روز آن را نمی‌توان تحمل کرد تا چه رسد به سالیان دراز.

مقصود امام علیه السلام از این گفتار حکیمانه این است که اگر در مسیر اطاعت، مشکلات و شاید ناراحتی‌ها و مرارت‌هایی وجود داشته باشد، نگران نشویم،

آن‌ها را به جان و دل بپذیریم به امید وعده‌های الهی در آخرت و به عکس اگر در گناه، لذتی باشد از عواقب تلخ آن غافل نگردیم و کوتاه سخن این‌که هدف امام (علیه السلام) تشویق به طاعات و ترک گناهان است.

شبهه این سخن، تعبیری است که در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه گذشت که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ؛ بهشت در لابه‌لای ناراحتی‌ها پیچیده شده و دوزخ در لابه‌لای شهوات».

نیز در حکمت ۳۷۶ می‌فرماید: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ حَقٌّ؛ حق، سنگین اما گوارا و باطل، سبک و آسان؛ اما بلاخیز و مر آور است». حق گرچه ثقیل و سنگین است ولی عاقبتش گواراست. به عکس، باطل که در آغاز آسان و راحت است؛ ولی در پایان ناگوار و خطرناک است.

البته آنچه امام (علیه السلام) در این‌جا فرموده بیان حکم غالبی است و گرنه موارد استثنایی نیز وجود دارد که انسان از انجام دادن حق لذت ببرد و از انجام دادن باطل ناراحت شود. حدیث معروفی که می‌گوید: «مؤمن اوقات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی برای عبادت و بندگی پروردگار و بخشی برای سامان دادن به وضع زندگی و در بخش دیگری به لذات حلال می‌پردازد تا نیرو و آرامش برای انجام وظایف پیدا کند»، دلیل روشنی بر این استثناست. در حالات انبیا و اولیای الهی به خصوص در آزمایش‌های سخت آن‌ها، شواهد زیادی بر اصل گفتار امام (علیه السلام) هست.

اگر حضرت یوسف (علیه السلام) تسلیم خواسته نامشروع زلیخا می‌شد برای او لذت بخش بود؛ اما مرارت آخرت را به دنبال داشت و این‌که تسلیم نشد و به سبب آن، سال‌ها در زندان ماند و مرارت زیادی را چشید بر کسی پوشیده نیست؛ اما حلاوت آخرت بلکه حلاوت دنیا را در پایان و بعد از مدتی به دنبال داشت.

حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد و از شجره ممنوعه موقتاً لذت برد؛ اما پایان غم‌انگیزی برای او داشت.

بسیار می‌شود مرارت‌های دنیا نتیجه شیرینی در همین دنیا نصیب انسان می‌کند مانند جوانی که سال‌ها در غربت و با مشقت درس خوانده تا توانسته به مراحل عالی علم و دانش برسد که لذت آن را در پایان در همین دنیا می‌بیند و به عکس جوانی که تن به تنبلی و خوش‌گذرانی و عیش و نوش داده و بی‌سواد باقی مانده مرارت آن را در پایان کار در همین دنیا می‌چشد.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّامِيُّ

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ، وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفْهَاءِ، وَصِلَةَ الرَّجْمِ مَنَّمَةً لِلْعَدِيدِ، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدِّمَاءِ، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ، وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ، وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِجَابًا لِلْعِفَّةِ، وَتَرْكَ الزُّنَى تَحْصِينًا لِلنِّسْبِ، وَتَرْكَ اللُّوَاطِ تَكْثِيراً لِلنَّسْلِ، وَالشَّهَادَاتِ أَسْتِظْهَاراً عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ، وَتَرْكَ الْكُذْبِ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ، وَالسَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ، وَالْأَمَانَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْأِمَامَةِ.

امام علیؑ فرمود:

خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک، واجب کرده است، و نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور، و زکات را سبب روزی قرار داده است، و روزه را به عنوان آزمایشی برای اخلاص بندگان، و حج را برای تقویت دین، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان)، و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم، و نهی از منکر را برای باز

داشتن بی خردان، و صلۀ رحم را برای افزایش نفوس، و قصاص را برای حفظ خون‌ها (جان‌ها)، و اقامۀ حدود را برای بزرگ شمردن محرّمات الهی، و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل، و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم)، و ترک زنا را برای حفظ نسب‌ها، و ترک لواط (و همجنس‌گرایی) را برای افزایش نسل، و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها، و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی، و سلام را امان در برابر ترس‌ها، و امامت را برای نظم و نظام امت، و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمانان) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق گفته خطیب رضی الله عنه در مصادر، از کسانی که این کلمات حکیمانه را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند نویسنده‌نهایه الإرب است که بخش‌هایی از آن را به مناسبت در کتاب خود آورده و همچنین شافعی در مطالب السؤل و آمدی در غررالحکم. با توجه به این‌که همه آن‌ها بخش‌هایی از این روایت را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند روشن می‌شود که از مصادر دیگری دریافت داشته‌اند. سپس اضافه می‌کند که این بخشی از خطبه عزای فدکیه فاطمه زهرا علیها السلام را که موافق و مخالف، آن را نقل کرده‌اند تشکیل می‌دهد که امیرمؤمنان علی علیه السلام بخش‌هایی را به آن افزوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۳).

شرح و تفسیر

فلسفه، بخش مهمی از احکام اسلامی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه مبسوط اشاره به فلسفه‌های بخش مهمی از احکام اسلامی کرده است که در بیست بخش خلاصه می‌شود.

۱. نخست می‌فرماید: «خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب کرده است»؛ (فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ).

اشاره به این‌که ایمان به یگانگی خداوند، انسان را از آلودگی به شرک و بت پرستی نجات می‌دهد، همان آلودگی بسیار بدی که همه انبیا برای تطهیر آن به پا خاسته‌اند و نخستین دعوت آن‌ها دعوت به توحید بود. اگر قلب انسان فقط جایگاه ایمان به خدا باشد همه چیز را برای او می‌خواهد و همواره در طریق اطاعت فرمان او گام برمی‌دارد، از هرگونه دوگانگی و چندگانگی رهایی می‌یابد، هدفی واحد، معبودی واحد و برنامه واحد خواهد داشت. در حالی که وقتی آلوده شرک می‌شود معبودهای متعدد، برنامه‌های مختلف و اهداف پراکنده پیدا می‌کند.

۲. «خدا نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور واجب کرده است»؛ (وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبْرِ).

نماز، آثار و برکات فراوانی دارد که یکی از آن‌ها پاک شدن از کبر و غرور است، زیرا به هنگام نماز، انسان همچون عبد ذلیل در برابر خداوند جلیل

می ایستد، سپس تعظیم می کند و به خاک می افتد و پیشانی را بر درگاه او به خاک می ساید و این عمل را چند بار تکرار می کند. به یقین این برنامه نورانی، کبر و غرور او را درهم می شکند، همان چیزی که انسان را به طغیان و امی دارد و آلوده انواع گناهان می کند، چراکه سرچشمه انواع معاصی همین مسئله تکبر است.

در حالات ابلیس نیز خوانده ایم که کبر و غرور او مانع از سجده بر آدم در پیشگاه خدا شد، سجده ای که اگر انجام می داد کبر و غرور او درهم می شکست و هرگز گرفتار آن عاقبت بسیار شوم نمی شد.

اصولاً آنچه درباره نماز در قرآن مجید آمده است که نماز انسان را از فحشا و منکرات باز می دارد: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۱ یکی از دلایل همین است. هنگامی که کبر و غرور کنار برود انسان تسلیم فرمان خدا می شود و از معاصی چشم می پوشد.

۳. «خداوند زکات را سبب روزی قرار داد»؛ (وَالزَّكَاةُ تَسْبِيحًا لِلرِّزْقِ).

این عبارت دو تفسیر دارد: نخست این که پرداختن زکات، روزی فقرا را تضمین می کند، زیرا در حدیث آمده که اگر مردم زکات اموالشان را بدهند، فقیری در سراسر جهان اسلام پیدا نخواهد شد. همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ آدَوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيرًا مُحْتَاجًا»^۲.

تفسیر دیگر این که پرداختن زکات سبب می شود خداوند روزی را بر زکات دهنده فراوان کند و اموال او را از خطرات تجاوز گرسنگان حفظ نماید و جمع میان این دو تفسیر در جمله بالا بعید نیست، همان گونه که در حدیثی از

۱. عنکیوت، آیه ۴۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷، ح ۱۵۷۹.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آمده است که می فرماید: «أَنَّ عَلَّةَ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قُوتِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ؛ علت تشریح زکات تأمین قوت فقرا و حفظ اموال اغنیاست».^۱

۴. «و روزه را برای این تشریح کرد که آزمایشی برای اخلاص بندگان باشد؛ (وَالصَّيَامُ ابْتِلَاءٌ لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ).

تمام عبادات، مشروط به اخلاص و به یک معنا از اسباب خلوص نیت است؛ ولی از آن جا که روزه عبادتی است که در ظاهر آشکار نیست، تأثیر بسیار عمیق تری در آزمودن اخلاص مردم دارد و به تعبیر دیگر، تنها خدا از آن آگاه است و تا روزه دار چیزی نگوید کسی از روزه او باخبر نمی شود و این در واقع یک مرحله عالی از تقواست و به همین سبب در قرآن مجید تشریح روزه برای نیل به تقوا ذکر شده است.

۵. «و حج را برای تقویت دین قرار داد»؛ (وَالْحَجَّ تَقْرِيبَةً لِلدِّينِ).

بدون شک در موسم حج، مسلمانان پاکدلی از سراسر دنیا و جهان اسلام به سوی مرکز توحید می آیند و یک صدا لبیک می گویند و اطراف خانه خدا طواف می کنند و با هم نماز می گزارند و با هم به منا و مشعر و عرفات می روند و شیطان را سنگسار می کنند. از اخبار و حالات یکدیگر باخبر می شوند و روابط دوستی در میان آن ها عمیق تر می گردد و برای حل مشکلات یکدیگر می اندیشند و مجموع این ها سبب تقویت اسلام می شود، از این رو دشمنان همواره از این عبادت بزرگ وحشت داشتند و می کوشیدند بر آن ضربه ای وارد کنند تا هر سال از طریق این عبادت بزرگ روح تازه ای در کالبد اسلام در آن کانون وحدت دمیده نشود، از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ؛ مادامی که کعبه برپاست اسلام هم برپاست».^۲

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷، ح ۱۵۸۰.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۱، ح ۴.

در اکثر نسخه‌های نهج البلاغه جمله بالا با واژه «تَقْوِيَةً» ذکر شده در حالی که در نسخه «صبحی صالح» «تَقْرِيَةً» است. گرچه آن هم نامناسب نیست، زیرا حج باعث می‌شود که مردم از نظر دین با هم نزدیک شوند؛ ولی به یقین تعبیر اول مناسب‌تر و مأنوس‌تر است، زیرا واژه «تَقْرِيَةً» در کمتر حدیث یا عبارتی به چشم می‌خورد.

۶. «و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان) قرار داد»؛
(وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ)

دلیل آن روشن است؛ اگر مسلمانان در برابر حيله‌ها و حملات و تهاجمات دشمنان خاموش بنشینند و به جهاد برنخیزند چیزی نمی‌گذرد که عظمت آن‌ها پایمال دشمنان می‌شود و عزت و سربلندی تبدیل به ذلت و سربه‌زیری می‌گردد. از این رو در خطبه معروف جهاد، امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَحْبَبَهُ وَأَوْلِيَّاهُ وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ؛ (آگاه باش) جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی یاران خاصش گشوده، جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است و مردمی که از جهاد روی‌گردان شوند خداوند لباس ذلت بر تن آن‌ها می‌پوشاند و بلاها به آن‌ها هجوم می‌آورند»^۱.

۷ و ۸. «و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم و نهی از منکر را برای باز داشتن بی‌خردان قرار داد»؛ (وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلْسُّفَهَاءِ).

این امتیاز مهم را قانون اسلام بر بسیاری از قوانین جهان دارد که همه افراد جامعه را در برابر آنچه در جامعه می‌گذرد مسئول می‌داند، هرگاه کسی از انجام

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

وظیفه خود عدول کند، همه به عنوان واجب کفایی مأمورند او را نصیحت کرده و به انجام وظیفه فرا خوانند و هرگاه کسی آشکارا منکری را انجام دهد و کاری برخلاف موازین اسلامی مرتکب شود، همه مسئولند او را اندرز دهند و از آن کار بازدارند.

بنابراین، امر به معروف، مصلحتی است برای توده مردم و نهی از منکر سبب پیشگیری از کار سفیهان است.

قابل توجه است که در امر به معروف بر عوام تکیه می‌کند. اشاره به این که خواص، وظایف خود را انجام می‌دهند و کمتر نوبت به امر به معروف می‌رسد و در مورد نهی از منکر بر سفها تکیه می‌کند اشاره به این که آدم عاقل و خردمند به دنبال گناه نمی‌رود و آن‌ها که با ارتکاب گناه، هم به خود ظلم می‌کنند و هم به جامعه، سفیه و کم‌خردند. قرآن مجید هم به این موضوع اشاره‌ای دارد و می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ چه کسی از آیین ابراهیم، روی‌گردان خواهد شد به جز افراد نادان و سفیه؟^۱

درباره اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن در بحث‌های گذشته مطالب قابل ملاحظه‌ای آمده است.^۲

۹. «و صلۀ رحم را برای افزایش نفوس مقرر داشت»؛ (وَصَلَّةَ الرَّحِمِ مَنَّمَاةً لِّلْعَدَدِ).

«مَنَّمَاة» مصدر میمی و به معنای نمو کردن است و چون به صورت مفعول لاجله ذکر شده به معنای سببیت نمو است.

روشن است هنگامی که افراد یک فامیل صلۀ رحم به جای آورند و مراقب یکدیگر باشند و به همدیگر کمک کنند، تلفات در میان آن‌ها کم خواهد بود

۱. بقره، آیه ۱۳۰.

۲. از جمله به جلد ۲ از همین کتاب، ص ۲۵۵؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران مراجعه شود.

و این سبب کثرت فامیل و در نتیجه کثرت عدد مسلمانان خواهد شد و در برابر دشمنان قدرت و قوت بیشتری پیدا می‌کنند.

افزون بر این، از روایات استفاده می‌شود که صلۀ رحم تأثیر معنوی و الهی خاصی در فزونی عمر و عمران و آبادی شهرها دارد.

در حدیثی از امام صادق از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «صِلَّةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَخِيَارٍ؛ صلۀ رحم خانه‌ها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند، هرچند اهل آن از نیکان نباشند»^۱.

در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجْرَةً وَلَا يَكُونُونَ بَرَّةً فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ فَتَنَمِي أَمْوَالُهُمْ وَتَطُولُ أَعْمَارُهُمْ فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا الْأَبْرَارَ بَرَّةً؛ ممکن است جمعیتی فاجر و گنهکار باشند و از نیکان نباشند؛ ولی در عین حال صلۀ رحم به جا آورند. در این صورت اموالشان افزایش پیدا می‌کند و عمرشان طولانی می‌شود تا چه رسد به این‌که از نیکان و خوبان باشند»^۲.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این کلام حکیمانه ذکر کرده‌اند که هرگاه انسان صلۀ رحم به جای آورد، ارحام او اطراف وی را می‌گیرند و قوت و قدرت آن شخص که صلۀ رحم به جای آورده فزونی می‌یابد ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.^۳

۱۰. «و قِصَاصَ رَأْسِهِ فِي حَقِّ خَوْنِهَا (و جان‌ها) قرار داد»؛ (وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاتٌ

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۳، ح ۲۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۱.

۳. علامۀ مجلسی رحمته الله این تفسیر را در بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۰۹ آورده و مرحوم مغنیه در فی ظلال از او تبعیت نموده است.

يَا أُوْلِي الْأَلْبَابِ؛ ای خردمندان! در قصاص، حیات و زندگی شما است.^۱ درست است که ظاهراً بر اثر قصاص، فردی از جامعه حذف می‌شود؛ ولی این حذف سبب پیشگیری از قتل‌های آینده است، زیرا افرادی که به فکر قتل دیگران می‌افتند، هنگامی که منظره قصاص در نظرشان مجسم می‌شود و خود را در خطر قطعی می‌بینند از این عمل خودداری می‌کنند و به فرض که بتوانند قتلی انجام دهند و متواری شوند باید یک عمر به صورت دربه‌در زندگی مخفیانه داشته باشند که ناراحتی و زجر آن کمتر از قصاص نیست.

متأسفانه در دنیای امروز، بعضی از گروه‌ها و به اصطلاح طرفداران حقوق بشر با هرگونه قصاص مخالفند و می‌گویند: خون را با خون نباید شست؛ قاتل کار خطایی انجام داده و اگر ما قاتل را به قتل برسانیم خطای دیگری است. این‌ها برای قاتل دلسوزی می‌کنند؛ اما گویا برای صدها یا هزاران نفری که جانشان به وسیله قاتلان در خطر است و آن قاتلان با نفی قصاص احساس امنیت می‌کنند دلشان نسوخته است.

۱۱. «و اقامه حدود را برای بزرگ شمردن محرمات الهی قرار داد»؛ (وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ).

«محارم» در این جا اشاره به گناهان کبیره یا بخش مهمی از آن‌هاست که در موردشان اقامه حدود و اجرای تعزیرات می‌شود، زیرا حدود به معنای عام شامل تعزیرات هم می‌گردد. بدیهی است با اجرای حد، گناه در نظرها پراهمیت خواهد شد و کمتر کسی به سراغ آن می‌رود زیرا می‌داند علاوه بر مجازات الهی در سرای آخرت، در این دنیا هم مجازات سنگینی دامن او را می‌گیرد و این امر سبب امنیت جامعه و حفظ آن از آلودگی‌های گسترده خواهد شد.

از این رو در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «وَحَدٌّ يُقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ

۱. بقره، آیه ۱۷۹.

أَفْضَلُ مَنْ مَطَرَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ حدی که در زمین اجرا شود برتر از چهل روز باریدن باران است».^۱

در حدیث دیگری از ابو ابراهیم (امام کاظم (علیه السلام)) در تفسیر آیه شریفه «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۲ می فرماید: «این فقط احیای به وسیله باران نیست، بلکه خداوند مردانی را مبعوث می کند که عدل را زنده کنند و زمین با احیای عدل زنده می شود. سپس افزود: «وَلَا قَامَةُ الْحَدِّ لَلَّهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ و اقامه حد در آن سودمندتر است از نزول چهل روز باران در زمین».^۳

البته اساس دعوت انبیا بر برنامه های فرهنگی است و اکثریت مردم از این طریق به راه راست دعوت می شوند؛ ولی مواردی پیدا می شود که افرادی سرسختانه در مقابل اوامر و نواهی آنها به مخالفت برمی خیزند. در این گونه موارد جز توسل به اجرای حدود و مجازات ها راهی نیست، همان گونه که در برنامه تمام عقلای جهان و قوانین عالم نیز همین گونه است.

۱۲. «و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل تشریح کرد»؛ (وَتَرْكُ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ).

جای شک و تردید نیست که شراب و همه مواد مخدر از دشمنان شماره یک عقل انسانی هستند؛ نه تنها در حالت مستی شعله عقل به کلی خاموش می شود و افراد مست دست به هر کاری می زنند، بلکه بعد از آن نیز تأثیرات زیادی در تخریب مغز و اعصاب از خود به جای می گذارد و گاه منجر به جنون می شود.

مرحوم «کلینی» در جلد ششم کتاب کافی بابی تحت عنوان «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ وَشَرِّ» (شراب سرچشمه هر گناه و بدی است) آورده است و احادیث فراوانی در ذیل آن ذکر کرده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده

۱. کافی، ج ۷، ص ۱۷۵، ح ۸.

۲. روم، آیه ۱۹.

۳. کافی، ج ۷، ص ۱۷۴، ح ۲.

است: «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ؛ شراب سرچشمه هر گناهی است».^۱
 در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَهَا أَوْ قَالَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ؛ خداوند برای شرور و بدی ها قفل هایی قرار داده (که همان قفل عقل هاست) و کلید آن قفل ها را شراب قرار داده است».^۲

در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مَا عَصِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لِيَدْعُ الصَّلَاةَ الْفَرِيضَةَ وَيَثْبُ عَلَى أُمِّهِ وَأُخْتِهِ وَأَبْنَتِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ؛ گناهی در پیشگاه خداوند شدیدتر از شرب خمر نیست. بعضی از شراب خواران نماز واجب را به کلی ترک می کنند و ممکن است به مادر و خواهر و دختر خود در حالی که نمی فهمند تجاوز کنند».^۳
 همین مضمون را یکی از شعرای فارسی زبان در شعر خود مجسم ساخته است آن جا که می گوید:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی
 آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
 گفتا که منم مر اگر خواهی زنهار
 باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را
 یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار
 یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را
 یا خود ز می ناب بنوشی دو سه ساغر
 تا آن که بیپوشم ز هلاک تو نظر را

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۳.

۲. همان، ح ۵.

۳. همان، ح ۷.

لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت
 کز مر فتد لرزه به تن ضیغم نر را
 گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار
 لیکن به می از خویش کنم رفع ضرر را
 جامی دو سه می خورد چو شد چیره ز مستی
 هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را
 ای کاش شود خشک بن تاک خداوند
 زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

۱۳. «و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم) مقرر داشت»؛ (وَمُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَابًا لِلْعِفَّةِ).
 سرقت و دزدی به هر شکل باشد از بزر ترین گناهان در اسلام و دارای حدّ شرعی است و در همه عرفها و تمام عقلا کاری بسیار زشت محسوب می شود و در تمام قوانین دنیا برای آن مجازات مقرر شده است.
 تعبیر به «عفت» در کلام امام (علیه السلام) اشاره به خویشتن داری و مناعت طبع و ترک هرگونه حرص است. خداوند سرقت را از این رو تحریم فرموده که افزون بر حفظ امنیت مالی جامعه، روح عفت را در افراد زنده کند، هیچ کس به اموال دیگری چشم ندوزد و حتی در بدترین حالات معیشتی به فکر دستبرد به اموال دیگران نیفتد، همان گونه که در قرآن مجید خداوند عده ای از نیازمندان را با این عبارت ستوده است: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ (انفاق های شما برای) کسانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته اند (و توجه به آیات خدا آنها را از وطن های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه

نمی‌دهد تا برای تأمین هزینه زندگی دست به کسب و تجارتي بزنند) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند) و از شدت عفت و خویشنداری افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی».^۱ به یقین همان اندازه که حفظ امنیت جامعه اهمیت دارد پرورش روح عفت و ابراز بی‌نیازی از اموال مردم نیز مهم است و در واقع این روحیه است که جامعه را به امنیت مالی رهنمون می‌شود.

۱۴. «و ترک زنا را برای حفظ نسب‌ها قرار داد»؛ (وَتَرَكُ الزَّوْنَى تَحْصِيْنًا لِلنَّسَبِ).

به یقین زنا و آمیزش‌های نامشروع آثار سوء فراوانی دارد که امام علیه السلام به یکی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده است. هرگاه در جامعه آمیزش‌های نامشروع رواج پیدا کند محصول آن فرزندان نامشروعی است که وابسته به هیچ‌کس نیستند، نه کسی حضانت آن‌ها را بر عهده می‌گیرد و نه تکیه‌گاهی برای خودشان پیدا می‌کنند، نه حمایت مالی می‌شوند، نه ارث دارند و نه از عواطف پدران و مادران برخوردارند. چنین فرزندان بزرگترین مخاطره را برای جامعه دربر دارند. آمارها نشان می‌دهد که بسیاری از جنایات هولناک به دست همین فرزندان نامشروع انجام می‌گیرد. به فرض که نهادی اجتماعی فرزندان نامشروع را جمع‌آوری و حفاظت کند باز محرومیت از پیوند با پدر و مادر و آثار عاطفی و قانونی آن کار خود را خواهد کرد.

به همین دلیل اسلام زنا را حرام کرده و مجازات سنگینی برای آن قائل شده است؛ ولی متأسفانه در تمدن مادی غرب نه تنها زنا حرام نیست، بلکه مراکز فحشا تحت حمایت دولت‌ها نیز هست و به دولت‌ها مالیات نیز می‌پردازند. آن‌ها حتی برای روابط نامشروع زنان شوهردار نیز اهمیتی قائل نیستند. تنها

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

زنای به عنف را ممنوع و قابل تعقیب قانونی می دانند و به همین دلیل فرزندان نامشروع در جوامع غربی بسیار زیاد است و مفسد آن را نیز با چشم خود می بینند؛ اما غلبه هوا و هوس و آزادی های به معنای بی بندوباری به آن ها اجازه محدود ساختن را نمی دهد.

در بعضی از جوامع غربی کار به آن جا رسیده که در شناسنامه ها تنها نام مادر نوشته می شود و از نام پدر خبری نیست، زیرا دیده اند اگر نام پدر را بخواهند بنویسند مجهول بودن پدران برای بسیاری از نوزادان مشکل عظیمی ایجاد می کند. شگفت آور است که مجاز شمردن زنا حتی مانع از تجاوز به عنف نشده و به گونه ای است که آمار بعضی از کشورهای غربی نشان می دهد در هر دقیقه یک تجاوز به عنف صورت می گیرد.

البته زنا مفسد بسیار دیگری دارد که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در حدیثی که علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار از علل الشرایع نقل کرده به بخشی از آن اشاره می کند، آن حضرت علیه السلام می فرماید: «وَحَرَّمَ الزَّانَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ الْإِنْفُسِ وَذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَتَرْكِ التَّزْوِجِ لِلْأَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وَجُوهِ الْفَسَادِ؛ خداوند زنا را حرام کرده است به علت مفسدی که در آن است از قبیل: قتل نفس، (به سبب برافروخته شدن آتش خشم همسران یا بستگان) و از دست رفتن نسب و ترک تربیت فرزندان و فاسد شدن نظم میراث و امثال آن از مفسد گوناگون».^۱

۱۵. «و ترک لواط (و همجنس گرایی) را برای افزایش نسل مقرر داشت.»
(و تَرَكَ اللَّوْاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ).

می دانیم آفرینش شهوت جنسی در زنان و مردان برای این است که از طریق صحیح، نسل انسان افزایش پیدا کند و از میان نرود و اگر این علاقه جنسی میان

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۹۸، ح ۲.

زن و مرد نبود ممکن بود در مدت کوتاهی نسل انسان نابود شود. حال اگر این علاقه جنسی به صورت همجنس‌گرایی درآید که هیچ تأثیری در بقای نسل نداشته باشد و این مطلب در جامعه بشری گسترش یابد آن هم سبب قطع نسل انسان یا کمبود افراد بشر خواهد شد.

به همین دلیل، استمنا یا آمیزش با حیوانات نیز در اسلام تحریم شده است، زیرا آن‌ها نیز مانند همجنس‌گرایی سبب ضایع شدن نطفه‌های انسانی می‌گردد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که زندیقی از آن حضرت سؤالی درباره تحریم زنا کرد و حضرت پاسخ او را فرمود و سپس از تحریم لواط پرسید. امام علیه السلام فرمود: علتش این است که «أَنَّه لَوْ كَانَ إِثْيَانُ الْغُلَامِ حَلَالًا لَأَسْتَعْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَتَعْطِيلُ الْفُرُوجِ وَكَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فَسَادُ كَثِيرٍ؛ هرگاه آمیزش با پسر حلال بود مردان از زنان بی‌نیاز می‌شدند و سبب قطع نسل و تعطیل آمیزش مشروع و طبیعی می‌شد و مجاز بودن این کار مفاسد بسیاری دربر داشت».^۱

شبهه همین معنا با توضیح بیشتری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است.^۲

البته آنچه امام علیه السلام در این جا بیان فرموده و در روایات دیگری نیز به آن اشاره شده یکی از آثار بسیار شوم همجنس‌گرایی است؛ آثار زیان‌بار دیگری نیز دارد که یکی از آن‌ها از نظر مسائل بهداشتی و عاطفی است، زیرا این کار، تحریف روشنی در آفرینش علاقه جنسی و اعضای تناسلی است و امروز زیان آشکار آن به صورت بیماری‌های ایدز بروز کرده که طبق بعضی از آمار، اکثر موارد ایدز از مسئله همجنس‌گرایی ناشی می‌شود، همان بیماری‌ای که امروز تمام اطباء جهان در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵۲، ح ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۴، ح ۶.

درمان آن وامانده‌اند، زیرا نیروی دفاعی بدن را از کار می‌اندازد و انسان در مدت کوتاهی به انواع بیماری‌ها مبتلا می‌شود و با تمام کوشش‌هایی که از سوی پزشکان دنیا به عمل آمده هنوز داروی مطمئنی برای درمان آن پیدا نشده است. تشدید مجازات لواط در اسلام نسبت به زنا ممکن است ناشی از این امور باشد.

البته امروز برخی از طبیبان فاقد مسئولیت، به افرادی چراغ سبز نشان می‌دهند و می‌گویند که علاقه آن‌ها به جنس موافق عامل ژنتیکی دارد و قابل تغییر نیست و برای آن‌ها همجنس‌گرایی را مجاز می‌شمرند و این شبیه اظهار نظر جمعی دیگر از آن‌گونه اطباست که استمنای بی‌ضرر و بی‌خطر معرفی می‌کنند. بدون شک صحنه گذاشتن بر این انحرافات و بیماری‌ها که به هر حال قابل علاج است ناشی از هماهنگ شدن با خواسته‌های انحرافی این‌گونه بیماران است.^۱

۱۶. «و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها قرار داد؛»
(وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ).

می‌دانیم در اسلام کسی که از حادثه‌ای باخبر باشد و آن را با چشم خود ببیند اگر به شهادت فراخوانده شود بر او واجب است بپذیرد و آنچه را دیده بیان کند؛ خواه درباره دوست باشد یا دشمن، خویشاوند باشد یا بیگانه. کتمان شهادت یکی از گناهان کبیره است، همان‌گونه که قرآن مجید باصراحت فرمود: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ شهادت را کتمان نکنید و هرکس کتمان کند قلب او گناهکار است (چراکه حقیقتی را مخفی داشته است).^۲

۱. وقاحت در تمدن مادی غرب به جایی رسیده که به هنگام نوشتن این سطور، این خبر در جراید منتشر شد که دو نفر از سیاستمداران همجنس‌اروپایی رسماً با هم ازدواج کردند و صدر اعظم آنان نیز به آن‌ها تبریک گفت. (این خبر در بیست و هفتم شهریور سال ۱۳۸۹ در جراید منتشر شد).

۲. بقره، آیه ۲۸۳.

در آیه قبل از آن می فرماید: «وَلَا يَأْبُ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا»؛ و شاهدان هنگامی که دعوت (به دادگاه برای ادای شهادت) بشوند ابا نکنند.^۱

روایات اسلامی نیز درباره کتمان شهادت، حرمت آن را با صراحت بیان کرده است در حالی که در قوانین دیگر دنیا، شهادت شهود معمولاً الزامی نیست؛ هرکس مایل باشد و سود خود را در شهادت دادن ببیند شهادت می دهد و گرنه می تواند آن را مکتوم نماید.

واجب ساختن این کار برای آن است که افراد نتوانند حقوق مردم را پایمال کنند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقًّا امْرِيٍّ مُسْلِمًا أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ جَهَّ نُوْرٌ مَدَّ الْبَصَرَ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ؛ کسی که شهادت حقی بدهد تا حق مسلمانی را به وسیله آن احیا کند، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که از صورتش نوری برمی خیزد که تا آن جا که چشم کار می کند پیش می رود و تمام خلایق او را با نام و نسبش می شناسند».^۲

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر آیه «وَلَا يَأْبُ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا» می فرماید: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ إِذَا دُعِيَ إِلَى الشَّهَادَةِ يَشْهَدُ عَلَيْهَا أَنْ يَقُولَ لَا أَشْهَدُ لَكُمْ؛ برای هیچ کس سزاوار نیست هنگامی که دعوت به شهادت دادن بر چیزی شود بگوید: من برای شما شهادت نمی دهم».^۳

شگفت این که بعضی از شارحان نهج البلاغه شهادت را در این جا به معنای شهادت در راه خدا در میدان نبرد تفسیر کرده اند و آن را سبب تقویت دین دانسته اند در حالی که تعبیرات امام علیه السلام، قبل و بعد از آن تناسبی با آن ندارد، زیرا امام علیه السلام قبلاً جهاد را به عنوان عزت اسلام بیان فرمود و تعبیر به «مجاهدات»

۱. بقره، آیه ۲۸۲.

۲. کافی، ج ۷، ص ۳۸۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۷۹، ح ۱.

(یعنی انکارها) مناسب بحث دعاوی است به خصوص که ترک کذب نیز بعد از آن ذکر شده است که با ترک شهادت دادن مناسب است. به علاوه آغاز حدیث با جمله «فرض الله» شروع می شود و به یقین خداوند شهادت را مأمور به نکرده بلکه جهاد را واجب فرموده که احیاناً منتهی به شهادت می شود.

۱۷. «و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی قرار داد»؛
(وَتَرَكُ الْكُذْبِ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ).

اساس زندگی اجتماعی بر اعتماد متقابل افراد نسبت به یکدیگر است که اگر اعتمادی نباشد رشته اجتماع از هم گسیخته خواهد شد. اعتماد در صورتی حاصل می شود که صدق و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا دروغ و خیانت مهم ترین اسباب بدبینی و بی اعتمادی است.

امام (علیه السلام) در این تعبیر زیبا می فرماید: خداوند ترک دروغ را واجب کرده تا راستگویی به عنوان یک فضیلت شمرده شود و افراد جامعه به سوی آن حرکت کنند.

در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره زشتی دروغ آمده است. قرآن مجید می گوید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ»؛ تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند.^۱
در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِنَّ الْكُذْبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است».^۲

در کتاب کافی از امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: «لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكُذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ؛ انسان طعم ایمان را نمی چشد مگر زمانی که دروغ را خواه شوخی باشد یا جدی، رها کند».^۳

۱. نحل، آیه ۱۰۵.

۲. کنز العمال، ح ۸۲۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

احادیث در این زمینه بسیار است. با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سخن را پایان می‌دهیم آن‌جا که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ مِنَ الْفُجُورِ وَهُمَا فِي النَّارِ؛ از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ با فجور و گناهان (دیگر) همراه است و هر دو در آتشند».^۱

۱۸. «و سلام را امان در برابر ترس‌ها قرار داد»؛ (وَالسَّلَامُ أَمَانًا مِنَ الْمَخَافِ). منظور از «سلام» در این‌جا همان سلام کردن است که هرگاه کسی به دیگری سلام کند مفهومش این است که هیچ‌گونه قصد آزار و اذیت او را ندارد و هنگامی که شنونده سلام را با سلام پاسخ می‌گوید مفهوم آن نیز این است که از ناحیه او خوف و ضرری برای سلام‌کننده موجود نیست.

توضیح این‌که در آغاز اسلام و مدتی پس از آن بسیاری از مردم هنگام برخورد با یکدیگر اگر طرف از قبیله خودشان نبود، احساس ناامنی می‌کردند؛ ولی اگر او ابتدا سلام می‌کرد و طرف مقابل نیز پاسخ می‌گفت، به منزله تعهدی بود که هیچ‌گونه ضرر و زیانی به یکدیگر نمی‌رساندند، همان‌گونه که اگر شخصی بر آن‌ها وارد می‌شد و غذایی می‌آوردند و از غذای صاحب منزل می‌خورد طرفین نسبت به یکدیگر احساس امنیت می‌کردند؛ صاحب خانه عملاً تحتی گفته بود و میهمان تازه وارد نیز عملاً به آن پاسخ داده بود.

البته گاه می‌شد که پس از سلام و جواب آن، قرائن و شواهدی برخلاف موارد مذکور به نظر می‌رسید که برای برطرف کردن آن خوف، احتیاج به گفت‌وگوی بیشتری بود، از این‌رو در داستان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: هنگامی که فرشتگان پروردگار به صورت افراد ناشناسی بر او وارد شدند و سلام کردند ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که چهره‌های آن‌ها را بسیار ناشناس دید گفت: «ما از شما می‌ترسیم». به خصوص هنگامی که غذا برای آن‌ها آورد و آن‌ها دست به سوی غذا دراز نکردند؛ اما

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۳.

چیزی نگذشت که ترس ابراهیم (علیه السلام) زائل شد هنگامی که گفتند: «ما فرستادگان پروردگار توایم» و او را به فرزند بشارت دادند. «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَءَا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ»^۱

اکنون این سؤال پیش می‌آید که سلام کردن جزء مستحبات است و با جمله «فرض الله» که در آغاز این کلام حکمت‌آمیز آمده سازگار نیست، از این رو بعضی از شارحان، سلام را در این جا به معنای پاسخ سلام تفسیر کرده‌اند تا با وجوب سازگار باشد.^۲ در حالی که این تفسیر افزون بر این که مخالف ظاهر عبارت امام (علیه السلام) است با مسئله امنیت از ترس سازگار نیست، زیرا هم ابتدا به سلام و هم پاسخ آن هر دو سبب احساس امنیت می‌شد.

ولی با توجه به این که «فرض» معنای وسیعی دارد که هرگونه تشریح را اعم از واجب و مستحب شامل می‌شود، مشکلی به وجود نمی‌آید که ما ناچار باشیم سلام را به معنای پاسخ سلام بدانیم. در نتیجه به یقین فلسفه‌ای که امام (علیه السلام) برای نماز بیان فرموده، هم نماز واجب را فرا می‌گیرد و هم مستحب را و همچنین در مورد زکات و روزه.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «سلام» را به معنای صلح تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: «آن چیزی که سبب زائل شدن خوف و ترس در جامعه بشری می‌شود همان مسئله صلح است که مانع از بروز جنگ‌های ویرانگر و مخرب است».^۳ این تفسیر، تفسیر بعیدی به نظر نمی‌رسد و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم کلام امام (علیه السلام) جمع باشد.

۱. هود، آیه ۶۹ و ۷۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۸۹.

۳. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۷.

شگفت این‌که بعضی به جای «سلام»، «اسلام» ذکر کرده‌اند^۱ در حالی که در هیچ‌یک از نسخ نهج‌البلاغه این واژه نیامده، هرچند در غررالحکم به جای «سلام»، «اسلام» آمده است^۲، بنابراین تکیه بر یک احتمال نادر، مناسب تفسیر کلام امام علیه السلام نیست به خصوص این‌که اگر به جای «سلام»، «اسلام» بود می‌بایست در آغاز این سخن و به دنبال «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ» ذکر شود.

۱۹. «و امامت را برای نظم و نظام امت قرار داد»؛ (وَالْإِمَامَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ).

هرچند در نسخه صبحی صالح در این جا واژه «الامانة» آمده ولی در بسیاری از نسخ نهج‌البلاغه به جای آن «الامامة» است و در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز «الامامة» آمده است. در غررالحکم نیز به همین صورت است. حتی در شرح ابن ابی الحدید نیز «الامامة» ذکر شده است و همان را نیز تفسیر کرده است. به یقین تعبیر «نِظَاماً لِلْأُمَّةِ» و به دنبال آن «وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ» تناسبی با امامت دارد نه امانت و در واقع دو جمله اخیر (نوزدهم و بیستم) به منزله ضمانت اجرایی برای هجده جمله پیشین است. به هر حال شک نیست که اگر حکومت عادلانه بر کار نباشد و امامت به معنای صحیح پیاده نشود، نظم امت به هم می‌ریزد، ظالمان بر مظلومان چیره می‌شوند و فاسدان و مفسدان پست‌های حساس را در اختیار می‌گیرند و بیت‌المال مسلمانان به غارت می‌رود و ناامنی همه جا را فرا می‌گیرد که تاریخ معاصر و گذشته، نمونه‌های فراوانی از آن را به ما ارائه داده است.

در خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز تعبیری شبیه به این دیده می‌شود، می‌فرماید: «وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ؛ خداوند اطاعت از ما را سبب نظام امت قرار داده و پیشوایی ما را سبب جلوگیری از

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۷.

۲. غررالحکم، ص ۱۷۷، ج ۳۳۷۶.

اختلاف و پراکندگی».^۱

در خطبه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در مسجد جامع مرو در روز جمعه بیان فرمود نیز آمده است: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أُمُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي؛ امامت، زمام دین و سبب نظام مسلمین و صلاح دنیا و سبب عزت مؤمنان است. امامت اساس اسلام بارور و شاخه بلند آن است».^۲

البته سخن درباره اهمیت امامت و تأثیر حکومت اسلامی در نظم جامعه مسلمانان و حفظ کیان آن‌ها بسیار است و مقصود در این جا اشاره‌ای به عنوان تفسیر کلام امام علیه السلام است.

۲۰. «و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمین) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داد»؛ (وَاطَاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ).

به یقین آنچه سبب تقویت امامت امامان و حاکمیت حاکمان می‌شود همکاری و هماهنگی مردم است. اگر اطاعت و همکاری مردم نباشد نظام امامت نیز به هم می‌ریزد، از این رو در مسائل مربوط به حکومت اسلامی نیز می‌گوییم: حمایت مردم و آرای ملت از اساسی‌ترین پایه‌های حکومت است، زیرا امامی می‌تواند نظام امت را برقرار کند که مبسوط الید باشد و مبسوط الید بودن جز از طریق همکاری مردمی حاصل نمی‌شود.

در بخش چهارم خطبه ۳۴ مطالب بیشتری در این زمینه آمده است؛ آن جا که امام علیه السلام می‌فرماید: «ای مردم! من حقی بر شما دارم شما نیز بر من حقی دارید؛ اما حق شما بر من این است که از خیرخواهی و خدمت به شما دریغ نورزم و بیت‌المال را به نفع شما به طور کامل به کار گیرم و شما را تعلیم دهم تا از جهل

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۱.

و نادانی رهایی یابید و تربیت کنم تا فراگیرید و آگاه شوید و اما حق من بر شما این است که بر بیعت خویش وفادار باشید و در آشکار و نهان خیرخواهی را در حق من به جا آورید. هر زمان شما را برای انجام کاری بخوانم اجابت کنید و هر وقت به شما فرمان دهم اطاعت نمایید».^۱

نکته

آیا حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟

بعضی از فرق مسلمین عقیده دارند احکام الله معلل بالاغراض نیست؛ یعنی لزومی ندارد آنچه خدا امر کرده دارای فلسفه‌ای باشد و آنچه را نهی کرده دارای مفسده‌ای. آن‌ها در واقع حکیم بودن خدا را زیر سؤال می‌برند و توجه ندارند که اگر احکام تابع مصالح و مفاسد نباشد ترجیح بدون مرجح لازم می‌آید و اساساً این سخن برخلاف آیات زیادی از قرآن است که برای نماز و روزه و حج و قصاص و امثال آن فلسفه‌هایی ذکر کرده است. به یقین آنچه را خدا امر فرموده دارای فواید مادی یا معنوی یا هر دو بوده و آنچه را نهی کرده مفاسدی اینچنین داشته است. نه تنها احکام الهی، احکام و قوانینی نیز که در عرف عقلا وضع می‌شود همه از این قبیل است؛ گاهی هفته‌ها و ماه‌ها دربارهٔ مصلحت و مفسدهٔ یک قانون مطالعه و بررسی می‌کنند تا بتوانند حکمی را در عرف خودشان وضع کنند.

آیات مربوط به حلال کردن طیبات و حرام کردن خبائث^۲ همگی شاهد بر این است که قبلاً طیب و خبیثی وجود دارد که به سبب آن حکم الهی مطابق آن صادر می‌شود.

تنها تفاوتی که میان احکام الهی و احکام عرفی است این است که احکام

۱. شرح بیشتر در این زمینه را می‌توانید در کتاب پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴۳ به بعد مطالعه کنید.

۲. اعراف، آیه ۱۵۷.

عرفی چه بسا بر اساس مصالح و مفاسدی وضع می شود که نتوانسته اند تمام جوانب آن را بررسی کنند و به همین دلیل پس از مدتی ممکن است خلاف آن کشف شود؛ ولی احکام الهی چنین نیست، علم بی پایان خداوند سبب می شود که احکام بر اساس رعایت تمام جوانب مصالح و مفاسد وضع شود و هرگز خلافتی در آن نخواهد بود.

بعضی نیز معتقدند گرچه احکام دارای مصالح و مفاسدی است؛ ولی ما نباید به سراغ آن‌ها برویم، باید مطیع فرمان باشیم؛ آن‌جا که امر شده انجام دهیم و آن‌جا که نهی شده خودداری کنیم و مطلقاً به سراغ فلسفه احکام نباید رفت. ولی این نیز برخلاف آیاتی است که ما را تشویق به فهم مصالح و مفاسد احکام می کند و همچنین برخلاف روایاتی است - مانند آنچه در بالا آمد - که ائمه هدی علیهم السلام مصالح احکام را مشروحاً بیان کرده اند و نیز بعضی از اصحاب خدمت امامان علیهم السلام می رسیدند و فلسفه پاره‌ای از احکام را می پرسیدند. هرگز هیچ امامی آن‌ها را نهی از این سؤالات نکرد و این دلیل بر آن است که مردم حق دارند از فلسفه احکام سؤال کنند و پاسخ بشنوند.

منتها در این جا دو نکته مهم باقی می ماند و آن این است که اولاً بیان فلسفه احکام چه فایده‌ای دارد؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ انسان هنگامی که به منافع نماز و روزه و امثال آن آگاه می شود، شوق بیشتری برای انجام دادن آن در خود می یابد و هنگامی که مثلاً مفاسد بی شمار شرب خمر را می شنود، نفرت بیشتری از آن پیدا می کند. درست مانند دستورات طیب که وقتی برای بیمارش فواید دارو را ذکر کند بیمار با شوق بیشتری دارو را مصرف کرده و تلخی احتمالی آن را تحمل می کند. از این جا می توان استفاده کرد که آگاهی بر فلسفه احکام می تواند فقیه را در مسیر استنباط حکم کمک کند.

ثانیاً: معنای آگاهی بر فلسفه احکام این نیست که ما همواره مقید به آن باشیم و بگوییم چون مثلاً فلسفه دو رکعت بودن نماز صبح و سه رکعت بودن نماز مغرب را نمی‌دانیم بنابراین آن را انجام نمی‌دهیم. ما باید گوش بر امر و چشم بر فرمان داشته باشیم چه فلسفه احکام را بدانیم یا ندانیم؛ ولی تا آن‌جا که بدانیم به اطاعت راسخ ما کمک می‌کند.

این نکته نیز شایان توجه است که فلسفه‌ها و مصالح و مفاسد احکام غالباً جنبه حکمت دارد نه علت؛ یعنی در غالب موارد، ممکن است حاکم باشد. مثلاً نوشیدن یک قطره شراب ممکن است هیچ‌کدام از آن مفاسد را نداشته باشد ولی به هر حال حرام است، بنابراین افراط در این مسئله که ما فلسفه‌های احکام را وسیله‌ای قرار دهیم برای محدود کردن حکم یا توسعه آن به جایی که ادله شامل آن نمی‌شود، کار نادرستی است.

به تعبیر دیگر پذیرفتن فلسفه احکام یا مقاصد الشریعة به معنای این نیست که ما به دنبال قیاسات ظنی برویم و حلال و حرام‌هایی از این طریق درست کنیم. تنها در صورتی می‌توان حکم را به وسیله فلسفه احکام توسعه داد یا محدود کرد که به صورت علت در متن کتاب و سنت ذکر شده باشد؛ مثلاً بفرماید: «لَا تَشْرَبُوا الْخَمْرَ لِأَنَّهُ مُسْكِرٌ مُّفْسِدٌ لِلْعَقْلِ» از این تعبیر می‌توانیم هرچیزی را که مسکر و موجب فساد عقل است تحریم کنیم.^۱

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَلَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ؛ خداوند شراب را به دلیل نام آن تحریم نکرد، بلکه تحریم آن به واسطه آثار آن بود، بنابراین هرچیزی که عاقبت آن عاقبت شراب باشد آن هم به منزله شراب است».^۲

۱. برای مطالعه بیشتری به دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۳۸۵ به بعد مراجعه شود.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۱۲، ج ۲.

وَكَانَ عَلَيْكَ السَّيِّئَاتُ

أَحْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوِجِلَ الْعُقُوبَةُ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللَّهُ تَعَالَى.

امام علیؑ فرمود:

هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرا می رسد (یا به درد سختی مبتلا می گردد و یا می میرد) ولی هرگاه چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده ام) در کيفرش تعجیل نمی شود؛ زیرا خدا را به یگانگی ستوده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؒ در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه امام علیؑ از آن حضرت به صورت گسترده نقل شده و اهل بیت علیؑ در برابر کسانی که درباره آن ها نزد حاکمان ظلم سخن چینی می کردند از این نوع سوگند برای نابودی آن ها استفاده می کردند. سپس مواردی از این قبیل را نقل می کند و در پایان می گوید: این کلام نورانی پیش از سید رضیؒ در کتاب کافی جلد ششم (البته در کافی این کلام از امام صادق علیؑ ضمن داستانی که بعداً به آن اشاره خواهد شد آمده است. همچنین در تمامی کتب دیگر که مرحوم خطیب آدرس ←

→ داده است) و مقاتل الطالبيين و مروج الذهب آمده است و بعد از سید رضی رحمته الله در کتاب تاریخ بغداد و ارشاد مفید و الخرائج و الجرائح آمده است به گونه‌ای که به وضوح نشان می‌دهد از نهج البلاغه نقل نکرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۵).

شرح و تفسیر

سوگند سریع التائیر

امام علیه السلام در این گفتار نورانی دستوری درباره سوگندهای مؤثر در برابر کارهایی که ظالمی مرتکب شده می‌دهد و می‌فرماید: «هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این‌گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرا می‌رسد (یا به درد سختی مبتلا می‌گردد و یا می‌میرد) اما اگر چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده‌ام) در کیفرش تعجیل نمی‌شود، زیرا خدا را به یگانگی ستوده است»؛ (أَحْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوِجِلَ الْعُقُوبَةُ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللَّهَ تَعَالَى).

از این سخن امام علیه السلام روشن می‌شود که تعبیرات سوگندها بسیار متفاوت است؛ تعبیرهایی که مدح و ثنای الهی در آن است سبب تعجیل عقوبت نمی‌شود اما تعبیرات خشنی که بر ضد آن باشد، عقوبت را تعجیل می‌کند.

در حدیث معروفی که در کتب مختلف آمده می‌خوانیم: شخصی نزد منصور، خلیفه عباسی از امام صادق علیه السلام بدگویی کرد. منصور به دنبال حضرت فرستاد و هنگامی که امام علیه السلام حضور پیدا کرد عرض کرد: فلان کس درباره شما چنین و چنان می‌گوید. امام علیه السلام فرمود: چنین چیزی دروغ است؛ اما بدگویی کننده

گفت: دروغ نیست و واقعیت دارد. امام علیه السلام او را به برائت از حول و قوه الهی اگر دروغ گو باشد قسم داد. او همین سوگند را یاد کرد و هنوز گفتارش تمام نشده بود که فلج شد و مانند قطعه گوشتی بی جان به روی زمین افتاد! پای او را گرفتند و کشان کشان از مجلس بیرون بردند و امام صادق علیه السلام از این توطئه رهایی یافت.^۱

در رخداد دیگری می خوانیم که منصور دوانیقی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: یکی از یاران شما به نام «معلی بن خنیس» مردم را به سوی شما فرا می خواند و (برای خروج کردن) اموالی ذخیره می کند. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند چنین چیزی نبوده است. منصور گفت: من کسی را که چنین خبری داده نزد شما حاضر می کنم. و سپس آن مرد را حاضر کرد. امام علیه السلام رو به آن فرد کرده فرمود: قسم می خوری؟ عرض کرد: آری؛ سپس گفت: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ» که او این کار را کرده است». امام علیه السلام فرمود: تو خداوند را با اوصاف جلالش می ستایی و او به همین سبب تو را مجازات نمی کند. این گونه که من می گویم قسم بخور. بگو: «بَرَأْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَالْجَأْتُ إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي» (که تو این سخن را گفته ای) آن مرد این گونه قسم خورد. هنوز کلامش تمام نشده بود که بر زمین افتاد و مرد. منصور گفت: بعد از این، کلام هیچ سخن چینی را درباره تو نخواهم پذیرفت.^۲

نکته

سوگند به برائت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله

مرحوم صاحب جواهر در کتاب «الأیمان» مسئله ای آورده که حاصلش این است: سوگند به برائت از خداوند سبحان و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نه تنها منعقد

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۸. مرحوم علامه شوشتری نیز آن را در شرح نهج البلاغه خود از کتاب الفصول المهمة نقل کرده است.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۴۵، ج ۳.

نمی‌شود و کفاره‌ای در مخالفت آن نیست، بلکه نفس این سوگند حرام است هرچند گوینده در گفتارش صادق باشد. سپس به احادیثی استناد می‌کند، از جمله حدیث نبوی که می‌فرماید: «مَنْ قَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّ كَانَ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ وَإِنْ كَانَ صَادِقًا لَمْ يَعُدْ إِلَى الْإِسْلَامِ سَالِمًا؛ کسی که بگوید: «من از آیین اسلام بیزارم اگر دروغ گفته باشم یا همان‌گونه است که گفته‌ام» و اگر راست گفته و بیزاری جسته هرگز به اسلام باز نمی‌گردد».^۱

در حدیث دیگری از یونس بن حیان (صحیح یونس بن ظبیان است) نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «يَا يُونُسُ لَا تَحْلِفْ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا فَإِنَّهُ مَنْ حَلَفَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا فَقَدْ بَرِيَ مِنَّا؛ ای یونس! قسم به برائت از ما مخور، زیرا اگر کسی چنین قسمی یاد کند، صادق باشد یا کاذب، از ما بیزار خواهد شد».

سپس می‌افزاید: ولی از کلام امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه (حکمت مورد بحث) استفاده می‌شود که ظالم را می‌توان به این کیفیت قسم داد و حتی از فعل امام صادق علیه السلام و قسم دادن شخص سعایت‌کننده به این کیفیت در برابر منصور دوانیقی بر می‌آید که این‌گونه سوگند در چنین مواردی مانعی ندارد. وی در پایان می‌گوید: ولی من کسی از اصحاب را ندیدم که به چنین حدیثی فتوا بدهد، هرچند عنوان باب در وسائل نشان می‌دهد که او معتقد است ظالم را می‌توان به برائت از حول و قوه الهی سوگند داد. سپس در پایان این سخن می‌گوید: احتیاط این است که این کار جز در مورد مهدورالدم، ترک شود.^۲

البته از بعضی کلمات بزرگانی که قبل از مرحوم صاحب جواهر بوده‌اند استفاده می‌شود که به این روایات فتوا داده‌اند؛ مانند مرحوم فاضل هندی در

۱. سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۳۰.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۳۴۵.

کشف اللثام در بحث جواز «تغلیظ قسم» (در مسائل قضایی) و نیز خود صاحب جواهر در بحث قضا^۱ تعبیری دارد که از آن، تمایل به این فتوا استفاده می شود.

مهم آن است که در این جا چند مسئله از هم جدا نشده است:

نخست این که آیا می توان بدون هیچ قید و شرطی چنین قسمی خورد؟ که کسی بگوید: والله من از دین محمد صلی الله علیه و آله «العیاذ بالله» بیزارم. قطعاً چنین سخنی کفر است و حرام بودن آن جای تردید نیست؛ حتی اگر سوگند او دروغ هم باشد گناه بزرگی مرتکب شده است.

دیگر این که به صورت قضیه شرطیه برای اثبات مدعای خود بگوید: والله از خدا و رسولش بریء باشم اگر چنین کاری را کرده باشم. اگر چنین شخصی راست می گوید و این کار را نکرده دلیلی بر حرام بودن سوگند او نیست. آری اگر او در گفتارش دروغگو باشد قطعاً قسم حرامی خورده و ممکن است کافر نیز شده باشد.

صورت سوم این است که قسم یاد کند برای انجام کاری و بگوید: من به این وعده خود وفا می کنم. اگر نکنم از حول و قوه الهی و دین محمد صلی الله علیه و آله بیزار باشم. این قسم قطعاً منعقد نمی شود و اگر مخالفت کند نیز کفاره ای - طبق قواعد مقررۀ باب قسم که تنها باید به نام خداوند سوگند یاد کرد - ندارد.

دلیل روشنی بر حرام بودن قسمت دوم و سوم نداریم، زیرا گوینده آن هرگز نمی گوید: من از دین اسلام یا از خداوند متعال بیزارم بلکه برای تأکید بر گفته خود به این که تخلفی وجود ندارد چنین سخنی را می گوید، مثل این که بعضی از عوام مردم برای تأکید بر سخنانشان می گویند: بی ایمان از دنیا بروم، دشمن خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشم اگر چنین سخنی را گفته باشم. مگر این که گفته شود: این تعبیر نیز خالی از نوعی اهانت نیست و شاید به همین دلیل بر حرمت آن، ادعای

اجماع شده است (در صورتی که حرمت شامل تمام این اقسام شود).
 در این جا نکته دیگری است و آن این که اگر بدانیم بعضی از این گونه قسم ها
 سبب تعجیل عقوبت می شود و ممکن است به زندگی فرد پایان دهد آیا جایز
 است او را به چنین سوگندی قسم دهیم، هر چند باعث مر او شود؟
 ظاهر کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام که در بالا آمد این است که هر ظالمی را
 می توان چنین سوگندی داد. (و هر چه باشد از ناحیه خود اوست) ولی تعبیر
 بعضی از فقها این است که تنها مهدور الدم را می توان چنین سوگند داد^۱ و از
 آن جا که تعجیل عقوبت مر ، همیشه حاصل نیست بلکه ممکن است
 عقوبت های دیگری در کار باشد حکم به تحریم چنین سوگندی درباره غیر
 مهدور الدم، خالی از اشکال نیست و اگر یقین به هلاکت باشد اجرای آن در غیر
 مهدور الدم اشکال دارد و کلام حضرت علیه السلام را در این صورت می توان بر ظالمان
 مهدور الدم حمل کرد.

توضیح بیشتر در این زمینه را باید در کتب فقهی بررسی کرد.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

يَابْنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَأَعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ
أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشتن در اموال خود باش و (امروز) به گونه‌ای در
آن عمل کن که می‌خواهی پس از تو (مطابق وصیتت) عمل کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها سند دیگری که برای این کلام نورانی نقل می‌کند غررالحکم است که چون تعبیرات آن با آنچه در نهج البلاغه آمده متفاوت است قاعدتاً از جای دیگری آن را اخذ کرده است. در ضمن، مضمون آن را از امام صادق عليه السلام نیز با تفاوت‌هایی آورده که در متن به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸).

شرح و تفسیر

وصی خویشتن باش

امام علیه السلام در این کلام نورانی به نکته مهمی اشاره کرده می فرماید: «ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشتن در اموال خود باش و (امروز) به گونه ای در آن عمل کن که می خواهی پس از تو (مطابق وصیت) عمل کنند»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ).

بسیاری از مردم با ایمان علاقه مند هستند که بخشی از اموالشان پس از آنها در راه خیرات مصرف شود و اسلام نیز به وصیت برای کارهای خیر تشویق کرده و آن را به یک سوم مال محدود نموده تا ورثه نیز بهره مند شوند. قرآن مجید می گوید: «﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴾»؛ بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مر فرا رسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذاشته، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران!». ^۱ مؤمنان برای این کار سعی می کنند وصی یا اوصیای مطمئنی انتخاب کنند تا حتماً کارهای خیر انجام گیرد.

ولی بسیار دیده شده است که یا وصی عمل به وصیت نمی کند یا ورثه مانع می شوند و سعی دارند ثلث را به نفع خود مصادره کنند. حتی در بعضی از افراد

۱. بقره، آیه ۱۸۰.

متدین دیده می شود که می خواهند برای مصرف ثلث به نفع خودشان وجهی شرعی بیابند.

اگر انسان خودش وصی خویشتن باشد و آنچه را پس از خود مایل است در راه خیر صرف شود شخصاً اقدام کند بهتر است، همان گونه که بعضی از افراد باایمان را در عصر خود می بینیم که ثلث مال خویش را در زمان حیات خود جدا کرده و در کارهای خیر به خصوص کارهایی که باقی و برقرار می ماند؛ مانند احداث بیمارستان، مسجد، مدرسه، بانک های قرض الحسنه، نشر آثار دینی و امثال آن صرف می کنند. این ها از همه موفق ترند، زیرا هیچ کس به اندازه خود انسان برای خویش دلسوزی نمی کند.

افزون بر این، آنچه را انسان با دست خود در راه خدا می دهد بسیار باارزش تر است از آنچه دیگران پس از او می دهند، چون در حال حیات علاقه مند به اموال خویش است و دل کندن و صرف آن در کارهای خیر نیاز به ایمانی قوی دارد.

حدیث معروفی است که می گوید: شخصی وصیت کرده بود که انبار خرمایی را پس از او در راه خدا انفاق کنند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این کار را انجام داد. در آخر، یک عدد خرما ته انبار افتاده بود. آن را به دست گرفت و فرمود: اگر خود با دست خویش این دانه خرما را در راه خدا داده بود از تمام آنچه من بعد از او انفاق کردم بهتر بود.

چنان که اشاره کردیم امام صادق علیه السلام همین معنا را با اضافات دیگری به کسی که از او تقاضای وصیت و اندرزی کرد بیان نمود و فرمود: «أَعِدَّ جَهَاذَكَ وَقَدِّمُ زَادَكَ وَكُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَقُلْ لِغَيْرِكَ يَبْعَثُ إِلَيْكَ بِمَا يُضِلُّحُكَ؛ وَسِيلُهُ سَفَرِ (آخرت) خود را آماده ساز و زاد و توشه این سفر طولانی را فراهم کن و وصی خویشتن باش و به دیگری نده که آنچه را مفید برای توست به سوی تو بفرستد

(چه بسا این کار را نخواهد کرد و تو محروم خواهی شد).^۱

شاعر عرب نیز می‌گوید:

تَمَتَّعْ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ
وَقَدِّمُ مَا مَلَكَتْ وَأَنْتَ حَيٌّ أَمِيرٌ فِيهِ مُتَّبِعُ مُطَاعُ
وَلَا يَغْرُزُكَ مَنْ تُوصِي إِلَيْهِ مَصِيرٌ وَصِيَّةُ الْمَرْءِ ضِيَاعُ

از دنیا بهره گیر که دنیا متاعی بیش نیست و دوامش امکان‌پذیر نمی‌باشد.
آنچه را در اختیار داری از پیش بفرست در حالی که زنده‌ای و در آن امیر
و مطاعی.

به کسی که وصیت می‌کنی دل بسته مباش، زیرا سرنوشت بسیاری از
وصیت‌ها نابودی است.^۲

شاعر فارسی نیز می‌گوید:

بر عیشی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

۱. کافی، ج ۷، ص ۶۵، ح ۲۹.

۲. تنبیه الخواطر بنا به نقل مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ،
فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ.

امام علیؑ فرمود:

طغیان غضب، نوعی جنون و دیوانگی است، چرا که صاحبش بعداً پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر، تنها موردی که دربارهٔ این کلام نورانی غیر از نهج البلاغه نقل کرده، غررالحکم است که در آن بدون تفاوت آمده است. سپس از کتاب الحکم المنثورة ابن ابی الحدید حدیثی نقل می‌کند که با آنچه در نهج البلاغه آمده کاملاً متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸).

شرح و تفسیر

غضب و جنون!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در نکوهش شدت غضب می فرماید: «طغیان غضب نوعی جنون و دیوانگی است، چراکه صاحبش بعداً پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است»؛ (الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ).

همه می دانیم که انسان در حالی که به شدت غضبناک می شود نیروی عقل او تحت الشعاع آن قرار گرفته، از کار باز می ایستد و در آن حالت که صورت برافروخته، ر های گردن پر از خون شده و تمام اعصاب و عضلات تحریک گشته است، دست به کارهایی می زند که خارج از عرف عقلا و بیرون از دایره شرع و کاملاً زیان آور است.

به همین دلیل معمولاً پس از این حرکت نادم و پشیمان می گردد، ندامتی که گاهی روزها و ماهها و سالها ادامه می یابد، حتی گاهی دست به کارهایی می زند که بعداً جبران ناپذیر است و تمام عمر را در اندوه و ندامت آن به سر می برد. ولی افراد کمی هستند که از کارهای جنون آمیز خود در حال شدت و طغیان و غضب پشیمان نمی شوند و همچنان بر آن اصرار دارند که کار خوبی انجام داده اند! اینها همان کسانی هستند که امام علیه السلام جنون آنها را مستحکم و پایدار شمرده است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی درباره کظم غیظ (فرو خوردن خشم) و نکوهش غضب تعبیّرات بسیار پرمعنا آمده است. در سوره «شوری» یکی از نشانه‌های افراد باایمان را این می‌شمرد که چون از دست کسی عصبانی می‌شوند او را می‌بخشند و خشم خود را فرو می‌خورند. «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»^۱. در آیه ۱۳۴ سوره «آل عمران» در نشانه‌های مؤمنان و نیکوکاران می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که در زمان شادکامی و ناراحتی در راه خدا انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند»؛ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

خطرات غضب به قدری است که در حدیثی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: مردی خدمت آن حضرت آمد، عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عِظَةً أَتَعِظُ بِهَا؛ اندرزی به من بده تا از آن پند گیرم»، فرمود: «انْطَلِقْ وَلَا تَغْضَبْ؛ برو و هرگز غضب مکن». آن مرد بار دیگر همان تقاضا را از پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و حضرت همان جمله را تکرار فرمود و همچنین در مرتبه سوم.^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است که شخصی خدمتش رسید و چنین تقاضایی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «برو و هرگز غضب مکن». آن مرد عرض کرد: همین یک دستور مرا کافی است. سپس به سراغ خانواده‌اش آمد و مشاهده کرد که در میان قبیله او جنگی درگرفته، در برابر هم صف کشیده‌اند و اسلحه برداشته‌اند، هنگامی که این منظره را دید او هم اسلحه برداشت و در کنار آن‌ها ایستاد ناگهان به یاد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد، سلاح را بر زمین افکند و به سوی جمعیت دشمنانش آمد و گفت: ای جمعیت اگر بر شما جراحت یا قتل یا ضربی وارد شده که اثری از آن باقی نمانده من از مال خودم ادا می‌کنم.

۱. شوری، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۵.

آن‌ها در پاسخ گفتند: اگر چیزی بوده به شما بخشیدیم، ما به این کار سزاوارتریم. و همین امر سبب شد که هر دو گروه با هم سازش کردند و آتش غضب فرونشست.^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَيْءٍ؛ غضب، کلید تمام بدی‌هاست».^۲

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام جمله‌ای از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که گویی شرح حدیث فوق است می‌فرماید: «أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ؛ چه چیزی بدتر از غضب است هنگامی که انسان غضبناک می‌شود دست به کشتن بی‌گناهان می‌زند و نسبت ناروا به زنان پاکدامن می‌دهد».^۳

بسیاری از نزاع‌های خونین به سبب همین طغیان غضب است، بسیاری از طلاق‌ها و جدایی همسران از یکدیگر و تشکیل پرونده‌های جنایی مختلف به سبب همین حالت خطرناک است و به همین دلیل امام علیه السلام نام جنون بر آن گذاشته است.

آثار سوء غضب بیش از این‌هاست، زیرا هنگامی که کنترل عقل از اعضا و جوارح انسان برداشته شود هرچه بر زبانش آمد می‌گوید و هر کار زشتی به نظرش رسید انجام می‌دهد، هر حقی را باطل و هر باطلی را حق می‌کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۱.

۲. همان، ص ۳۰۳، ح ۳.

۳. همان، ح ۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ.

امام علیؑ فرمود:

تندرستی، از کمی حسادت است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا اعتراف می‌کند که این کلام حکیمانه را با عین این عبارت در هیچ یک از منابعی که در دسترس بوده جز نهج البلاغه نیافته و می‌افزاید: جمله‌هایی که مضمونش شبیه آن است به طور فراوان از آن حضرت علیؑ نقل شده است از جمله: «الْحَسَدُ يُضْنِي الْجَسَدَ؛ حسد بدن را نحیف می‌کند». (غررالحکم، ح ۶۸۳۳) و حدیث دیگری که می‌فرماید: «الْحَسَدُ دَاءٌ عَيَاءٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلِكِ الْحَاسِدِ أَوْ مَوْتِ الْمُحْسُودِ؛ حسد درد بی‌درمانی است که از بین نمی‌رود مگر با مرگ حاسد یا موت محسود». (غررالحکم، ح ۶۸۱۹) و امثال آن. سپس می‌افزاید: با توجه به آنچه گفته شد اگر عین جمله مورد بحث را در منبع دیگری نیابیم مشکلی حاصل نمی‌شود. اضافه بر این مرحوم سید رضی خودش از نظر وثاقت کمتر از دیگران نیست (و به روایت او باید اعتماد کرد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۹).

شرح و تفسیر

ترک حسد، و تندرستی

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و پرمعنا به نکته‌ای دقیق از نظر روانشناسی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «تندرستی، از کمی حسادت است»؛ (صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ).

می‌دانیم رابطه روح و جسم به قدری زیاد است که هرگونه ناراحتی که در روح ایجاد شود آثاری در جسم به جای می‌گذارد به گونه‌ای که بسیاری از بیماری‌های جسمانی هیچ عاملی جز ناراحتی روح ندارند؛ زخم معده به گفته پزشکان در بسیاری از موارد، ناشی از استرس‌ها و نگرانی‌هاست، بیماری‌های مغز و اعصاب، سکته‌های قلبی و مغزی و دردهای عضلانی در بسیاری از موارد از ناراحتی‌های روحی سرچشمه می‌گیرند.

حسد در میان بیماری‌های روحی یکی از بدترین آن‌هاست؛ حسد گاه چنان شخص حاسد را ناراحت می‌کند که نه روز استراحت دارد و نه شب و در آتشی که خود در درون خود برافروخته می‌سوزد و آثارش در بدن او روز به روز نمایان‌تر می‌شود.

خطیب رضی الله عنه در مصادر کلامی از یکی از روانشناسان معروف به نام پیترو اشتاینکرون نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است: ممکن نیست انسان زندگی سعادت‌مندانه‌ای داشته باشد در حالی که حسد در درون جانش رخنه کرده است.

حسد تمام مجاری حیات را مسموم می‌کند. بسیاری از بیماری‌های خونی به خصوص زخم معده ناشی از حسد است؛ هر کجا زخم معده‌ای یافتید تحقیق کنید ببینید، در ریشه‌های آن حسد وجود دارد. حسد شبیه افسونگری است که دارای سه سر باشد که هرگاه یکی از آن‌ها در جایی نمایان بشود دو تا دیگر نیز نمایان می‌شوند و حسد در میان آن‌ها قرار دارد؛ هر جا حسد پیدا شد کینه و تعصب در کنار آن خواهند بود.^۱

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز مطالب فراوانی درباره نکوهش حسد دیده می‌شود؛ از جمله خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که از شرّ حاسدان به او پناه برد ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾.^۲

قرآن انگیزه بسیاری از کارهای زشت دشمنان را حسد می‌شمارد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ؛ بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آن‌ها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را پس از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند؛ با این که حق برای آن‌ها کاملاً روشن شده است».^۳

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ آفت دین انسان، حسد، خودبینی و فخر فروشی است».^۴
در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد، ایمان انسان را می‌خورد همان‌گونه که آتش، هیزم را می‌خورد و نابود می‌کند».^۵

۱. صاحب مصادر این سخن را از کتابی به نام لا تَقْتُلْ نَفْسَكَ (خود را به قتل مرسان) نقل کرده است.

۲. فلق، آیه ۱-۵.

۳. بقره، آیه ۱۰۹.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵.

۵. همان، ص ۳۰۶، ح ۲.

می‌دانیم حسد عبارت از این است که انسان نمی‌تواند نعمت‌هایی را که خدا به دیگران داده ببیند و تحمل کند و پیوسته زوال آن نعمت‌ها را آرزو می‌کند، بنابراین او در واقع به حکمت خدا اعتراض دارد همان‌گونه که در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که خدای متعال به موسی بن عمران ع فرمود: «يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَيْتُهُمْ مِنْ فَضْلِي وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ ذَلِكِ وَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْاِحْسَادَ سَاخِطٌ لِّنِعْمِي صَادُّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَا يَسَ مِنِّي؛ ای فرزند عمران! به مردم درباره آنچه از فضل من به آن‌ها داده‌ام حسادت مکن و چشم به آن‌ها مدوز و نفس تو به دنبال آن نرود، زیرا حسود در واقع دشمن نعمت‌های من است و مانع از قسمتی است که بین بندگانم کرده‌ام و هرکس چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نخواهد بود»^۱.
در ذیل حکمت ۲۲۵ نیز توضیحات بیشتری در این زمینه آمده است.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

لِكَمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ:

يَا كَمَيْلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرَوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْجِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرُدُ غَرِيبَةَ الْإِبِلِ.

امام علیؑ به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

ای کمیل! خانواده‌ات را دستور ده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در انجام حوائج مردمی که در خوابند تلاش کنند. سوگند به کسی که تمام صداها را می‌شنود، هرکس سرور و خوشحالی در قلبی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می‌آفریند که هرگاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب‌دار، به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت را از وی (بشوید و) دور سازد، همان‌گونه که شتر بیگانه از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می‌شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

→ خطیب علیه السلام در مصادر بخش‌های مختلفی از این کلام نورانی را از غررالحکم و مستطرف (نوشته ابوالفتح ابشیهی) و ربیع الابرار زمخشری نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۰).
اضافه می‌کنیم که مرحوم دیلمی (از علمای قرن نهم) این حدیث شریف را با تفاوت‌هایی در کتاب ارشاد القلوب آورده است. (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۸).

شرح و تفسیر

شاد کردن دیگران

امام علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد نخعی که یکی از یاران عالم و دانشمند و باتقوای او بود دو نکته مهم را گوشزد کرده، می فرماید: «ای کمیل! خانواده را دستور ده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در انجام حوائج مردمی که در خوابند تلاش کنند»؛ (يَا كَمَيْلُ، مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرَوْ حُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْرَجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ).

سپس می افزاید: «سوگند به کسی که تمام صداها را می شنود، هرکس سرور و خوشحالی در قلبی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می آفریند که هرگاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب دار به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت را از وی (بشوید و) دور سازد، همان گونه که شتر بیگانه از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می شود»؛ (فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْحَادِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تَطْرُدُ غَرِيبَةَ الْإِبِلِ).

امام علیه السلام در نکته اول، برنامه زندگی را چنین تنظیم می فرماید که در بخشی از آن انسان باایمان باید به خودسازی و کسب فضایل مشغول باشد، بر علم خود بیفزاید، از تجارب دیگران استفاده کند، صفات برجسته انسانی را در خود

پرورش دهد، رذایل اخلاقی را دور نماید و به سوی کمال انسانی سیر کند، و در بخش دیگر به دنبال حل مشکلات مردم باشد.

بنابراین کسانی که تنها به اصلاح خویش می‌پردازند و کاری برای حل مشکلات دیگران انجام نمی‌دهند از حقیقت اسلام دورند. همچنین کسانی که برای انجام حوائج مردم تلاش می‌کنند و از خود غافلند آن‌ها نیز بیگانه‌اند؛ مسلمان واقعی کسی است که هم به اصلاح خویش بپردازد و هم به حل مشکلات مردم توجه کند.

تعبیر به «یروح» که از ماده «رواح» به معنای سیر در روز یا سیر در بعد از ظهر است (و در این جا مناسب معنای اول است، زیرا آن را در مقابل سیر در شب قرار داده) نشان می‌دهد که بخش اول تلاش و فعالیت انسان باید در کسب فضایل و مکارم باشد، چراکه انسان تا خود را نسازد نمی‌تواند به دیگران بپردازد. البته مکارم اخلاق، تمام فضایل اخلاقی را که در آیات و روایات و کتب علمای اخلاق وارد شده است شامل می‌شود؛ ولی در بعضی از روایات، انگشت روی موارد خاصی گذاشته شده که در واقع بخش‌های مهم مکارم اخلاق است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مکارم اخلاق ده چیز است. اگر می‌توانی تمام آن‌ها در تو باشد انجام ده... راوی سؤال می‌کند: آن‌ها چیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «صِدْقُ الْيَأْسِ (البأس) وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ اَدَاءُ الْاَمَانَةِ وَ صَلََةُ الرَّحِمِ وَ اِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَ اِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمُكَافَاةُ عَلٰی الصَّنَائِعِ وَ التَّدْمُّمُ لِلْجَارِ وَ التَّدْمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ؛ راستگو بودن در اظهار یأس از آنچه در دست مردم است و نظر به لطف خدا داشتن (یا راستگو بودن در مقام ابراز شجاعت در برابر دشمنان) و راستگویی و ادای امانت و صلۀ رحم و پذیرایی از میهمان و سیر کردن گرسنگان و جبران کردن نیکی‌های مردم و تعهد داشتن در برابر

همسایگان و تعهد داشتن در برابر دوستان و رأس همه آنها حیاست»^۱.
 تعبیر به «يُدَلِّجُوا» از ماده «ادلاج» که به معنای سیر در ابتدای شب یا تمام شب است اشاره به این است که انسان باید خدماتش به مردم بی سر و صدا و غالباً مخفیانه باشد مخصوصاً با تعبیر «مَنْ هُوَ نَائِمٌ» (کسی که در خواب است) تا آبروهای آنها محفوظ بماند و در برابر دیگران شرمنده نشوند.
 این یک برنامه جامع و کامل است که زندگی فردی و اجتماعی را کاملاً اصلاح می‌کند.

دنیای مادی امروز، کمک‌رسانی به نیازمندان را تحت برنامه‌های محدود، در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهد و افراد، کمتر مسئولیتی برای خود قائلند، در حالی که در اسلام چنین نیست؛ همه کسانی که توانایی دارند، در برابر مشکلات و نیازهای حاجتمندان مسئولیت دارند تا آن‌جا که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث معروفی می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ بِبَيْتِ شَبْعَانَ وَأَخُوهُ أَوْ قَالَ جَارَهُ الْمُسْلِمِ جَائِعٌ؛ سوگند به کسی که جان محمد در دست قدرت اوست کسی که شب سیر بخوابد و برادر مسلمانش (یا فرمود: همسایه مسلمانش) گرسنه باشد به من (که پیغمبر اسلام) ایمان نیاورده است»^۲.

در نامه معروف امام عَلَيْهِ السَّلَام به «عثمان بن حنیف انصاری» (نامه ۴۵) نیز همین معنا با تعبیر جامع دیگری آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: «هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشُّبُعِ أَوْ أَبِيتَ مِبْطَانًا وَحَوْلِي بَطُونٌ غَزَتِي وَأَكْبَادٌ حَرَّتِي؛ هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام‌های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (یکی از

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۱.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۸، ح ۵۸.

مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشد».

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته دیگری پرداخته که نکته اول را کامل تر می‌کند و آن، دستور به شاد کردن دل‌های افسرده است. در این جا امام علیه السلام پاداش بزرگی را برای چنین اشخاصی ذکر می‌کند و آن این‌که این ادخال سرور در قلب انسان نه تنها در سرای دیگر به یاری انسان می‌شتابد، بلکه در همین دنیا نیز مأموریت دارد که در مشکلات، او را یاری کند و مصائب و حوادث تلخ را به شدت از او دور سازد.

امام علیه السلام برای بیان تأثیر سرعت آن به دو مثال پرداخته است: نخست جریان آب در یک سرایشی و دوم دور ساختن شترهای بیگانه از مرتع اختصاصی.

در احادیث اسلامی نیز در مورد ادخال سرور در قلب مؤمنان به‌طور خاص، یا انسان‌ها به‌طور عام، روایات زیادی وارد شده است؛ از جمله کلینی رحمته الله علیه در جلد دوم کافی بابی تحت عنوان «ادخال السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» ذکر کرده و شانزده روایت در آن آورده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ؛ کسی که مؤمنی را مسرور کند مرا مسرور ساخته و کسی که مرا مسرور کند خدا را مسرور کرده است».^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند، وارد کردن سرور بر مؤمنان است».^۲

از امام صادق علیه السلام روایت گویایی در این زمینه نقل شده است که خلاصه‌اش

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۸۹، ح ۴.

این است: «هنگامی که در قیامت انسان با ایمان از قبرش خارج می شود شخصی (نورانی) از قبر با او برمی خیزد و او را بشارت به خیر می دهد و در تمام مراحل قیامت با اوست و از ترس و وحشت او می کاهد تا زمانی که او را وارد بهشت می سازد. شخص مؤمن از او می پرسد: تو کیستی که همراه من آمدی و در تمام این مسیر مونس من بودی؟ می گوید: «أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ تُدْخِلُهُ عَلَيَّ إِخْوَانِكَ فِي الدُّنْيَا خُلِقْتُ مِنْهُ لِابْتِشْرِكِ وَأُونِسٍ وَحَشْتِكَ؛ من همان سروری هستم که بر برادرانت در دنیا وارد ساختم. من از آن آفریده شدم که تو را بشارت دهم و مونس تنهایی و وحشت تو باشم.»^۱

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا أُمَّلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا بِاللَّهِ بِالصَّدَقَةِ.

امام علیؑ فرمود:

هر زمان فقیر شدید، با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او)
تجارت (پرسود) کنید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را جمعیتی بیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله جاحظ در المائنة المختارة. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱).
اضافه می‌کنیم که خوارزمی نیز در کتاب مناقب خود آن را با احادیث دیگری از جاحظ نقل کرده است. (مناقب خوارزمی، ص ۳۷۶).

شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این گفتار نورانی خود، یکی از طرق معنوی مبارزه با فقر را نشان می‌دهد و می‌فرماید: «هر زمان فقیر شدید با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او) تجارت (پرسود) کنید»؛ (إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَاَجِرُوا بِاللَّهِ بِالصَّدَقَةِ). «أَمَلْتُمْ» از ماده «مَلَقَ» (بر وزن علق) به معنای فقر است و هنگامی که به باب افعال می‌رود نیز فعل لازم است.

اشاره به این که صدقه در هنگام نیازمندی، اثر معنوی مهمی در زدودن فقر دارد، همان‌گونه که انسان، فقیری را کمک می‌کند، عنایت الهی نیز به یاری او بر می‌خیزد.

قرآن مجید می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!.^۱

لطف و عنایت پروردگار عجیب است بخشنده همه نعمت‌ها اوست با این وجود گاه به بندگان می‌گوید: از شما وام می‌گیرم و گاه می‌گوید: با من تجارت پرسودی داشته باشید.

میان انفاق در راه خدا به هنگام نیازمند بودن و برخورداری از نعمت

۱. حدید، آیه ۱۱.

پروردگار، رابطه آشکاری بر حسب ظاهر نمی بینیم؛ ولی به یقین این از الطاف خفیه الهیه است.

قابل انکار نیست که شخص ایثارگر که آنچه را خود به آن نیاز دارد به دیگری می بخشد روح پاکی پیدا می کند که سرچشمه استجاب دعاست و دعاهای او برای گشایش روزی به هدف اجابت نزدیک می شود.

در احادیث اسلامی، رابطه صدقه با درمان بیماری ها، رفع بلاها و خطرات و به عنوان افزایش روزی با صراحت بیان شده است؛ از جمله در حکمت ۱۳۷ گذشت که امام علیه السلام می فرماید: «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ؛ روزی را به وسیله صدقه بر خود فرود آورید».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَ تَخْلِفُ بِالْبَرَكَهَةِ؛ صدقه سبب ادای دین و برجای نهادن برکت می شود».^۱

این سخن را با سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزُقُوا؛ به نیازمندان زیاد صدقه دهید تا روزی شما وسیع شود».^۲

در این روایات، تنها به رابطه صدقات با فزونی نعمت و دفع فقر اشاره شده، در حالی که صدقه برکات و آثار فراوان دیگری نیز دارد؛ صدقه رفع بلا می کند، موجب پرورش فضایل اخلاقی است، دشمنی های قشرهای مختلف جامعه را فرو می نشاند و وسیله نجات در یوم المعاد است.

قرآن مجید می گوید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ؛ آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است».^۳

در آیه دیگر می خوانیم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

۱. کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸.

۳. نحل، آیه ۹۶.

وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و در راه خدا انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.^۱

نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت؛ (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود). و کافران، خود ستمگرند؛ (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران).^۲

انفاق منحصر به انفاق مالی نیست، هرچند بیشتر آیات و روایات، ناظر به انفاق‌های مالی است. انفاق علم و دانش، انفاق قدرت و مقام و انفاق نصح و خیرخواهی و خلاصه هرچیزی که خداوند به انسان روزی داده باید از آن برای نجات دیگران استفاده کرد و تعبیر به «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (از آنچه به شما روزی داده‌ایم) یا شبیه آن در آیات متعددی از قرآن مجید، ممکن است اشاره به همین باشد.

۱. بقره، آیه ۱۹۵.

۲. بقره، آیه ۲۵۴.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

أَلُوفًا لِأَهْلِ الْغَدْرِ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست

و پیمان شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و طواط در غرر الخصائص الواضحة و آمدی در غرر الحکم و محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) در روض الاخیار نقل کرده‌اند و نقل همگی با آنچه در نهج البلاغه آمده است تفاوت‌هایی دارد که نشان می‌دهد آن‌ها از مصادر دیگری بر این گفتار حکیمانه دست یافته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱).

شرح و تفسیر

جزای پیمان شکنان

امام علیؑ در این گفتار حکمت آمیز دستوری دربارهٔ پیمان شکنان داده، می فرماید: «وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست و پیمان شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است»؛ (أَلْوَفَا لِلْأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ).

«غدر» در اصل به معنای ترک گفتن چیزی است، از این رو به کار کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و آن را ترک گوید «غدر» گفته می شود و گودال های آب را از آن رو «غدیر» می گویند که در آن ها مقداری آب باران رها و ترک شده است.

امام علیؑ در این گفتار آموزنده می فرماید: انسان نباید در برابر پیمان شکنان و کسانی که پایبند به عهد خود نیستند دچار وسوسه شود و پیمان شکستن در برابر آن ها را گناه بداند، بلکه به عکس اگر آن ها عهد خود را بشکنند و ما در برابر آن ها به عهد خود وفا کنیم، نشانهٔ ضعف و ذلت ما در برابر آن ها است و آن را حمل بر ترس ما می کنند و سبب جسارت آن ها در وقایع مشابه می شود، از این رو دستور داده شده که در برابر آن ها مقابله به مثل کنید. این مقابله به مثل نوعی وفا در پیشگاه خدا محسوب می شود.

قرآن مجید نیز در این باره دستور قاطعی داده است. «وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ

خِيَانَةً فَإِنِذِ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ و هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به‌طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است، زیرا خداوند، خائن را دوست نمی‌دارد!.^۱

در شأن نزول آیه آمده است که اشاره به قوم یهود مدینه است که آن‌ها بارها با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند، از این رو می‌فرماید: اگر از خیانت و پیمان‌شکنی آن‌ها بترسی، پیمان را با آن‌ها قطع کن. البته این سخن به آن معنا نیست که یک‌جانبه و بدون هیچ نشانه‌ای پیمان با آن‌ها را بشکنند بلکه همیشه به دنبال نشانه‌هایی از اراده پیمان‌شکنی خوف حاصل می‌شود. هرگاه این نشانه‌ها ظاهر شد دستور داده شده پیمان با آن‌ها شکسته شود مبادا از آن برای غافلگیر ساختن مسلمانان سوء استفاده کنند.

این در حالی است که قرآن تأکید می‌کند نسبت به آن‌هایی که به عهد خود وفادارند وفادار بمانید. در چهارمین آیه از سوره «توبه» بعد از اعلان جنگ با مشرکان پیمان‌شکن می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ مگر کسانی از مشرکان که با آن‌ها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند؛ پیمان آن‌ها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!.

ولی درباره پیمان‌شکنان در آیه ۱۲ تأکید به مقابله به مثل کرده می‌فرماید: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»؛ و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر بیکار کنید، چراکه آن‌ها

پیمانی ندارند؛ شاید (با شدت عمل) دست بردارند!».

این‌ها همه با توجه به این است که در اسلام به کمتر چیزی به اندازه وفای به عهد و ادای امانت اهمیت داده شده است تا آن‌جا که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ؛ كَسَى كَمَا إِيمَانٌ بِهِ خُذَ وَ رُوز قِيَامَتٍ دَارِدٌ بَإِذْ هِرْكَاهُ وَعَدَاهُ يَمِي دَهْدُ (و عهدی می‌بندد) به آن وفا کند».^۱

در حدیث دیگری از امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که در برابر این سؤال که جمیع تعلیمات اسلام در چه چیزی خلاصه می‌شود؟ فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق گفتن و عادلانه قضاوت کردن و وفای به عهد نمودن است».^۲

این حدیث را نیز سابقاً در ذیل حکمت ۱۵۵ آوردیم که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: سه چیز است که هیچ‌کس عذری در مخالفت با آن ندارد. و دومین آن را وفای به عهد می‌شمارد خواه در برابر نیکوکار باشد یا بدکار.^۳

اشتباه نشود، منظور از وفای به عهد در برابر بدکاران این نیست که در مقابل پیمان‌شکنان وفای به عهد کنید، بلکه منظور این است که اگر با کسی که گناهان مختلفی انجام می‌دهد و پایبند به احکام دین نیست عهد و پیمانی بستید و او به عهد و پیمانش وفادار بود شما هم وفادار باشید. به بیان دیگر، فسق و فجور او خارج از حوزه پیمانی است که با ما بسته است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶، ح ۱۰.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۹۲.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ
الْقَوْلِ فِيهِ. وَمَا أَبْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

امام عليه السلام فرمود:

چه بسیارند کسانی که به وسیله احسان الهی به آن‌ها غافلگیر می‌شوند و به سبب
پرده‌پوشی خدا بر آن‌ها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب
می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک
عقوبت) نیازموده است.^۱

سید رضی می‌گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که
در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا
تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنْ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةٌ جَيِّدَةٌ مُفِيدَةٌ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

آنچه در این کلام حکیمانه آمده عین چیزی است که در حکمت ۱۱۶ آمد و منابع آن را در آن جا آوردیم
و گفتیم که طبق نقل مصادر نهج البلاغه این کلام نورانی را جمعی از بزرگانی که پیش از سید رضی
می‌زیستند در کتاب خود آوردند؛ از جمله ابن شعبه حرانی در تحف العقول و کلینی در روضة کافی
و یعقوبی در کتاب تاریخ خود و ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).

شرح و تفسیر

از این امور غافل نشوید

همان‌گونه که اشاره شد مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنْ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةٌ جَيِّدَةٌ مُفِيدَةٌ).

این در حالی است که هنگام مقایسه این حکمت با آنچه گذشت، کمترین تفاوتی در میان آن دو دیده نمی‌شود (جز کلمه «سبحانه» که بعد از نام مقدس «الله» در این جا آمده است و به یقین منظور مرحوم سید رضی این جمله نبوده است، از این رو خطیب رضی الله عنه در مصادر ذیل این حکمت می‌گوید: شاید این جمله اضافاتی داشته که کاتب آن را فراموش کرده و از قلم انداخته است).

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا به چهار نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «چه بسیارند کسانی که به وسیله نعمت به آن‌ها غافلگیر می‌شوند و به سبب پرده‌پوشی خدا بر آن‌ها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است»؛ (كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَقْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ. وَمَا أَيْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ).

ما هر یک از این چهار جمله را در ذیل حکمت ۱۱۶ مشروحاً بیان کردیم. آنچه لازم است در این جا اضافه شود این است که این چهار نعمتی که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آن اشاره کرده (احسان پروردگار، پوشاندن خطاها، ذکر خیر بر زبان انسانها و مهلت دادن) قدر مشترکی دارد و آن این است که همه اینها در لباس نعمت است؛ اما در بسیاری از افراد سبب غفلت می شود.

جمله اول اشاره به افراد طغیانگر و فاسد و مفسدی است که خداوند به آنها نیکی فراوان می کند و ناگهان همه را از آنها می گیرد تا مجازاتشان دردناک تر باشد.

جمله دوم اشاره به کسانی است که خدا بر اعمال زشت آنها پرده می افکند اما آنها به جای استفاده از این ستر الهی، مغرور می شوند و به کارهای خلاف خود همچنان ادامه می دهند و ناگهان خداوند پرده را بر می افکند و آنها را رسوا می سازد.

جمله سوم اشاره به کسانی است که ذکر خیر آنها بر زبان همه مردم جاری می شود و اینها بر اثر آن غافل می گردند و این غفلت سبب انحراف آنان می شود، ناگهان خداوند وضع آنها را آشکار می سازد و ذکر خیر تبدیل به ذکر شر می شود.

جمله چهارم اشاره به کسانی است که کارهای خلاف انجام می دهند؛ ولی خداوند همچنان به آنها مهلت می دهد؛ اما این مهلت الهی نه تنها سبب بیداری شان نمی گردد بلکه بر غفلت آنها می افزاید و ناگهان خداوند مهلت را از آنان می گیرد و چنان مبتلایشان می سازد که رسوای خاص و عام شوند.

فَصَلُّ نَذْرُ فِيهِ شَيْئاً مِنْ غَرِيبِ كَلَامِهِ الْمُحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ

سید رضی رحمته الله در این فصل کوتاه، نه جمله از کلمات قصار امام علیه السلام را که نیازمند تفسیر و بیان بوده ذکر می‌کند و بعد از آن به ادامه کلمات قصار می‌پردازد و در واقع این بخش به منزله پرانتزی است که در لابه‌لای کلمات قصار برای تبیین بعضی از پیچیدگی‌ها ذکر شده است.

وَفِي حَاحِثٍ عَلَيَّ السَّارِعُ

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينَ بِذَنبِهِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ.

امام عليه السلام فرمود:

در آن هنگام پیشوای دین در جایگاه خود مستقر می‌شود و خداوند گروهی را از اطراف بلاد برمی‌انگیزد و مانند پاره‌های ابر پاییز به سرعت به سوی او می‌آیند.^۱

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید: «يَعْسُوبُ» به معنای آقا و پیشوای بزرگی است که در آن روز، سرپرستی امور مردم را به دست می‌گیرد و «قَزَعُ» به معنای قطعه‌های ابری است که آب در آنها وجود ندارد

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - (قبل از سید رضی) این کلام حکیمانه را آورده‌اند قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب غریب الحدیث است و همچنین ازهری در کتاب تهذیب اللغة در ماده «قَزَعُ» و هروی در کتاب الجمع بین الغریبین طبق نقل ابن اثیر در نهایت در ماده «ذَنَبُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۴).

اضافه می‌کنیم ابن ابی شیبۀ کوفی (متوفای ۲۳۵) این کلام بر معنا را در کتاب مصنف خود آورده است. (المصنف، ج ۸، ص ۵۵۹) و متقی هندی در کنز العمال (متوفای ۹۷۵) آن را با اضافاتی شبیه آنچه در روایت مجلسی آمده ذکر می‌کند که نشان می‌دهد از منابع دیگری اخذ کرده است. (کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۵۷).

(وازاین رو با سرعت بر صفحه آسمان می دوند و جمع می شوند)؛ (قَالَ الرَّضِيُّ:
 الْيَعْسُوبُ: السَّيِّدُ الْعَظِيمُ الْمَالِكُ لِأُمُورِ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ، وَالْقَرَعُ: قِطْعُ الْغَيْمِ الَّتِي
 لَا مَاءَ فِيهَا).

شرح و تفسیر

آینده درخشان

سید رضی رحمته الله علیه، صدر این کلام را ذکر نکرده در حالی که بدون آن، مفهوم کلام امام علیه السلام کاملاً روشن نمی‌شود، ولی علامه مجلسی از کتاب غیبت شیخ طوسی این حدیث را به طور کامل با ذکر سند از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: «امیر مؤمنان علیه السلام چنین فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ يُنْقَضُونَ حَتَّى لَا يُقَالَ اللَّهُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِذَنْبِهِ فَيَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أَطْرَافِهَا وَيَجِيئُونَ قَزَاعًا كَقَزَعِ الْخَرِيفِ وَاللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُهُمْ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَقَبَائِلَهُمْ وَأَسْمَاءَ أَمِيرِهِمْ...»؛ مردم پیوسته (از نظر عقاید مذهبی) رو به نقصان می‌روند تا زمانی که حتی نام «الله» به فراموشی سپرده می‌شود. در این هنگام پیشوای دین در جایگاه خود مستقر می‌شود و خداوند گروهی را از اطراف بلاد برمی‌انگیزد و مانند پاره‌های ابر پاییز به سرعت به سراغ او می‌آیند. به خدا سوگند من آن‌ها را می‌شناسم و حتی نام آن‌ها و قبیله‌های آن‌ها و نام امیرشان را نیز می‌دانم...»^۱

سید رضی رحمته الله علیه در تفسیر این حدیث شریف می‌گوید: «یعیسوب به معنای آقا و پیشوای بزرگی است که در آن روز سرپرستی امور مردم را به دست می‌گیرد و «قزع» به معنای قطعه‌های ابری است که آب در آن‌ها وجود ندارد (و از این رو با سرعت بر صفحه آسمان می‌دوند و جمع می‌شوند)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: أَلْيَعْسُوبُ:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴، ح ۶۵.

السَّيِّدِ الْعَظِيمِ الْمَالِكِ لِأُمُورِ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ، وَالْقَزَعُ: قِطْعُ الْغَيْمِ الَّتِي لَا مَاءَ فِيهَا).

جمعی از شارحان نهج البلاغه در تفسیری که سید رضی علیه السلام برای «قَزَع» (جمع قَزَعَة) کرده است ایراد گرفته و گفته‌اند: در هیچ یک از منابع لغت چنین تفسیری برای «قَزَع» نشده، بلکه همگی آن را به معنای قطعات ابر گرفته‌اند بی آن که تصریح کنند: ابری که آب نداشته باشد؛ ولی شاید مرحوم سید رضی این معنا را به دلالت التزامی استفاده کرده است، زیرا ارباب لغت گفته‌اند: قَزَع به قطعه‌های رقیق و پراکنده ابرها گفته می‌شود (که با سرعت حرکت می‌کنند) و طبیعی است که این گونه ابرها آبی با خود حمل نمی‌کنند و به همین دلیل هم به سرعت پیش می‌روند. منظور امام علیه السلام نیز این است که پیروان او به سرعت گرد او جمع می‌شوند.

در تفسیر «ذَنْب» نیز شارحان اختلاف کرده و گفته‌اند «يَعْسُوب» در اصل همان ملکه زنبوران عسل است و هنگامی که استقرار می‌یابد دم خویش را بر زمین می‌زند، بنابراین این جمله کنایه از استقرار و استحکام است. این احتمال نیز از سوی بعضی دیگر داده شده که «ذَنْب» به معنای پیروان است و معنای جمله این است که پیشوای دین به همراه پیروان خود به راه می‌افتاد (در این صورت «ضَرْب» به معنای ضَرْبُ فِي الْأَرْضِ و حرکت بر روی زمین است).

این احتمال نیز داده شده که زنبور عسل هنگامی که خشم می‌گیرد نیش خود را بیرون می‌آورد، بنابراین جمله کنایه از این است که پیشوای دین در برابر ناهنجاری‌ها خشمگین می‌شود و به پا می‌خیزد؛ ولی معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هرچند جمع میان این تعابیر و تفسیرها نیز بعید نیست.

در این که این سخن درباره چه کسی است، معروف در میان شارحان این است که امام علیه السلام به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره می‌کند و شاهد زنده این

سخن همان چیزی است که مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث شریف به نقل از غیبت شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که می‌گوید: پیروان و حامیان آن مرد الهی سیصد و سیزده نفر مطابق عده رزمندگان اسلام در غزوه بدرند، همگی گرد او جمع می‌شوند و آیه شریفه «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ هر جا باشید، خدا همه شما را حاضر می‌کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست» نیز اشاره به همین معناست.^۱

به هر حال می‌دانیم یاران سیصد و سیزده نفر مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و این قرینه روشنی است که منظور امام علیه السلام نیز همین معنا بوده است. تفسیر این حدیث شریف به ظهور حضرت مهدی علیه السلام منحصر به شارحان شیعه نیست، ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز می‌گوید: امام علیه السلام در این جمله از ظهور مهدی علیه السلام خبر می‌دهد که به عقیده ما در آخر الزمان متولد می‌شود.^۲ ولی ما پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقدیم آن حضرت تولد یافته و هم اکنون زنده و در پشت پرده غیبت است.

* * *

۱. بقره، آیه ۱۴۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴، ح ۶۵.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰۴.

وَفِي حَاجِثِ بْنِ عَلِيٍّ السَّاهِرِ

هَذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ.

امام علیه السلام (اشاره به صعصعة بن صوحان یا خطیب قوم قیس بن شباب) فرمود:

این خطیب ماهر و زبردستی است.^۱

مرحوم سیّد رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید: منظور امام علیه السلام این است که او در سخنرانی، سخت ماهر و چیره است و هرکس در سخن، یا در سیر و حرکت، چابک و زبردست باشد به او «شَحْشَح» اطلاق می‌شود و «شَحْشَح» در

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از تاریخ طبری در حوادث سال ۳۶ نقل می‌کند که بعد از واقعه (جمل) جمعی از قوم «قیس بن شباب» خدمت آن حضرت رسیدند و خطیب آن‌ها در برابر آن حضرت خطبه‌ای خوانند. امام علیه السلام فرمود: رؤسای شما کجا هستند؟ خطیب گفت: «أَصِيبُوا تَحْتَ نِظَارِ جَمَلٍ؛ آن‌ها در جنگ جمل کشته شدند» سپس خطیب به خطبه خود ادامه داد. امام علیه السلام درباره او فرمود: این خطیب ماهر و زبردستی است. سپس از قول ابن ابی الحدید نقل می‌کند که امام علیه السلام این سخن را درباره «صعصعة بن صوحان» (که از یاران خاص علی علیه السلام بود) بیان فرمود و این فخر برای «صعصعة» بس است که شخصی همانند علی علیه السلام او را به عنوان مهارت در خطابه و فصاحت می‌ستاید و واقعاً «صعصعة» از فصیح‌ترین مردم بود. سپس ابن ابی الحدید می‌گوید: این داستان را «جاحظ» در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۴). اضافه می‌کنیم که این گفتار حکیمانه در کتب فراوان دیگری از جمله مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۷ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۴ و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۹، ص ۸، ذکر شده است.

غیر این مقام بہ معنای شخص بخیل و ممسک است. (یُریدُ الماہرَ بِالْخُطْبَةِ
 الْمَاضِي فِيهَا، وَكُلُّ مَاضٍ فِي كَلَامٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَخْشٌ، وَالشَّخْشُ فِي غَيْرِ هَذَا
 الْمَوْضِعِ: الْبَخِيلُ الْمُمْسِكُ).

شرح و تفسیر

امام علیه السلام این خطیب را ستود

امام امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار فصیح خود اشاره به خطیبی کرده و می‌فرماید: «این خطیب ماهر و زبردستی است»؛ (هَذَا الْخَطِيبُ الشَّخْشُحُ). مرحوم سید رضی نظرش از ذکر این جمله تعبیری است که امام علیه السلام درباره آن خطیب به عنوان «شخشح» آورده است که تعبیر فصیح و پرمعنایی است، از این رو به دنبال ذکر این جمله می‌گوید: «منظور امام علیه السلام این است که او در سخنرانی، سخت ماهر و چیره است و هرکس در سخن، یا در سیر و حرکت چابک و زبردست باشد به او «شخشح» اطلاق می‌شود». سپس می‌افزاید: «شخشح» در غیر این مقام به معنای شخص بخیل و ممسک است»؛ (يُرِيدُ الْمَاهِرَ بِالْخُطْبَةِ الْمَاضِي فِيهَا، وَكُلُّ مَاضٍ فِي كَلَامٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَخْشُحٌ، وَالشَّخْشُحُ فِي غَيْرِ هَذَا الْمَوْضِعِ: الْبَخِيلُ الْمُمْسِكُ).

همان‌گونه که به هنگام ذکر مصادر این کلام فصیح اشاره شد، امام علیه السلام این سخن را درباره «صعصعة بن صوحان» که از سخنوران بلیغ اصحاب علی علیه السلام بود، یا درباره یکی از سخنوران قوم دیگری و یا درباره هر دو بیان فرموده است و واژه «شخشح» در کتاب لغت به معانی زیادی آمده است؛ از جمله صاحب قاموس می‌گوید: «شخشح» به معنای بیابان وسیع و شخصی که مراقب چیزی است و انسان بدخلق و خطیب توانا و شخص شجاع و غیور آمده است، بنابراین

واژه مزبور به حسب مقامات مختلف، معنای متفاوتی دارد؛ هنگامی که درباره سخنوری ذکر شود به معنای فصاحت و بلاغت و توانگری و مهارت در سخنوری است و هرگاه درباره بیابانی گفته شود به معنای وسعت و گسترش آن است و گاه به معنای افراد کج خلق نیز آمده است. از کلام مرحوم سید رضی استفاده می شود که قدر مشترک میان بسیاری از معانی این کلمه، همان توانایی است؛ خواه توانایی در سخن باشد یا در سیر و حرکت. در لسان العرب نیز همین معانی برای واژه «شحشح» ذکر شده است.

نکته

این خطیب چه کسی بود؟

همان گونه که اشاره شد، ابن ابی الحدید در شرح این کلام نقل کرده که امام امیرالمؤمنین علیه السلام این تعبیر را درباره «صعصعة بن صوحان» که از خواص یاران او و بسیار فصیح اللسان بود بیان فرموده است.

در این جا مناسب دانستیم که به گوشه ای از سخنان فصیح آن مرد سخنور اشاره کنیم؛ از جمله خطبه های بسیار فصیح و پرمعنای او خطبه ای است که به هنگام دفن امیرمؤمنان علی علیه السلام در کنار قبر آن حضرت و در برابر فرزندان آن امام علیه السلام بیان کرد. وی در حالی که یک دست خود را بر قلبش گذاشته بود و با دست دیگر خاک بر سر خود می پاشید و بر سر می زد گفت: «بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - ثُمَّ قَالَ - هَنِيئًا لَكَ يَا أَبَا حَسَنٍ فَلَقَدْ طَابَ مَوْلِدُكَ وَقَوِيَ صَبْرُكَ وَعَظُمَ جِهَادُكَ وَظَفَرْتَ بِرَأْيِكَ وَرَبِحْتَ تِجَارَتَكَ وَقَدِمْتَ عَلَيَّ خَالِقَكَ فَتَلَقَّاكَ اللَّهُ بِبِشَارَتِهِ وَحَفَّتْكَ مَلَائِكَتُهُ وَاسْتَفْرَزَتْ فِي جِوَارِ الْمُصْطَفَى فَأَكْرَمَكَ اللَّهُ بِجِوَارِهِ وَلَحِقَتْ بِدَرَجَةِ أَخِيكَ الْمُصْطَفَى وَشَرِبْتَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى فَأَسْأَلَ اللَّهُ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْنَا بِأَقْتِنَانَا أَثْرَكَ وَالْعَمَلِ بِسِيرَتِكَ وَالْمُؤَالَاةِ لِأَوْلِيَائِكَ وَالْمُعَادَاةِ لِأَعْدَائِكَ وَأَنْ

يَحْشُرْنَا فِي زُمْرَةِ أَوْلِيَائِكَ فَقَدْ نِلْتَ مَا لَمْ يَنْلَهُ أَحَدٌ وَأَدْرَكَتَ مَا لَمْ يُدْرِكْهُ أَحَدٌ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ بَيْنَ يَدَيْ أَخِيكَ الْمُصْطَفَى حَقَّ جِهَادِهِ وَقُمْتَ بِدِينِ اللَّهِ حَقَّ الْقِيَامِ حَتَّى أَقَمْتَ السُّنَنَ وَأَبْرَزْتَ الْفِتْنَ وَاسْتَقَامَ الْإِسْلَامُ وَأَنْتَظِمَ الْإِيمَانَ فَعَلَيْكَ مِنِّي أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ بِكَ اشْتَدَّ ظَهْرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاتَّضَحَّتْ أَعْلَامُ السُّبُلِ وَأُقِيمَتِ السُّنَنُ وَمَا جُمِعَ لِأَحَدٍ مَنَاقِبُكَ وَخِصَالُكَ...؛ پدر و مادرم فدایت ای امیرمؤمنان. گوارا باد بر تو ای ابوالحسن (شهادت در راه خدا) ولادتت پاک بود، استقامتت بسیار قوی و جهادت بزرگ و رأی و تصمیمت پیروزمند و تجارتت پرسود. به سوی آفریدگارت رفتی و او با بشارتش از تو استقبال کرد و فرشتگانش گرداگردت را گرفتند و در جوار پیامبر مصطفی ﷺ آرام گرفتی و خدا تو را به جوار او گرمی داشت و در درجه برادرت پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفتی و از جام پر از رحمتش نوشیدی. از خدا می‌خواهم که بر ما منت گذارد تا بتوانیم گام در جای گام‌های تو بگذاریم و عمل به سیره تو کنیم، دوستانت را دوست داریم و دشمنانت را دشمن شماریم و ما را در زمره دوستان تو محشور سازد. (ای امیرمؤمنان!) به مقامی رسیدی که احدی به آن مقام نرسید و درک کردی چیزی را که احدی درک نکرد. در راه پروردگارت در پیش روی برادرت پیامبر مصطفی ﷺ جهاد کردی و حق جهاد را ادا نمودی و برای اقامه دین حق قیام کردی و حق قیام را به جای آوردی تا آن زمان که سنت‌ها را برپا نمودی و فتنه‌ها را اصلاح کردی. اسلام برپا شد و ایمان نظام گرفت. برترین درود و سلام از من بر تو باد. پشت مؤمنان به وسیله تو نیرومند شد و نشانه‌های راه‌های هدایت به وسیله تو آشکار گشت و سنت‌های پیامبر ﷺ با تو زنده شد و احدی آن همه مناقب و خصال پسندیده را همچون تو در خود جمع نکرد...»^۱

این گفتار با تعبیرات بسیار پرمعنا همچنان ادامه می‌یابد که برای رعایت اختصار به همین مقدار بسنده کردیم.

وَفِي حَاجَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا.

امام عليه السلام فرمود:

خصومت و دشمنی مهلکه‌هایی دربر دارد.^۱

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:

«منظور امام از قُحْم، مهلکه‌هاست، زیرا خصومت و دشمنی، در اغلب موارد

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این جمله را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نقل می‌کند که می‌گوید: امام عليه السلام این سخن را هنگامی بیان کرد که «عبدالله بن جعفر» را وکالت داده بود در حضور او از وی دفاع کند. سپس ابن ابی الحدید می‌افزاید: ابوحنیفه وکالت را به این صورت (که در حضور موکل در حال سلامت باشد) مجاز نمی‌شمرد و می‌گوید: وکالت یا باید از سوی فرد غایبی باشد یا بیمار؛ ولی ابویوسف و محمد (شاگردان ابوحنیفه) آن را اجازه می‌دانند و استناد به فعل امیرمؤمنان علی عليه السلام می‌کنند. صاحب مصادر بعد از نقل این جریان می‌افزاید: من این سخن را از ابن ابی الحدید به این جهت نقل کردم که روشن شود این کلام در میان مردم مشهور بوده است تا آن‌جا که بعضی از فقها که سال‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند برای فتوای خود به آن استناد جسته‌اند و قانون‌گذاران امروز نیز همین معنا را دنبال کرده و اجازه می‌دهند که وکیل در حضور موکلش از او دفاع کند. آن‌گاه می‌افزاید: «هروی» نیز در کتاب الجمع بین الغریبین که قبل از نهج البلاغه نگاشته شده این سخن را از امام عليه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۵).
 اضافه می‌کنیم که این کلام حکیمانه در این کتاب‌ها هم نقل شده است: مبسوط شیخ طوسی، ج ۲، ص ۳۶۰ و کتاب الام شافعی، ج ۳، ص ۲۳۷ و کنز العمال متقی هندی، ج ۶، ص ۱۹۷.

افرادی را که در آن درگیرند به هلاکت و تلف سوق می‌دهد و از این باب است که در بعضی از تعبیرات آمده که می‌گویند: «قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ» و منظور از آن این است که سال قحطی دامان آن‌ها را می‌گیرد و اموال آن‌ها را از میان می‌برد و این تَقْحُمٌ و نفوذ آثار خشکسالی در میان آن‌هاست و در این مورد (قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ) تفسیر دیگری نیز ذکر شده و آن این است که خشکسالی، روستاییان را از سرزمین خود بیرون فرستاده و هنگامی که بیابان خشک شود آن‌ها را نیازمند می‌کند که به مناطق سبز و آباد بروند؛ (يُرِيدُ بِالْقُحْمِ الْمَهَالِكَ، لِأَنَّهَا تُقْحِمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَالْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ. وَمِنْ ذَلِكَ قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ، وَهُوَ أَنْ تُصِيبَهُمُ السَّنَةُ فَتَتَعَرَّقَ أَمْوَالُهُمْ فَذَلِكَ تَقْحُمُهَا فِيهِمْ. وَقِيلَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرٌ: وَهُوَ أَنَّهَا تُقْحِمُهُمْ بِإِلَادِ الرَّيْفِ، أَيِ تَخَوِّجُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مُحُولِ الْبَدْوِ).

شرح و تفسیر

آثار سوء خصومت‌ها

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنا به آثار سوء خصومت‌ها اشاره کرده می‌فرماید: «خصومت و دشمنی مهلکه‌هایی دربر دارد»؛ (إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا).

در این‌که امام علیه السلام چه زمانی این سخن را بیان فرموده اختلاف نظر است؛ بعضی مانند «نوی» در کتاب خود به نام مجموع می‌گویند: این سخن را علی علیه السلام در زمان خلیفه اول بیان فرمود هنگامی که برادرش عقیل را مأمور کرده بود از وی در مخاصمه‌ای دفاع کند و همچنین عبدالله بن جعفر را در زمان عثمان نیز وکالت داد که در حضورش از وی دفاع کند. (در برابر کسی که ادعایی از حضرت داشت و حضرت گفت وگویی با او را در شأن خود نمی‌دانست)^۱ ولی ابن ابی‌الحدید تنها وکالت عبدالله بن جعفر را ذکر کرده است.^۲

در این‌جا نخست به سراغ کلام مرحوم سید رضی در تفسیر واژه «قُحْم» می‌رویم. او می‌گوید: «منظور امام علیه السلام از قُحْم، مهلکه‌هاست، زیرا خصومت و دشمنی، در اغلب موارد افرادی را که در آن درگیرند به هلاکت و تلف سوق می‌دهد و از این باب است که در بعضی از تعبیرات آمده که می‌گویند: «قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ» و منظور از آن این است که سال قحطی دامان آن‌ها را می‌گیرد و اموال آن‌ها را از بین می‌برد و این تَقَّحْم و نفوذ آثار خشکسالی در میان آن‌هاست و در

۱. المجموع نوی، ج ۱۴، ص ۹۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۰۷.

این مورد (قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ) تفسیر دیگری نیز ذکر شده و آن این است که خشکسالی، روستاییان را از سرزمین خود بیرون فرستاده و هنگامی که بیابان خشک شود آن‌ها را نیازمند می‌کند که به مناطق سبز و آباد بروند؛ (يُرِيدُ بِالْقُحْمِ الْمَهَالِكِ، لِأَنَّهَا تُقْحَمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَالْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ. وَمِنْ ذَلِكَ قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ، وَهُوَ أَنْ تُصِيبَهُمُ السَّنَةُ فَتَتَعَرَّقَ أَمْوَالُهُمْ فَذَلِكَ تَقْحُمُهَا فِيهِمْ. وَقِيلَ فِيهِ وَجْهُ آخَرٌ: وَهُوَ أَنَّهَا تُقْحِمُهُمْ بِلَادَ الرَّيْفِ، أَيُّ تُخَوِّجُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مُحُولِ الْبُدُو).

البته سید رضی رحمته الله چون در جست‌وجوی جنبه‌های فصاحت و بلاغت کلام امام علیه السلام است روی واژه‌های پرمعنای خاص تکیه می‌کند و به تفسیر آن‌ها می‌پردازد بی آن‌که صدر و ذیل کلام امام علیه السلام را ذکر کند.

ولی قطع نظر از آنچه درباره تفسیر واژه «قَحْم» در کلام امام علیه السلام آمد با توجه به شأن ورود این سخن در کلام امام علیه السلام، نکته مهمی روشن می‌شود و آن این‌که امام علیه السلام هشدار می‌دهد که به خصومت‌ها دامن نزنند، زیرا گاه خصومتی جزئی تبدیل به جنگی تمام عیار می‌شود و نفوس و اموال زیادی را از میان می‌برد و چه بهتر که خصومت را در هرجا پیدا شد، هرچه زودتر پایان دهند و به فراموشی بسپارند تا از مهالک و به تعبیر امام علیه السلام از «قَحْم» آن نجات و رهایی یابند.

واژه «قَحْم» از ماده «قَحَم» (بر وزن فهم) در اصل به معنای ورود در کارهای سخت و خطرناک است. از این رو هنگامی که اسب، سوار خود را به محل خطرناکی می‌برد تعبیر به «قَحَمَ الْفَرَسُ فَرَسَهُ» می‌کنند و کلام امام علیه السلام نیز اشاره به همین معناست و گاه اقتحام به معنای ورود به کارها بدون فکر و مطالعه قبلی به کار می‌رود. آیه شریفه «﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾؛ این انسان ناسپاس از گردنه بزرگ بالا نرفت»^۱ نیز اشاره به این است که «اقتحام» به معنای ورود به کارهای دشوار است.

۱. بلده، آیه ۱۱.

همان‌گونه که در شرح اسناد این کلام پرمعنا اشاره کردیم، امام علیه السلام این سخن را هنگامی فرمود که برادرش عقیل را در زمان ابوبکر برای دفاع از او در برابر ادعایی که کسی نسبت به آن حضرت داشت وکالت داده بود یا در زمان عثمان هنگامی که عبدالله بن جعفر را از سوی خود وکیل کرده بود. و این که امام علیه السلام شخصا در برابر خصم خود در دادگاه اسلامی قرار نگرفت به احتمال قوی از این نظر بوده است که طرف در حدی نبود که چنین لیاقتی را داشته باشد و این که خودش حضور در محکمه داشت. از این جهت بود که می‌خواست هرچه زودتر دعوا پایان یابد و شاید جمله «إِنَّ لِلْخُصْمَةِ قُحْمًا» را به عنوان علتی برای حضورش در آن جا بیان فرموده است.

اگر در مسیر پرونده‌هایی که در دادگاه‌ها جریان دارد یا حوادث گوناگونی که در طول تاریخ رخ داده دقت کنیم، به عمق کلام امام علیه السلام بیشتر می‌رسیم و پرتگاه‌ها و تنگناها و هلاکت‌هایی که بر اثر خصومت‌ها - گاه به علت یک موضوع کوچک - رخ می‌دهد با چشم خود می‌بینیم و هشدار امام علیه السلام برای ما روشن می‌شود. در حکمت ۲۹۸ خواهد آمد که امام علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ بَالَغَ فِي الْخُصْمَةِ أَثْمًا؛ کسی که در دشمنی با مخالفان خود افراط کند گنهکار است.»

«کلینی رحمته الله» در جلد دوم کافی بابی تحت عنوان «الْمِرَاءُ وَالْخُصْمَةُ وَمُعَادَاةُ الرَّجَالِ» آورده و در آن، احادیث پرمعنایی از پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام ذکر کرده است.

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصْمَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيُنْبِتُ عَلَيْهِمَا التُّفَاقُ؛ از جدال در گفت‌وگو و خصومت پرهیزید که دل‌های دوستان را در برابر یکدیگر بیمار می‌سازد و نهال شوم نفاق را می‌رویانند»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «وَأَيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الضَّغَائِنَ؛ از خصومت پرهیزید که فکر انسان را به خود مشغول می‌کند و سبب نفاق و جدایی می‌گردد و موجب دشمنی (در میان دوستان و) توده مردم خواهد شد».^۱

قابل توجه این‌که «ابن قدامه»، فقیه معروف اهل سنت در کتاب فقهی خود به نام مغنی در باب وکالت و در این‌که در چه مواردی می‌توان وکیل انتخاب کرد، این کلام شریف را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: آن حضرت عبدالله بن جعفر را به عنوان وکیل نزد عثمان فرستاد و فرمود: «إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُخْضِرُّهَا وَإِنِّي لَأَكْرَهُهُ أَنْ أُخْضِرَّهَا؛ خصومت مهلکه‌هایی دارد و شیطان در آن‌جا حضور پیدا می‌کند و من کراهت دارم که (تا ضرورتی نباشد) در آن صحنه حضور بیابم».^۲

ممکن است این واقعه غیر از وقایعی باشد که قبلاً ذکر شد و امیرمؤمنان علیه السلام شخصاً در آن‌جا حضور داشت.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

۲. مغنی ابن قدامه، ج ۵، ص ۲۰۵.

وَفِي حَادِيثٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَاقِ فَالْعَصْبَةُ أَوْلَى.

امام عليه السلام فرمود:

زنان هنگامی که به حد کمال رسیدند خویشاوندان پدری

(برای تصمیم‌گیری درباره آنان) مقدمند.^۱

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:

منظور از «نص» آخرین مرحله هرچیز است؛ مانند «نص» در سیر و حرکت که به معنای آخرین مرحله توانایی مرکب است، از این رو هنگامی که می‌گوییم «نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» منظور این است که آن‌قدر سؤال از کسی کردم که

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: از جمله کسانی که پیش از سید رضی این حدیث شریف را نقل کرده‌اند ازهری در کتاب تهذیب اللغة است. سپس می‌افزاید: ابن‌اثیر در نه‌پایه نیز آن را از کتاب الجمع بین الغریبین نوشته «هروی» نقل کرده است و نیز از ابو عبید (متوفای ۲۲۴) نقل می‌کند که او در کتاب غریب الحدیث این حدیث شریف را از امیرمؤمنان عليه السلام با دو تعبیر نقل کرده است نص الحقائق و نص الحقائق و از کلام سید رضی چنین بر می‌آید که او نیز این حدیث را از کتاب ابو عبید گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۷).

آنچه را می‌داند در این زمینه بیان کند، بنابراین، «نص الحقائق» به معنای رسیدن به مرحله بلوغ است که همان پایان دوره کودکی است (سپس می‌افزاید): این جمله از فصیح‌ترین کنایات و شگفت‌انگیزترین آن‌ها در این مورد است. منظور امام علیه السلام این است که زنان هنگامی که به این مرحله برسند «عَصَبَة» (مردان خویشاوند پدری او) که محرم آنان هستند مانند برادران و عموها، به حمایت از آن‌ها سزاوارتر از مادرند و همچنین در انتخاب همسر برای آن‌ها. (سپس می‌افزاید): «حِجَاق» به معنای مخالفت و جدال مادر با «عَصَبَة» در مورد این دختران است به گونه‌ای که هرکدام به دیگری می‌گویند: من از تو سزاورترم. عرب می‌گوید: «حَاقَّتُهُ حِجَاقًا» یعنی با او به جدال برخاستم. بعضی گفته‌اند: منظور از «نَصَّ الْحِقَاق» رشد عقلی و بلوغ است، زیرا منظور امام علیه السلام این است که به مرحله‌ای برسد که حقوق و احکام درباره او انجام می‌شود.

کسانی که «نَصَّ الْحِقَاق» روایت کرده‌اند منظورشان از «حِقَاق» جمع حقیقت است.

(سپس می‌افزاید): این همان تفسیری است که «ابو عبید قاسم بن سلام» برای این جمله بیان کرد؛ به نظر من (منظور، سید رضی است) مقصود از «نَصَّ الْحِقَاق» این است که زن به مرحله‌ای برسد که تزویج او مجاز باشد و اختیاردار حقوق خود شود و این در واقع تشبیه به «حِقَاق» در مورد شتران است (طبق عادت عرب که بسیاری از چیزها را به شتر تشبیه می‌کرد) چراکه «حِقَاق» جمع «حِقَّة» و «حِقَّ» به معنای شتری است که سه سالش تمام است و داخل در سال چهارم شده و به حدی رسیده که می‌توان بر آن سوار شد و او را تا حد توان وادار به سیر و حرکت کرد.

(سپس می‌افزاید): «حِقَاق» (هرگاه این نسخه را در نظر بگیریم) نیز جمع

«حِقَّة» است، بنابراین هر دو روایت به معنای واحدی بازگشت می‌کند و این معنا به روش عرب از معنایی که در ابتدا ذکر شد بهتر است (یعنی این معنا صحیح‌تر به نظر می‌رسد)؛ (وَالنَّصُّ: مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَمَبْلَغُ أَقْصَاهَا كَالنَّصِّ فِي السَّيْرِ، لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ وَتَقُولُ: نَصَصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ، إِذَا اسْتَقْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ عَنْهُ لِتُسْتَخْرِجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ. فَنَصُّ الْحَقَائِقِ يُرِيدُ بِهِ الْإِدْرَاكَ، لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصَّغَرِ، وَالْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَدِّ الْكَبِيرِ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَأَعْرَبِهَا. يَقُولُ: فَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ ذَلِكَ فَالْعَصْبَةُ أَوْلَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمِّهَا، إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا، مِثْلَ الْأَخَوَةِ وَالْأَعْمَامِ؛ وَبِتَزْوِيجِهَا إِنْ أَرَادُوا ذَلِكَ. وَالْحِقَاقُ: مُحَاقَّةُ الْأُمِّ لِلْعَصْبَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَهُوَ الْجِدَالُ وَالْخُصُومَةُ، وَقَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخِرِ: «أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا» يُقَالُ مِنْهُ: حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا، مِثْلُ جَادَلْتُهُ جِدَالًا. وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» بُلُوغُ الْعَقْلِ، وَهُوَ الْإِدْرَاكُ؛ لِأَنَّهُ لِللَّيْلِ إِنَّمَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ، وَمَنْ رَوَاهُ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ. هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحَقَائِقِ هَاهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَزْوِيجُهَا وَتَصَرُّفُهَا فِي حُقُوقِهَا، تَشْبِيهًا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبْلِ، وَهِيَ جَمْعُ حِقَّةٍ وَحَقٍّ وَهُوَ الَّذِي اسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَدَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَتِمَّكَّنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ، وَنَصِّهِ فِي السَّيْرِ، وَالْحَقَائِقُ أَيضًا: جَمْعُ حَقَّةٍ. فَالرَّوَايَتَانِ جَمِيعًا تَرْجِعَانِ إِلَى مَعْنَى وَاحِدٍ، وَهَذَا أَشْبَهُ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوْلَى).

شرح و تفسیر

ازدواج دختران با اذن اولیاء

امام علیه السلام در این گفتار فصیح و بلیغ خود به وضع دخترانی که به حدّ بلوغ می‌رسند اشاره کرده و حکم آنها را در مسئله ازدواج و غیر آن با استعاره لطیفی بیان می‌کند و می‌فرماید: «زنان هنگامی که به حدّ کمال رسیدند خویشاوندان پدری (برای تصمیم‌گیری درباره آنان) مقدمند»؛ **إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَاقِ فَالْعَصْبَةُ أَوْلَى**.

مرحوم شریف رضی در تفسیر این جمله (و با تکیه بر واژه «نصّ» و واژه «حقاق») چنین می‌گوید: منظور از «نصّ»^۱ آخرین مرحله هرچیز است. مانند «نصّ» در سیر و حرکت که به معنای آخرین مرحله توانایی مرکب است، از این رو هنگامی که می‌گوییم «نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ» منظور این است که آن‌قدر سؤال از کسی کردم که آنچه را می‌داند در این زمینه بیان کند، بنابراین «نَصَّ الْحَقَاقِ»^۲ به معنای رسیدن به مرحله بلوغ است که همان پایان دوره کودکی است (سپس می‌افزاید:) این جمله از فصیح‌ترین کنایات و شگفت‌انگیزترین آنها در این مورد است.

۱. در تعدادی از نسخ آمده که مرحوم سید رضی پیش از این تفسیر، این جمله را افزوده: «وَيُرَوَّى نَصَّ الْحَقَاقِ» یعنی به جای «نَصَّ الْحَقَاقِ» در روایتی «نَصَّ الْحَقَاقِ» وارد شده و متناسب با تفسیر سید رضی این است که این جمله (نص الحقایق...) در آغاز این تفسیر باشد.

۲. از نسخ دیگر استفاده می‌شود که «نَصَّ الْحَقَاقِ» در این جا صحیح است نه «نَصَّ الْحَقَاقِ».

منظور امام علیه السلام این است که زنان هنگامی که به این مرحله برسند «عَصَبَة» (مردان خویشاوند پدری او) که محرم آنان هستند مانند برادران و عموها، به حمایت از آنها سزاوارتر از مادرند و همچنین در انتخاب همسر برای آنها. (سپس می‌افزاید:) «حِقَاق» به معنای مخالفت و جدال مادر با «عَصَبَة» در مورد این دختران است به گونه‌ای که هرکدام به دیگری می‌گویند: من از تو سزاوارترم. عرب می‌گوید: «حَاقَتْهُ حِقَاقًا» یعنی با او به جدال برخاستم. بعضی گفته‌اند: منظور از «نَصُّ الحِقَاق» رشد عقلی و بلوغ است، زیرا منظور امام علیه السلام این است که به مرحله‌ای برسد که حقوق و احکام درباره‌ او انجام می‌شود. کسانی که «نَصُّ الحِقَاق» روایت کرده‌اند منظورشان از «حِقَاق» جمع حقیقت است.

(سپس می‌افزاید:) این همان تفسیری است که «ابو عبید قاسم بن سلام» برای این جمله بیان کرد؛ به نظر من (منظور، سید رضی است) مقصود از «نص الحِقَاق» این است که زن به مرحله‌ای برسد که تزویج او مجاز باشد و اختیاردار حقوق خود شود و این در واقع تشبیه به «حِقَاق» در مورد شتران است (طبق عادت عرب که بسیاری از چیزها را به شتر تشبیه می‌کرد) چراکه «حِقَاق» جمع «حِقَّة» و «حِقِّ» به معنای شتری است که سه سالش تمام است و داخل در سال چهارم شده و به حدی رسیده که می‌توان بر آن سوار شد و او را تا حد توان وادار به سیر و حرکت کرد.

(سپس می‌افزاید:) «حِقَاق» (هرگاه این نسخه را در نظر بگیریم) نیز جمع «حِقَّة» است، بنابراین هر دو روایت به معنای واحدی بازگشت می‌کند و این معنا به روش عرب از معنایی که در ابتدا ذکر شد بهتر است (یعنی این معنا صحیح‌تر به نظر می‌رسد)؛ «وَالنَّصُّ: مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَمَبْلَغُ أَقْصَاهَا كَالنَّصِ فِي السَّيْرِ، لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ وَتَقُولُ: نَصَّصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ، إِذَا اسْتَفْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ

عَنْهُ لَتَسْتَخْرِجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ. فَنَصَّ الْحَقَائِقَ يُرِيدُ بِهِ الْإِدَارَكَ، لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصَّغَرِ، وَالْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَدِّ الْكَبِيرِ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَأَعْرَبِهَا. يَقُولُ: فَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ ذَلِكَ فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمِّهَا، إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا، مِثْلَ الْإِخْوَةِ وَالْأَعْمَامِ؛ وَبِتَزْوِيجِهَا إِنْ أَرَادُوا ذَلِكَ. وَالْحِقَاقُ: مُحَاقَّةُ الْأُمِّ لِلْعَصَبَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَهُوَ الْجِدَالُ وَالْخُصُومَةُ، وَقَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخَرِ: «أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا» يُقَالُ مِنْهُ: حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا، مِثْلُ جَادَلْتُهُ جِدَالًا. وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» بُلُوغُ الْعَقْلِ، وَهُوَ الْإِدْرَاكُ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ إِنَّمَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَالْأَحْكَامُ، وَمَنْ رَوَاهُ «نَصَّ الْحَقَائِقِ» فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ. هَذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحَقَائِقِ هَاهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَزْوِيجُهَا وَتَصَرُّفُهَا فِي حُقُوقِهَا، تَشْبِيهَا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبْلِ، وَهِيَ جَمْعُ حَقَّةٍ وَحَقٍّ وَهُوَ الَّذِي اسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَدَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ، وَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَتِمَّكَّنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ، وَنَصَّهِ فِي السَّيْرِ، وَالْحَقَائِقُ أَيضًا: جَمْعُ حَقَّةٍ. فَالرَّوَايَتَانِ جَمِيعًا تَزْجَعَانِ إِلَى مَعْنَى وَاحِدٍ، وَهَذَا أَشْبَهُ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوْلًا).

خلاصه معنای مرحوم سیّد رضی این است که در تفسیر این کلام امام علی (علیه السلام) سه بیان وجود دارد: نخست این که منظور از آن، بلوغ دختران است (با توجه به واژه «نص») که اشاره به حرکت کردن تا رسیدن به مقصد است و با توجه به این که «حِقَاق» به معنای جدال و گفت‌وگو در میان مادر و نزدیکان پدری دختر بر سر تزویج اوست).

تفسیر دوم این است که منظور از آن، رسیدن به کمال عقل و بلوغ است به گونه‌ای که دختر بتواند حقوق و احکام خود را رعایت کند.

معنای سوم این که منظور از «نص الحِقَاق» رسیدن به حد بلوغ است به گونه‌ای که بتوان آن دختر را شوهر داد به عنوان تشبیه به شتری که آماده بهره‌گیری شده است.

البته همه این سه معنا به یک جا منتهی می شود و تفاوت تنها در تفسیر «حِقَاق» است که آیا به معنای مجادله است یا رسیدن به حقوق و احکام و یا قابل بهره گیری بودن دختر.

نکته دیگری که در این جا باید به آن توجه داشت مفهوم «عَصَبَه» است. «عصبه» به معنای افراد مذکر از نزدیکان پدر است و پدر و جد را نیز شامل می شود، بنابراین مفهوم جمله بالا این است که وقتی دختران به حد ازدواج برسند باید با اجازه پدر یا جد (و در صورت فقدان آنها با اجازه عموها و برادرها) ازدواج کنند. البته از نظر فقه ما اجازه پدر یا جد به اعتقاد جمع زیادی از فقها شرط است؛ ولی اجازه عموها یا برادرها (در صورت فقدان پدر یا جد) به عنوان امری استحبابی و نه وجوبی، تلقی شده است.

شرح این مطلب در کتب فقهیه در کتاب النکاح آمده است. البته بعضی «عَصَبَه» را نیز چنان تفسیر کرده اند که پدر و جد را شامل نمی شود در این صورت از نظر فقه ما اولویتی در امر نکاح دختر ندارند جز همانچه در بالا به صورت استحباب و احترام آنها اشاره شد.

* * *



وَفِي حَاجِثٍ عَلِيٍّ لِسَائِرِهِ

إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَةً فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا أَزْدَادَ الْإِيمَانَ أَزْدَادَتِ اللَّمُظَةُ.

امام علیؑ فرمود:

ایمان، نخست به صورت نقطه سفید و درخشانی در دل آشکار می شود و هر قدر ایمان افزایش می یابد آن نقطه سفید و نورانی گسترده تر می شود.^۱

سید رضی رحمته الله علیه (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

«لُمُظَةٌ» چیزی مانند یک نقطه سفید است (و این تعبیری است بسیار زیبا و فصیح) و به همین جهت به اسبی که بر لبش نقطه سفیدی باشد «المظ» می گویند. (وَاللُّمُظَةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَمِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام شریف را در آثار خود آورده اند، هروی در الجمع بین الغریبین است آن گونه که ابن اثیر در نهاییه از او در ماده «لَمُظًا» نقل کرده و ابونصر سراج (متوفای ۳۷۸) در اللمع و همچنین ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶) در قوت القلوب است که آن را به صورت گسترده تری آورده است و ما آن را در شرح و تفسیر این کلام خواهیم آورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸).

شرح و تفسیر

پیشرفت تدریجی نور ایمان در قلب

امام علی (ع) در این گفتار نورانی به تأثیر تدریجی ایمان (و اعمال صالحه) در قلب و روح انسان پرداخته و می‌فرماید: «ایمان، نخست به صورت نقطه سفید و درخشانی در دل آشکار می‌شود و هر قدر ایمان افزایش می‌یابد آن نقطه سفید و نورانی گسترده‌تر می‌شود»؛ (إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لَمْظَةً فِي الْقَلْبِ، كَلَّمَا أَزْدَادَ الْإِيمَانَ أَزْدَادَتِ اللَّمْظَةُ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام به تفسیر واژه «الْمُظَّة» پرداخته و می‌گوید: «الْمُظَّة» چیزی مانند یک نقطه سفید است (و این تعبیری است بسیار زیبا و فصیح) و به همین جهت به اسبی که بر لبش نقطه سفیدی باشد «الْمُظَّ» می‌گویند؛ (وَاللُّمُظَّةُ مِثْلُ التُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَمِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُّ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

«جحفله» به معنای لب اسب یا لب زیرین آن است.

گویا مرحوم سید رضی این تفسیر را از «اصمعی» گرفته که «ابن سلام» (متوفای ۲۲۴) در غریب الحدیث از وی به این صورت نقل کرده است: (وَاللُّمُظَّةُ مِثْلُ التُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ. وَمِنْهُ قِيلَ: فَرَسٌ أَلْمُظُّ، إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ).

البته ارباب لغت در تفسیر واژه «الْمُظَّة» معانی دیگری نیز نقل کرده‌اند؛ از

جمله مقدار مختصری روغن که با نوک انگشت برمی گیرند و «لُمَاظَه» به بقایای غذا در اطراف دهان و دندان‌ها گفته می‌شود و مناسب در این جا همان معنایی است که مرحوم سید رضی ذکر کرده است.

در حکمت ۴۵۶ نیز خواهد آمد که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؛ آیا زادمردی پیدا می‌شود که این ته مانده دنیا را به اهلش واگذارد؟». به هر حال مقصود امام (علیه السلام) تأثیر تدریجی اعمال صالح و ناصالح در قلب انسان است و به بیان دیگر، هر عملی تأثیری در روح می‌گذارد که اگر همان عمل یا شبیه آن تکرار شود، آن آثار گسترده‌تر می‌شود تا آن جا که تمام قلب را فرا می‌گیرد. اگر اعمال صالحه باشد قلب کاملاً نورانی می‌شود و اگر کارهای خلاف باشد قلب به طور کامل ظلمانی می‌شود و این که در آیات قرآن و اخبار معصومان (علیهم السلام) آمده است که بعد از گناه فوراً توبه کنید برای آن است که اثری که گناه در قلب گذاشته به صورت رنگ ثابتی در نیاید، زیرا در آغاز قابل شست‌وشو است؛ اما هنگامی که به صورت عادت یا ملکه درآمد تغییر آن بسیار مشکل است.

همان‌گونه که در ذکر مصادر اشاره شد «ابوطالب مکی» از علمای اهل سنت در قوت القلوب این روایت را به شکل مشروح تری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ذکر کرده است که فرمود: «إِنَّ الْإِيمَانَ لِيَبْدُوَ لُحْمَةً يُبْيَضُّ فَإِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ الصَّالِحَاتِ نَمَا وَزَادَ حَتَّى يَبْيَضُ قَلْبُهُ كُلُّهُ، وَإِنَّ النِّفَاقَ لِيَبْدُوَ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فَإِذَا انْتَهَكَتِ الْحُرْمَاتُ نَمَتْ وَزَادَتْ حَتَّى يَسْوَدُ الْقَلْبُ فَيَطْبَعُ بِذَلِكَ الْخَتْمُ؛ ایمان در آغاز به صورت نقطه سفیدی آشکار می‌شود. هنگامی که بندگان خداوند اعمال صالحه انجام دهند نمو و افزایش پیدا می‌کند تا آن جا که تمام قلب سفید و روشن می‌شود و (در مقابل) نفاق به صورت نقطه سیاهی (در قلب) آشکار می‌شود، هنگامی که انسان در برابر فرمان‌های الهی پرده‌داری کند نمو و افزایش می‌یابد تا زمانی که تمام قلب سیاه می‌شود و در این حالت مهر بر دل انسان گذاشته می‌شود (و راه

بازگشت بر او بسته خواهد شد».

سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ این گونه نیست که آن‌ها می‌گویند. اعمال آن‌ها زنگار بر قلبشان نهاده است.^۱

از نظر عقلی نیز این مسئله کاملاً پذیرفتنی است، زیرا هر کار خوب و بدی اثر مثبت یا منفی در روح انسان می‌گذارد و وقتی این آثار متراکم گردد، روح به‌طور کامل شفاف یا ظلمانی و تاریک می‌شود. در صورت اول، احتمال گمراهی بسیار بعید و در صورت دوم، احتمال نجات نیز بعید به نظر می‌رسد.

از مباحث بالا (هم از نظر احادیث و هم از نظر منطق عقل) روشن است آنچه بعضی از علمای اهل سنت پنداشته‌اند که ایمان قابل افزایش و کاستی نیست اشتباه است؛ ایمان درجات دارد همان‌گونه که کفر نیز دارای درجاتی است و انسان به‌طور محسوس در افرادی که در اطراف اوست یا نام آن‌ها در تواریخ آمده است می‌بیند که مؤمنان، کافران، منکران و فاسقان از نظر درجات ایمان و کفر متفاوت بودند.

قرآن مجید نیز تصریح می‌کند هنگامی که آیه‌ای از قرآن نازل می‌شود بر ایمان مؤمنان افزوده می‌گردد، همان‌گونه که بر رجس و پلیدی منافقان و مخالفان به سبب لجاجتی که دارند: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده است؛ و آن‌ها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند. * و اما آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده است؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».^۲

۱. مطفین، آیه ۱۴؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲. توبه، آیه ۱۲۴ و ۱۲۵.

این سخن را با ذکر بخش کوتاهی از حدیث بسیار مشروحی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم: یکی از یاران امام علیه السلام از آن حضرت درباره ایمان سؤال می‌کند آن حضرت می‌فرماید: «الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ وَمَنَازِلٌ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُتْتَهَى تَمَامُهُ وَمِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيِّنُ نُقْصَانُهُ وَمِنْهُ الرَّاجِعُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَبْتَمُّ وَيَنْقُصُ وَيَزِيدُ قَالَ نَعَمْ؛ ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل دارد که بعضی از آن کامل است و به منتهای کمال رسیده است و بعضی ناقص است و نقصانش کاملاً آشکار است. بعضی رجحان دارد و در حال افزایش است. راوی می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: آیا ایمان کم و زیاد می‌شود؟ فرمود: آری. (و به یقین کم و زیاد شدن آن بر اثر اعمال صحیح و غلط و اعمال نیک و بد است)»^۱.

* * *



وَفِي حَاجَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُّونُ، يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَزَكِّيَهُ،
لِمَا مَضَى، إِذَا قَبَضَهُ.

امام عليه السلام فرمود:

هرگاه انسان طلبی از کسی دارد که نمی‌داند می‌پردازد یا نه (لازم نیست زکات آن را فوراً بپردازد ولی) لازم است پس از وصول آن، زکاتش را نسبت به تمام سال‌های گذشته ادا کند.^۱

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:
«ظنون، دینی است که صاحبش نمی‌داند آیا می‌تواند آن را از بدهکار بگیرد یا نه. گویی گمانی درباره آن دارد؛ از یک سو امیدوار است و از یک سو ناامید و این از فصیح‌ترین تعبیرات است. همچنین هر کاری که انسان به دنبال آن می‌رود

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها کسی را که ذکر می‌کند این حدیث شریف را از امام عليه السلام پیش از سید رضی نقل کرده است ابو عبید قاسم بن سلام (در کتاب غریب الحدیث) است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۸).
اضافه می‌کنیم که این حدیث در سنن بیهقی، ج ۴، ص ۱۵۰ و کنز العمال ج ۶، ص ۵۵۳ با تفاوت چشمگیری آمده است.

و نمی داند پایانش به کجا می رسد مصداق ظنون است و بر همین اساس گفتار (شاعر معروف) اعشی است آن جا که می گوید:

چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه - و از محلی که باران گیر است دور است.

نمی توان آن را همچون فرات که پر از آب است - و کشتی و شناگر ماهر را از پای درمی آورد قرار داد.

جُد (که در آغاز این شعر آمده) همان چاه قدیمی بیابانی است و «ظنون» به معنای چاهی است که معلوم نیست آب دارد یا نه.

فَالظُّنُونُ: الَّذِي لَا يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيَقْبِضُهُ مِنَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَكَأَنَّهُ الَّذِي يُظَنُّ بِهِ، فَمَرَّةً يَرْجُوهُ وَمَرَّةً لَا يَرْجُوهُ. وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَكَذَلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطْلُبُهُ وَلَا تَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظُنُونٌ، وَعَلَى ذَلِكَ قَوْلُ لِلْأَعْشِيِّ:

مَا يَجْعَلُ الْجُدَّ الظُّنُونَ الَّذِي جُنَّبَ صَوَّبَ اللَّجِبِ الْمَاطِرِ

مِثْلَ الْفِرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَّأ يَقْدِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

وَالجُدُّ: الْبُئْرُ الْعَادِيَّةُ فِي الصَّحْرَاءِ، وَالظُّنُونُ: الَّتِي لَا يُعْلَمُ هَلْ فِيهَا مَاءٌ أَمْ لَا.

شرح و تفسیر

حکم زکات دین

امام علیه السلام در این کلام فصیح و بلیغ خود اشاره به یکی از احکام شرعی مربوط به زکات کرده، می فرماید: «هرگاه انسان طلبی از کسی دارد که نمی داند می پردازد یا نه (لازم نیست زکات آن را فوراً بپردازد ولی) لازم است پس از وصول آن زکاتش را نسبت به تمام سال های گذشته ادا کند»؛ (إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدِّينُ الظَّنُّ، يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ، لِمَا مَضَى، إِذَا قَبِضَهُ).

تعبیر به «وجوب» در کلام امام علیه السلام اشاره به استحباب مؤکد است، همان گونه که در موارد دیگری نیز چنین تعبیری درباره مستحبات مؤکد آمده است. مرحوم سید رضی در ذیل این حدیث پرمعنا می گوید: «ظنون، دینی است که صاحبش نمی داند آیا می تواند آن را از بدهکار بگیرد یا نه. گویی گمانی درباره آن دارد؛ از یک سو امیدوار است و از یک سو ناامید و این از فصیح ترین تعبیرات است. همچنین هر کاری که انسان به دنبال آن می رود و نمی داند پایانش به کجا می رسد مصداق ظنون است» (فَالظُّنُونُ: الَّذِي لَا يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيَقْبِضُهُ مِنَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَكَأَنَّهُ الَّذِي يُظَنُّ بِهِ، فَمَرَّةً يَرْجُوهُ وَمَرَّةً لَا يَرْجُوهُ. وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَكَذَلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطْلُبُهُ وَلَا تَدْرِي عَلَى أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظَنُونٌ، وَعَلَى ذَلِكَ قَوْلُ لِلْأَعْسَى:).

سپس می افزاید: «و بر همین اساس گفتار (شاعر معروف) اعشی است آن جا

که می‌گوید:

مَا يَجْعَلُ الْجُدَّ الظَّنُّونَ الَّذِي جُنُبٌ صَوَّبَ اللَّجِبِ الْمَاطِرِ
مِثْلَ الْفُرَاتِي إِذَا مَا طَمًا يَقْدِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

چاهی که معلوم نیست آب دارد یا نه - و از محلی که باران‌گیر است دور است.

نمی‌توان آن را همچون فرات که پر از آب است - و کشتی و شناگر ماهر را از پای درمی‌آورد قرار داد.

در پایان می‌افزاید: «جُد (که در آغاز این شعر آمده) همان چاه قدیمی بیابانی است و «ظنون» به معنای چاهی است که معلوم نیست آب دارد یا نه»؛ (وَالْجُدُّ: الْبَيْتُ الْعَادِيَّةُ فِي الصَّخْرَاءِ، وَالظَّنُّونُ: الَّتِي لَا يُعْلَمُ هَلْ فِيهَا مَاءٌ أَمْ لَا).

آنچه مورد توجه مرحوم سید رضی بوده جنبه فصاحت کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام است و اما از نظر فقه، این کلام شریف را مورد بررسی قرار نداده و لازم است اشاره اجمالی در این جا به نظر فقها داشته باشیم:

مشهور در میان فقهای امامیه، بلکه آنچه ادعای اجماع از سوی فقهای بزرگی مانند صاحب جواهر و دیگران بر آن شده این است که اگر دین قابل وصول نباشد زکات آن بر طلبکار نیست، زیرا یکی از شرایط وجوب زکات، امکان تصرف در مال است در حالی که در مفروض مسئله امکان وصول دین نیست. ولی اگر طلب قابل وصول باشد (منظور جایی است که درهم و دینار مورد طلب باشد) در میان فقها اختلاف نظر است: جمعی از قدامی اصحاب گفته‌اند در این صورت زکات آن بر مالکش واجب است؛ ولی مشهور در میان فقهای امامیه این است که زکات آن بر مالک واجب نیست حتی صاحب جواهر می‌گوید: اجماع متأخران بر عدم وجوب است. سپس به روایات فراوانی برای اثبات این عقیده تمسک می‌جوید ولی عجیب این است که هیچ‌کدام اشاره‌ای به

کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه نکرده‌اند.^۱

علمای اهل سنت نظرات دیگری دارند؛ بنا به نقل موسوعه فقهیه کویته درباره «دین حالی» که امید ادای آن است اقوالی است: بنا به مذهب حنفیه و حنابله، زکات آن بر صاحب اصلی در هر سال واجب است؛ ولی تا زمانی که آن را قبض نکرده اخراج زکات لازم نیست و بعد از دریافت مال از شخص مدیون زکات آن را نسبت به تمام سال‌های گذشته ادا می‌کند. شافعی و جمع دیگری از فقها معتقدند که او هر سال باید زکات آن را بپردازد، زیرا مفروض این است که می‌تواند آن را اخذ کند و اما دینی که امید ادای آن نمی‌رود یا چون مدیون چیزی ندارد و یا دین را انکار می‌کند و یا دارد و تأخیر می‌اندازد، در آنجا مذاهب مختلفی است: حنفیه مانند همان قسم اول در آن فتوا داده‌اند و در روایتی از احمد همین نقل شده ولی شافعی می‌گوید زکاتی ندارد، زیرا شرط زکات قدرت بر انتفاع از مال است و در فرض مسئله قدرت بر انتفاع حاصل نیست. از شافعی قول دیگری نیز نقل شده که چون آن را قبض کرد تمام زکات‌های سال‌های گذشته را می‌پردازد. سپس استدلال به کلام امام امیر مؤمنان علیه السلام کرده که فرمود: «در دین مظنون اگر راست می‌گوید هنگامی که آن را دریافت داشت باید زکات‌های گذشته را بپردازد».^۲

به هر حال بر پایه آنچه از مذهب ما ثابت است که مال متعلق زکات باید تحت قدرت انسان باشد و آنجا که تحت قدرت نیست زکات تعلق نمی‌گیرد، کلام امام علیه السلام که در بالا آمد ناظر به یک حکم استحبابی است، همان‌گونه که علامه حلی رحمته الله علیه در تذکره الفقهاء گفته است.^۳

بعضی از شارحان مانند مرحوم مغنیه در فی ظلال و مرحوم کمره‌ای در

۱. جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۵۸.

۲. موسوعه کویته، ج ۲۳، ص ۲۳۸.

۳. تذکره الفقهاء، ج ۵، ص ۲۳.

منهاج البراعة بعید ندانسته‌اند که وجوب در کلام امام علیه السلام حمل بر معنای حقیقی آن بشود در حالی که این سخن برخلاف اجماع فقهای ماست همان‌گونه که قبلاً از صاحب جواهر نقل کردیم، بنابراین حمل بر استحباب مؤکد، بهترین راه است.

* * *

وَفِي حَاحِثِهِ عَلِيٌّ السَّادِرُ

أَنَّهُ شَيَّعَ جَيْشاً بَغْرِيَّةً فَقَالَ:

إِعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

امام علیؑ هنگامی که سپاهی را برای میدان نبرد بدرقه می کرد فرمود:
تا آن جا که می توانید از زنان دوری جویند.^۱

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:
معنای این سخن آن است که از یاد زنان و دل مشغولی به آنها به هنگام جنگ
صرف نظر کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چرا که این کار، بازوان حمیت
را سست و در تصمیم خلل ایجاد می کند و از حرکت سریع و کوشش در جنگ
بازمی دارد و (به طور کلی) هرکس از چیزی امتناع ورزد درباره او گفته می شود
«أَعَذَبَ عَنْهُ»، و «الْعَازِبُ» و «الْعَذُوبُ» به کسی گفته می شود که از خوردن

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این کلام نورانی را نقل کرده اند، ابو عبید در کتاب غریب الحدیث
و هروی در الجمع بین الغریبین بنا به نقل ابن اثیر در ماده «عذب» آن را ذکر کرده است. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴).

وَأَشَامِيدَنَ امْتِنَاعٍ وَرَزْدٍ. (وَمَعْنَاهُ: اصْدِفُوا عَن ذِكْرِ النِّسَاءِ وَشُغْلِ الْقَلْبِ بِهِنَّ،
وَأَمْتَنَعُوا عَنِ الْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفُتُّ فِي عَضْدِ الْحَيَّةِ، وَيَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ
الْعَزِيمَةِ وَيَكْسِرُ عَنِ الْعُدُوِّ وَيَلْفُتُّ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْغَزْوِ، وَكُلُّ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ
فَقَدْ أَعَذَبَ عَنْهُ وَالْعَاذِبُ وَالْعُدُوبُ: الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ).

شرح و تفسیر

به هنگام مقابله با دشمن از زنان دوری کنید

امام علیه السلام هنگامی که سپاهی را برای فرستادن به میدان نبرد بدرقه می‌کرد فرمود: «تا آن جا که می‌توانید از زنان دوری جوید»؛ (أَنَّهُ شَبَّحَ جَيْشاً بَعْزِيَّةً فَقَالَ: اِعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ).

مرحوم سید رضی در شرح این عبارت بر جمله «اعذبوا» به عنوان تعبیری فصیح و جالب تکیه کرده می‌گوید: معنای این سخن آن است که از یاد زنان و دل‌مشغولی به آن‌ها به هنگام جنگ صرف نظر کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چراکه این کار، بازوان حمیت را سست و در تصمیم خلل ایجاد می‌کند و از حرکت سریع و کوشش در جنگ بازمی‌دارد و (به‌طور کلی) هرکس از چیزی امتناع ورزد درباره او گفته می‌شود «اعذب عنه»، و «العاذب» و «العدوب» به کسی گفته می‌شود که از خوردن و آشامیدن امتناع ورزد؛ (وَمَعْنَاهُ: اصْدِفُوا عَنْ ذِكْرِ النِّسَاءِ وَشُغْلِ الْقَلْبِ بِهِنَّ، وَامْتَنَعُوا عَنِ الْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفُتُّ فِي عَضْدِ الْحَمِيَّةِ، وَيَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ الْعَزِيمَةِ وَيَكْسِرُ عَنِ الْعُدُوِّ وَيَلْفِتُّ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْعَزْوِ، وَكُلُّ مَنْ امْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ اَعْدَبَ عَنْهُ وَالْعَاذِبُ وَالْعُدُوبُ: الْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ).

۱. در بسیاری از نسخ به جای «بعزیه» بسریته آمده است که لفظ مناسبی است، زیرا ظاهر عبارت این است که امام علیه السلام در آن جنگ حضور نداشته است و به چنین جنگی که پیغمبر و امام علیه السلام در آن حضور ندارند «سریته» گفته می‌شود و در تعدادی از نسخ آمده است: «یُعزیه» (از باب افعال) به معنای فرستادن به میدان جنگ؛ اما واژه «بعزیه» ظاهراً غلط است، زیرا عزیه تنها اسم محلی است و تناسبی با کلام امام علیه السلام ندارد.

در بعضی از نسخ به جای «اعذِبُوا» «اعزِبُوا» آمده که به معنای دوری کردن است و هر دو واژه، قریب المعنی هستند.

شک نیست که انسان در صورتی در کار خود - مخصوصاً در میدان نبرد - پیشرفت می‌کند که تمام فکرش متوجه آن کار باشد؛ اما اگر فکر خود را به دو یا چند کار تقسیم کند، به همان نسبت توفیقش کمتر می‌شود به خصوص اگر فکر خود را به زنان مشغول دارد که او را در حال و هوای دیگری قرار می‌دهد و از تصمیم و اراده و قدرت و قوت او می‌کاهد. به ویژه اگر زنان، همراه لشکر به میدان نبرد بیایند؛ نبردی که مدتی به طول می‌انجامد و لشکر با آنها مقاربت کنند. به یقین از آنها می‌کاهد، زیرا بدیهی است که مقاربت منتهی به خروج مادهٔ نطفه، بدن را سست می‌سازد و کثرت آن از طول عمر می‌کاهد.

به همین دلیل امام علیه السلام از پرداختن به فکر زن‌ها یا مقاربت با آنان، لشکریانش را بر حذر می‌دارد.

البته تعبیر به «مَا اسْتَطَعْتُمْ» دلیل بر این است که در موارد ضرورت و نیاز شدید، این نهی ارشادی استثنا شده است.

قابل توجه این‌که در تاریخ اسلام می‌خوانیم مشرکان به عکس این دستور، در بعضی از میدان‌های جنگ زنانشان را با خود می‌آوردند و ترانه برای آنها می‌خواندند و به آنها قول می‌دادند اگر پیروز شوند با آنها همبستر گردند و یکی از عوامل سستی آنها در جنگ همین بود.^۱

در جنگ‌های معاصر نیز در ماجرای جنگ ویتنام آمده است که آمریکایی‌ها پیوسته گروهی از زنان هرجایی را از آمریکا با هواپیما برای سرگرمی لشکریان خود به ویتنام می‌فرستادند و سرانجام شکست مفتضحانه‌ای دامان آنها را گرفت.

۱. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۵.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این احتمال را داده‌اند که منظور امام علیه السلام این است که مزاحمتی برای زن‌ها تا می‌توانید ایجاد نکنید، زیرا رساندن آزار به غیر جنگجویان در اسلام ممنوع است.^۱

البته این احتمال برخلاف ظاهر کلام امام علیه السلام است و ظاهر کلام همان است که مرحوم سیّد رضی از آن استنباط کرده و غالب شارحان نیز همان را دنبال کرده‌اند.

از جمله اموری که ضعف این احتمال را تأیید می‌کند چیزی است که در کتاب نهایه ابن اثیر درباره معنای «اعذبوا» آمده و کلام امام علیه السلام را چنین معنی می‌کند: «امنعوا عن ذکر النساء أنفسکم وشغل القلب بهن، فإن ذلك یکسرکم عن الغزو».^۲

* * *

۱. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۹۵.



وَفِي حَادِيثٍ عَلَيْكَ السَّابِرُ

كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ.

امام علیؑ فرمود:

(هرگاه مسلمان دست به عمل زشتی نزند که از آشکار شدنش شرمنده می شود و ممکن است افراد پست آن را وسیلهٔ هتک حرمتش قرار دهند) به مسابقه دهندهٔ ماهری می ماند که منتظر است در همان دور نخست پیروز شود. (و سود و آفری ببرد بی آن که زیانی ببیند).^۱

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می گوید:

«یاسرون» کسانی هستند که به وسیلهٔ پیکانهای تیر بر شتر نحر شده بخت آزمایی می کنند و «فالج» کسی است که پیروز شده است. گفته می شود «فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ» یعنی بر آنها پیروز شد، از این رو در بعضی از رجزها می خوانیم: هنگامی که دیدم شخصی پیروز شد.... (الْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله بخشی از خطبهٔ ۲۳ است که در آنجا مصادرش ذکر شد اضافه بر آن، ابو عبید آن را در کتاب غریب الحدیث و هروی آن را در الجمع بین الغریبین آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۹).

يَتَضَارِبُونَ بِالْقِدَاحِ عَلَى الْجَزُورِ. وَالْفَالِجُ: الْقَاهِرُ وَالْغَالِبُ؛ يُقَالُ: فَلَجَ عَلَيْهِمْ
وَفَلَجَهُمْ، وَقَالَ الرَّاجِزُ: لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجًا قَدْ فَلَجَا).

شرح و تفسیر

راه پیروزی سریع!

همان‌گونه که در بخش سند این کلام حکمت‌آمیز آمد، این جمله قسمتی است از خطبه بیست و سوم که مرحوم سید رضی به منظور فصاحت و بلاغتی که دارد آن را جدا ساخته و تفسیر کرده است.

امام علیه السلام می‌فرماید: «(هرگاه مسلمان دست به عمل زشتی نزند که از آشکار شدنش شرم‌نده می‌شود و افراد پست آن را وسیله هتک حرمتش قرار می‌دهند) به مسابقه دهنده ماهری می‌ماند که منتظر است در همان دور نخست پیروز شود. (و از سود وافر بهره‌گیرد بی آن‌که زیانی ببیند)»؛ (كَأَلْيَاسِرِ الْفَالِجِ^۱ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ).

مرحوم سید رضی در شرح این جمله می‌گوید: «یاسرون کسانی هستند که به وسیله پیکان‌های تیر بر شتر نحر شده بخت‌آزمایی می‌کنند و «فالج» کسی است که پیروز شده است. گفته می‌شود «فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ» یعنی بر آن‌ها پیروز شد، از این رو در بعضی از رجزها می‌خوانیم: هنگامی که دیدم شخصی پیروز شد...»؛ (الْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ يَتَضَارَبُونَ بِالْقِدَاحِ عَلَى الْجَزْوْرِ. وَالْفَالِجُ: الْقَاهِرُ وَالْغَالِبُ؛ يُقَالُ: فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ، وَقَالَ الرَّاجِرُ: لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجًا قَدْ فَلَجَا).

مرحوم سید رضی به دلیل این‌که در صدد شکافتن معنای حقیقی یا کنایی

۱. در تعدادی از نسخ، «كَأَلْفَالِجِ الْيَاسِرِ» آمده؛ ولی صحیح همان است که در متن آمده است.

«یاسر» و «فالج» بوده، صدر این کلام را ذکر نکرده است؛ ولی هرگاه به صدر آن در خطبه ۲۳ باز گردیم معنای کامل و جامعی از این گفتار حکیمانه به دست می آید، زیرا امام علیه السلام می فرماید: «هرگاه انسان مسلمان به دنبال کار زشتی که از آشکار شدنش شرمنده شود نباشد و به کاری که افراد پست آن را وسیله هتک حرمت او قرار دهند دست نزنند مانند مسابقه دهنده ماهری است که منتظر است در همان دور نخست پیروز گردد و سود وافر برسد بی آن که زیانی دامان او را بگیرد»؛ (فَإِنْ رَأَى أَحَدَكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَيُعْرَى بِهَا لِسَامِ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ).

این پیروزی سریع می تواند پیروزی در دنیا باشد یا در سرای آخرت یا در هر دو، زیرا چنین مؤمن پاکدامنی نه بهانه به دست بدخواهان می دهد که از او عیب جوئی کنند و نه کاری برخلاف رضای الهی انجام می دهد که در سرای آخرت دامنش را بگیرند، بنابراین او در هر دو سرا پیروز است.

نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه داشت معنای «یاسر» است که بسیاری از شارحان، آن را به قمارباز تفسیر کرده و گفته اند: مؤمن پاکدامن مانند قماربازی است که در دور اول قمار برنده می شود و می دانیم چنین تشبیهی هرگز مناسب کلام امام علیه السلام نیست. گویا آن ها به تعبیر «قِدَاح» (چوبه های تیر) و «جَزُور» (شتر قربانی) توجه نکرده اند.

توضیح این که طبق آنچه از «زمخشری» در کشاف نقل شده، عرب هنگام بخت آزمایی ده چوبه تیر انتخاب می کرد و روی هر کدام اسمی می نوشت؛ بعضی به عنوان برنده و بعضی به عنوان بازنده. سپس شتری را خریداری می کردند و آن را نحر کرده به ده قسمت تقسیم می نمودند. تیرهای ده گانه را در

کیسه‌ای ریخته، مخلوط می‌کردند و کسی که مورد اعتماد آنها بود دست می‌کرد تیرها را یکی بعد از دیگری بیرون می‌آورد: هفت چوبه تیر که هرکدام نام خاصی بر آن نوشته شده بود و هرکدام سهمی می‌بردند. سهم برترین، «مُعَلّی» نام داشت اما سه چوبه دیگر هیچ‌کدام سهمی نداشتند بلکه هرکس آن چوبه‌ها به نام او می‌افتاد می‌بایست یک‌سوم از قیمت شتر را بپردازد و در پایان، برندگان، سهام خود را به فقرا می‌دادند و چیزی از آن را نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند.^۱

«قِداح»، اشاره به آن چوب‌های تیر است و «جَزور» اشاره به شتری است که برای این کار انتخاب می‌کردند.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود این کار گرچه نوعی بخت‌آزمایی بوده - نه قمار - ولی سرانجامش خدمتی به فقرا محسوب می‌شده است، بنابراین گرچه اصل این کار از نظر شرعی باطل است، ولی آن زشتی و قبحی که در مسئله قمار است، مخصوصاً با توجه به پایان آن، دیده نمی‌شود و تشبیه امام علیه السلام تشبیه فصیح و بلیغی است.

از آن‌جا که مؤمن پاکدامنی که بهانه به دست بدخواهان نمی‌دهد به سرعت در کارهایش پیروز می‌شود از آن تعبیر به «فالج» شده که از ماده «فَلَج» (بر وزن گنج) به معنای پیروزی است و تعبیر به «أَوَّلُ فَوْزَةٍ» شده که معنای نخستین پیروزی را دارد.

۱. شرح نهج‌البلاغه محقق خوئی، ج ۳، ص ۳۱۹، با تلخیص.

وَفِي حَدِيثٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا
أَقْرَبَ إِلَيَّ الْعَدُوِّ مِنْهُ.

در حدیثی امام علیه السلام فرمود:

هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم
و در آن هنگام هیچ‌یک از ما به دشمن از او نزدیک‌تر نبود! ^۱

مرحوم سید رضی (در تفسیر این کلام شریف) می‌گوید:

معنای این سخن این است که وقتی ترس از دشمن شدید می‌شد و جنگ

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام نورانی را ابو عبید (عالم معروف قرن سوم) در کتاب خود به نام غریب الحدیث آورده و همچنین طبری نیز آن را در تاریخ خود نقل کرده است. سپس مرحوم خطیب در ذیل کلام خود می‌نویسد: ظاهر این است که تمام آنچه را مرحوم سید رضی در این فصل (احادیث نه‌گانه) آورده است از همان کتاب ابو عبید است (که در وصف او نوشته‌اند: مردی عالم در فنون مختلف ادبیات و جز آن بود و به گفته بعضی، پیشوای دانشمندان عصر خود به شمار می‌آمد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۱).
اضافه می‌کنیم که این حدیث شریف در کتاب مسند احمد (متوفای ۲۴۱) نیز آمده است. (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۶) همچنین در کتاب مکارم الاخلاق، ص ۱۹ و مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۱۴۳ با اندکی تفاوت.

به گونه‌ای بود که گویا می‌خواهد جنگجویان را در کام خود فرو ببرد مسلمانان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پناهنده می‌شدند تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصاً به نبرد پردازد و خداوند به برکت وجود او نصرت و پیروزی را بر آنان نازل کند و در سایه آن حضرت ایمن گردند. جمله «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» کنایه از شدت کارزار است و در این باره سخنان فراوانی گفته شده که بهترین آن‌ها این است که امام (علیه السلام) گرمای جنگ را به شعله‌های سوزان آتش تشبیه کرده است که حرارت و سرخی، هر دو را دربر دارد و از اموری که این نظر را تقویت می‌کند سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله) در جنگ «حنین» (هوازن) است؛ وی هنگامی که نبرد سخت و شمشیر زدن مردم را در آن جنگ مشاهده کرد فرمود: «الآنَ حَمِيَّ الْوَطِيسُ» (الآن آتش جنگ شعله‌ور شد)، زیرا «وَطِيس» به معنای تنور آتش است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گرمای جنگ را که از درگیری جنگجویان به وجود آمده بود به گرمی جنگ و افروختگی آن تشبیه فرموده است.

این فصل (که ناظر به تفسیر بعضی از واژه‌ها و جمله‌های فصیح و بلیغ آن حضرت (علیه السلام) بود) پایان یافت و به شیوه سابق در نقل کلمات قصار بازمی‌گردیم. (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا عَظُمَ الْخَوْفُ مِنَ الْعَدُوِّ، وَاشْتَدَّ عِضَاضُ الْحَرْبِ فَرِعَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى قِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنَفْسِهِ، فَيُنزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَ بِهِ، وَيَأْمَنُونَ مِمَّا كَانُوا يَخَافُونَهُ بِمَكَانِهِ. وَقَوْلُهُ: «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنِ اشْتِدَادِ الْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذَلِكَ أَقْوَالٌ أَحْسَنُهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمِيَّ الْحَرْبِ بِالنَّارِ الَّتِي تَجْمَعُ الْحَرَارَةَ وَالْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَلَوْنِهَا وَمِمَّا يُقْوَى ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ رَأَى مُجْتَلِدَ النَّاسِ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَهِيَ حَرْبُ هَوَازِنَ: «الآنَ حَمِيَّ الْوَطِيسُ» فَالْوَطِيسُ: مُسْتَوْقِدُ النَّارِ، فَشَبَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا اسْتَحَرَّ مِنْ جِلَادِ الْقَوْمِ بِاخْتِدَامِ النَّارِ وَشِدَّةِ التَّهَابِ بِهَا. انْتَقَضَى هَذَا الْفَصْلُ وَرَجَعْنَا إِلَى سُنَنِ الْفَرَضِ الْأَوَّلِ فِي هَذَا الْبَابِ).

شرح و تفسیر

روز جنگ از همه نزدیک تر به دشمن، رسول خدا ﷺ بود

در این کلام شریف که در منابع بسیار زیادی، پیش و پس از سید رضی، با تفاوت‌هایی نقل شده، امام علیؑ به موقعیت پیغمبر اکرم ﷺ در میدان جنگ اشاره مهمی می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و در آن هنگام هیچ‌یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبود»؛ (كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ أَتَقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ).

سید رضی رحمه الله که هدفش شرح نکته‌های فصیح و بلیغ این جمله بوده است می‌گوید: «معنای این سخن این است که وقتی ترس از دشمن شدید می‌شد و جنگ به گونه‌ای بود که گویا می‌خواهد جنگجویان را در کام خود فرو ببرد مسلمانان به پیامبر ﷺ پناهنده می‌شدند تا رسول خدا ﷺ شخصاً به نبرد پردازد و خداوند به برکت وجود او نصرت و پیروزی را بر آنان نازل کند و در سایه آن حضرت ایمن گردند»؛ (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا عَظُمَ الْخَوْفُ مِنَ الْعَدُوِّ، وَاشْتَدَّ عِضَاضُ الْحَزْبِ فَزِعَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى قِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِنَفْسِهِ، فَيُنزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَ بِهِ، وَيَأْمَنُونَ مِمَّا كَانُوا يَخَافُونَ بِمَكَانِهِ).

سپس می‌افزاید: «جمله «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» کنایه از شدت کارزار است و در این باره سخنان فراوانی گفته شده که بهترین آن‌ها این است که امام علیؑ

گرمای جنگ را به شعله‌های سوزان آتش تشبیه کرده است که حرارت و سرخی، هر دو را دربر دارد و از اموری که این نظر را تقویت می‌کند سخن رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ «حنین» (هوازن) است؛ وی هنگامی که نبرد سخت و شمشیر زدن مردم را در آن جنگ مشاهده کرد فرمود: «الآن حمي الوطيس» (الآن آتش جنگ شعله‌ور شد)، زیرا «وطيس» به معنای تنور آتش است و رسول خدا صلی الله علیه و آله گرمای جنگ را که از درگیری جنگجویان به وجود آمده بود به گرمی جنگ و افروختگی آن تشبیه فرموده است؛ «وَقَوْلُهُ: «إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنِ اشْتِدَادِ الْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذَلِكَ أَقْوَالٌ أَحْسَنُهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمِي الْحَرْبِ بِالنَّارِ الَّتِي تَجْمَعُ الْحَرَارَةَ وَالْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَلَوْنِهَا وَمِمَّا يُقْوَى ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَقَدْ رَأَى مُجْتَلِدَ النَّاسِ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَهِيَ حَرْبُ هَوَازِنَ: «الآن حمي الوطيس» فالوطيس: مُسْتَوْقَدُ النَّارِ، فَشَبَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا اسْتَحَرَّ مِنْ جِلَادِ الْقَوْمِ بِاِخْتِدَامِ النَّارِ وَشِدَّةِ التَّيْهَابِهَا).

* * *

آنچه تا این جا آمد مربوط به تفسیر کلمات و جمله‌های این حدیث شریف و ارزیابی فصاحت و بلاغت آن بود؛ اما آنچه به محتوای این کلام شریف مربوط است فراتر از این هاست:

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام که می‌فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا؛ به خدا سوگند اگر تمام عرب، دست به دست هم دهند و به جنگ با من برخیزند من هرگز به میدان جنگ پشت نخواهم کرد».^۱

همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِنَدْيِ أُمِّهِ؛ به خدا سوگند انس و علاقه فرزند ابوطالب به مر و شهادت از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است».^۲

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. همان، خطبه ۵.

در یک کلمه، همان علی بن ابی طالبی که در جنگ احزاب و خیبر و بدر و... رشادت‌های بی‌مانندی در برابر دشمن نشان داد و شجاعان عرب را بر خاک افکند می‌گوید: «هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم و او از همه به تیررس دشمن نزدیک‌تر بود».

این مسئله واقعاً عجیب است، فرمانده دشمن معمولاً در تیررس دشمن قرار نمی‌گیرد آن هم به گونه‌ای که از همه به تیررس دشمن نزدیک‌تر باشد تا بتواند مدیریت لشکر را انجام دهد. این نشانه مهمی از شجاعت پیغمبر اکرم ﷺ و توکل او بر ذات پاک پروردگار و آرامش بخشیدن به نفرات لشکر است تا آن‌ها بدانند یاری خداوند در انتظارشان است و به یقین پیروز می‌شوند و هرگز احتمال شکست را در وجود خود راه ندهند که این خود عامل مهم پیروزی در میدان نبرد است.

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند که پیامبر ﷺ شخصاً در میدان جنگ به مبارزه بر نمی‌خاست، مورخان اسلامی نوشته‌اند که در جنگ‌های فراوانی شخصاً وارد میدان نبرد شد؛ از جمله «ابن اسحاق» در کتاب تاریخ خود می‌نویسد که پیامبر اکرم ﷺ در نُه غزوه از غزوات اسلامی شخصاً به نبرد پرداخت، در جنگ بدر، احد، خندق، بنی قریظه، بنی المصطلق، خیبر، فتح، حنین و طائف. و بعضی بیش از این تعداد را شمرده‌اند.^۱

در تفسیر قمی آمده است: هنگامی که پیامبر ﷺ در جنگ احد گروهی از یاران خود را دید که به سوی کوه‌های اطراف احد فرار می‌کنند کلاه خود را از سر خود برداشت و فریاد زد: من رسول خدایم، کجا فرار می‌کنید؟ از خدا و پیغمبرش؟ (و امیرمؤمنان علی رضی الله عنه همچنان در کنار او بود و با آن حضرت دفاع می‌کرد).^۲

در جنگ «هوازن» (روز حنین) لشکر اسلام بسیار زیاد بود، زیرا این جنگ

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. همان، ص ۳۷۷.

بعد از فتح مکه واقع شد. در عین حال چون مشرکان در نقاط مختلف مخفی شده بودند و کمین کرده بودند و ناگهان بر لشکر اسلام تاختند، بسیاری از مسلمانان فرار کردند هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این صحنه را دید، به عباس که صدای رسایی داشت فرمود: مردم را صدا بزن و عهد و پیمان و بیعتی را که من بر آن‌ها دارم به یادشان بیاور. عباس با صدای بلند همه را صدا زد. شب بود و همه جا ظلمانی و دشمنان از دره‌ها و کمین‌گاه‌ها با شمشیر و سلاح‌های دیگر به مسلمانان حمله می‌کردند. ناگهان صورت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانند قرص ماه درخشیدن گرفت و شخصاً مسلمانان را صدا زد که عهد و پیمانی را که با خدا بستید چه شد؟ همگی پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدند و به سوی او حرکت کردند و با دشمن پیکار نمودند و پیروز شدند.^۱

علامه مجلسی رحمته الله در جلد شانزدهم بحارالانوار در بحث شجاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را از علی علیه السلام نقل می‌کند: «لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَنَحْنُ نَلُودُ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا؛ من در روز جنگ بدر شاهد و ناظر بودم که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیک‌تر و از برجسته‌ترین جنگجویان در آن روز بود».^۲

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود از «واقعی» نقل می‌کند که در روز احد هنگامی که آن صدمات را بر وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کردند علی علیه السلام فرمود: قسم به خدایی که او را به حق مبعوث کرد «ما زالَ شِبراً واحداً لَنِي وَجِهَ الْعَدُوِّ تُثُوبٌ إِلَيْهِ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مَرَّةً وَتَتَفَرَّقُ عَنْهُ مَرَّةً؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله حتی یک و جب از برابر دشمنان عقب‌نشینی نکرد و در این حال، گاه گروهی از یارانش به سوی او می‌آمدند و گاه پراکنده می‌شدند (اما او همچون کوه ایستاده بود)».^۳

۱. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۴۲، با تلخیص.

۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹.

مرحوم سید رضی به این جا که می‌رسد می‌گوید: «این فصل (که ناظر به تفسیر بعضی از واژه‌ها و جمله‌های فصیح و بلیغ آن حضرت علیه السلام بود) پایان یافت و به شیوه سابق در نقل کلمات قصار بازمی‌گردیم»؛ (إِنْقَضَى هَذَا الْفَصْلُ وَرَجَعْنَا إِلَى سُنَنِ الْفَرَضِ الْأَوَّلِ فِي هَذَا الْبَابِ).

وَقَالَ ﷺ لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ، فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شِئاً حَتَّى أَتَى
الْنُخَيْلَةَ فَأَدْرَكَهُ النَّاسُ، وَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ، فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ؟ إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي
لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِيهَا، وَإِنِّي الْيَوْمَ لِأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ
الْقَادَةُ، أَوِ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ!

این سخن را هنگامی امام ﷺ بیان فرمود که خبر حمله اصحاب معاویه به انبار
(یکی از شهرهای شمالی عراق) و غارت کردن آن جا را شنید. امام ﷺ شخصاً
پیاپی به طرف نخيله (منزلگاهی نزدیک کوفه که محل اجتماع لشکر بود) حرکت
کرد. مردم خود را به امام ﷺ رساندند و عرض کردند: ای امیر مؤمنان ما از عهده
آنان برمی آییم (و آنها را سر جای خود می نشانیم).

امام ﷺ فرمود:

شما از عهده مشکلات خود بر نمی آیید چگونه می توانید مشکل دیگران را از من

دفع کنید. رعایای پیش از من از ستم فرمانروایانشان شکایت داشتند؛ اما من امروز از ستم رعیتم شکایت دارم. گویی من پیروم و آن‌ها پیشوا و من محکومم و آن‌ها حاکم.^۱

مرحوم سید رضی در این جا می‌افزاید: «هنگامی که امام علیه السلام این سخن را در ضمن یک گفتار طولانی - که قسمت برگزیده‌ای از آن ضمن خطبه‌ها گذشت - بیان کرد، دو نفر از یارانش جلو آمدند. یکی از آن‌ها عرض کرد: من جز اختیار خودم و برادرم را ندارم. امر فرما تا اطاعت کنیم. امام علیه السلام فرمود: شما دو نفر در برابر آنچه من می‌خواهم (که بسیج یک سپاه است)، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ (فَلَمَّا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْقَوْلَ، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطَبِ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَمُرُّ بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نُنْقِذُ لَهٗ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ؟).

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیه السلام در مصادر می‌گوید: بخشی از این کلام شریف را ابراهیم بن هلال ثقفی در کتاب الغارات (بنا به گفته ابن ابی‌الحدید) و بخش دیگری از آن را جاحظ در البیان و التبیین و میرد در کامل با اضافاتی آورده‌اند و این کلام در واقع بخشی از خطبه بیست و هفتم است که بحث آن گذشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۱).

شرح و تفسیر

گلایه شدید امام علیه السلام از سُستی بعضی از یارانش

همان‌گونه که در بیان اسناد این کلام شریف اشاره شد، این سخن مربوط به خطبه ۲۷ نهج البلاغه است. توضیح این که یکی از شیپنت‌های معاویه این بود که برای تضعیف روحیه مردم عراق و به خصوص سربازان امیر مؤمنان علی علیه السلام گهگاهی عده‌ای را می‌فرستاد تا حمله‌های غافلگیرانه و ناجوانمردانه‌ای به شهرهایی که نزدیک مرز شام بود انجام دهند؛ عده‌ای را به قتل برسانند، جمعی را مجروح کنند و اموالی را به غارت ببرند. این همان روشی است که در طول تاریخ جباران خودکامه از آن بهره‌گیری می‌کردند.

در یکی از این حملات که در شهر مرزی انبار (این شهر اکنون نزدیک مرزهای سوریه و اردن است) به وسیله «سفیان بن اوس» انجام گرفت، هنگامی که خبر به امام علیه السلام رسید بسیار ناراحت شد. در کوفه خطبه‌ای خواند (خطبه ۲۷ نهج البلاغه معروف به خطبه جهاد) و سخت لشکریان، اصحاب خود و مردم کوفه را ملامت و نکوهش کرد، زیرا این جسارت اصحاب معاویه ناشی از بی‌تفاوتی مردم کوفه بود. آن‌گاه امام علیه السلام سکوت کرد تا عکس‌العمل مردم را در مقابل آن خطبه آتشین ببیند. همه خاموش شدند و سخنی نگفتند.

مرحوم سید رضی خلاصه این ماجرا را به این صورت نقل کرده است: «هنگامی که امام علیه السلام خبر حمله یاران معاویه به انبار و غارت آن‌جا را شنید

شخصاً پیاده به سوی «نخيله» که لشکرگاه معروف کوفه بود به راه افتاد. مردم نیز به دنبال آن حضرت به راه افتادند؛ (جمعی از سرشناسان اصحاب) عرض کردند: ای امیرمؤمنان! شما بازگردید ما این مشکل را حل می‌کنیم؛ (لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَا شِئاً حَتَّى أَتَى التُّخَيْلَةَ وَادْرَكَهُ النَّاسُ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ).

در این جا بود که امام (علیه السلام) فرمود: «شما از عهده حل مشکلات خودتان با من بر نمی‌آیید چگونه می‌خواهید مشکل دیگران را از من دفع کنید؟»؛ (فَقَالَ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ).

اشاره به این که شما قادر به دفاع از خویشتن نیستید چگونه می‌توانید از من دفاع کنید. دشمن به سرزمین شما حمله می‌کند، نفرات شما را به قتل می‌رساند، اموالتان را غارت می‌کند و شما نشست‌اید و تماشا می‌کنید!

سپس می‌افزاید: «(مشکل دیگر این است که) رعایای پیشین از ستم فرمانروایان خود شکایت می‌کردند؛ ولی من امروز از ستم رعیت شکایت دارم؛ (إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِهَا وَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي).

اشاره به این که شما گوش به سخنان من نمی‌دهید، فرمان من را اطاعت نمی‌کنید. گویا دشمن، این را احساس کرده و بی‌مهابا به سرزمین شما حمله می‌کند. می‌داند که شما مرد جنگ و دفاع از آبرو و حیثیت و سرزمیتان نیستید و همین امر سبب جسارت او شده است.

این سخن شبیهه مطلبی است که در خطبه ۱۲۱ وارد شده که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «أَرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي كِنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ؛ من می‌خواهم به وسیله شما دردم را درمان کنم در حالی که خودتان درد من هستید».

در پایان می‌افزاید: «گویی من پیرو هستم و آن‌ها پیشوا یا من فرمان‌بر و محکوم و آن‌ها فرمانده و حاکم»؛ (كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ الْقَادَةُ أَوِ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَاعَةُ).

«وَزَعَةٌ» جمع «وازع» از ماده «وَزَع» (بر وزن نزع) در اصل به معنای علاقه شدید به چیزی است که انسان را از امور دیگر باز می‌دارد. سپس به معنای بازداشتن استعمال شده است. این تعبیر هرگاه در مورد لشکر یا صفوف دیگر به کار رود مفهومی است که آن‌ها را نگاه دارند تا آخرین نفرات به آن‌ها ملحق شوند و از پراکندگی آن‌ها جلوگیری نمایند. از آن جا که این کار به وسیله شخص حاکم و فرمانده انجام می‌گیرد، واژه «وازع» به معنای حاکم و فرمانده استعمال شده است که در جمله بالا همین معنا منظور است.

سید رضی رحمته الله علیه پس از ذکر این جمله می‌افزاید: «هنگامی که امام علیه السلام این سخن را در ضمن گفتاری طولانی - که قسمت برگزیده‌ای از آن ضمن خطبه‌ها گذشت - بیان کرد، دو نفر از یارانش جلو آمدند. یکی از آن‌ها عرض کرد: من جز اختیار خودم و برادرم را ندارم، امر فرما تا اطاعت کنیم. امام علیه السلام فرمود: شما دو نفر در برابر آنچه من می‌خواهم (که بسیج یک سپاه است)، چه کاری می‌توانید انجام دهید؟ (فَلَمَّا قَالَ عليه السلام هَذَا الْقَوْلَ، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطْبِ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَمُرُّ بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نُنْفِذُ لَهٗ، فَقَالَ عليه السلام: وَأَيْنَ تَفْعَلَانِ مِمَّا أُرِيدُ؟).

سرانجام، این سخنان در آنان اثر کرد و گروه زیادی بیدار شدند و «سعید بن قیس همدانی» با هشت هزار نفر به تعقیب سپاه غارتگر معاویه پرداختند؛ اما آن‌ها فرار را بر قرار ترجیح داده و از مرزهای عراق گریخته بودند.

نکته

یاران بی‌وفا!

از خطبه‌ها و کلمات مختلف امیرمؤمنان علی علیه السلام استفاده می‌شود که آن حضرت از سستی جمعی از اصحاب و یاران خود بسیار افسرده و ناراحت بود

و معتقد بود اگر آن‌ها مردان شجاع و اهل کارزار بودند هرگز معاویه و شامیان نمی‌توانستند کشور اسلام را به دو پاره تقسیم کنند و حکومتی خودکامه و به سبک سلاطین جور در منطقه خود به وجود آورند؛ حکومتی که بعدها نیز سرچشمه انواع مفساد و مظالم در کشور اسلام شد و چهره تاریخ اسلام را مشوه ساخت و آثار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در مناطق مختلفی کم‌رنگ یا بی‌رنگ نمود و چقدر دردناک است برای فرماندهی که از هر نظر آماده دفع دشمن باشد، هم برنامه داشته باشد و هم تدبیر و هم قوت و قدرت؛ ولی نفرات او با وی هماهنگ نگردند تا آن‌جا که افراد ناآگاه گمان برند اشکال در فرمانده و حاکمان است. سوز دل امیرمؤمنان علی علیه السلام را از این وضعیت، در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت به خوبی مشاهده می‌کنیم.

وَقِيلَ إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حُوَطٍ أَتَاهُ فَقَالَ: أَتَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَيَّ ضَلَالَةً؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ.
فَقَالَ الْحَارِثُ: فَإِنِّي أُعْتَزِلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَ ﷺ إِنَّ سَعِيداً وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ.

بعضی گفته‌اند: (شخصی به نام) «حارث بن حوط» (که از یاران آن حضرت ﷺ محسوب می‌شد؛ ولی راه خطا را می‌پیمود) خدمت حضرت آمد و عرض کرد: شما فکر می‌کنید من هم لشکر جمل را گمراه می‌دانم؟ (چنین نیست)
امام ﷺ فرمود:

«ای حارث! تو به پایین نگاه کردی نه به بالای سرت به همین دلیل حیران و سرگردان شدی (اگر به من و جمعیت مهاجران و انصار پیامبر ﷺ نگاه می‌کردی

در شناخت حق گرفتار سرگردانی نمی‌شدی) تو حق را شناختی تا کسانی را که به سراغ حق آمده‌اند بشناسی. باطل را نیز شناخته‌ای تا کسانی را که به سراغ باطل رفته‌اند شناسایی کنی».

حارث (برای تبرئه خود) گفت: «من همراه سعید بن مالک (سعید بن مالک، مشهور به سعد ابی وقاص) و عبدالله بن عمر کناره‌گیری می‌کنم (و بی‌طرف می‌مانم)».

امام علیه السلام فرمود: «سعید (سعید) و عبدالله بن عمر حق را یاری نکردند و باطل را نیز خوار نساختند (آن‌ها راه خطا پیمودند، چگونه به آن‌ها اقتدا می‌کنی؟)».^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که شیخ طوسی آن را در امالی با تفاوتی آورده و ابتدای این کلام را جاحظ در البیان و التبیان و یعقوبی در تاریخ خود و بلاذری در انساب الاشراف ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۲).

شرح و تفسیر

نخست حق را بشناس سپس پیروانش را

بعضی گفته‌اند: (شخصی به نام) «حارث بن حوط» (که از یاران آن حضرت علیه السلام محسوب می‌شد ولی راه خطا را می‌پیمود) خدمت حضرت آمد و عرض کرد: شما فکر می‌کنید من هم لشکر جمل را گمراه می‌دانم؟ (چنین نیست)؛ «(وَقِيلَ إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حُوَظٍ أَتَاهُ فَقَالَ: أَتَرَانِي أَضْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَيَّ ضَلَالَةً؟)».

امام علیه السلام فرمود: «ای حارث! تو به زیر دست خود نگاه کردی نه به بالای سرت به همین دلیل حیران و سرگردان شدی (اگر به من و جمعیت مهاجران و انصار پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کردی در شناخت حق گرفتار سرگردانی نمی‌شدی) تو حق را نشناختی تا کسانی را که به سراغ حق آمده‌اند بشناسی. باطل را نیز نشناخته‌ای تا کسانی را که به سراغ باطل رفته‌اند شناسایی کنی»؛ (يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتُ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ).

حارث (برای تبرئه خود) گفت: «من همراه سعید بن مالک (سعد بن مالک، مشهور به سعد ابی وقاص) و عبد الله بن عمر کناره‌گیری می‌کنم (و بی طرف می‌مانم)»؛ «(فَأَيُّي أَعْتَزِلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ).

امام علیه السلام فرمود: «سعید (سعد) و عبدالله بن عمر حق را یاری نکردند و باطل را

نیز خوار نساختند (آن‌ها راه خطا پیمودند، چگونه به آن‌ها اقتدا می‌کنی؟)؛
 (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ سَعِيداً وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ).

می‌دانیم که در ماجرای جنگ جمل، مردم به سه گروه تقسیم شدند: گروه اول، مؤمنان آگاه بودند که دست به دامان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) زدند و بر بیعتی که با او کرده بودند ثابت قدم ماندند و به فرمان آن حضرت برای خاموش کردن آتش فتنه «طلحه» و «زبیر» به بصره آمدند. گروه دوم، فریب خوردگانی بودند که به تحریک «طلحه»، «زبیر»، «عایشه» و «معاویه» بیعت خود را شکستند و یا هرگز بیعت نکردند و در مقابل آن حضرت ایستادند. گروه کوچکی نیز بودند که بی‌طرفی را برگزیدند و به گمان باطل، به احتیاط عمل کردند؛ نه به صفوف یاران علی (علیه السلام) پیوستند و نه دنبال «طلحه» و «زبیر» به راه افتادند که از جمله آن‌ها «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» بودند.

در کلام مورد بحث به نام «حارث بن حوط» که شخص سرشناسی نبود برخورد می‌کنیم که خدمت امام (علیه السلام) رسید و اظهار داشت که من باور نمی‌کنم لشکر جمل گمراه بوده‌اند. امام (علیه السلام) با گفتار حکیمانه خود درسی به او و افراد هم‌فکرش داد و فرمود: سرچشمه اشتباه تو این است که به زیردست خود نگاه کرده‌ای؛ یعنی به افراد فرومایه و نادان و بی‌سروپا، به پیمان‌شکنان و فتنه‌انگیزان؛ و به بالای سرت - که اشاره به خود آن حضرت و مهاجران و انصاری است که در رکاب آن حضرت بودند - نگاه نکردی. اگر این‌گونه می‌نگریستی هرگز در بی‌طرفی توأم با سرگردانی نمی‌ماندی و راه صحیح را برمی‌گزیدی.

سپس امام (علیه السلام) به اصلی کلی و مهم اشاره کرده فرمود: راه صحیح این است که اول حق را بشناسی و آن را معیار قرار دهی. هرکس به سراغ آن آمد آن را خوب بدانی، خواه از افراد برجسته باشد یا از افراد ناشناخته. همچنین باطل را خوب بشناسی و بر اساس آن طرفداران باطل را شناسایی کنی، خواه از افراد برجسته

باشند یا از مردم عادی.

اشاره به این که تو نگاه به «طلحه» و «زبیر» کردی که از یاران پیامبر ﷺ بودند و روزی در رکاب آن حضرت جهاد و فداکاری داشتند و همچنین به همسر پیغمبر ﷺ عایشه نگرستی و حق و باطل را بر معیار آن‌ها قرار دادی و این اشتباه بزرگ تو است.

هنگامی که «حارث» برای توجیه کار خود به کار «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» اشاره کرد، حضرت در پاسخ او فرمود: اشتباه بزرگ آن‌ها این بود که بی طرف ماندند؛ نه حق را انتخاب کردند و نه باطل را. بالاخره در میان این دو گروه حتماً یکی بر حق بود؛ خوب بود گروه حق را شناسایی و از آن دفاع می‌کردند، بنابراین آن‌ها قطعاً خطاکار بودند.

در این که منظور از جمله «لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ» چیست؟ گفته شده منظور این است که آن‌ها با سکوتشان در برابر اصحاب جمل و اهل شام، باطل را یاری کردند، زیرا خذلان به معنای ترک یاری است، بنابراین «لَمْ يَخْذُلَا» به معنای یاری کردن است.

همین جمله در حکمت ۱۸ به صورت دیگری آمده که هماهنگ‌تر با مقصود امام علیؑ است؛ در آن جا امام علیؑ درباره کسانی که از جنگ کردن با شورشیان به همراه او خودداری کرده بودند می‌فرماید: «خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ؛ آن‌ها دست از یاری حق برداشتند (و حق را تنها گذاشتند) و باطل را نیز یاری نکردند».

به هر حال تمام این‌ها، نکوهش افرادی است که به گمان خود راه تقوا را می‌پویند و در حوادث مهم مذهبی و اجتماعی و سیاسی بی طرف می‌مانند؛ همان بی طرفی که نشان عدم مسئولیت در برابر حق و باطل است. در طول تاریخ اسلام به این گونه افراد برخورد می‌کنیم و امروز هم در جامعه خود کسانی را می‌بینیم که

همین مسیر غلط را می‌پیمایند و گمان می‌کنند در طریق تقوا و پرهیزکاری گام گذاشته‌اند.

نکته

معرفی چند چهره

در مقدمه این کلام حکیمانه، نام «حارث بن حوط» که در بعضی از نسخ به جای «حوط»، «خوط» آمده به چشم می‌خورد. او فرد ناشناسی است و در کتب رجال کمتر درباره او سخن گفته‌اند. همین مقدار معلوم است که در داستان جنگ جمل بی طرفی را برگزید و به کار «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» استناد جست که امیرمؤمنان علیه السلام آن پاسخ دندان‌شکن را به او داد.

مرحوم علامه «نمازی» در مستدرک رجال الحدیث می‌نویسد: او از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام؛ ولی آدم نادرست و نکوهیده‌ای بود.

اما «سعد بن مالک» (که در متن بالا به اشتباه «سعید بن مالک» ذکر شده، همان «سعد بن ابی وقاص» معروف است که نام پدرش مالک بود و به دلیل رشادت‌هایی که در فتح قادسیه از خود نشان داد در تاریخ اسلام مشهور شد و به همین جهت، عمر او را به عنوان یک نفر از شورای شش نفری خود برای انتخاب خلیفه بعدی برگزید؛ ولی هنگامی که مردم با امیرمؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند، از بیعت با آن حضرت خودداری کرد و گوشه‌نشینی را انتخاب نمود. البته بعد از امیرمؤمنان علیه السلام با معاویه نیز رابطه خوبی نداشت و بعضی از فضایل علی علیه السلام را آشکارا بیان می‌کرد. از جمله هنگامی که معاویه نامه‌ای به او و «عبدالله بن عمر» و «محمد بن مسلمه» در زمان حیات امیرمؤمنان علی علیه السلام نوشت و آن‌ها را به یاری خود برای خون‌خواهی عثمان طلبید، هرکدام به او پاسخی دادند و «سعد بن ابی وقاص» اشعاری در پاسخ او نوشت که بعضی از آن چنین است:

مُعَاوِي دَأْتُكَ دَاءُ الْعِيَاءِ وَكَيْسَ مَا تَجِيءُ بِهِ دَوَاءُ
 أَيَّدَعُونِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٌّ فَلَمْ أَرُدُّ عَلَيْهِ مَا يَشَاءُ
 أَتَطْمَعُ فِي الَّذِي أُعْيَا عَلَيْهِ عَلِيٌّ مَا قَدُ طَمَعْتَ بِهِ الْعَفَاءُ

ای معاویه! تو گرفتار درد بی درمان شده‌ای - که هیچ دوییی برای آن پیدا نمی‌شود.

آیا ابوالحسن علی علیه السلام مرا می‌خواند - و من دعوت او را پاسخ نگویم؟
 اما تو طمع داری در کسی که به علی علیه السلام (با آن عظمت و مقام) پاسخ مثبت نداده به تو پاسخ مثبت دهد و آنچه را طمع کرده‌ای ارزانی دارد.^۱
 سعد سرانجام عزلت برگزید و گوسفندانی تهیه کرده به پرورش آن‌ها پرداخت. در بعضی از روایات آمده است معاویه که از عدم همراهی او و ذکر فضایل علی علیه السلام توسط او بیم داشت و می‌ترسید با خلافت یزید همراهی نکند وی را مسموم ساخت.^۲

اما «عبدالله بن عمر» (فرزند خلیفه دوم) از کسانی بود که از امیرمؤمنان علیه السلام کناره‌گیری کرد و با دستگاه معاویه نیز هماهنگی نداشت و هنگامی که یزید، امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند، سخت به او انتقاد کرد و در ملاقاتی که با یزید داشت بر او فریاد زد که چرا حسین علیه السلام را کشتی؟ ولی در بعضی از روایات آمده هنگامی که «حجاج» مکه را گرفت و «عبدالله بن زبیر» را به دار آویخت «عبدالله بن عمر» ترسید که او را هم به سرنوشت «عبدالله بن زبیر» گرفتار سازد. نزد «حجاج» رفت و گفت: دستت را بده تا با تو برای «عبدالملک» (خلیفه اموی) بیعت کنم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». حجاج پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن. با دستم مشغول

۱. اسد الغابة، حالات سعد بن مالک.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۷۷.

کاری هستم. «عبدالله بن عمر» گفت: مرا مسخره می‌کنی؟ «حجاج» گفت: ای احمق قبیله بنی عدی! تو با علی بیعت نکردی ولی امروز می‌گویی کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد مر او مر جاهلیت است؟ آیا علی امام زمان تو نبود؟ چرا با او بیعت نکردی؟ به خدا سوگند می‌دانم تو به موجب فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من نیامده‌ای، بلکه به دلیل ترس از به دار آویخته شدن بر همان درختی که «ابن زبیر» را به دار آویختم آمده‌ای.^۱

گفته شده که سرانجام «حجاج» او را با زهر به قتل رسانید.^۲



۱. سفینه البحار، ماده «عین»، «عبدالله».

۲. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می‌نویسد: معاویه می‌خواست برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد ولی وجود مبارک امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص کار را بر او مشکل کرده بودند، از این رو هر دو را مسموم ساخت. (مقاتل الطالبیین، ص ۴۸).

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

صَاحِبُ السُّلْطَانِ كِرَاكِبِ الْأَسَدِ: يُغْبَطُ بِمَوْقِعِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ.

امام علیؑ فرمود:

همنشین سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار است، دیگران به مقام او غبطه می‌خورند ولی او خود بهتر می‌داند در چه وضع خطرناکی قرار گرفته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر، این کلام شریف از دو منبع دیگر نقل شده است: نخست از آمدی در غرر با مختصر تغییر (به جای «أَعْلَمُ»، «أَعْرَفُ» آمده است). و دیگر در سراج الملوک طرطوشی با تفاوت قابل ملاحظه ذکر شده است به این صورت: «صَاحِبُ السُّلْطَانِ كِرَاكِبِ الْأَسَدِ يَهَابُهُ النَّاسُ وَهُوَ لِمَرْكُوبِهِ أَهْيَبُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۳).

شرح و تفسیر

قرب سلطان است از آن قرب، الحذر!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه اشاره به موقعیت خطرناک اطرافیان سلاطین و پادشاهان و زمامداران می‌کند و می‌فرماید: «همنشین سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار است، دیگران به مقام او غبطه می‌خورند ولی او خود بهتر می‌داند در چه وضع خطرناکی قرار گرفته است». (صاحبُ السُّلْطَانِ كَرَاكِبِ الْأَسَدِ: يُغْبِطُ بِمَوْقِعِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ).

تاریخ نشان می‌دهد که مقربان سلاطین همیشه گرفتار خطری بوده‌اند که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده است.

مردم، مقام و جاه آن‌ها را می‌بینند و غبطه می‌خورند که ای کاش به جای آن‌ها بودند و با استفاده از قدرت سلطان می‌توانستند هر کاری را بخواهند انجام دهند. این در حالی است که آن‌ها همواره بر لب پرتگاه خطرند و بسیار شده است که ناگهان سلطان به آن‌ها بدبین شده، نه تنها دستور عزل آن‌ها را داده، بلکه آن‌ها را به شدت مجازات نموده و در بسیاری از موارد نابود کرده است.

این به آن سبب است که از یک سو سلاطین انتظار دارند اطرافیان‌شان کارهای آن‌ها را بزرگ جلوه دهند و نقاط ضعف را نبینند و تملق و چاپلوسی را به درجهٔ اعلا برسانند و از سوی دیگر افراد حسود، همواره به سخن چینی دربارهٔ آن‌ها می‌پردازند و اگر کمترین لغزشی برای آن‌ها پیدا شود آن را بزرگ کرده به سلطان

گزارش می دهند و سعی می کنند تخم بدبینی را در ذهن او بکارند و از سوی سوم، گاه سلطان از نفوذ آن‌ها به وحشت می افتد و چنین می پندارد که ممکن است اطرافیانش رقیب او شوند و حتی قدرت را از دست او گرفته او را از اوج عزت به زیر آورند. این عوامل دست به دست هم می دهند و سبب می شوند که آن‌ها همیشه در خطر باشند.

چه تشبیه جالبی امام علیه السلام فرموده است: شخصی که سوار شیر است مردم او را صاحب قدرت تصور می کنند که چگونه توانسته شیر را که قوی ترین حیوانات است تحت سلطه خود قرار دهد ولی از سوئی دیگر، شیر هرگز خوی درندگی خود را فراموش نمی کند؛ ناگهان از یک فرصت استفاده کرده، سوار خود را بر زمین می زند و او را می درد.

بسیار دیده شده است که پرورش دهندگان شیر در باغ وحش یا در سیرک‌ها برای تماشای مردم سال‌ها از این حیوان درنده مراقبت کرده و به او محبت نموده‌اند؛ ولی ناگهان خوی درندگی شیر ظاهر شده و مراقب و پرورش دهنده خود را دریده است.

همان‌گونه که در بحث مصادر این کلام حکیمانه آمد، در سراج الملوک (طرطوشی) تعبیر زیبای دیگری از این حدیث آمده است؛ او از امام علیه السلام چنین نقل می کند: «صاحب السلطان کراکب الأسد یهابه الناس وهو لمرکوبه أهیب؛ یار سلطان همچون کسی است که بر شیر سوار شده، مردم از او می ترسند و او از مرکبش بیشتر می ترسد».

با توجه به این که این مشکل برای اطرافیان سلاطین و زمامداران به خصوص زمامداران خودکامه در هر عصر و زمان و در هر مکانی وجود داشته، ضرب‌المثل‌های زیادی در این زمینه، میان مردم رواج یافته که «ابن ابی الحدید» موارد زیادی از آن‌ها را در سخنان خود آورده است، از جمله از «عتابی»

(از شعرای عباسی و دوستان برامکه، وزرای بنی عباس)^۱ نقل می‌کند که به او گفتند: چرا به سراغ امیر نمی‌روی؟ گفت: زیرا می‌بینم یکی را بدون این‌که کار خوبی انجام داده باشد پاداش می‌دهد و تشویق می‌کند و دیگری را بدون گناه به قتل می‌رساند و من نمی‌دانم جزء دسته اولم یا دوم و آنچه از او امید دارم به اندازه خطری نیست که مرا تهدید می‌کند.

از شخص دیگری به نام «سعید حمید» نقل می‌کند که می‌گوید: خدمت سلطان مانند حمام است؛ آن‌ها که بیرون هستند مایلند هرچه زودتر وارد و آن‌ها که داخلند مایلند خارج شوند.

از «ابن مقفع» نقل می‌کنند که توجه سلطان بر اطرافیانش باعث دردسر است و بی‌اعتنایی او باعث ذلت.

دیگری می‌گوید: سزاوار است کسی که همنشین سلطان است همیشه خود را آماده عذرخواهی از گناهی کند که هرگز انجام نداده و در حالی که نزدیک‌ترین افراد به اوست از همه ترسان‌تر باشد.

نیز از بعضی نقل می‌کند هنگامی که با سلطان همنشین شدی باید با او چنان مدارا کنی که زن زشت‌صورت با شوهری که از او متنفر است رفتار می‌کند؛ یعنی پیوسته خود را در نظر او زیبا جلوه دهی.^۲

بدیهی است آنچه در این کلام حکیمانه امام علیه السلام آمده است اشاره به اطرافیان و حواشی سلاطین جور و زمامداران خودکامه است و گرنه همراهی و معاونت و کمک به زمامدار عادل مسلمین و کسانی که به حکم خداوند و پذیرش حق حکومت دارند، خدمت بزر و افتخار عظیمی است.

۱. الکنی واللقاب، ج ۲، ص ۴۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۴۹.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تَحْفَظُوا فِي عَقِبِكُمْ.

امام عليه السلام فرمود:

با بازماندگان دیگران خوش رفتاری کنید تا با بازماندگان شما

همین‌گونه رفتار کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این کلام حکیمانه را از کتاب دعوات راوندی (متوفای ۵۷۳) با تفاوتی نقل کرده (و به جای «تَحْفَظُ»، «تُحَسِّنُ» آمده است). نیز آن را از ابن عساکر (متوفای ۵۷۱) در کتاب تاریخ دمشق در شرح حال امیرمؤمنان علی عليه السلام از شخصی به نام «ابن دَلْهَم» نقل کرده و از روایت ابن عساکر استفاده می‌شود که این کلام بخشی از خطبه ۶۴ است (ولی آنچه از تاریخ دمشق استفاده می‌شود این است که این جمله بخشی از خطبه ۲۸ نهج البلاغه است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۳).

شرح و تفسیر

خوش رفتاری با بازماندگان مسلمین

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آثار مثبت نیکوکاری درباره بازماندگان مسلمین اشاره می‌کند و می‌فرماید: «با بازماندگان دیگران خوش رفتاری کنید تا با بازماندگان شما همین‌گونه رفتار کنند»؛ (أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تَحْفَظُوا فِي عَقِبِكُمْ).

این گفتار درخشان امام علیه السلام در واقع برگرفته از دو آیه نورانی قرآن مجید است که در سوره «نساء» آیه ۹ می‌گوید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند.

همچنین در آیه ۸۲ سوره «کهف» می‌خوانیم: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنَ رَبِّكَ»؛ و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود، پس پروردگار تو می‌خواست آن‌ها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود.

در آیه نخست، به کسانی که با یتیمان و فرزندان ناتوان و ضعیف مسلمان

بدرفتاری می‌کنند هشدار داده که ممکن است با فرزندان خود آن‌ها این عمل انجام شود و در آیه دوم، صالح بودن پدران را رمز خدمت دو پیامبر به فرزندان آن‌ها شمرده است.

این حقیقت در روایات اسلامی نیز منعکس است؛ از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «فِي كِتَابِ عَلِيِّ (علیه السلام) إِنَّ أَكْلَ مَالِ الْيَتِيمِ سَيُذْرِكُهُ وَبِأَلْ ذَلِكِ فِي عَقِبِهِ وَيُلْحَقُهُ وَبِأَلْ ذَلِكِ فِي الْأَخِرَةِ؛ در کتاب علی (علیه السلام) آمده است: کسی که مال یتیم را به ناحق بخورد وبال آن، دامن فرزندان او را در دنیا و دامن خودش را در آخرت خواهد گرفت».^۱

در طول تاریخ نیز نمونه‌های زیادی از این مطلب آمده است که افرادی با بازماندگان دیگران بدرفتاری کردند و فرزندان آن‌ها گرفتار بدرفتاری دیگران شدند.

با توجه به این که مفهوم مطالب فوق این است که پاداش کیفر اعمال نیک و بد پدران به فرزندان منتقل می‌شود این جا این سؤال پیش می‌آید که چگونه خداوند مجازات شخصی را که در حق اولاد دیگران ظلم کرده است به فرزندان آن شخص منتقل می‌کند؟ در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»؛ هیچ‌کس به جرم گناه دیگری مجازات نمی‌شود».^۲

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌گردد و آن این که این پاداش و مجازات، پاداش و مجازات تشریحی نیست، بلکه نوعی تکوین است، زیرا هنگامی که کسی پایه کار خوب یا بدی را در جامعه می‌گذارد کم‌کم به صورت سنتی درمی‌آید و دیگران هم در همان مسیر گام برمی‌دارند و در نتیجه آن نیک و بد به سراغ فرزندان او نیز خواهد آمد. به خصوص وجدان انسانی مردم ایجاب

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۳.

۲. انعام، آیه ۱۶۴.

می‌کند به فرزندان نیکوکار، نیکوکاری کنند و همان‌گونه که حس انتقام‌جویی آن‌ها ایجاب می‌کند از فرزندان ستمکار انتقام بگیرند.

البته در مورد کلام امام علیه السلام که سخن از نتیجه نیکوکاری به فرزندان نیکوکار است هیچ مشکلی وجود ندارد که خداوند تفضلاً فرزندان نیکوکاران را مشمول عنایت خاصی قرار دهد و پاداش پدران را در اختیار آنان بگذارد.

در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده است که «مَنْ رَعَى الْأَيْتَامَ رُعِيَ فِي بَنِيهِ؛ کسی که یتیمان دیگران را سرپرستی کند مردم فرزندان او را مراقبت و سرپرستی خواهند کرد».^۱



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً.

امام علیؑ فرمود:

گفتار دانشمندان اگر صحیح و درست باشد دوا (داروی شفابخش) و اگر

نادرست و خطا باشد درد و بیماری است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی را که صاحب مصادر نهج البلاغه از روایات دیگران درباره این کلام حکیمانه نقل کرده روایت آمدی است که آن را با تفاوتی (به جای «الحکماء»، «الحکیم») آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).

شرح و تفسیر

گفتار دانشمندان، درد یا دارو؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به آثار مثبت و منفی گفتار دانشمندان اشاره کرده، می‌فرماید: «گفتار دانشمندان اگر صحیح و درست باشد دوا (داروی شفابخش) و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است»؛ (إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً).

این سخن از آن جا سرچشمه می‌گیرد که مردم چشم به سخنان دانشمندان می‌دوزند و گوش جان به گفتار آن‌ها می‌سپارند به خصوص حکیم و دانشمندی که آزمایش خود را در میان مردم پس داده و سابقه تقوا و وارستگی او در میان آنان مشهور باشد. چنین کسی هرچه بگوید بسیاری از مردم آن را به کار می‌برند به همین دلیل اگر گفتار درستی باشد داروی دردهای فردی و اجتماعی مادی و معنوی مردم خواهد بود و اگر به راه خطا برود باز ناآگاهانه مردم از آن پیروی می‌کنند و موجب دردهای مادی و معنوی جامعه می‌شود.

این سخن هشداری است به دانشمندان و علما و حکمای جامعه که درباره سخنان خود درست بیندیشند و دقت کنند و بدانند یک گفتار نابجا از سوی آن‌ها ممکن است جامعه‌ای را بیمار کند و عواقب سوء آن دامن خود آن‌ها را نیز بگیرد، از این رو گفته‌اند: لغزش عالم به منزله لغزش عالم است.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «زَلَّةُ الْعَالِمِ كَأَنَّكَ سَارِ السَّفِينَةِ

تَغْرِقُ وَيُغْرِقُ مَعَهَا خَلْقٌ؛ لغزش عالم مانند شکستن کشتی است که هم آن کشتی غرق می‌شود و هم تمام سرنشینانش.^۱

چه تعبیر شگفتی! امام (علیه السلام) جامعه انسانی را به سرنشینان کشتی تشبیه کرده که سرنوشت آن‌ها با هم گره خورده و لغزش عالم را به منزله سوراخ کردن یا درهم شکستن کشتی دانسته است که سبب غرق شدن گروه بسیاری می‌شود.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «زَلَّةُ الْعَالَمِ تُفْسِدُ عَوَالِمَ؛ لغزش عالم، جهانی را فاسد می‌کند».^۲

این گفتار حکیمانه در عصر و زمان ما که وسایل ارتباط جمعی به قدری گسترده شده که گفته‌ای ممکن است به فاصله بسیار کوتاهی در تمام دنیا پخش شود، ظهور و بروز بیشتری دارد.

قرآن مجید می‌گوید: «حتی در قیامت هنگامی که گروهی از مردم به جرم گناهانشان در دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند می‌گویند: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾؛ خداوندا ما از رؤسا و بزرگانمان پیروی کردیم و آن‌ها ما را از راه راست منحرف ساخته و گمراه کردند».^۳

گرچه واژه‌های «سَادَتَنَا» و «كِبْرَاءَنَا» مفهوم وسیعی دارند؛ ولی دانشمندان مقبول جامعه یکی از مصادیق آن محسوب می‌شوند.

۱. غررالحکم، ص ۴۷، ح ۲۳۳.

۲. همان، ح ۲۳۲.

۳. احزاب، آیه ۶۷.

وَسَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ الْإِيمَانَ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا كَانَ الْغَدُ فَأْتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ، فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِي حَفِظْهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْقُضُهَا هَذَا وَيُخْطِئُهَا هَذَا.

کسی از آن حضرت تقاضا کرد که ایمان را برایش توصیف کند؛

امام علیه السلام فرمود:

فردا نزد من بیا تا در حضور جمع، تو را از آن آگاه سازم که اگر گفته‌ام را فراموش کنی دیگری آن را برای تو حفظ کند، زیرا سخن همچون شتر فراری است که بعضی ممکن است آن را پیدا کنند و بعضی آن را نیابند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این سخن را از امیرمؤمنان علیه السلام به‌طور متواتر نقل کرده‌اند؛ برخی با سند و بعضی به شکل مرسل؛ از کسانی که پیش از سید رضی تمام یا بعضی از آن را نقل کرده‌اند، ابن شعبه حرانی در تحف العقول، مرحوم کلینی در اصول کافی و ابو علی قالی در ذیل الامالی و ابوطالب مکی در ←

مرحوم سید رضی به دنبال این گفتار حکیمانه می‌افزاید: آنچه را امام علیه السلام (فردای آن روز) در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود، همان است که ما در همین باب کلمات قصار به عنوان «الْإِيْمَانُ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ» (حکمت ۳۱) آوردیم. (پیش از این به عنوان «عَلَىٰ أَرْبَعِ دَعَائِمٍ» آورده شده است). (وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَهُوَ قَوْلُهُ: «الْإِيْمَانُ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ»).

→ قوت القلوب و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و صدوق در کتاب خصال است. پس از سید رضی نیز گروهی آن را به صورتی نقل کرده‌اند که به وضوح معلوم می‌شود از نهج البلاغه نگرفته‌اند؛ مانند خوارزمی در مناقب و قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).

شرح و تفسیر

برای آموزش صحیح شتاب مکن!

در آغاز این کلام امام علیه السلام آمده است: «مردی از محضرش خواست ایمان را برای او شرح دهد»؛ (وَسَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ الْإِيمَانَ).

گفته‌اند: این مرد، عمار یاسر بود که هم در صحنه جهاد می‌درخشید و هم در معارف اسلامی. هنگامی که خود را در کنار آن چشمه جوشان معرفت دید، درخواست کرد که مهم‌ترین مسئله را که همان ایمان است با تمام ویژگی‌هایش برای او شرح دهد.

امام علیه السلام به او فرمود: «(شتاب مکن) فردا نزد من بیا تا در حضور جمع، تو را از آن آگاه سازم که اگر گفته‌ام را فراموش کنی دیگری آن را برای تو حفظ کند، زیرا سخن همچون شتر فراری است که بعضی ممکن است آن را پیدا کنند و بعضی آن را نیابند»؛ (إِذَا كَانَ الْغَدُ فَأْتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ، فَإِنَّ نَسِيَتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْقُضُهَا هَذَا وَيُخْطِئُهَا هَذَا).

همان‌گونه که در ذیل ترجمه آن، پیش از این ذکر کردیم، شرح جامعی که امام علیه السلام درباره ایمان داد همان است که در حکمت ۳۱ آمده و توضیح آن گذشت. به هر حال مقصود امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا این است که مطالب اساسی و مهم مانند شرح و ویژگی‌های ایمان باید در حضور جمع بیان شود تا هیچ‌یک از نکته‌های آن ضایع نگردد و به‌طور کامل برای غیر حاضران و حتی برای نسل‌های آینده باقی بماند.

اضافه بر این، هنگامی که سخنی در حضور جمع گفته شود به یقین در میان آن‌ها افراد فاضل و برجسته کم نیستند؛ آن‌ها می‌توانند در فهم مفاهیم آن به دیگران کمک کنند.

«شَارِدَةٌ» از ماده «شُرُود» (بر وزن سرود) به معنای حیوان یا انسان فراری است و چون در این جا به صورت مؤنث آمده و غالباً ضرب المثل‌های عرب به شتر است، می‌تواند اشاره به ناقه گریزپا باشد. بعضی «شُرود» را به معنای فرار توأم با اضطراب تفسیر کرده‌اند و به هر حال این واژه به صورت کنایه در مورد سخن‌ها و مسائل دیگر به کار می‌رود.

«يَتَّقُهَا» از ماده «نَقَف» (بر وزن وقف) در اصل به معنای شکافتن و سوراخ کردن و در گفتار بالا به این معناست که بعضی می‌توانند کلام را بشکافند و معانی اصلی آن را استخراج کنند و بعضی قادر بر آن نیستند.

ولی در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه یا کتب دیگر که این گفتار حکیمانه در آن‌ها نقل شده «يَتَّقُهَا» به جای «يَتَّقُهَا» آمده است که از ماده «ثِقَافَةٌ» به معنای یافتن و فهمیدن است و در این جا همان معنای فهم و درک را دربر دارد و نتیجه‌اش همان می‌شود که در بالا آمد؛ یعنی اگر کلام در برابر جمع ایراد شود و بعضی نتوانند به حقیقت معنای آن برسند، گروه دیگری که دارای فهم و شعور بیشتری هستند آن را درک کرده و برای دیگران تبیین می‌کنند. این نسخه صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در هر صورت، کلام هنگامی که در جمع ایراد شود هم الفاظ آن به طور کامل حفظ می‌شود و هم مفاهیم آن روشن می‌گردد.

این سخن امام علیه السلام می‌تواند اشاره و تأکیدی بر حفظ احادیث و نقل کامل و کتابت آن‌ها برای کسانی که در مجلس امام علیه السلام حضور نداشتند و یا نسل‌های آینده باشد. درست برخلاف رفتاری که با احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در قرن اول

به واسطه کج اندیشیِ بعضی از حاکمان انجام شد که نقل احادیث آن حضرت را ممنوع ساختند و بسیاری از گوهرهای گران‌بهای احادیث، بر پایه این ندانم‌کاری و یا اعمال اغراض سوء از میان رفت و هنوز نیز مسلمانان از این نظر احساس خسارت بزرگی می‌کنند. هرچند گروهی در گوشه و کنار، به، رغم آن تحریم غلط یا مغرضانه، بخش قابل توجهی از سخنان پیغمبر ﷺ را حفظ کرده، به‌دست شاگردان خود سپردند که در قرن‌های بعد ظهور و بروز کرد.

همان‌گونه که در ترجمه این سخن آمد، سید رضی رحمته‌الله‌علیه پس از ذکر این کلام حکیمانه می‌گوید: آنچه را امام علیه‌السلام (فردای آن روز) در پاسخ این سؤال‌کننده بیان فرمود، همان است که ما در همین باب کلمات قصار به عنوان «الإيمانُ على أربعِ شُعَبٍ» (حکمت ۳۱) آوردیم. (پیش از این به عنوان «على أربعِ دعائم» آورده شده است)؛ «وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَهُوَ قَوْلُهُ: «الإيمانُ على أربعِ شُعَبٍ»».

نکته

کتابت حدیث

می‌دانیم احادیث اسلامی اعم از احادیثی که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده یا از امامان معصوم علیهم‌السلام، نقش بسیار مهمی در فهم معارف اسلام دارد. به همین دلیل معصومان علیهم‌السلام تأکید داشتند احادیث آنان به صورت کامل حفظ و برای نسل‌های آینده به یادگار گذاشته شود.

از جمله در حدیثی از مفضل بن عمر می‌خوانیم که می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «اَكْتُبْ وَبُثَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرَثَ كُتُبَكَ بَنِيكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ لَا يَأْتُسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ؛ (این احادیث را) بنویس و معلومات خود را در میان برادرانت منتشر کن و اگر از دنیا رفتی کتاب‌هایت را

به یادگار به فرزندان بسیار، زیرا زمان سختی بر مردم می‌آید که تنها به کتاب‌هایشان انس می‌گیرند».^۱

نیز از احادیث استفاده می‌شود که معصومان (علیهم السلام) اصرار داشتند کلمات آن‌ها بدون کم و زیاد حفظ شود و به دیگران برسد؛ در حدیثی از «ابو بصیر» می‌خوانیم که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه شریفه را پرسیدم: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۲ فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ؛ منظور از این آیه کسانی هستند که احادیث را می‌شنوند و عیناً بدون کم و زیاد آن را برای دیگران بازگو می‌کنند».^۳

به همین دلیل اصرار داشتند که حتی الامکان احادیث آن‌ها در جمعی مطرح شود که اگر بعضی نتوانند حدیث را به خوبی حفظ کنند، برخی دیگر از عهده آن برآیند. اصحاب نیز اصرار داشتند حتی الامکان احادیث معصومان (علیهم السلام) را در همان جلسه بیان حدیث مکتوب کنند تا از کم و زیاد محفوظ بماند.

در حدیثی می‌خوانیم که «زراره»، محدث و فقیه مشهور از امام صادق (علیه السلام) سؤالی درباره وقت ظهر و عصر کرد و به دنبال آن آمده است: «وَفَتَحَ الْوَاحِةَ لِيَكْتُبَ» (بلافاصله کاغذ و قلم آماده کرد تا سخن امام (علیه السلام) را بنویسد) ولی امام (علیه السلام) پاسخی به او نداد. او الواح خود را جمع کرد و گفت: بر ماست که سؤال کنیم و شما آگاه‌ترید که چه وظیفه‌ای دارید. و در پایان حدیث آمده است که امام (علیه السلام) پس از مدتی پاسخ را برای او فرستاد (و از وی دلجویی کرد).^۴

در حالات یاران اهل بیت (علیهم السلام) می‌خوانیم که بعضی از آن‌ها که ده‌ها کتاب از احادیث آن بزرگواران را پر کرده بودند آن‌ها را به راویان بعد می‌سپردند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۱.

۲. زمر، آیه ۱۸.

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱.

۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۰، ح ۳۳.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

يَابْنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ
إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ.

امام علیؑ فرمود:

ای فرزند آدم! غم و اندوه روزی که نیامده را بر آن روز که در آن هستی تحمیل
مکن، چراکه اگر آن روز، از عمرت باشد خداوند روزی تو را در آن روز می‌رساند.
(و اگر نباشد، اندوه چرا؟)»^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از ابن قتیبه در کتاب عیون الاخبار نقل می‌کند با اضافه این جمله: «فَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِعَيْرِكَ». نیز «مبرد» در کتاب کامل و «تنوخی» در کتاب الفرَج بعد الشدة با همان اضافه‌ای که ابن قتیبه نقل کرده آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۶).

شرح و تفسیر

حرص چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای پیشگیری از حرص حریصان می فرماید: «ای فرزند آدم! غم و اندوه روزی که نیامده را بر آن روز که در آن هستی تحمیل مکن، چراکه اگر آن روز، از عمرت باشد خداوند روزی تو را در آن روز می رساند. (و اگر نباشد، اندوه چرا؟)»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ).

شک نیست که منظور امام علیه السلام از این کلام، نفی آینده نگری و تدبیر در امور زندگی به خصوص در سطح جامعه اسلامی نیست، زیرا هر کسی باید به آینده همسر و فرزندان و زمامداران اسلامی به آینده مسلمانان حساس باشند. در حالات سلمان فارسی که آگاهی کامل از تعلیمات اسلام داشت، آمده است: هنگامی که سهم خود را از بیت المال می گرفت، قوت سال خود را از آن می خرید و نگهداری می کرد.

در حدیث دیگری آمده است که وی فلسفه این کار را چنین بیان می کرد: «إِنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلْتَأَتْ عَلَى صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا تَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَحْزَنْتَ مَعِيشَتَهَا اطْمَأَنَّتْ؛ نفس آدمی هنگامی که آینده خود را تأمین نبیند دل چرکین می شود ولی زمانی که معیشت خود را تأمین کرد اطمینان پیدا می کند».^۱

بنابراین هرگز منظور امام علیه السلام ترک تلاش و کوشش برای زندگی و تأمین آینده معقول و برنامه‌ریزی برای وابسته نبودن به دیگران نیست، بلکه هدف جلوگیری از حرص و آز شدیدی است که بسیاری از مردم را فرا می‌گیرد و به بهانه تأمین آینده دائماً برای ثروت‌اندوزی تلاش می‌کنند و اموالی را گرد می‌آورند که هرگز تا آخر عمر از آن استفاده نکرده، برای دیگران به یادگار می‌گذارند.

شاهد این سخن همان جمله‌ای است که در ذیل این حدیث شریف در بعضی از منابع آمده بود که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِعَيْرِكَ؛ بدان که تو چیزی از مال را بیش از نیاز خود به دست نمی‌آوری مگر این‌که در آن، خزانه‌دار برای دیگری هستی».

مرحوم «مغنیه» در شرح این کلام، تفسیر دیگری دارد که می‌گوید: این سخن امام علیه السلام نهی از کار و کوشش نسبت به آینده نیست. چگونه ممکن است نهی از این کار باشد در حالی که خود آن حضرت می‌فرماید: «إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَداً (وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَداً)؛ برای دنیایت آن‌گونه عمل کن که گویی تا ابد زنده‌ای (و برای آخرت آن‌گونه عمل کن که گویا می‌خواهی فردا از دنیا بروی)»^۱ و اگر کار و تلاش پیگیر نباشد، زندگی در دنیا غیر ممکن است. منظور امام علیه السلام از کلام بالا این است که اگر چیزی هنوز زمانش فرا نرسیده و به دست تو نیامده غمگین مباش و حسرت و اندوه به خود راه نده. شاید چنین چیزی اصلاً

۱. این حدیث شریف را از امیرمؤمنان علیه السلام نیافتیم ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۲۴ و از امام حسن مجتبی علیه السلام در ج ۱۳، ص ۵۸، ح ۳ یافت شد، هر چند مضمونی شبیه آن در بعضی از کتب همانند کتاب جامع الاخبار، ص ۱۸۱ از آن حضرت نقل شده است. در آن کتاب چنین آمده است: مرد عالمی چهل حدیث انتخاب کرد و نوشت و از آن چهل حدیث، چهار جمله را برگزید که از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده بود و بقیه را به دریا افکند. (اشاره به این‌که همان چهار جمله برای نجات دنیا و آخرت کافی است و آن چهار جمله این بود:) «أَطِعِ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ وَأَعِصِ اللَّهَ بِقَدْرِ طَاقَتِكَ عَلَيَّ عُقُوبَتِهِ وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مَقَامِكَ فِيهَا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا؛ خدا را به اندازه نیازی که به او داری اطاعت کن و به اندازه‌ای که طاقت بر عقوبتش داری معصیت کن، برای دنیایت به اندازه‌ای که در آن اقامت داری تلاش کن و برای آخرت به اندازه‌ای که در آن خواهی ماند کوشش کن».

وجود پیدا نکند و نباید شتاب زده، غم و اندوه را برای آن به خود راه دهی. چنین غم و اندوهی چه سودی دارد و ای بسا زندگی را بر ما تباه کند و غم و اندوه را بر دل ما مضاعف سازد و ما را از تفکر و تلاش برای واجبات و انجام مسئولیت‌ها بازدارد.^۱

ولی آنچه در تفسیر اول گفتیم مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند جمع بین دو تفسیر نیز امکان‌پذیر است.

کلام حکیمانه بالا پیام دیگری هم دارد و آن این‌که نباید برنامه‌های آینده سبب فراموشی برنامه روزانه شود؛ مثلاً ملتی امروز با گرسنگی دست به گریبانند، مسئولان برای چند سال بعد طراحی کنند و از وضع امروز غافل شوند. امام علیه السلام می‌فرماید: غم فردا را بر فکر امروز نیفزاید؛ مسئولیت خود را امروز انجام ده، به لطف خدا مشکلات آینده را حل خواهی کرد.

همان‌گونه که عکس این کار نیز درست نیست که انسان وظیفه امروز را برای فردا بگذارد، چراکه فردا وظیفه خاص خود را دارد و به گفته شاعر:

کار امروز به فردا نگذاری زنهار که چو فردا برسد نوبت کار دگر است
در غرالحکم ذیل گفتار حکیمانه بالا این جمله آمده است: «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ
عُمْرِكَ فَمَا هُمُّكَ بِمَا لَيْسَ مِنْ أَجْلِكَ» اشاره به این‌که اگر خداوند عمری فردا به تو بدهد، وسایل آن را فراهم می‌کند و اگر در فردا عمری نداشته باشی چرا بیهوده خود را مشغول فکر فردا کنی؟

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

أَحِبُّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا، وَأَبْغِضُ
بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا.

امام علیؑ فرمود:

دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار، چراکه ممکن است روزی دشمنت شود
و با دشمنت نیز در حد اعتدال دشمنی کن، زیرا ممکن است روزی دوست تو شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در ذکر مصادر دیگر این کلام حکیمانه شرح مفصّلی دارد؛ از جمله می‌گوید: ابو علی قالی در کتابش به نام ذیل الامالی آن را نقل کرده و این حدیث شریف از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده است. ابن‌شعبه حرانی در تحف العقول و ابو حیان توحیدی در الصدیق والصدّاقه و ابوطالب مکی در قوّت القلوب و هروی در الجمع بین الغریبین و ابو هلال عسکری در جمهرة الامثال نیز آن را از امیرمؤمنان علیؑ روایت نموده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۷).

شرح و تفسیر

در دوستی و دشمنی از حدّ تجاوز مکن

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه توصیه می‌کند که هرگز در دوستی و دشمنی افراط نکنید که پایان نافرجامی دارد. می‌فرماید: «دوست خود را در حد اعتدال دوست بدار، چراکه ممکن است روزی دشمنت شود و با دشمنت نیز در حد اعتدال دشمنی کن، زیرا ممکن است روزی دوست تو شود»؛ (أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا، وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا).

«هون» در اصل به معنای آرامش و راحتی و «هونا» معمولاً به معنای شتاب نکردن و به آرامی کاری را انجام دادن و «ما» برای تقلیل است و در مجموع یعنی کمی آرام‌تر.

اشاره به این‌که همیشه دوستی‌ها و دشمنی‌ها استمرار نمی‌یابد و چه بسا دوستی، روزی به دشمنی و دشمنی، روزی به دوستی تبدیل گردد. هرگاه انسان در زمان دوستی، راه افراط در پیش گیرد و تمام اسرار خویش را به دوستش بگوید و او را از تمام زوایای زندگی‌اش باخبر سازد، بسا روزی برسد که بر اثر اصطکاک، این دوستی به دشمنی تبدیل گردد و آن دوست، تمام اسرار انسان را فاش کند و شاید ضربات شدیدی از این راه بر او وارد سازد. اگر انسان حد اعتدال را رعایت کند گرفتار چنین سرانجام شومی نمی‌شود.

نیز ممکن است گاهی دشمنی‌ها بر اثر وحدت منافع به دوستی تبدیل شود. اگر انسان در زمان دشمنی تمام پل‌های پشت سر خود را ویران کرده باشد چگونه می‌تواند در صورت دوست امروز خود نگاه کند؟ آیا خاطره شوم گذشته، امروز را تحت تأثیر خود قرار نمی‌دهد و مشکل آفرین نمی‌شود؟

شبهه همین معنا از امام صادق علیه السلام با عبارت دیگری نقل شده است آن‌جا که برای بعضی از اصحابش فرمود: «لَا تُطْلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوُّكَ يَوْمًا مَا؛ دوست را از همه اسرار آگاه مکن مگر اسراری که اگر دشمنت از آن آگاه شود زیانی به تو نرسد، زیرا دوست ممکن است روزی به دشمن تبدیل گردد».^۱

در دیوان اشعار منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز همین مطلب به بیان دیگری در ضمن دو بیت آمده است می‌فرماید:

وَأَحِبُّ إِذَا أَحْبَبْتَ حُبًّا مُقَارِبًا فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ نَازِعٌ
وَأَبْغِضُ إِذَا أَبْغَضْتَ بُغْضًا مُقَارِبًا فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى أَنْتَ رَاجِعٌ

هنگامی که طرح دوستی با کسی می‌ریزی اعتدال را رعایت کن - زیرا نمی‌دانی کی از او جدا می‌شوی.

و اگر با کسی دشمنی کردی به‌طور کامل از او جدا مشو، - زیرا نمی‌دانی کی به سوی او باز می‌گردی.^۲

نکته

رعایت معیارهای الهی در دوستی و دشمنی

شک نیست که در اسلام مسئله حب و بغض باید بر اساس معیارهای الهی باشد که به صورت اصل «تولّی و تبرّی» معروف شده است و به تعبیر دیگر

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۵.

۲. دیوان امام علیه السلام، ص ۲۵۳.

تولای اولیاء الله (دوست داشتن دوستان خدا) و تبری از اعداء الله (بیزاری از دشمنان خدا) دو اصل اساسی را تشکیل می‌دهد که هر مسلمانی باید به آنها پایبند باشد. حتی به مقتضای آیه شریفه ۲۲ سوره «مجادله» اگر نزدیک‌ترین بستگان انسان نیز از مسیر حق منحرف شوند و در راه کفر و خطا و ظلم و عصیان گام نهند باید رابطه دوستی را از آنان قطع کرد و اگر دورترین افراد در مسیر خداشناسی، تقوا، پاکی و عدالت باشند باید با آنها رابطه نزدیک دوستی برقرار کرد. «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خوشنود است، و آنان نیز از خدا خوشنودند؛ آنها «حزب الله» هستند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند».

از این رو این دوستی هرگز نباید به دشمنی تبدیل شود و نه عکس آن، بنابراین آنچه امام علیه السلام در کلام حکیمانه بالا فرموده است اشاره به دوستی و دشمنی‌های مربوط به امور شخصی است که انسان اگر بر اساس وحدت منافع با کسی دوست می‌شود حد دوستی را نگه دارد و اگر بر اساس اختلاف منافع با کسی عداوت می‌ورزد حد آن را نیز حفظ کند، زیرا این دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر اثر تغییر مسیر منافع، تغییر می‌یابند؛ آن‌گاه وضع جدید برای انسان غیر قابل تحمل خواهد بود به دلیلی که در بالا گفته شد.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُقْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ، وَعَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا، وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ.

امام علیؑ فرمود:

مردم در دنیا دو گروهند: گروهی تنها برای دنیا تلاش می‌کنند و دنیاپشان آنان را از آخرتشان باز داشته است. نسبت به بازماندگان خود از فقر وحشت دارند ولی از فقر خویش (برای جهان دیگر) خود را در امان می‌دانند، از این رو عمر خود را در منافع دیگران فانی می‌سازند (و دست خالی به آخرت می‌روند). گروه دیگر برای آنچه بعد از دنیاست تلاش می‌کنند؛ سهم آنان بدون نیاز به کار و کوشش فراوان از دنیا به آن‌ها می‌رسد. چنین کسانی هر دو سود را برده‌اند و هر دو سرار را با هم مالک شده‌اند. آن‌ها در درگاه خدا آبرومندند و هرچه بخواهند خداوند از آن‌ها دریغ نمی‌دارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی با تفاوتی در تعبیر در کتاب اعلام الدین دیلمی (متوفای قرن هشتم)، آمده است و تفاوتش نشان می‌دهد که منبعی غیر از نهج البلاغه داشته است. (اعلام الدین، ص ۲۹۶).

شرح و تفسیر

دنیاپرستان و آخرت‌دوستان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه تقسیم دوگانه آموزنده‌ای درباره مردم دنیا دارد، می‌فرماید: «مردم در دنیا دو گروهند: گروهی تنها برای دنیا تلاش می‌کنند و دنیایشان آنان را از آخرتشان باز داشته است»؛ (النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَعَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ).

سپس در ادامه این توصیف می‌فرماید: «نسبت به بازماندگان خود از فقر وحشت دارند؛ ولی از فقر خویش (برای جهان دیگر) خود را در امان می‌دانند، از این رو عمر خویش را در منافع دیگران فانی می‌سازند (و دست خالی به آخرت می‌روند)»؛ (يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمَرَهُ فِي مَنَفَعَةِ غَيْرِهِ).

به یقین چنین کسی انسان بسیار نادان و بی‌خبری است که پیوسته در دنیا دست و پا می‌زند ثروتی برای فرزندانش بیندوزد و آینده آن‌ها را تأمین کند تا فقر، گریبانشان را نگیرد؛ ولی خودش از دو جهت گرفتار فقر است: هم فقر دنیوی، به دلیل اندوختن ثروت و مصرف نکردن آن و هم فقر اخروی، به علت این که چیزی از آن را در راه خدا صرف نکرده تا به مقتضای ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱ برای آخرتش ذخیره‌ای باشد.

۱. نحل، آیه ۹۶.

عمر خویش را در این راه فانی کرده و با محرومیت دنیوی و دست خالی به سوی سرای دیگر رهسپار می‌شود. زهی نادانی و بی‌عقلی!

آن‌گاه امام (علیه السلام) به معرفی گروه دوم پرداخته می‌فرماید: «گروه دیگری برای آنچه بعد از دنیاست تلاش و کوشش می‌کنند. سهم آن‌ها بدون نیاز به کار و کوشش فراوان از دنیا به آن‌ها می‌رسد»؛ (وَعَامِلٌ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بغيرِ عَمَلٍ).

در تفسیر «بِغَيْرِ عَمَلٍ»، شارحان نهج البلاغه دو احتمال داده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: منظور بدون تلاش و کوشش بسیار است، زیرا زندگی ساده را می‌توان بدون آن به دست آورد و عمل کردن برای تأمین این مقدار زندگی، عمل برای دنیا به شمار نمی‌آید^۱ و برخی برآنند که منظور این است: بدون عمل مخصوص به دنیا یعنی آن‌ها در تلاش‌هایی که برای دنیا دارند، آخرت را نیز در نظر گرفته و در واقع برای هر دو می‌کوشند.^۲

آن‌گاه امام (علیه السلام) نتیجه‌گیری کرده، می‌افزاید: «چنین کسانی هر دو سود را برده‌اند و هر دو سرا را با هم مالک شده‌اند»؛ (فَأَخْرَزَ الْخَطَّيْنِ مَعًا، وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا).

امام (علیه السلام) در پایان، پاداشی را که نصیب این‌ها می‌شود و نتیجه مهمی را که از کار خود می‌گیرند این‌گونه بیان می‌کند: «آن‌ها در درگاه خدا آبرومندند و هرچه بخواهند خداوند از آن‌ها دریغ نمی‌دارد»؛ (فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهُ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ).

کلینی (رحمته الله) در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پدرش امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُودَةٍ الْقَزِّ كَلَّمَا از دَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفَاكَانَ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۶۴۵.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۷۹.

أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا قَالَ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَانَ فِيمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمَانَ ابْنَهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا قَبْلَكَ لِأَوْلَادِهِمْ فَلَمْ يَبْقَ مَا جَمَعُوا وَلَمْ يَبْقَ مَنْ جَمَعُوا لَهُ وَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مُسْتَأْجَرٌ قَدْ أُمِرْتَ بِعَمَلٍ وَوُعِدْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا فَأَوْفِ عَمَلَكَ وَاسْتَوْفِ أَجْرَكَ وَلَا تَكُنْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ شَاةٍ وَقَعَتْ فِي زَرْعٍ أَخْضَرَ فَأَكَلَتْ حَتَّى سَمِنَتْ فَكَانَ حَتْفُهَا عِنْدَ سَمِنِهَا وَلَكِنْ اجْعَلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ قَنْطَرَةٍ عَلَى نَهْرٍ جُرَّتْ عَلَيْهَا وَتَرَكَتْهَا وَلَمْ تَزُجِعْ إِلَيْهَا آخِرَ الدَّهْرِ...؛ حریص در دنیا مانند کرم ابریشم است که هر قدر بر پیله اطراف خود می تند، او را از خارج دورتر می سازد تا زمانی که با غم و اندوه، جان می دهد. سپس امام صادق عليه السلام بر این گفتار پدرش چنین افزود: از جمله اندرزهای لقمان به فرزندش این بود: فرزندم! مردمی که پیش از تو بودند برای فرزندانشان جمع کرده و اندوختند؛ ولی نه آنچه جمع کرده بودند باقی ماند و نه کسانی که برای آنها اندوخته بودند. تو تنها بنده‌ای هستی که (از سوی خدا) اجیر شده‌ای. دستور داده شده است که اعمال انجام دهی و اجر و پاداشی برای آن وعده داده شده است، بنابراین عملت را انجام ده و پاداش و اجرت را به طور کامل دریافت دار و در این دنیا همچون گوسفندی نباش که در کشتزار سبزی واقع می شود و آن قدر می خورد و چاق می شود که مرگش به هنگام چاقی اوست. (زیرا در این موقع صاحبش آن را ذبح می کند) ولی دنیا را به منزله پلی قرار ده که بر نهری کشیده شده؛ از آن پل بگذر و آن را رها کن و هرگز به سوی آن باز نگرد...»^۱

نکته

نه حرص در دنیا و نه تنبلی

به یقین منظور امام عليه السلام از آنچه در این کلام نورانی آمده این نیست که تلاش

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۲۰.

و سعی برای سامان بخشیدن به حد لازم برای زندگی دنیا کار نادرستی است، زیرا از آن در روایات اسلامی به عبادت و گاه به فریضه یاد شده است و یکی از مثال‌هایی که برای کسب واجب می‌زنند تلاش برای تأمین نیازمندی‌های همسر و فرزندان است.

شاهد گفتار بالا آن است که در حدیث معروف و معتبری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که برای تأمین زندگی عیال خود زحمت کشد مانند مجاهد در راه خداست».^۱

در حدیث معتبر دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نکته بالاتر از این آمده است: «الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا يَكْفِيهِ عِيَالُهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ آن‌کس که تلاش می‌کند از فضل پروردگار مالی به دست آورد که احتیاج همسر و فرزندان را برطرف سازد پاداش او از مجاهد در راه خدا بالاتر است».^۲

آنچه مورد نکوهش امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه است دو چیز است: یکی حرص زدن و بیش از نیاز جمع‌آوری کردن به گونه‌ای که انسان را به کلی در دنیا غرق کند و از آخرت غافل سازد، و دیگری، نخوردن و اندوختن، به نام تأمین آینده فرزندان که در واقع، آن هم نوعی سوءظن به لطف خداست، زیرا خداوند آینده آن‌ها را نیز اگر اهل سعی و تلاش باشند تأمین می‌کند. ضرورتی ندارد که فرزندان، برای همیشه وابسته به پدران و مادران باشند و به صورت انگلی زندگی کنند. تجربه نشان داده در بسیاری از موارد فرزندان ثروتمندان که ارث کلانی به دست آن‌ها می‌رسد نه تنها قدر ثروت بی‌رنج را نمی‌دانند، بلکه افرادی عاطل و باطل خواهند بود. به عکس، بسیاری از فرزندان افراد فقیر را سراغ داریم که با

۱. کافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

جدّ و جهد و کوشش از صفر شروع کردند و به زندگی آبرومند و مستقل رسیدند. امثال این حدیث نیز فراوان است با این که مجاهدان در راه خدا از نظر قرآن و اسلام آن همه مقام و فضیلت دارند، اما چنین افرادی را که می خواهند آبرومند زندگی کنند و سربار این و آن نباشند این همه مدح و تمجید کرده اند.

نیز درباره کسانی که حرص بر دنیا آن ها را از آخرت غافل می سازد در روایات معصومان علیهم السلام اشارات مهمی آمده است؛ از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم که وارد بازار بصره شد در حالی که همه حریصانه مشغول خرید و فروش بودند و از یاد خدا غافل. امام علیه السلام آن ها را صدا زد و فرمود: «يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَعُمَّالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَخْلِفُونَ وَبِاللَّيْلِ فِي فُرُشِكُمْ تَنَامُونَ وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَعْفُلُونَ فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الزَّادَ وَتُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ؛ هنگامی که شما در روز (برای به چنگ آوردن ثروت بیشتر) پیوسته سوگند یاد می کنید و شب در بستر خود می خوابید و در میان این دو از آخرت غافلید پس کی می خواهید زاد و توشه قیامت را فراهم سازید و درباره معاد بیندیشید؟».

در این میان مردی عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما چاره ای جز طلب معاش نداریم. اگر نکنیم چه کنیم؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إِنَّ طَلَبَ الْمَعَاشِ مِنْ حِلِّهِ لَا يَشْغَلُ عَنْ عَمَلِ الْآخِرَةِ؛ طلب معاش از طریق حلال هرگز انسان را از آخرت غافل نمی سازد».

سپس امام علیه السلام بعد از بیان نکات دیگر در پایان حدیث به این آیات استشهاد فرمود: «﴿فَأَمَّا مَنْ طَعَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾؛ اما کسی که طغیان کند و زندگی دنیا را مقدم بشمرد مأوای او دوزخ است».^۱

* * *

وَرُوِيَ أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي أَيَّامِهِ حَلِيَّ الْكَعْبَةِ وَكَثُرَتْهُ فَقَالَ قَوْمٌ لَوْ
أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَهُ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَكْبَرَ لِلْأَجْرِ وَمَا تَصْنَعُ الْكَعْبَةُ بِالْحَلِيِّ فَهَمَّ
عُمَرُ بِذَلِكَ وَسَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْأَمْوَالَ أَرْبَعَةٌ: أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ فَقَسَمَهَا
بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ؛ وَالْفَيْءُ فَقَسَمَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّيهِ؛ وَالْخُمْسُ
فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ؛ وَالصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا. وَكَانَ
حَلِيَّ الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ، فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى حَالِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْهُ نِسْيَانًا، وَلَمْ
يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا، فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.
فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَوْلَاكَ لَأَفْتَضَحْنَا وَتَرَكَ الْحَلِيَّ بِحَالِهِ.

روایت شده است که در ایام خلافت عمر بن الخطاب، در حضور او از زیورهای
کعبه و کثرت آن سخن به میان آمد. گروهی (به عمر) گفتند: اگر آن‌ها را می‌گرفتی
(و می‌فروختی) و با آن، لشکرهای مسلمین را مجهز می‌ساختی، اجر آن بیشتر

بود. کعبه چه احتیاجی به این زیورها دارد؟ به دنبال آن، عمر تصمیم به این کار گرفت و از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره سؤال کرد.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:

این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان، که آن‌ها را (طبق دستور قرآن) به عنوان ارث مطابق سهام خاص در میان ورثه تقسیم فرمود، و «فیء» (غنایمی که از طریق جنگ یا غیر جنگ به دست آمده بود) که آن را بر مستحقانش تقسیم کرد، و خمس، که آن را در موارد خود قرار داد، و صدقات (زکوات)، که آن را در آن جا که لازم بود مقرر داشت (و در میان مستحقانش تقسیم فرمود). و در آن زمان زیورهای کعبه وجود داشت و خدا آن را بر همان حال باقی گذاشت (و حکم خاصی برای تقسیم آن بیان نکرد) و این امر نه از روی فراموشی بود و نه به دلیل مخفی بودن مکان آن، بنابراین تو نیز آن را بر همان حال که خدا و پیامبرش آن را قرار داده‌اند باقی بگذار (و از تصرف در آن صرف نظر کن). عمر (هنگامی که گفتار امام علیه السلام را شنید) عرض کرد: اگر تو نبودی رسوا می‌شدیم. و زیورهای کعبه را به حال خود واگذاشت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در شرح منابع این حدیث شریف به چندین کتاب معروف اشاره می‌کند؛ از جمله صحیح بخاری و در کتاب حج، باب «کسوة الکعبة» و در اخبار المکیة (ازرقی) و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و سنن بیهقی و فتوح البلدان بلاذری و کتب متعدد دیگر که غالباً پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹).

شرح و تفسیر

سرنوشت زیورآلات کعبه

سید رضی رحمته الله علیه شأن ورودی برای این کلام حکیمانه امام علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید: «روایت شده است که در ایام خلافت عمر بن الخطاب، نزد او از زیورهای کعبه و کثرت آن سخن به میان آمد. گروهی (به عمر) گفتند: اگر آن‌ها را می‌گرفتی (و می‌فروختی) و با آن، لشکرهای مسلمین را مجهز می‌ساختی، اجر آن بیشتر بود. کعبه چه احتیاجی به این زیورها دارد؟ به دنبال آن، عمر تصمیم به این کار گرفت و از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره سؤال کرد؛ (وَرُوِيَ أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي أَيَّامِهِ حَلِيَّ الْكَعْبَةِ وَكَثْرَتُهُ فَقَالَ قَوْمٌ لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَعْظَمَ لِلْأَجْرِ وَمَا تَصْنَعُ الْكَعْبَةُ بِالْحَلِيِّ فَهَمَّ عُمَرُ بِذَلِكَ وَسَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام).»

«امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد در حالی که چهار نوع مال وجود داشت: اموال مسلمانان، که آن‌ها را (طبق دستور قرآن) به عنوان ارث مطابق سهام خاص در میان ورثه تقسیم فرمود، و فیء (غنایمی که از طریق جنگ یا غیر جنگ به دست آمده بود)، که آن را بر مستحقانش تقسیم کرد، و خمس، که آن را در موارد خود قرار داد، و صدقات (زکوات)، که آن را در آن جا که لازم بود قرار داد (و در میان مستحقانش تقسیم فرمود) و در آن زمان زیورهای کعبه وجود داشت و خدا آن را بر همان حال باقی گذاشت (و حکم

خاصی برای تقسیم آن بیان نکرد) و این امر نه از روی فراموشی بود و نه به دلیل مخفی بودن مکان آن، بنابراین تو نیز آن را بر همان حال که خدا و پیامبرش آن را قرار داده‌اند باقی بگذار (و از تصرف در آن صرف نظر کن)؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ: أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ فَقَسَمَهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ؛ وَالْفَيْءُ فَقَسَمَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّيهِ؛ وَالْخُمْسُ فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ؛ وَالصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا. وَكَانَ حَلِي الْأَكْعَبَةَ فِيهَا يَوْمَئِذٍ، فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى حَالِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْهُ نِسْيَانًا، وَلَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا، فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ).

هنگامی که عمر گفتار امام (علیه السلام) را شنید عرض کرد: «اگر تو نبودی رسوا می‌شدیم. و زیورهای کعبه را به حال خود واگذاشت»؛ (فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَوْلَاكَ لَا فَتَضَحْنَا وَتَرَكَ الْحَلِيَّ بِحَالِهِ).

امام (علیه السلام) در واقع برای پاسخ‌گویی به مشکل زیورات کعبه از دلیل روشنی استفاده کرد و فرمود که «هرگاه به قرآن مجید مراجعه شود تکلیف تمام اموال، چه اموال خصوصی و شخصی و چه اموال بیت‌المال روشن شده است». دربارهٔ اموال شخصی، حکم ارث به شکل مبسوط در سوره «نساء» آمده و دربارهٔ اموال عمومی مانند خمس، در آیه ۴۱ سوره «انفال»^۱ و در مورد حکم زکات، در آیه ۶۰ سوره «توبه»^۲ و دربارهٔ غنائم که به صورت فیء وارد بیت‌المال می‌شود در آیه ۷ سوره «حشر»^۳ حکم آمده است.

۱. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

۲. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

۳. ﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

ولی با این‌که زیورآلات و اموال متعلق به کعبه، کم نبوده است با این حال قرآن سکوت اختیار کرده و این سکوت هرگز به معنای فراموشی و از قلم افتادن نیست، بلکه مفهومی است که باید در اختیار کعبه باشد. این همان چیزی است که گاه در اصول فقه، از آن به اطلاق مقامی تعبیر می‌شود و سکوت در مقام بیان، نشانه عدم ثبوت حکم و یا نشانه ثبوت حکم خاصی می‌گردد.

این‌که بعضی تصور کرده‌اند زیورآلات کعبه چیز قابل توجهی نبوده، اشتباه بزرگی است^۱، زیرا در صدر این کلام آمد که مردم به خلیفه دوم پیشنهاد کردند از آن برای تجهیز لشکرهای مسلمین استفاده کند و این دلیل بر فراوانی آنهاست. اشتباه دیگر این‌که بعضی تصور کرده‌اند حرام بودن تصرف در حلی کعبه به دلیل آن است که طبق یک قاعده اصولی، اصل در اشیاء «حَظْر» است یعنی تا اباحه چیزی ثابت نشود باید از انجام دادن آن خودداری کرد^۲، با این‌که در اصول، ثابت کرده‌ایم اصل در اشیاء، اباحه است و به هنگام شک در تکالیف و جویی و تحریمی، اصل برائت جاری می‌شود و به فرض که اصل در اشیاء، حظر باشد، ادله برائت و اباحه بر آن حاکم شده است. بنابراین دلیل حرمت تصرف در اشیاء مزبور، همان سکوت معنادار قرآن و سنت پیامبر ﷺ است.

نکته‌ها

۱. داستان حلی کعبه

از تواریخ استفاده می‌شود که هدیه دادن زیورآلات به کعبه، قبل از اسلام شروع شده است، از جمله «ابن خلدون» در تاریخ خود می‌نویسد: هنگامی که

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۵۸.

۲. همان.

«عبدال مطلب» چاه زمزم را حفر کرد دو مجسمه (کوچک) آهو از طلا و شمشیرهایی در آن جا یافت که «ساسان»، پادشاه ایران آن را برای کعبه هدیه فرستاده بود و آن را در کنار زمزم دفن کرده بودند. هنگامی که «عبدال مطلب» آن‌ها را بیرون آورد، آن دو آهوی طلایی را به عنوان زینت کعبه قرار داد و شمشیرها را نیز به کعبه اختصاص داد.^۱

«یعقوبی» نیز در تاریخ خود مطلبی نزدیک به آن آورده است و او هم تصریح می‌کند اولین کسی که کعبه را تزئین کرد، «عبدال مطلب» بود.^۲

از بعضی نقل‌ها نیز استفاده می‌شود که نه تنها کعبه در زمان جاهلیت زیور داشت، بلکه گاه افرادی به آن زیورها دستبرد می‌زدند.^۳

از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام آمده استفاده می‌شود که از هدایای کعبه می‌توان برای حجاج نیازمند استفاده کرد؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که شخصی خدمت آن حضرت عرض کرد: به کعبه کنیزی هدیه کرده‌اند که پانصد دینار ارزش دارد چه دستوری می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: آن را بفروش و مبلغ آن را به کسانی که در راه مانده‌اند و حاجتی که نیازمندند بده.^۴

نیز شخصی از ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام درباره خریدن قطعه‌ای از پرده کعبه سؤال کرد (هنگامی که پرده کعبه را عوض می‌کردند، پرده کهنه را قطعه قطعه کرده، هدیه می‌دادند و یا می‌فروختند) که قسمتی از آن را برای خود نگاه داشته و بقیه را می‌خواست بفروشد. حضرت فرمود که مانعی ندارد و برای او برکت دارد. سؤال کرد: آیا می‌شود چیزی از آن را کفن میت قرار داد؟ حضرت فرمود: نه.^۵

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۳. المحبر، (محمد بن حبیب بغدادی، متوفای ۲۴۵)، ص ۳۳۸.

۴. کافی، ج ۴، ص ۲۴۲، ح ۳.

۵. کافی، ج ۳، ص ۱۴۸، ح ۵.

قرائن نشان می‌دهد که زیورآلات کعبه قبل از اسلام نیز وجود داشته است.

از حدیثی که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار از «ابن اسحاق» نقل می‌کند استفاده می‌شود که کعبه گنجی داشت درون چاهی در داخل کعبه و جمعی از قریش پنج سال پیش از بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را سرقت کردند.^۱ پس از اسلام نیز تا مدت‌ها کسی در آن تصرف نمی‌کرد و حتی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیث شریف مورد بحث نیز از تصرف در آن نهی فرموده است؛ ولی سال‌هاست که هیچ‌گونه زیورآلاتی در کعبه مشاهده نمی‌شود. تنها، پرده کعبه را هر سال عوض می‌کنند و پرده پیشین را قطعه قطعه کرده برای شخصیت‌های کشورهای اسلامی می‌فرستند یا به زوار می‌دهند؛ اما این که از چه زمانی آن زیورآلات برداشته شد و یا در صندوق یا محل خاصی حفظ گردید برای ما روشن نیست. و به تازگی حاکمان وهابی بر اثر باورهای نادرست خود در نفی «تبرک»، پرده کعبه را بایگانی می‌کنند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا امام علیه السلام به عمر فرمود حلی کعبه را به حال خود واگذارد؟ در حالی که به‌طور مداوم زیورآلات تازه‌ای به کعبه هدیه می‌کردند و انباشتن و نگهداشتن همه آن‌ها وجهی نداشت.

پاسخ سؤال این است که دستور آن حضرت به ظاهر دستوری موقت بوده است و هدف این بوده که حتی الامکان آن زیورآلات حفظ شود تا اگر نیازی برای مرمت کعبه یا مسجدالحرام پیدا شود از آن‌ها استفاده کنند؛ به خصوص این که کعبه و مسجدالحرام، پیوسته در معرض سیل‌های سنگین بود، بنابراین دستور امام علیه السلام دستوری همیشگی به شمار نمی‌آید.

۱. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۴۱۱.

۲. لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ

آنچه در ذیل این حدیث شریف آمده که عمر پس از شنیدن این کلام حکیمانه خطاب به علی بن ابی طالب (علیه السلام) عرض کرد: «لَوْلَاكَ فَافْتَضَحْنَا؛ اگر تو نبودی رسوا می شدیم». منحصر به این مورد نیست، بلکه در طول خلافت خود بارها به مشکلات علمی و فقهی برخورد که کسی جز امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آن را برای وی نگشود و این اعتراف را به تعبیرات مختلف تکرار کرد که مرحوم علامه امینی در جلد ششم الغدیر در بحث «نوادر الاثر» آن‌ها را با ذکر مدارک دقیق از کتب اهل سنت آورده است. تعبیراتی همانند آنچه در ذیل می آید:

۱. «لَوْلَا عَلِيٌّ لَضَلَّ عُمَرُ؛ اگر علی نبود عمر گمراه می شد».
 ۲. «اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنٌ أَبِي طَالِبٍ؛ خدایا! هرگاه مشکلی پیش آید که علی برای حل آن حضور نداشته باشد مرا باقی مگذار».
 ۳. «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ فِيهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ خدا مرا در سرزمینی زنده ندارد که تو در آن نباشی».
 ۴. «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَا عَلِيٌّ بِهَا؛ به خدا پناه می برم از این که مشکلی پیش آید و علی برای حل آن حضور نداشته باشد».
 ۵. «عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ مادران عاجزند از این که مثل علی بن ابی طالب را بزایند اگر علی نبود عمر هلاک می شد».
 ۶. «يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَا زِلْتَ كَاشِفُ كُلِّ شُبْهَةٍ وَمَوْضِعُ كُلِّ حُكْمٍ؛ ای فرزند ابوطالب! تو همواره حل کننده شبهات و واضح کننده احکام بوده ای».
 ۷. «رُدُّوا قَوْلَ عُمَرَ إِلَى عَلِيٍّ. لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ سخن عمر را به علی بازگردانید (و به وسیله او اصلاح کنید) اگر علی نبود عمر هلاک می شد».
- تعبیرات دیگری نیز از این قبیل هست که همه با اسناد دقیق از کتب اهل سنت ذکر شده است.^۱

۱. الغدیر، ج ۶، ص ۴۶۲.

رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَالْآخَرُ مِنْ
عُرُوضِ النَّاسِ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ، مَالُ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا؛ وَأَمَّا الْآخَرُ
فَعَلَيْهِ الْحَدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعَ يَدَهُ.

روایت شده است که دو نفر را خدمت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آوردند که هر دو از بیت‌المال سرقت کرده بودند. یکی از آن دو، برده‌ای متعلق به بیت‌المال بود و دیگری متعلق به بعضی از مردم.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«اما این یکی (برده بیت‌المال) خودش مال خداست و حدی بر او نیست (چراکه) بخشی از مال خداوند، بخش دیگر را خورده! و اما آن دیگری باید حد شدید بر او جاری شود (منظور از حد شدید همان حد سرقت است. و به دنبال آن دستور داد) دست او را قطع کردند.^۱»

۱. سند گفتار حکیمانه:

→ کلینی رحمته الله در کتاب الحدود از فروع کافی به سند معتبر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره دو نفر که از بیت‌المال سرقت کرده بودند این سخن را با اضافاتی فرمود. نیز قاضی نعمان مغربی (متوفای ۳۶۳) در کتاب دعائم الاسلام آن را آورده (و هر دو پیش از مرحوم سید رضی می‌زیستند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹).

شرح و تفسیر

حکم حکیمانه

همان‌گونه که در ترجمه این کلام شریف آمد به گفته سید رضی رحمته الله علیه، این سخن را امام علیه السلام هنگامی فرمود که «دو نفر را که از بیت‌المال سرقت کرده بودند نزد آن حضرت آوردند؛ یکی غلامی بود مربوط به بیت‌المال و دیگری غلامی متعلق به مردم»؛ (رَوِيَ أَنَّهُ عليه السلام رَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَالْآخَرُ مِنْ عُرُوضِ النَّاسِ).

«عروض» - به گفته لسان‌العرب - جمع عرض به معنای متاع است، بنابراین «عُرُوضُ النَّاسِ» یعنی غلامی که از امتعه و دارایی مردم محسوب می‌شده نه بیت‌المال؛ ولی در بیشتر نسخ به جای «عروض»، «عرض» به معنای توده مردم یا سایر مردم آمده است.

امام علیه السلام در این جا حکم حکیمانه‌ای صادر کرد و فرمود: «اما این یکی (که برده بیت‌المال است) خود از مال‌الله به شمار می‌آید و حدی بر او جاری نخواهد شد»؛ (فَقَالَ عليه السلام: أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ).

سپس به عنوان دلیل افزود: «بخشی از مال‌الله بخش دیگری را خورده»؛ (مَالُ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا).

اشاره به این‌که او فی‌الجمله حق داشته است که از بیت‌المال چیزی بردارد، چراکه نفقه او بر بیت‌المال است، بنابراین اجرای حد در مورد او دلیلی ندارد.

اما نفر دوم باید مشمول حد شدید باشد (که در این جا منظور حد سرقت است و به دنبال آن امام علیه السلام دستور داد) دست او را قطع کردند؛ «وَأَمَّا الْآخِرُ فَعَلَيْهِ
الْحَدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعُ يَدَهُ».

این حکم در کتاب حدود در میان فقهای شیعه مسلم است که اگر برده‌ای جزء غنائم جنگی باشد و چیزی از غنیمت را سرقت کند مشمول حکم قطع دست نمی‌شود.

مرحوم صاحب جواهر بعد از ذکر این حکم که در متن شرایع آمده می‌گوید: «بِإِذَا خِلَافٍ أُجِدُّ فِيهِ»؛ (هیچ اختلافی در این حکم در میان فقهای اصحاب نیافتیم) و بعد به حدیث بالا استدلال می‌کند، سپس دلیل دیگری را که در متن شرایع آمده ذکر می‌کند که اگر چنین برده‌ای قطع دست شود نه تنها به نفع بیت المال نیست، بلکه ضرر بیشتری به بیت المال می‌خورد و می‌دانیم یکی از فلسفه‌های اجرای این حد، دفع ضرر است و ضرر را نباید با ضرر دفع کرد.^۱

البته این نکته جالبی است، خواه به عنوان علت پذیرفته شود و یا به عنوان حکمت و یا مؤید.

در پایان می‌افزاید: حاکم شرع او را تأدیب می‌کند به گونه‌ای که بار دیگر بر این کار جرأت نکند.^۲

این نکته نیز حائز اهمیت است که نفر دوم که دستور قطع دست او داده شد در یک مورد از اجرای حد معاف می‌شود و آن این است که از کسانی باشد که سهمی در بیت المال داشته باشند در این صورت اگر بیش از سهم خود به مقدار نصاب دزدی نکند قطع دست نمی‌شود.

ولی فقهای اهل سنت راه دیگری را در این مسئله پیموده و گفته‌اند کسی که

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۹۱.

۲. همان.

چیزی از مال غنیمت را پیش از قسمتش بدزدد، خواه بیش از حق او باشد یا نه، قطع دست نمی‌شود، چون مخلوط شدن حقی با بیت‌المال مصداق شبهه و مانع از قطع دست است. این در صورتی است که حقی در غنیمت داشته باشد به این طریق که با اذن صاحب خود در میدان جنگ شرکت کرده باشد. و اگر حقی نداشته باشد و صاحب آن غلام حقی در غنیمت داشته باشد باز قطع دست نمی‌شود، زیرا سهم مشاع صاحبش مصداق شبهه است که مانع قطع دست می‌شود.^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید این فتوا با این‌که مخالف کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام است استدلال بسیار ضعیفی دارد، زیرا آمیخته شدن حق انسان با بیت‌المال در صورتی که بیش از حد خود را به مقدار نصاب سرقه کند شبهه‌ای ندارد. همچنین آمیخته شدن حق صاحب غلام با بیت‌المال، آن هم موجب شبهه مانع از اجرای حد نمی‌شود. فرض کنید کسی پیدا شد که صد برابر حق خود را از بیت‌المال سرقه کرد، باز هم بگوییم شبهه است و مانع اجرای حد؟ هیچ فقیه آگاهی می‌تواند چنین سخنی را بپذیرد؟

به همین دلیل در فقه ما بیشتر فقها پذیرفته‌اند که در چنین صورتی حد جاری می‌شود، بلکه بعضی معتقدند اگر شریک به اندازه سهم خود نیز سرقه کند در حالی که می‌داند مال مشترک است و تقسیم نشده است و پیش از تقسیم، تصرف در آن جایز نیست، در این صورت نیز حد بر او جاری می‌شود؛ ولی بسیاری آن را مصداق شبهه گرفته‌اند که در این فرض، حد اجرا نمی‌شود و کلام امام علیه السلام را بر غیر این صورت باید حمل کرد.

شایان توجه است که این حدیث شریف با سند صحیح از امام باقر علیه السلام در ضمن قضاوت‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در ذیل آن آمده است: «ثُمَّ أَمَرَ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۶۱.

أَنْ يُطْعَمَ السَّمَنَ وَاللَّحْمَ حَتَّى بَرَأَتْ مِنْهُ؛ امام علیه السلام بعد از قطع دست او دستور داد غذاهای مقوی از گوشت و روغن به او بخوراند تا زمانی که دست هایش التیام پیدا کند و بتواند به خانه خود بازگردد.^۱

* * *

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَوْ قَدْ أَسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِصِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ.

امام عليه السلام فرمود:

اگر در برابر این لغزشگاه‌ها، گام‌هایم استوار شود اموری را تغییر خواهم داد.
(و بدعت‌هایی را که گذاشته‌اند از میان خواهم برد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که در مصادر نهج‌البلاغه به عنوان منبعی برای این کلام حکمت‌آمیز نقل شده، نقل آمدی در غررالحکم است که حدیث شریف را با کمی تغییر ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۰).

شرح و تفسیر

مبارزه با بدعت‌ها

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود به انحرافات و بدعت‌هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شده بود اشاره کرده می‌فرماید: «اگر گام‌هایم در این لغزشگاه‌ها استوار بماند اموری را تغییر خواهم داد»؛ (لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءً).

«مَدَاحِضُ» جمع «مِدْحَضُ» به معنای لغزشگاه است و ریشه اصلی آن «دَحَضُ» و «دُحُوضُ» به معنای لغزش است.

می‌دانیم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خلفا انحرافی چه در مسائل عقیدتی و چه در احکام روی داد که غالباً منشأ سیاسی یا عدم آگاهی به تعلیمات اسلام داشت و امام علیه السلام مترصد بود مسلمانان را از آن انحرافات بازگرداند و به اسلام خالص و راستین زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوق دهد؛ ولی متأسفانه جنگ‌های داخلی که یکی پس از دیگری واقع شد و بی‌وفایی کوفیان و فعالیت شدید منافقان به آن حضرت مجال نمی‌داد. از این رو فرمود که اگر این لغزشگاه‌ها برطرف گردد و آرامش پیدا شود - که متأسفانه تا آخر عمر مبارک آن حضرت حاصل نشد - اموری را تغییر خواهم داد.

شاهد این سخن ما خطبه‌ای است که حضرت ضمن آن می‌فرماید: «قَدْ عَمَلْتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالِفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ

مُعَبِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَلَوْ حَمَلَتْ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَحَوَّلَتْهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَإِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِّنْ شِيعَتِي؛ زمامداران پیش از من کارهایی انجام دادند که برخلاف سنت رسول خدا ﷺ بود. عامدانه راه خلاف رفتند و نقض عهد آن حضرت کردند و سنتش را تغییر دادند و اگر من مردم را وادار به ترک آنها کنم و آنها را به حال اول و به همان چیزی که در عهد رسول خدا ﷺ بود بازگردانم، لشکر من از اطراف من پراکنده می شود تا آنجا که تنهای آنها می مانم و یا کمی از شیعیان من با من می مانند.^۱

این بدعت‌ها زیاد بودند که به بخشی از آنها اشاره می شود:

تبعیض میان عرب و عجم که در زمان عمر واقع شد و بیت‌المال را میان مسلمانان یکسان تقسیم نکرد.

مخالفت با حج تمتع و ازدواج موقت که در عبارت معروف از او نقل شده است: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَنْهِي وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا» که با تعبیرات متفاوتی در کتب زیادی نقل شده است.

خواندن نماز تراویح (نمازهای مستحب شب ماه رمضان که باید فرادی خوانده شود و او دستور داد به صورت جماعت بخوانند).

گفتن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در اذان صبح که به گفته ابن ابی شیبه در کتاب مصنف خود، عمر شنید که مؤذن او به هنگام اذان صبح می گوید: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»، عمر از این جمله خوشنود شد و به مؤذن خود گفت: «أَقْرَبَهَا فِي أَدَانِكَ؛ أَنْ رَأَى فِي أَدَانِكَ (صبح) خُودَ هُمُورِهِ بَغْوًا».^۲

همچنین حذف «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» از اذان به بهانه این که اگر مردم نماز را بهترین کار بشمرند ممکن است به جهاد اهمیت ندهند. در روایت معروفی آمده

۱. کافی، ج ۸، ص ۵۹.

۲. المصنف، ج ۱، ص ۲۳۶.

است که عکرمه از ابن عباس سؤال کرد: چرا عمر «حَیِّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» را از اذان حذف کرد؟ ابن عباس گفت: «أَرَادَ عُمَرُ أَنْ لَا يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَی الصَّلَاةِ وَيَدْعُوا الْجِهَادَ فَلِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنَ الْأَذَانِ».^۱

شوکانی در نیل الاوطار از کتاب الاحکام نقل می‌کند: «قَدْ صَحَّ لَنَا أَنَّ حَیِّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ كَانَتْ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُؤَدَّنُ بِهَا وَلَمْ تُطْرَحْ إِلَّا فِي زَمَنِ عُمَرَ؛ در روایت صحیح ثابت شده است که «حَیِّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» در زمان پیامبر اکرم ﷺ بود و آن را در اذان می‌گفتند؛ ولی در زمان عمر آن را حذف کردند».^۲

سپس در زمان عثمان، بدعت‌های عجیب‌تر دیگری گذاشته شد که از آن جمله تقسیم بیت‌المال و مقام‌های حساس حکومت اسلامی در میان خویشاوندان او و وابستگان به او بود که همین مطلب سبب شد داد و فریاد مردم به اعتراض بلند شود؛ اعتراضی که سرانجام منجر به قتل او شد.

امثال این بدعت‌ها که در کتب مشروحه کلامیه آمده، فراوان است. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خواست پس از استقرار حکومت، تمام این بدعت‌ها را حذف کند و سنت‌های عصر رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده نماید؛ ولی متأسفانه مشکلات داخلی کشور اسلام و جنگ‌ها اجازه نداد و این افتخار بزرگ از مسلمانان سلب شد.

۱. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۴۰، ح ۳۴. رجوع شود به الغدیر، ج ۶، ص ۳۰۱.

۲. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۱۹.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

اعلموا علماً يقيناً إنَّ اللهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ، وَأَشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ، وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقَلَّةِ حِيلَتِهِ، وَبَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ. وَالْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ، أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنَفَعَةٍ، وَالتَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ، وَرُبَّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرِجٌ بِالنُّعْمَى، وَرُبَّ مُبْتَلَى مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبَلْوَى، فَرَدَّ أَيُّهَا الْمُسْتَنْفَعُ فِي شُكْرِكَ، وَقَصَّرَ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَقَفَّ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ.

امام علیؑ فرمود:

یقین بدانید خدا برای بنده اش - اگرچه بسیار چاره جو و سخت کوش و در طرح نقشه ها قوی باشد - بیش از آنچه در کتاب الهی برای او (از روزی) مقدر شده قرار نداده است و (به عکس) - هرچند بنده اش ناتوان و کم تدبیر باشد - میان او و آنچه برایش در کتاب الهی مقرر گشته مانع نگردیده است و کسی که از این حقیقت آگاه باشد و به آن عمل نماید از همه مردم، آسوده خاطر تر و پرمفعت تر است و آن کس که آن را ترک کند و در آن شک و تردید داشته باشد، از همه مردم، گرفتار تر

وزیان کارتر است و چه بسیارند افرادی که مشمول نعمت (الهی) هستند؛ اما این نعمت مقدمهٔ بلای هلاکت ایشان محسوب می‌شود و چه بسیارند افرادی که در بلا و سختی قرار دارند اما این بلا وسیله‌ای برای آزمایش و تکامل آن‌هاست. بنابراین ای کسی که می‌خواهی از این گفتار بهره‌گیری! بر شکر بیفزای و از شتاب (برای به دست آوردن دنیا) بکاه و هنگامی که به آخرین حد روزی خود می‌رسی قانع باش.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: سید رضی رحمته الله علیه این گفتار نورانی را از کلام مشروحی که در یکی از خطب امیرمؤمنان علیه السلام آمده است و ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده اخذ نموده است. از کلام او چنین استفاده می‌شود که آنچه را مرحوم سید رضی در این جا و در خطبهٔ ۱۵۳ آورده همه در یک خطبه بوده و سید رضی رحمته الله علیه از آن گزینش نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱).
 اضافه بر این کلینی رحمته الله علیه نیز در کتاب کافی این حدیث شریف را با تفاوت‌ها و اضافاتی آورده است (کافی، ج ۵، ص ۸۱، ح ۹).

شرح و تفسیر

از حرص خود بکاه و به سهم خود قانع باش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در حقیقت می‌خواهد حریصان در دنیا را از حرص بازدارد و به کفاف و عفاف قانع سازد و از مسابقه گناه‌آلودی که برای به‌چنگ آوردن اموال بیشتر در میان گروهی از دنیاپرستان رایج است جلوگیری کند، می‌فرماید: «به یقین بدانید خدا برای بنده‌اش - اگرچه بسیار چاره‌جو و سخت‌کوش و در طرح نقشه‌ها قوی باشد - بیش از آنچه در کتاب الهی برای او (از روزی) مقدر شده قرار نداده است»؛ (اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ، وَاشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ، وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ).

سپس به نقطه مقابل آن اشاره کرده می‌فرماید: «و (به عکس) - هرچند بنده‌اش ناتوان و کم‌تدبیر باشد - میان او و آنچه برایش در کتاب الهی مقرر گشته مانع نگردیده است»؛ (وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقِلَّةِ حِيلَتِهِ، وَبَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ).

جمله «ذِكْرِ الْحَكِيمِ» گرچه در قرآن مجید به معنای آیات الهی آمده است و بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را در این جا همین‌گونه تفسیر کرده‌اند؛ ولی با توجه به این‌که اندازه روزی افراد به‌طور مشخص در قرآن مجید نیامده و هدف امام علیه السلام در این بیان حکیمانه این است که حد و حدود روزی اشخاص در ذکر

حکیم بیان شده، این کلام با لوح محفوظ و کتاب علم الهی تناسب دارد که در آن جا همه مقدرات ثبت است.

علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار در باب «القلم و اللوح المحفوظ» نیز روایاتی را نقل می‌کند که «ذکر حکیم» در آن‌ها به‌طور واضح به لوح محفوظ تفسیر شده است.^۱

بنابراین نباید تردید کرد که منظور از «ذکر حکیم» در این جا قرآن مجید نیست بلکه همان لوح محفوظ است که گاهی به عنوان علم الهی تفسیر می‌شود.

سپس امام علیه السلام به نتیجه این اقتصاد اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که از این حقیقت آگاه باشد و به آن عمل کند آسایش و راحتی و منفعتش از همه کس بیشتر است و آن کس که آن را ترک گوید و در آن شک و تردید کند از همه مردم گرفتارتر و زیان‌کارتر است»؛ (وَالْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ، أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنَفَعَةٍ، وَالتَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ).

نتیجه‌گیری امام علیه السلام کاملاً روشن و منطقی است؛ افراد حریص که دائماً برای رسیدن به آنچه برایشان مقدر نشده دست و پا می‌زنند، پیوسته در زحمتند و روحشان در عذاب و جسمشان خسته و ناتوان است، و به عکس، آن‌هایی که به مقدرات الهی قانع هستند، نه حرص و آز بر آن‌ها غلبه می‌کند و نه پیوسته در تلاش و عذاب و زیاده‌خواهی هستند.

بارها گفته‌ایم این‌گونه تعبیرات که در آیات قرآنی و روایات در مورد تقدیر روزی وارد شده، مفهومش این نیست که از تلاش و کوشش برای پیشرفت اقتصادی و تأمین زندگی آبرومندانه دست بکشیم، زیرا آن یک وظیفه واجب است که در روایات اسلامی نیز بر آن تأکید و حتی هم‌ردیف جهاد فی سبیل الله شمرده شده است، همان‌گونه که در حدیث معروف معتبری از امام صادق علیه السلام

۱. بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۷۲، ح ۱۷ و ۱۹.

می خوانیم: «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ كَسَى كَهَ لِلتَّامِينِ زَنْدَاقِي عِيَالِ خُودِ زَحْمَتِ بَكْشِدْ مَانَنْدِ مَجَاهِدِ دَرِ رَاهِ خُدَاسْتِ»^۱. بنابراین روزی مقدر با تلاش و کوشش رابطه دارد.

یا به تعبیر دیگر، تقدیرات الهی مشروط به تلاش و سعی و کوشش است و افراد تنبل و بیکار و بی تدبیر از سهم مقدرشان نیز محروم خواهند شد. آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به دو مورد که در واقع جنبه استثنا از آن قاعده بالا دارد اشاره کرده، می‌فرماید: «بسیارند افرادی که مشمول نعمت خداوند هستند؛ اما این نعمت مقدمه بلا و هلاکت ایشان است و چه بسیارند کسانی که در بلا و سختی قرار دارند؛ اما این بلا وسیله‌ای برای آزمایش و تکامل آن‌هاست»؛ «وَرُبَّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٌ بِالنُّعْمَى، وَرُبَّ مُبْتَلَىٍّ مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبُلُوعَى». در پایان، امام علیه السلام مستمعان خود را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «ای بهره‌گیرنده (ای شنونده) بر شکر نعمت‌ها بیفزا و از سرعت و شتاب (برای به دست آوردن زخارف دنیا) بکاه و هنگامی که به روزی خود به‌طور کامل رسیده‌ای توقف کن»؛ «فَرِّدْ أَيْهَا الْمُسْتَنْفَعُ فِي شُكْرِكَ، وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَقِفْ عِنْدَ مُتْتَهَى رِزْقِكَ».

شایان توجه است که در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه «أَيْهَا الْمُسْتَمِعُ؛ ای شنونده» آمده در حالی که در نسخه صبحی صالح که آن را به عنوان متن انتخاب کرده‌ایم «مُسْتَنْفَعُ»؛ (ای بهره‌گیرنده) آمده است و بدون شک تعبیر اول که در بسیاری از نسخ آمده مناسب‌تر است.

از مجموع این حدیث شریف و احادیث فراوان دیگری که در باب رزق و روزی به ما رسیده استفاده می‌شود که روزی از سوی خدای متعال برای

۱. کافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱. در وسائل الشیعه نیز بابی تحت عنوان «وَجُوبُ الْكَدِّ عَلَى الْعِيَالِ» ذکر شده است. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۲).

هرکس مقدر شده و تلاش‌های زیاد برای فراتر از آن رفتن سودی ندارد و به عکس افراد ضعیف نیز روزی مقدرشان از سوی خداوند می‌رسد. البته ممکن است ظلم ظالمان سبب شود افرادی حق دیگران را غصب کنند و افرادی از گرسنگی بمیرند. این خود امتحان الهی است که در دنیا مقرر شده است.

اضافه بر این، گاه می‌شود - مطابق آنچه در ذیل گفتار حکیمانه بالا آمد - خداوند نعمت‌های زیادی به افرادی که طغیان و سرکشی را از حد گذرانده‌اند می‌دهد تا مست نعمت و غرق عیش و نوش شوند، ناگهان آن‌ها را از ایشان می‌گیرد تا عذابشان دردناک‌تر باشد؛ همان‌گونه که در آیه شریفه ۴۴ از سوره «انعام» آمده است: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ (آری،) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آن‌ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مأیوس شدند؛ (و درهای امید به روی آن‌ها بسته شد). درست همانند کسی که از درختی غاصبانه بالا می‌رود که هرچه بالاتر برود سقوطش از فراز درخت دردناک‌تر و شکننده‌تر است.

این همان چیزی است که به عنوان عذاب استدراجی در قرآن و روایات منعکس شده است.

به عکس افرادی هستند که خداوند روزی آن‌ها را محدود می‌کند تا صحنه آزمایش الهی که موجب ترفیع مقام آن‌هاست فراهم گردد.

جمله‌ای که امام علیه السلام در پایان این سخن فرموده (وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلِكَ وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ) نیز گواه بر این است که هدف، کنترل حرص حریصان و آز

آزمندان و شتاب دنیاپرستان است.

مرحوم «مغنیه» برای حل بعضی از شبهات ناچار شده است تفسیر دیگری برای گفتار حکیمانه بالا انتخاب کند که با ظاهر این حدیث شریف هماهنگ نیست. او می‌گوید: منظور از «ذکر حکیم» همان قرآن است و منظور از تعیین سهم هرکس از روزی همان است که در آیات شریفه سوره «زلزال» می‌خوانیم: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ هرکس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار نیک کند (در آخرت) آن را می‌بیند و (همچنین) هرکس به قدر ذره‌ای کار بد کند او نیز (در سرای دیگر) آن را خواهد دید.^۱

نتیجه این که انسان در برابر اعمالش جزا داده می‌شود و آنچه را از نیک و بد انجام داده در آخرت به آن خواهد رسید؛ خواه در دنیا قوی و نیرومند باشد یا ضعیف و ناتوان. نه قدرت و ثروت دنیا او را به خدا نزدیک می‌کند و نه وی را از عذاب دوزخ - اگر از گمراهان باشد - بازمی‌دارد و نه ضعف و فقر میان انسان و نعمت‌های بهشتی - هرگاه از هدایت‌شدگان باشد - مانع می‌شود.^۲

ولی نباید تردید کرد که منظور از «ذکر حکیم» همان لوح محفوظ است که در بالا شرح داده شد و منظور از تعیین سهمیه، سهمیه مادی دنیوی است و ذیل حدیث، شاهد گویایی بر این مطلب است و همچنین احادیث دیگری که در باب تقسیم رزق و روزی رسیده است.

۱. زلزال، آیه ۷ و ۸.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۳.

وَقَالَ عَلَيْكُمْ سِرًّا

لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَيَقِينَكُمْ شَكًّا، إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا،
وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.

امام علیه السلام فرمود:

علم خویشتن را جهل، و یقینتان را شک قرار ندهید، آن‌گاه که عالم و آگاه شدید
عمل کنید و زمانی که یقین کردید اقدام نمایید (تا علم و یقین شما پایدار بماند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه آغازی داشته به این صورت: «لَا تَبِيعُوا الْآخِرَةَ بِالدُّنْيَا وَلَا تَسْتَبِدُّلُوا الْبَقَاءَ بِالْفَنَاءِ...» سپس می‌افزاید: این تعبیر را آمدی در غرر نقل کرده و ابن عساکر نیز با سند خود از «عکرمه» از ابن عباس از امام امیرمؤمنان علیه السلام آورده است و به جای «لَا تَبِيعُوا»، «لَا تَبِعْ» و سایر خطاب‌ها را نیز به صورت مفرد ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱).

شرح و تفسیر

راه پایداری علم و یقین

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه‌اش، به عالمان بی عمل اشاره کرده نخست می‌فرماید: «علم خویشتن را جهل قرار ندهید»؛ (لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا). اشاره به این‌که هرچیزی آثاری دارد که از آثار آن می‌توان آن را شناخت، هنگامی که اثر و خاصیت خود را از دست بدهد به منزله معدوم است؛ هرچند ظاهراً وجود داشته باشد.

قرآن مجید درباره انسان‌هایی که چشم و گوش دارند؛ اما آثاری که از چشم و گوش انتظار می‌رود یعنی شنیدن و عمل کردن و دیدن و عبرت گرفتن، در کار آنها نیست، تعبیر به ناشنوا و نابینا کرده و حتی آنها را مردگان بی‌جان شمرده است، می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»؛ تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی صدای خود را به گوش کران برسانی در آن هنگام که پشت می‌کنند و از سخنان تو می‌گریزند * و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهی‌شان برهانی؛ تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیمند!». ^۱

۱. نمل، آیه ۸۰ و ۸۱.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز ثروت اندوزان بخیل و خودخواه را مردگان برخوردار از حیات ظاهری می‌شمرد و می‌فرماید: «هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ».^۱

به عکس، دانشمندانی را که از دنیا رفته‌اند و آثارشان در افکار و دل‌ها باقی است زندگان جاوید می‌داند و می‌فرماید: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ».^۲

همان‌گونه که قرآن مجید نیز شهیدان را زندگان جاوید دانسته است. بنابراین این یک فرهنگ قرآنی و اسلامی است که هر موضوع بی‌خاصیتی در حکم معدوم است و به همین دلیل عالمانی که به علم خود عمل نمی‌کنند در کلام امام (علیه السلام) به منزله جاهلان شمرده شده‌اند.

به دنبال آن می‌افزاید: «یقین خود را (نیز) شک قرار ندهید»؛ «وَيَقِينَكُمْ شَكًّا». روشن است کسی که یقین دارد به این‌که فلان غذا مسموم است و از آن می‌خورد به منزله کسی است که شک دارد و از یقین بی‌بهره است. همچنین آن‌هایی که به قیامت یقین دارند و آماده آن نمی‌شوند، آثار منفی گناه را می‌دانند و مرتکب می‌شوند، به آثار مثبت اطاعت پی برده‌اند و ترک می‌کنند، همه به منزله انسان‌های شکاکند. به همین دلیل امام (علیه السلام) در حکمت ۱۲۶ از چندین گروه تعجب می‌کند، قدر مشترک همه آن‌ها این است که چیزی را می‌دانند و یقین دارند ولی بر طبق آن گام بر نمی‌دارند. آغاز آن حکمت چنین است «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ».

سپس امام (علیه السلام) در پایان این سخن می‌فرماید: «آن‌گاه که عالم شدید عمل کنید و زمانی که یقین کردید اقدام نمایید (تا علم و عمل شما هماهنگ گردد و تناقض میان باطن و ظاهر شما برچیده شود)؛ «إِذَا عَلِمْتُمْ فَاَعْمَلُوا، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. همان.

این نتیجه قطعی بیانی است که امام علیه السلام در آغاز فرمود؛ هرگاه بخواهیم علم ما جهل نشود باید عمل کنیم و هرگاه اراده کنیم که یقین ما تبدیل به شک نشود باید بر طبق آن رفتار نماییم.

این سخن را با حدیث دیگری در همین زمینه پایان می‌دهیم. «ابن عساکر» در تاریخ دمشق در شرح حال امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌گوید: عمر به امام علیه السلام عرض کرد: «عِظْنِي يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ ای ابوالحسن مرا موعظه کن». امام علیه السلام به او فرمود: «لَا تَجْعَلْ يَقِينَكَ شَكًّا وَلَا عِلْمَكَ جَهْلًا وَلَا ظَنَّنَكَ حَقًّا وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا أُعْطِيتَ فَأَمْضَيْتَ وَقَسَمْتَ فَسَوَّيْتَ وَلَبِستَ فَأَبْلَيْتَ، قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ یقین خود را شک قرار مده و علمت را جهل مکن و ظن خود را حق مپندار و بدان بهره تو از دنیا همان است که به تو عطا شده و استفاده کرده‌ای و قسمت تو شده و آن را تسویه کرده‌ای و پوشیده‌ای و کهنه و فرسوده ساخته‌ای». عمر گفت: راست گفתי ای ابوالحسن.^۱

۱. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۹۴.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ، وَرَبَّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ؛ وَكَلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافِسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ وَالْأَمَانِيُّ تَعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ، وَالْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ.

امام علیؑ فرمود:

طمع، (انسان را) به سرچشمهٔ آب وارد می‌کند و او را تشنه باز می‌گرداند و ضامنی است که هرگز وفا نمی‌کند و بسیار می‌شود که نوشندهٔ آب پیش از آن‌که سیراب شود گلوگیرش شده (و هلاک می‌گردد) و هر اندازه ارزش چیزی بیشتر باشد که مورد رغبت این و آن گردد، به همان اندازه مصیبت از دست رفتنش بیشتر است. آرزوها (ی دور و دراز) چشم بصیرت را کور می‌کند و (چه بسا) سود به سراغ کسی می‌رود که او به دنبالش نیست!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر بخش‌هایی از این حدیث شریف را با تفاوت‌هایی از غررالحکم آمدی و مطالب السؤول و مجمع الامثال ونهاية الإرب نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۱).

شرح و تفسیر

شش نکته آموزنده

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به شش نکته اشاره می‌کند که هر کدام اندرز گران‌بهایی است و در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که این نکات، مستقل از یکدیگرند؛ ولی با دقت می‌توان رابطه‌ای در میان آن‌ها یافت. نخست می‌فرماید: «طمع (انسان را) به سرچشمه آب وارد می‌کند و او را تشنه باز می‌گرداند»؛ (وقال علیه السلام: إِنَّ الطَّمْعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ).

زیرا شخص طمع‌کار غالباً دنبال چیزی می‌رود که در دسترس او قرار نخواهد گرفت؛ ولی طمع، او را به هوس می‌اندازد که به آن برسد و به اشتباه، آن را دست‌یافتنی می‌پندارد؛ اما همچون کسی که به سراغ آب می‌رود ولی با سراب روبرو می‌شود، ناکام باز می‌گردد.

در دومین نکته می‌فرماید: «طمع، ضامنی است که وفا نمی‌کند»؛ (وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ).

زیرا طمع، شخص طمع‌کار را به دنبال خواسته‌هایش می‌فرستد، همان خواسته‌هایی که دست‌نیافتنی است و آن را برای طمع‌کار تضمین می‌کند؛ ولی همانند ضامنی که به قول خود وفا نمی‌کند، طمع‌کار را محروم و ناکام رها می‌سازد.

در سومین نکته می‌فرماید: «بسیار شده است که نوشنده آب پیش از آن‌که

سیراب شود گلوگیرش شده (و به هلاکت می رسد)؛ «وَرُبَّمَا شَرِبَ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ».

این است سرنوشت طمعکاری که با حرص و ولع به دنبال چیزی می رود و خود را به آب و آتش می زند و پیش از آن که به آن برسد هلاک می گردد؛ مانند کسی که عطش شدیدی به او روی آورده، هنگامی که به آب می رسد با حرص و ولع چنان می نوشد که گلوگیرش می شود و سیراب نشده جان می دهد.

آن گاه در چهارمین نکته به حریشان و طماعان اشاره کرده، می فرماید: «هرقدر ارزش چیزی بیشتر باشد به گونه ای که افراد برای به دست آوردن آن، با یکدیگر به رقابت برخیزند، همان قدر، مصیبت از دست دادنش زیادتر خواهد بود»؛ «وَكُلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافَسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ».

بنابراین شخص طمعکار که با شتاب برای به دست آوردن اشیا مهم مورد نظرش با دیگران به رقابت برمی خیزد، هنگامی که به آن نرسد یا برسد و آن را از دست بدهد گرفتار مصیبت عظیمی خواهد شد و این، یکی دیگر از مصائب بزرگ طمعکاران دنیاپرست است.

در پنجمین نکته امام علیه السلام به آرزوهای دور و زیاد اشاره کرده است که چشم انسان را کور و گوشش را کر می کند، می فرماید: «آرزوها چشم بصیرت را نابینا می سازد»؛ «وَالْأَمَانِيُّ تُعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ».

دلیل آن هم روشن است؛ عشق و علاقه شدید به چیزی که از دسترس بیرون است به انسان اجازه نمی دهد موانعی را که بر سر راه است ببیند و یا آثار زیان بار آن چیز را مشاهده کند، همچنان در بیابان آرزوها برای یافتن آب به دنبال سراب می دود و ای بسا گرفتار حیوانات درنده و گرگان خونخوار می شود و یا در پرتگاه ها سقوط می کند.

در ششمین و آخرین نکته به این حقیقت اشاره می کند که همیشه با تلاش

و کوشش و دست و پا زدن، انسان به خواسته‌هایش نمی‌رسد، می‌فرماید: «گاه سود و بهره به سراغ کسی می‌آید که دنبالش نمی‌رود»؛ (وَالْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ).

هم در زندگی خود دیده‌ایم و هم در تاریخ خوانده‌ایم که افراد زیادی بودند بی‌آن‌که بسیار دست و پا بزنند به مقصود رسیدند و به عکس افرادی هم بودند که با تلاش و کوشش فراوان به جایی نرسیدند.

اشتباه نشود، هرگز امام علیه السلام در این گفتار نورانی خود نمی‌خواهد نقش تلاش و کوشش و سعی را در رسیدن به اهداف بزرگ نادیده بگیرد، زیرا آن، یک اصل اساسی از نظر قرآن و روایات بوده و عقل نیز حاکم به آن است. مقصود امام علیه السلام این است که از طمع طمع‌ورزان بکاهد و آن‌ها را از آلوده شدن به انواع گناهان برای رسیدن به مقاصدشان بازدارد.

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می‌شود که شش نکته‌ای که در این گفتار حکیمانه آمده گرچه به ظاهر مستقل و جدا از هم به نظر می‌رسند؛ ولی با دقت ثابت می‌شود که با هم ارتباط نزدیکی دارند.

این سخن را با داستان افسانه‌ای پرمعنایی درباره سرنوشت طمعکاران که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود آورده پایان می‌دهیم. وی می‌گوید: مردی، قُبْرَه (چکاوکی را) زنده صید کرد. چکاوک به سخن آمد گفت: با من چه می‌خواهی بکنی؟ صیاد گفت: سرت را می‌برم و گوشتت را می‌خورم. چکاوک گفت: گوشت من به اندازه‌ای ناچیز است که هیچ‌کس را سیر نمی‌کند؛ ولی من حاضرم سه چیز را به تو بیاموزم که از خوردن من برای تو بسیار بهتر است: یکی از آن سه راه‌نگامی به تو می‌آموزم که در دست توام، دومی راه‌نگامی که من را رها کردی و بر درخت نشستم، سومی راه‌نگامی که از درخت پرواز کردم و روی کوه قرار گرفتم. مرد صیاد (خوشحال شد و) گفت: اولی را بگو. چکاوک

گفت: هرگز برای چیزی که از دست رفته غصه مخور (با غصه و اندوه باز نمی‌گردد). مرد صیاد او را رها کرد. هنگامی که روی درخت نشست گفت: دومی را بگو. چکاوک گفت: اگر کسی چیزی را که امکان وجود ندارد ممکن دانست، هرگز سخنش را می‌پذیرد. سپس چکاوک پرواز کرد و روی کوه نشست و به صیاد گفت: ای بدبخت اگر مرا ذبح کرده بودی از درون چینه‌دان من دو گوهر گران‌بها استخراج می‌کردی که وزن هر کدام از آن‌ها سی مثقال است. صیاد به شدت متأسف شد و دست خود را به دندان گزید و گفت: پس سومین نصیحت چه شد؟ چکاوک گفت: تو آن دو تا را فراموش کردی سومی را می‌خواهی؟ مگر در نصیحت اول به تو نگفتم بر چیزی که از دست رفت تأسف نخور؛ ولی تو تأسف خوردی و مگر در نصیحت دوم نگفتم اگر تو را به چیزی خبر دهند که غیر ممکن است نپذیر؟ من تمام گوشت و خون و پرم بیست مثقال نیست، چگونه پذیرفتی که در چینه‌دان من دو گوهر گران‌بهاست که هر کدام سی مثقال است؟ چکاوک این را گفت و پرواز کرد و رفت.^۱

این داستان در واقع تصدیق کلام امام علیه السلام در جمله چهارم و پنجم است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۶۵.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَحْسَنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَتُقَبِّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سَرِيرَتِي، مُحَافِظًا عَلَي رِثَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْذِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَي عِبَادِكَ وَتَبَاعُدًا مِنْ مَرَضَاتِكَ.

امام عليه السلام عرضه می‌دارد:

بار پروردگارا! به تو پناه می‌برم از این‌که ظاهرم را در چشم‌ها نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی؛ (به تو پناه می‌برم از این‌که) بخواهم به وسیلهٔ اعمالی که تو از آن خوب آگاهی، خوش بینی و احترام مردم را برای خویش حفظ کنم، ظاهر خوبم را برای مردم آشکار سازم و اعمال بدم را فقط تو بدانی، تا به بندگان نزدیک‌گردم و از رضا و خشنودی تو دور شوم.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر مدرک خاص دیگری برای این دعای پرمعنا حکیمانه نقل نمی‌کند جز این‌که می‌گوید: ابن عبد ربّه در کتاب عقد الفرید صدر این دعا را از امام زین العابدین عليه السلام نقل کرده و می‌داند حضرت زین العابدین عليه السلام در بسیاری از موارد از دعاهای جدش استفاده می‌کرده که با مراجعه به جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید این حقیقت روشن می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲).

شرح و تفسیر

از ریاکاری به خدا پناه بریم

امام علیؑ در این دعای نورانی اش در پیشگاه خدا از ریاکاری به او پناه می‌برد و با چند تعبیر دقیق آن را بیان می‌کند.

نخست عرضه می‌دارد: «بارپروردگارا! به تو پناه می‌برم از این‌که ظاهرم را در چشم‌ها نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی»؛ (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَتُقَبِّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سِرِّيَتِي).

«لامعة العيون» به اصطلاح از قبیل اضافه صفت به موصوف و به معنی «عیون لامعه» یعنی چشم‌های پرنور است؛ یعنی کار من به جایی نرسد که حتی افراد تیزبین مرا خوب پندارند در حالی که در باطن خوب نباشم.

در دومین جمله همین معنا را در قالب دیگری آورده، عرضه می‌دارد: «خداوندا چنان نباشم که) خوش‌بینی مردم را نسبت به خودم در آنچه تو از آن آگاهی جلب کنم (در حالی که در باطن چنین نباشم و از طریق ریا خود را در صف نیکان معرفی کنم)»؛ (مُحَافِظًا عَلَى رِثَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي).

حضرت در سومین تعبیر، همین معنا را با اشاره به ثمره نامطلوب آن بازگو

۱. در بسیاری از نسخ به جای «رثاء»، «ریاء» آمده و مناسب هم همین است، زیرا مجموع دعای امام علیؑ درباره پرهیز از ریاکاری است در حالی که «رثاء» یعنی سوگواری یا مدح و تمجید اموات کردن که تناسبی با این بحث ندارد.

کرده، عرضه می‌دارد: «چنان نباشم) که حُسن ظاهرَم را برای مردم آشکار سازم و اعمال بدم را فقط به سوی تو آورم تا به این وسیله به بندگان نزدیک گردم و از رضا و خشنودی تو دور شوم»؛ (فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَيَّ عِبَادِكَ وَتَبَاعُدًا مِنْ مَرْضَاتِكَ).

روشن است که هدف ریاکاران جلب توجه مردم و از این طریق، رسیدن به منافع مادی و دنیوی است این یک هدف است، ولی دوری از خداوند هدف نیست بلکه غایت و نتیجه این کار است هر چند مجازاً در عبارت بالا به شکل هدف بیان شده است.

بدیهی است که این دعا درسی است برای همه مردم نه این که امام علیه السلام چنین باشد بلکه می‌خواهد به طور غیر مستقیم که در دل‌ها تأثیر بیشتری دارد نتیجه ریاکاری را برای همگان روشن سازد و آن را خطایی بزرگ معرفی کند که نتیجه آن، دوری از خدا و سرگردانی در وادی شرک و بت پرستی است.

نکته

نکوهش شدید ریا در کتاب و سنت

در آیات قرآن و روایات اسلامی، عمل ریایی به شدت نکوهش شده است. قرآن مجید در آیه ۲۶۴ سوره «بقره» می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَدَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن

۱. «أُفْضِي» از ریشه «إفضاء» به معنای منتقل ساختن چیزی به دیگری است و در مورد بیان اسرار خویش به دیگران نیز به کار می‌رود که در عبارت بالا همین معنا مناسب است.

به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشاندن شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاک‌ها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آن‌ها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند».

در این آیه شریفه نکات بسیاری نهفته است: از یک‌سو ریا و شرک را هم‌ردیف قرار داده و از سویی دیگر عمل ریایی را بی‌نتیجه و بی‌اثر خوانده و مسلمانان را به شدت از چنین کاری نهی کرده همان‌گونه که انفاق‌های توأم با منت و آزار را منفور شمرده است.

رسول خدا ﷺ در حدیثی از آینده چنین خبر می‌دهد. «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبِثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَانِيَتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَأْ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَعْظُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می‌رسد که باطن آن‌ها زشت و ظاهرشان برای طمع در دنیا زیبا می‌شود. هرگز پاداش‌هایی را که نزد خداست طلب نمی‌کنند، دینشان ریاست و خوف خدا در وجودشان نیست. در آن زمان خدا آن‌ها را به مجازاتی مبتلا می‌سازد که حتی اگر مانند دعای غریق (کسی که با تمام وجودش خدا را می‌خواند) خدا را بخوانند دعایشان مستجاب نمی‌شود».^۱

در منابع معروف حدیث از جمله کتاب شریف کافی و کتاب وسائل الشیعه روایات بسیاری درباره نکوهش ریاکاری وارد شده است؛ از جمله کلینی رحمته الله در جلد دوم کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۲۹۳، ح ۳.

در حدیث دیگری در تفسیر آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱ (و مفهوم شرک در آیه) می فرماید: «الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيَةَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمِعَ بِهِ النَّاسَ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتْ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتْ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا؛ منظور از آن کسی است که عملی دارای ثواب را انجام می دهد؛ ولی مقصودش خدا نیست بلکه مقصودش این است که مردم او را پاک بشمرند و پیوسته دوست دارد که مردم عمل او را بشنوند (و او را ستایش کنند) این کسی است که برای عبادت پروردگارش شریک قرار داده است. سپس امام علیه السلام فرمود: هرکس کار نیکی را مخفیانه انجام دهد مدت زیادی نمی گذرد که خدا آن را ظاهر می سازد و هیچ بنده ای نیست که امر شری را پنهانی به جا آورد مگر این که پس از مدتی خداوند شر آن را آشکار می سازد»^۲.

۱. کهف، آیه ۱۱۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۴.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ، تَكْشِرُ عَنْ يَوْمِ أَعْرَ،
مَا كَانَ كَذَا وَكَذَا.

امام عليه السلام فرمود:

نه، سوگند به کسی که ما را در بقایای شب تاریک نگه داشت؛ شبی که لبخند
سپیده‌دمش از روزی روشن پرده برداشت، که چنین و چنان نبوده است. (هدف از
ذکر این عبارت تنها بیان سوگند زیبا و جالب امام عليه السلام است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب برای این کلام امام عليه السلام منبعی جز نهج البلاغه نیافته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲) و ما نیز در منابع دیگری که جست‌وجو کردیم چیزی نیافتیم.

شرح و تفسیر

سوگندی بسیار زیبا

هدف جناب سید رضی علیه السلام از ذکر این سوگند، نشان دادن فصاحت و زیبایی کلام امام علیه السلام حتی در سوگندهاست. اما این که این سوگند برای چه جاری شده است؟ یا مرحوم سید رضی به آن دست نیافته است و یا اگر دست یافته ذکر آن را لازم نمی دانسته است.

به هر حال امام علیه السلام می فرماید: نه، سوگند به آن کس که ما را در بقایای شب تاریک نگه داشت؛ شبی که لبخند سپیده دمش از روز روشن پرده برداشت، که چنین و چنان نبوده است؛ «لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ، تَكْشِرُ عَنْهُ يَوْمَ أُغْرٍ، مَا كَانَ كَذَا وَكَذَا».

امام علیه السلام در این تشبیه جالب، نخست اشاره به تاریکی شب های ظلمانی می کند («غُبْر» به معنای باقیمانده و «دَهْمَاء» به معنای سیاه و تاریک است) که به دنبال آن، روز روشنی است. گویی همانند انسانی است که به هنگام لبخند، لب های او کنار می رود و دندان های زیبایش آشکار می شود. («تَكْشِرُ» از ریشه «كَشَرَ» (بر وزن نشر) به معنای کنار رفتن لب ها برای خندیدن و «أُغْر» به معنای روشن و سفید است).

این که امام علیه السلام این قسم زیبا و فصیح را برای چه موضوعی یاد کرده، روشن نیست. شاید برای مرحوم سید رضی روشن بوده؛ ولی چون هدفش بیان زیبایی

قسم بوده از ذکر آن صرف نظر کرده است. این احتمال نیز هست که بر سید رضی علیه السلام نیز روشن نبوده و آنچه را او به آن دست یافته اصل سوگند بوده است؛ ولی می توان به قرینه قسمی که امام علیه السلام یاد کرده حدس زد که قسم، اشاره به ظهور اسلام و محو آثار شرک و کفر و بت پرستی و انتقال مردم از دوران تاریک جاهلیت به دوران نورانی اسلام بوده و جمله «ما کان کذا و کذا» در واقع اشاره به نفی بعضی از بدعت‌هایی بود که در اسلام گذاشته شد و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود نداشت.

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود می گوید: جمله «ما کان کذا و کذا» ممکن است اشاره به مطلب باطلی بوده که امام علیه السلام آن را از کسی شنیده بوده و در مقام انکار آن برآمده است؛ ولی آنچه ما ذکر کردیم مناسب تر به نظر می رسد. در این که «لا» در آغاز این قسم و مشابه آن در کلام عرب زائده است یا نافی، در میان مفسران و دانشمندان، گفت و گو است؛ جمعی آن را زائده نمی دانند؛ مانند آنچه در قرآن مجید در آیه ۶۵ سوره «نساء» آمده است که می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ...». و معتقدند مطلبی قبلاً ذکر شده، آن را نفی می کند سپس به مطلب دیگر می پردازد؛ ولی جمعی دیگر عقیده دارند که «لا» زائده است و برای تأکید نفیی است که بعداً می آید (و می دانیم که بسیاری از کلمات زائده برای تأکید است).

در تفسیر فخر رازی نیز در آیه شریفه بالا دو قول نقل شده است: یکی «لا»ی زائده و برای تأکید و دیگری «لا»ی مفیده و برای نفی مطلبی بوده که پیش از این آمده است؛ ولی در تفسیر جوامع الجامع، «لا» زائده گرفته شده است.^۱

* * *

۱. تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۲۷؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۶۷.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَلِيلٌ تَدْوُمٌ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

کار کمی که (با نشاط) آن را ادامه دهی امیدبخش تر از کار زیاد
و خسته کننده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام در غررالحکم به سه صورت آمده است: «قَلِيلٌ تَدْوُمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ»، «قَلِيلٌ يَدْوُمُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يَنْقَطِعُ» و «قَلِيلٌ يَدْوُمُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مُنْقَطِعٍ» (این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که آمدی منابع دیگری در دست داشته که هرکدام این کلام حکیمانه را به نحوی نقل کرده‌اند) سپس از ابن قاسم در کتاب روض الاخيار نقل می‌کند که او تعبیری همچون تعبیر سید رضی آورده، با این تفاوت که به جای «أَرْجَى»، «خَيْرٌ» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۲).

شرح و تفسیر

ارزش اعمال کم توأم با نشاط

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که بسیاری از آن غافلند، می‌فرماید: «کار کمی که (با نشاط) آن را ادامه دهی امیدبخش‌تر از کار زیاد و خسته کننده است»؛ (قَلِيلٌ تَدُوْمُ عَلَيْهِ اَرْجَى مِنْ كَثِيْرٍ مَمْلُوْلٍ مِنْهُ). «اَرْجَى» به معنای امیدبخش‌تر از ماده «رجاء» گرفته شده و به یقین، کاری که دوام داشته باشد هر چند کم باشد امیدبخش‌تر از کارهای زیادی است که مایه ملالت است و به زودی قطع می‌شود.

بسیاری افراد هنگامی که اهمیت و فواید کاری را می‌شنوند - خواه فواید مادی داشته باشد یا معنوی - به آن هجوم می‌آورند، به مقدار زیادی انجام می‌دهند و خسته و وامانده شده و در نتیجه، از آن کار سرخورده می‌شوند و ای بسا کمتر رغبت تکرار آن را پیدا می‌کنند در حالی که اگر کار کمتر باشد و انسان آن را با میل و رغبت ادامه دهد بسیار مفیدتر است.

کار گروه اول مانند رگباری است که از آسمان نازل شود و سیلابی راه بیفتد و همه جا را آب فرا بگیرد و بسیاری از زراعت‌ها و خانه‌ها را ویران سازد؛ ولی کار گروه دوم مانند باران‌های نرم نرم طولانی و مفید است که همه جا را آباد می‌کند بی آن‌که ویرانی به بار آورد.

نیز کار گروه اول مانند کسی است که داروی شفاف‌بخشی را به مقدار زیاد

و بدون رعایت کمیت لازم مصرف می کند و به جای درمان، به مسمومیت گرفتار می شود و چه بسا برای همیشه از آن دارو بیزار می گردد. کار گروه دوم مانند کسی است که آن دارو را به مقدار کم و طبق دستور طبیب به تدریج در مدت نسبتاً طولانی مصرف می کند و بهبودی می یابد و زیانی دامن او را نمی گیرد.

شبیبه همین کلام حکیمانه در حکمت ۴۴۴ نیز آمده است که می فرماید: «قَلِيلٌ مَدْوْمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ؛ کار کمی که دوام یابد بهتر از کار زیادی است که خسته کننده باشد».

همین معنا در حدیث مفصلی که مرحوم کلینی در کافی ذکر کرده، آمده است. آغاز حدیث چنین است: همه مردم در ایمان و عمل یکسان نیستند؛ بعضی دارای یک سهم، بعضی دو سهم و بعضی بیشترند و نباید کسی که توان بیشتری دارد وضع خود را بر کسی که توان کمتری دارد تحمیل کند. سپس امام (علیه السلام) فرمود: برای تو مثالی ذکر می کنم: مردی از مسلمانان همسایه ای داشت که نصرانی بود، او را به اسلام دعوت کرد و مزایای اسلام را برای وی برشمرد، او هم پذیرفت و مسلمان شد. هنگام سحر، مرد مسلمان در خانه همسایه تازه مسلمان را کوفت. گفت: کیستی؟ گفت: من فلان شخص، همسایه توام. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش و همراه من بیا برای نماز صبح برویم. او وضو گرفت و لباس پوشید و همراه او آمد و مقدار زیادی پیش از طلوع فجر نماز خواندند. سپس صبر کردند تا صبح شد و مرد تازه مسلمان برخاست تا به خانه اش برگردد. رفیق مسلمانش گفت: کجا می روی؟ روز کوتاه است و تا ظهر وقت زیادی نیست. آن مرد تازه مسلمان همراه همسایه مسلمانش نشست تا نماز ظهر را خواندند. سپس به او گفت: بین ظهر و عصر نیز فاصله زیادی نیست باش تا نماز عصر را بخوانیم. مرد تازه مسلمان می خواست به منزل خود بازگردد، به او گفت: روز به پایان رسیده بمان تا نماز مغرب را بخوانیم. بعد از

نماز مغرب می خواست به خانه اش برگردد گفت: یک نماز بیشتر باقی نمانده بمان تا آن را هم بخوانیم بعد به منزل می روی. مرد تازه مسلمان نماز عشا را هم خواند؛ سپس از هم جدا شدند و هرکدام به منزل خود رفتند. هنگامی که سحر روز بعد شد بار دیگر مرد مسلمان آمد و در خانه او را زد. گفت: کیستی؟ گفت: من فلان شخص هستم. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش برویم نماز بخوانیم: مرد تازه مسلمان گفت: أُطَلِّبُ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَعُ مِنِّي وَأَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَعَلَى عِيَالٍ؛ برای این دین، آدم بیکارتر از من را پیدا کن. من آدم محتاجی هستم و عیال وارم و باید دنبال کار و زندگی باشم.

امام علیه السلام در پایان فرمود: «أَدْخَلَهُ فِي شَيْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ؛ او را داخل اسلام کرد (اما بر اثر نادانی و تحمیل زیاد) او را از اسلام خارج ساخت».^۱

این در واقع درسی است به همه مسلمانان و به خصوص برای مبلغان و پدران و مادران که مراقب باشند و ظایف سنگین و به خصوص مستحباتی که جز افاضل و اوتاد تحمل آن را ندارند، بر توده مردم و فرزندان تحمیل نکنند و اسلام را آن گونه که هست دین سهل و آسان معرفی نمایند تا بتوانند بر آن تداوم یابند.

در واقع آنچه امام علیه السلام در این کلام حکیمانه فرموده برگرفته از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است آن جا که می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ مَلُوءَةً وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَدْرِي مَا قَدْرُ الْمُدَّةِ فَلْيَنْظُرْ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا يُطِيقُ ثُمَّ لِيُدَاوِمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا يُدِيمُ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ؛ روح انسان کسل می شود و شما نمی دانید چه اندازه توان و تحمل دارید. باید به سراغ عبادتی بروید که توان آن را دارید و بر آن تداوم یابید، زیرا محبوب ترین کارها عملی است که ادامه داشته باشد، هرچند کم باشد».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲، ح ۲.

۲. کنز العمال، ج ۵۳۱۲.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْزُقْهُنَّ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که نافله‌ها (مستحبات) به فرائض (واجبات) زیان رسانند،

آن‌ها را ترک گوئید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در بارهٔ مدرک این گفتار حکیمانه، توضیح لازم را ذیل حکمت ۳۹ دادیم. اضافه می‌کنیم که در کتاب تحف العقول که مؤلف آن قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته کلام حکیمانهٔ فوق به این صورت نقل شده است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْزُقْهُنَّ». (تحف العقول، ص ۲۳۶).

شرح و تفسیر

مستحبات مزاحم واجبات را ترک گویند

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه خود اشاره به نکته‌ای می‌کند که بسیاری از آن غافلند، می‌فرماید: «هنگامی که مستحبات به واجبات زیان رساند آن‌ها را ترک گویند»؛ (إِذَا أَضَرَّتِ التَّوَابِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْزُقُواهَا).

بسیارند کسانی که به پاره‌ای از مستحبات آن‌چنان اهمیت می‌دهند که واجبات را فدای آن می‌کنند و این برخلاف دستور شرع اسلام است.

نکته اصلی این است که توان و استعداد و وقت انسان هرچه باشد محدود است؛ اگر بخواهد آن‌ها را برای انجام مستحبات به شکل گسترده به کار گیرد چه بسا از واجبات باز می‌ماند. در این‌گونه موارد باید هشیار بود و کاری نکرد که لطمه به واجبات بخورد. گاه در سفرهای زیارتی یا عزاداری‌ها، بعضی چنان افراط می‌کنند که نمازهای واجب آن‌ها لطمه می‌خورد.

بعضی افراد را می‌بینیم که سخاوتمندند و در راه کمک به ایتام و مؤسسات خیریه پیشگام می‌شوند؛ ولی در پرداختن وجوهات واجب شرعی خود تعلق می‌ورزند و چه بسا آن بذل و بخشش مستحب، آن‌ها را از انجام این فریضة الهی بازدارد. انسان آگاه و بیدار کسی است که اجازه ندهد واجباتش قربانی مستحباتش شود.

این در واقع همان چیزی است که در علم اصول و فقه به عنوان تعارض اهم

و مهم عنوان می‌شود که اگر دو عمل، یکی مستحب و دیگری واجب و یا دو عمل واجب که یکی از دیگری مهم‌تر است با هم تعارض کنند، حکم عقل و شرع هر دو بر این است که اهم را مقدم دارند و مهم را رها کنند.

این نکته قابل توجه است که دلیل رها کردن واجبات و پرداختن به مستحبات می‌تواند علاقه خاص انسان به آن مستحب باشد؛ خواه به سبب آن که عامه مردم آن را بیشتر می‌پسندند؛ مانند شرکت در ساختن مؤسسات خیریه نسبت به پرداختن وجوهات شرعیه، یا به سبب این که انجام آن مستحب نشاط‌آور است ولی انجام آن واجب چندان نشاطی ندارد؛ مانند سفرهای زیارتی مخصوصاً با کاروان‌های مرفه که انسان را به نشاط می‌آورد؛ ولی هرگاه بخواهد نمازهای قضای واجب را به جا بیاورد ملالت پیدا می‌کند و شاید بعضی از عوام نیز چنین پندارند که واجبات ثوابی ندارد، چون وظیفه انسان است؛ ولی مستحبات ثواب فراوانی دارد غافل از این که ثواب واجبات بسیار بیشتر است؛ و امثال این موارد. در کتب فقه راجع به این که آیا می‌شود در وقت فریضه، نماز مستحب به جا آورد یا نه (منظور مستحبات ابتدایی است نه نوافل یومیه) فقها بحث مشروحی دارند و در بعضی از احادیث نیز اشاره به این مطلب شده است. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «إِذَا حَضَرَتِ الْمَكْتُوبَةُ فَأَبْدَأُ بِهَا فَلَا يَضُرُّكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا قَبْلَهَا مِنَ النَّافِلَةِ؛ هنگامی که وقت نماز واجب فرا رسد به آن پرداز و اگر نافله‌های پیش از آن را ترک کنی به تو زیانی نمی‌رساند»^۱ شرح بیشتر این مطلب را می‌توانید در کتاب جواهر الکلام، ج ۷، ص ۲۵۰ مطالعه کنید.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که دوری سفر (آخرت) را به خاطر داشته باشد خود را مهیا می‌سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر، این کلام حکیمانه را از غررالحکم بدون هیچ‌گونه تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). اضافه بر این ما آن را در تحف العقول که مؤلف آن پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته با تفاوت مختصر و به ضمیمه چند جمله دیگر از فرزند آن حضرت امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام یافتیم: «مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ». (تحف العقول، ص ۲۳۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام جزء خطبة الوسيلة ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۴۷) ولی آن را در خطبة الوسيلة که مرحوم کلینی در کافی، ج ۸، ص ۱۸-۳۰ آورده است، نیافتیم. البته این کلام حکمت‌آمیز در کتاب‌های فراوانی که مؤلفان آن‌ها پس از سید رضی می‌زیستند نقل شده است.

شرح و تفسیر

آمادگی برای سفر آخرت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و فشرده و کوتاه، مردم را برای آماده شدن سفر آخرت اندرز می‌دهد و می‌فرماید: «کسی که دوری سفر آخرت را به یاد داشته باشد خود را مهیا می‌سازد»؛ (مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ).

در این حدیث شریف و احادیث فراوان دیگر، مردم دنیا به مسافرانی تشبیه شده‌اند که به سوی منزلگاه دوردست اما بسیار مرفه و پربرکت در حرکتند و باید برای رسیدن به سرمنزل مقصود مرکبی راهوار و زاد و توشه‌ای فراوان آماده سازند و گرنه در وسط راه می‌مانند و به مقصد نخواهند رسید. همین معنا به صورت دیگری در حکمت ۷۷ آمده بود آن‌جا که فرمود: «أَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ؛ آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر».

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود و متقی هندی در کنز‌العمال حدیث جالبی ذکر می‌کنند که بی‌ارتباط به مقصود ما نیست و مضمون آن چنین است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به یارانش کرد و فرمود: مَثَلُ مَنْ وَشَمَا وَدُنْيَا هَمَّجُونِ جَمْعِيَّتِي است که از یک بیابان خشک و خالی عبور می‌کردند و به جایی رسیدند که نمی‌دانستند آنچه را پیمودند بیشتر است یا آنچه تا مقصد باقی مانده است؟ در حالی که زاد و توشه آن‌ها تمام شد و مرکب آن‌ها از راه ماند و در میان این بیابان

خشک و خالی، سرگردان ماندند؛ نه زادی داشتند و نه مرکبی، از این رو به هلاکت یقین پیدا کردند. در این هنگام مردی نمایان شد که لباس خوبی بر تن داشت و قطرات آب از سر و رویش می چکید. گفتند: به یقین این شخص از سرزمین آباد و پرآبی می آید و احوال او نشان می دهد که راه به آن جا نزدیک است. هنگامی که آن مرد به آن ها رسید و حال ایشان را مشاهده کرد به آن ها گفت: اگر شما را به محلی پرآب و باغ های سرسبز راهنمایی کنم چه می کنید؟ گفتند: هرگز با تو مخالفت نخواهیم کرد. گفت: با خدا عهد و پیمان ببندید که چنین خواهد بود. آن ها عهد و پیمان بستند و آن مرد آن ها را به محلی پرآب و باغ هایی سرسبز هدایت کرد. هنگامی که به آن جا رسیدند مقدار کمی در آن جا ماندند سپس آن مرد به آن ها گفت: برخیزید و آماده شوید به سوی باغ هایی که از این باغ ها پربارتر و آبی که از این آب گواراتر است برویم. بسیاری از آن ها گفتند: ما باور نمی کنیم به چنان سرزمینی برسیم؛ ولی گروه اندکی از آن ها گفتند: مگر شما با این مرد عهد و پیمان نبستید که مخالفت نکنید؟ آنچه در آغاز گفته بود به حقیقت پیوست و بقیه گفتار او مانند آن است که در آغاز گفته. این گروه اندک، همراه آن مرد حرکت کردند و او آن ها را به باغ هایی سرسبزتر و آب هایی گواراتر رساند؛ ولی آن گروه اول که مخالفت کرده بودند در همان شب دشمنانی به آن ها حمله کرده و صبحگاهان عده ای کشته و عده ای اسیر شده بودند.^۱

قرآن مجید نیز می گوید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ زاد و توشه (برای سفر آخرت) برگزیده که برترین زاد و توشه همان تقوا و پرهیزکاری است.^۲

جالب این که در حدیثی می خوانیم که زُهری، یکی از سرشناسان اهل سنت از تابعین، امام علی بن حسین علیه السلام را در شبی سرد و بارانی دیدار کرد در حالی که بر

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۷۱؛ کنز العمال، ج ۱، ح ۱۰۱۵.

۲. بقره، آیه ۱۹۷.

پشت آن حضرت مقداری آرد بود و حضرت به سویی حرکت می‌کرد. زهری عرض کرد: ای پسر رسول خدا! این چیست؟ حضرت فرمود: قصد سفری دارم و مشغول تهیه زاد و توشه آن و گذاشتن در محل مطمئنی هستم. زهری گفت: غلام من این جاست به شما کمک می‌کند. حضرت قبول نکرد. زهری عرض کرد: خودم آن را برمی‌دارم و برای شما می‌آورم. امام سجاده علیه السلام فرمود: من میل ندارم چیزی که موجب نجات من و سبب حسن ورودم به مقصد است خودم حمل نکنم، تو را به خدا سوگند می‌دهم که سراغ کار خود بروی و من را رها سازی. زهری از آن حضرت جدا شد و رفت. بعد از چند روز امام علیه السلام را دید عرض کرد: ای پسر رسول خدا! اثری از آن سفری که فرمودی نمی‌بینم. امام علیه السلام فرمود: آری ای زهری. آن گمانی که کردی (که منظورم سفر دنیاست) درست نبوده است منظورم سفر آخرت و آماده شدن برای آن است. آری. آماده شدن برای مرگ و سفر آخرت به وسیله پرهیز از حرام و بذل و بخشش در راه خیر حاصل می‌شود.^۱

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۷.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

لَيْسَتْ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايِنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ؛ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنْ أَسْتَنْصَحَهُ.

امام علیؑ فرمود:

تفکر و اندیشه همچون دیدن با چشم نیست، چراکه گاه چشم، به صاحبش دروغ می‌گوید؛ ولی عقل (سلیم) به کسی که از او راهنمایی بخواهد غش و خیانت نمی‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در این جا نیز مرحوم خطیب تنها به روایت آمدی در غررالحکم در این زمینه اشاره می‌کند که تنها یک جمله از این کلام حکیمانه را آورده است آن هم به این صورت: «لَيْسَ الْعَيْنُ كَالْخَبَرِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). البته خواهیم دید که این جمله معنای متفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دارد. اضافه بر این علامه مجلسی رحمته الله همین کلام حکیمانه را با تفاوت قابل توجهی به نقل از نهج البلاغه در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۵ آورده است به این صورت: «لَيْسَ الرَّوِيَّةُ مَعَ الْإِبْصَارِ وَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنْ أَسْتَنْصَحَهُ» و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود نیز عبارتی همانند عبارت مرحوم علامه مجلسی آورده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۱۷۳). به گفته علامه شوشتری رحمته الله نسخه ابن میثم نیز که برگرفته از خط مؤلف نهج البلاغه است همین‌گونه است.

شرح و تفسیر

خطای حس را با عقل اصلاح کنید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به خطای حس اشاره می‌کند که گاه منشأ مشکلات عظیمی می‌گردد آن حضرت می‌فرماید: «تفکر و اندیشه همچون دیدن با چشم نیست»؛ (لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «چه بسا چشم به صاحبش دروغ می‌گوید؛ ولی عقل (سلیم) به کسی که از او راهنمایی بخواهد خیانت نمی‌کند»؛ (فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنْ أَسْتَنْصَحَهُ).

برخلاف آنچه علمای حسی و تجربی می‌پندارند همیشه حس و تجربه صحیح‌ترین اطلاعات را در اختیار انسان نمی‌گذارد؛ خطاهای حس را بسیاری از دانشمندان جمع‌آوری کرده‌اند که لیست بزرگی را تشکیل می‌دهد.

مثال‌های ساده آن را در زندگی روزانه خود می‌بینیم هنگامی که آتش‌گردان را به دور خود می‌گردانند از دور دایره کامل آتش می‌بینیم در حالی که آتش همواره در یک نقطه از این دایره بیش نیست؛ ولی چون به سرعت گردش می‌کند چشم ما فاصله‌ها را نمی‌بیند.

زمانی که باران با سرعت می‌بارد ما دانه‌های باران را به صورت خط مستقیم مثلاً به طول نیم متر، کمتر یا بیشتر، مشاهده می‌کنیم در حالی که دانه باران یک نقطه بیشتر نیست.

آن‌گاه که در انتهای خیابانی که دو طرف آن را درخت پوشانده است می‌ایستیم و نگاه به طول خیابان می‌کنیم احساس می‌کنیم درخت‌ها هرچه از ما دورتر می‌شوند به هم نزدیک‌تر می‌گردند و فاصله آن‌ها پیوسته کم می‌شود در حالی که می‌دانیم این فقط خطای باصره است. و خطاهای فراوان دیگر.

هنگامی که چشم که مهم‌ترین حس ماست دارای خطاهای فراوان است چگونه می‌توانیم به سایر حواس خود صددرصد اطمینان کنیم؟ اگر بخواهیم خطای حواس را در گوش و حس لامسه و چشیدن و بویدن نقل کنیم یک کتاب می‌شود، به همین دلیل ما باید پیوسته خطاهای حس را از طریق عقل اصلاح کنیم. مبادا خطاهای حسی، ما را به کارهایی که خلاف وظیفه و مسئولیت ما و خلاف رضای خداست بکشاند.

درست است که عقل نیز گاه خطا می‌کند و انسان، معصوم نیست؛ ولی به هر حال وسیله خوبی برای اصلاح خطاهای حس محسوب می‌شود.

امام علیه السلام به این نکته در کلام نورانی خود اشاره کرده تا همگان به هوش باشند. فراموش نکنیم این سخن را هنگامی امام علیه السلام بیان کرد که هنوز مباحث مربوط به خطای حواس چندان مطرح نبود.

از سوی دیگر آن‌ها که تمام اعتمادشان بر حس است نباید فراموش کنند که حس همیشه امور پراکنده‌ای را در اختیار انسان می‌گذارد، این عقل است که از آن‌ها یک قاعده کلی و علمی می‌سازد که در موارد مشابه قابل استدلال است، بنابراین هرگز نباید به دلیل این که عقل هم خطاپذیر است آن را بی اعتبار دانست و تمام توجه خود را به حس معطوف داشت که تا عقل، پشتیبان حس نباشد هیچ مشکلی حل نمی‌شود و هیچ قانون علمی به وجود نمی‌آید.

تمام داروهایی که برای بیماری‌های مختلف تجویز می‌شود و به صورت یک اصل کلی ارائه می‌گردد نتیجه آزمایش‌هایی است که نخست روی حیوانات

و سپس تعدادی از انسان‌ها انجام داده‌اند، آنگاه از مجموع این آزمایش‌های پراکنده، قانونی کلی استنتاج می‌گردد.

از این کلام حکیمانه می‌توان نتیجه گرفت که هرگز نباید به کار شعبده‌بازان و ساحران دل‌خوش کرد و فریب کارهای آن‌ها را خورد، هر چند با حسّ خود، کار خارق‌العاده‌ای از آن‌ها ببینیم. هنگامی که اعمال آن‌ها را با نیّت‌های سوء و ادعاهای باطلشان در کنار هم قرار می‌دهیم این جاست که عقل ما حسّ ما را تکمیل می‌کند.

یا هنگامی که می‌بینیم دشمن قرآن‌ها را بر سر نیزه کرده و دم از داوری قرآن می‌زند در حالی که آثار سوء نیت و ستمگری از سابقه آن‌ها کاملاً هویدا است باید به حکم عقل تن در دهیم و آن را یک نیرنگ بنامیم.

در هر حال این گفتار حکیمانه می‌تواند سرچشمه نتیجه‌گیری‌های مختلف در مسائل اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و علمی گردد.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ.

امام علیؑ فرمود:

میان شما و موعظه، پرده‌ای از غفلت (و غرور) وجود دارد
(که مانع تأثیر آن است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها اضافه‌ای که در سند نهج البلاغه در این جا دارد این است که می‌گوید: کتاب تحف العقول (تألیف ابن شعبه حرانی که پیش از سید رضی می‌زیسته) آن را در مواضع امام حسن علیؑ آورده و معلوم است که امام مجتبیٰ علیؑ آن را از پدرش فراگرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۳). افزون بر این در غررالحکم، آمدی این کلام حکیمانه را با تفاوتی چنین نقل می‌کند: «بَيْنَكُمْ وَالْمَوْعِظَةَ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالْغُرَّةِ، وَقَاعِدَتَا أَنْ رَأَى مِنْ مَنِيعٍ دِيْغَرِيٍّ كَرَفْتَهُ اسْت. (غررالحکم، ح ۵۷۶۱).

شرح و تفسیر

حجاب معرفت

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه، به یکی از حجاب‌های معرفت و علم و حکمت و تربیت اشاره کرده می‌فرماید: «میان شما و موعظه، پرده‌ای از غفلت (و غرور) وجود دارد»؛ (بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ).
«غُرَّة» به معنای غفلت و بی‌خبری و کم‌تجربگی است.

می‌دانیم، در جهانی که زندگی می‌کنیم هم واعظان بسیارند و هم موعظه‌ها؛ تاریخ پیشینیان، واعظ بسیار گویایی است، حوادثی که در طول تاریخ رخ می‌دهد و دگرگونی قدرت‌ها، سرنگونی دولت‌ها و از کار افتادن قهرمانان و فقر گروهی از ثروتمندان، هر کدام واعظی هستند، حتی مردگان که همه روزه می‌بینیم بر دوش بستگان و عزیزانشان به سوی دیار خاموشان برده می‌شوند - به فرموده امیرمؤمنان علی علیه السلام - بهترین واعظانند.

کاخ‌های ویران شده شاهان مقتدر و قصرهای آباد آن‌ها همه در حال وعظند؛
دندان‌ه هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندان‌ه بشنو ز بن دندان
در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هارون - که درخواست موعظه کرده بود - آمده است: «هر چیزی را که در گرد خود می‌بینی همه دارای موعظه است»؛ (مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ).^۱

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴، ح ۱۴.

اضافه بر همه این‌ها، خیل انبیا و اولیا و معصومان علیهم السلام همگی واعظان بزرگی بودند که در طول تاریخ به وعظ و اندرز انسان‌ها پرداختند و امروز بسیاری از مواعظ آن‌ها در اختیار ماست.

با این حال چرا این موعظه‌های بسیار قوی در دل‌های گروهی تأثیر نمی‌گذارد؟ قطعاً دلیلی دارد؛ امام علیه السلام در این بیان کوتاه به یکی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «حجاب غفلت، جلوی تأثیر اندرزها را می‌گیرد». این غفلت ممکن است هنگام شنیدن مواعظ باشد که انسان گوش دل به واعظ نمی‌سپارد و در فکر مال و منال و شهوت خویش است و یا این‌که همچون هارون موقتاً با شنیدن موعظه مردی الهی بیدار می‌شود؛ اما به‌زودی حجاب غفلت بر دل او می‌افتد و موعظه را به فراموشی می‌سپارد.

بسیارند کسانی که در یک مجلس فاتحه که برای دوست و یا یکی از بستگان نزدیکشان برپا شده در فکر فرو می‌روند و لحظاتی بیدار می‌شوند، مخصوصاً اگر واعظ آگاهی در آن‌جا سخنرانی کند، اما هنگامی که از آن مجلس پا بیرون گذاشتند همه چیز فراموش می‌شود و به حال اول بازمی‌گردند.

سرچشمه این غفلت ممکن است هوا و هوس‌های نفسانی و شهوت و زرق و برق دنیا و یا وسوسه‌های شیطانی جن و انس باشد.

قرآن مجید می‌فرماید: «فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد!^۱

در حدیث عبرت‌انگیزی از امام هادی علیه السلام آمده است که متوکل عباسی شبی آن حضرت را به کاخ خود فرا خواند. دلیل آن این بود که به وی خبر داده بودند آن حضرت مشغول جمع‌آوری اموال و سلاح در خانه خود است تا قیام کند

۱. لقمان، آیه ۳۳.

و مردم را بر ضد او بشورانند. او دستور داد به خانه امام بروید، آن جا را با دقت تفتیش کنید و او را در هر حال که بود نزد من بیاورید. مأموران به خانه امام علیه السلام ریختند و چیزی نیافتند و امام علیه السلام را در دل شب مشغول عبادت دیدند. با این حال، حضرت را با خود به قصر متوکل آوردند. متوکل که سرمست شراب قدرت و مشغول به نوشیدن خمر بود، همین که چشمش به آن حضرت افتاد از جا برخاست و احترام کرد و او را نزد خود نشانده و با نهایت جسارت جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد!

امام علیه السلام رو به سوی او کرده فرمود: به خدا سوگند این مایع ننگین هرگز با گوشت و خون من آشنایی نداشته و ندارد. متوکل مست شرمنده شد و دست خود را عقب کشید.

آن گاه به امام علیه السلام گفت: شعری برای من بخوان (لابد شعری که بزمش را گرم تر کند).

امام علیه السلام فرمود: من کمتر شعر به خاطر دارم. متوکل گفت: حتماً باید بخوانی. هنگامی که حضرت اصرار متوکل را دید، اشعار تکان دهنده ای خواند که

متوکل به گریه افتاد و حاضران نیز گریستند. اشعار این بود:

بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ	غُلِبَ الرَّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقُلُلُ
وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَاqِلِهِمْ	وَاسْكُنُوا حُفْرًا يَا بَسْمًا نَزَلُوا
نَادَاهُمْ صَارِحٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ	أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَالتَّيْجَانُ وَالْحُلُلُ
أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعِمَةً	مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالْكَلَلُ
قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَقَدْ شَرِبُوا	وَأَصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

یعنی: «گروهی بودند که بر قله های کوه ها، دژهای محکمی ساخته بودند و مردانی نیرومند از آن ها پاسداری می کردند؛ اما هرگز این قله ها به حال آن ها سودی نداشت.

چیزی نگذشت که از پناهگاه خود، از آن مقام عزت، به ذلت کشانده شدند، و در حفره‌های گور ساکن گشتند و چه بد فرود آمدند.

فریادگری بعد از دفن آن‌ها صدا زد: کجایم آن دستبندهای طلا و آن تاج‌ها و زینت‌ها؟!۱

کجا رفتند آن صورت‌هایی که آثار ناز و نعمت در آن‌ها نمایان بود و در پشت پرده‌ها قرار داشتند؟!۲

آری مدت طولانی خوردند و نوشیدند؛ ولی امروز همه آن‌ها در کام زمین فرو رفته‌اند.۱

در حدیث دیگری در بحارالانوار آمده است که متوکل بعد از شنیدن این اشعار، جام شراب را بر زمین زد و مجلس عیشش به هم خورد.۲
متوکل شرمنده شد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند.

آری، گاهی حجاب غفلت کنار می‌رود و موعظه‌ها اثربخش می‌شود؛ اما افسوس که این کنار رفتن حجاب برای بسیاری موقتی است.

جریان عبرت‌انگیز دیگری درباره یکی دیگر از خلفای عباسی؛ یعنی هارون الرشید نقل شده که طعام زیادی ترتیب داد و مجلس خود را آراست و شاعر معروف عرب، «ابوالعتاهیه» را دعوت کرد و از وی خواست تا حال او را توصیف کند.

ولی ابوالعتاهیه برخلاف انتظار هارون و حاضران به جای این‌که اشعار سرگرم‌کننده‌ای درباره زیبایی مجلس وی و اقتدار هارون بخواند، اشعار زیر را خواند:

عِشْ مَا بَدَا لَكَ سَالِمًا فِي ظِلِّ شَاهِقَةِ الْقُصُورِ!

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

۲. همان، ص ۲۱۲.

يُهْدِي إِلَيْكَ بِمَا اشْتَهَيْتَ
فَإِذَا النَّفْسُ تَقَعَّقَعَتْ
فَهُنَاكَ تَعْلَمُ مُوقِنًا
تَ لَدَى الرَّوَّاحِ وَفِي الْبُكُورِ!
فِي ظِلِّ حَشْرَجَةِ الصُّدُورِ
مَا كُنْتَ إِلَّا فِي غُرُورِ!

تا می‌خواهی در سایه قصرهای سر به آسمان کشیده، سالم زندگی کن!
در حالی که آنچه مورد علاقه توست هر صبح و شام برای تو هدیه می‌کند.
ولی هنگامی که جان در فضای سینه به ناله می‌افتد - به یقین خواهی دانست
که عمری در غرور و غفلت بودی!

اطرافیان هارون از خواندن این اشعار که به گمان آن‌ها متناسب با چنان
مجلسی نبود و موجب کدورت خاطر هارون می‌شد ناراحت شدند؛ ولی عجب
این‌که هارون ناراحت نشد و اشعارش را ستود و اظهار داشت: مایه بیداری
من گشت.^۱

در تاریخ کامل ابن اثیر آمده است که هارون بعد از شنیدن این اشعار گریه کرد.
وزیرش، فضل بن یحیی، رو به ابوالعتاهیه نمود و گفت: خلیفه تو را دعوت کرده
بود که مسرورش کنی، چرا غمگینش ساختی؟ هارون به فضل بن یحیی گفت:
رهايش کن، او ما را در غرور و غفلت دید، نخواست بر آن بیفزاید.^۲

۱. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۲۰.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ، وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ.

امام علیؑ فرمود:

نادان‌های شما (پیوسته) بر اعمال خلاف خود می‌افزایند
و دانشمندان امروز و فردا می‌کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب سند دیگری در ذیل این کلام حکمت‌آمیز نمی‌آورد؛ ولی در کتاب تمام نهج‌البلاغه، این حدیث شریف به شکل دیگری نقل شده و آن چنین است: «وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَقَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ، وَجَاهِلُهُمْ مُسَوِّفٌ مُزْدَادٌ». و می‌گوید: این عبارت در بعضی از نسخه‌های نهج‌البلاغه به این صورت آمده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۳۱۳).

شرح و تفسیر

عالم و جاهلِ شما، هر دو خطا کارند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود که جنبه گله و اظهار ناراحتی از مردم آن زمان و اطرافیانش دارد و در عین حال بر بسیاری از مردم هر عصر و زمان صادق است می فرماید: «(شما چگونه جمعیتی هستید که) افراد نادانان پیوسته بر اعمال خلاف خود می افزایند و دانشمندانان امروز و فردا می کنند»؛ (جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ، وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ).

آن‌ها که نادانند بر اثر نداشتن بصیرت به راه خلاف افتاده‌اند و آن‌هایی که عالم هستند گرفتار تردید و ضعف تصمیم‌گیری و اراده هستند و به همین دلیل جامعه شما از درون تهی شده است.

این در حالی است که عالمان باید قدوه و اسوه باشند و راه تهذیب نفس و اصلاح جامعه را به مردم نشان دهند و جاهلان نیز باید از نور علم عالمان بهره گیرند و در مسیر اصلاح خویش و جامعه خود باشند.

همان‌گونه که اشاره شد، در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله به شکل دیگری نقل شده که حضرت می فرماید: «وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَقَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ، وَجَاهِلُهُمْ مُسَوِّفٌ مُزْدَادٌ؛ دانشمندانشان (در آن زمان) منافقند و قاریان قرآنشان ریاکار و جاهلانشان امروز و فردا می کنند و پیوسته بر اعمال خود می افزایند».

در خطبه ۲۳۳ نیز کلامی شبیه به این بود. در بسیاری از خطب نهج البلاغه یا

نامه‌ها و کلمات قصار، شکایت امام (علیه السلام) را از مردم زمان خود مشاهده می‌کنیم تا آن جا که در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲) می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَتَلَمَّثْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ به هوش باشید که شما دست از ریسمان اطاعت الهی بر گرفته‌اید و با تجدید رسوم جاهلیت دژ محکم الهی را درهم شکسته‌اید».

سپس ادامه می‌دهد: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَةِ أَغْرَابًا وَبَعْدَ الْمَوَالَةِ أَحْزَابًا مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ؛ بدانید شما پس از هجرت (از کفر به ایمان) همچون اعراب جاهلیت شده‌اید و بعد از اخوت و اتحاد و الفت، به گروه‌های پراکنده تقسیم گشته‌اید، از اسلام، به نام آن اکتفا کرده و از ایمان جز تصور و ترسیمی نمی‌شناسید».

سرچشمه همه این مصائب و بدبختی‌ها انحرافات بود که در مسئله خلافت واقع شد، به‌ویژه در عصر خلیفه سوم که بیت‌المال به شکل کاملاً نادرستی تقسیم می‌شد و مقامات مهم جمهوری اسلامی آن زمان، به افراد نالایق و ناصالح سپرده شد. فتوحات، غنائم زیادی را نصیب مسلمانان کرد و گروهی مست مال و ثروت شدند و کارشان به جایی رسید که جاهلان، غرق گناه گشتند و عالمان، بی‌اراده و فاقد تحرک، و همان شد که امام (علیه السلام) در کلام حکیمانه بالا در جمله کوتاهی آن را آورده است.

به یقین، این وضع مخصوص مردم آن زمان نبود، بلکه در هر زمان دیگر در شرایط مشابه روی می‌دهد؛ جاهلان، غرق گناه می‌شوند و عالمان، فاقد احساس مسئولیت. و در عصر و زمان ما نیز این مسئله کم و بیش نمایان است.

نکته

بالای «تسویف»

یکی از خطرناک‌ترین وسوسه‌های نفس و شیطان مسئله تسویف است؛

یعنی انسان به اشتباهات و خطاهای خود واقف می‌شود؛ ولی پیوسته امروز و فردا می‌کند تا فرصت‌ها می‌گذرند. یا اسباب اطاعت فراهم است؛ ولی در استفاده از آن تأخیر می‌اندازد تا فرصت‌ها از دست می‌روند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلْكَى؛ از تسويف بپرهیز که دریایی است که گروه (زیادی) در آن غرق می‌شوند».^۱
امیرمؤمنان علی علیه السلام - طبق روایتی که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آورده است - درباره گروهی از غافلان می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَيُثَمِّنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا؛ شیطان بر او مسلط شده، معصیت را در نظرش جلوه می‌دهد تا مرتکب شود و توبه را با آرزوها به تأخیر می‌اندازد».^۲

قرآن مجید در سوره «نساء» در مورد وسوسه‌های شیطان نسبت به گنهکاران می‌گوید: «يَعِدُّهُمْ وَيُمَيِّنُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا؛ شیطان به آن‌ها وعده‌ها (ی دروغین) می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌سازد در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آن‌ها وعده نمی‌دهد. (و همین امر سبب می‌شود آن‌ها توبه و بازگشت به سوی خدا را تاخیر بیندازند)».^۳

در جای دیگر از همین سوره می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ؛ توبه برای کسانی نیست که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مر یکی از آن‌ها فرا می‌رسد می‌گوید: الان توبه کردم!».^۴

این همان تسويفی است که از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان سرچشمه می‌گیرد و پیوسته انسان را وادار به تاخیر توبه می‌کند تا مر او فرا رسد

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۴، ح ۱.

۲. همان، ج ۸۸، ص ۳۳۷، ح ۲۰.

۳. نساء، آیه ۱۲۰.

۴. نساء، آیه ۱۸.

و درهای توبه بسته شود.

در حکمت ۲۸۵ نیز به این معنا اشاره خواهد شد و در آغاز حکمت ۱۵۰ نیز اشاره شد، آن جا که امام علیه السلام فرمود: «وَيُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ؛ (از کسانی مباش که) توبه را با آرزوهای دور و دراز به تأخیر می اندازند».

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قَطَعَ الْعِلْمُ عُنْدَ الْمُتَعَلِّينَ.

امام علیؑ فرمود:

علم و آگاهی، راه را بر (بهانه جویان و) آن ها که تعلل می ورزند بسته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب سند دیگری برای این کلام شریف نقل نمی کند و تنها می گوید: آمدی در غررالحکم این کلام را به همین صورت از امام علیؑ نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴).
 اضافه می کنیم مرحوم ابن شعبه حرّانی که پیش از سید رضیؒ می زیسته در کتاب تحف العقول این جمله حکمت آمیز و جمله ۲۸۵ را با تفاوت کمی در ضمن کلمات امام مجتبیٰؑ آورده است که علی القاعده از پدر گرامی اش امیرالمومنین علیؑ شنیده است. (تحف العقول، ص ۲۳۶).

شرح و تفسیر

راه عذر بر شما بسته است

از آن جا که افرادی آگاهانه از انجام وظایف الهی و وجدانی خود سرباز می‌زنند، امام علیه السلام به آن‌ها هشدار می‌دهد که علم و آگاهی، راه عذر را بر این افراد بسته است؛ (قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ).

واقعیت آن است که گروهی از مردم ناآگاهانه گرفتار کارهای خلاف می‌شوند؛ اما گروه دیگری می‌دانند و بهانه‌جویی می‌کنند و پیوسته شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌نمایند. گاه به گمان این‌که خداوند غفور و رحیم است و گناه آن‌ها را می‌بخشد و گاه به این بهانه که علم آن‌ها قطعی و یقینی نیست و گاه سعی می‌کنند علم خود را به فراموشی بسپارند و خود را به نادانی بزنند.

همه این‌ها در پیشگاه خدا مسئولند و بهانه‌جویی‌ها هرگز عذری برای آن‌ها نزد خدا درست نخواهد کرد و اگر تاریخ اسلام را از اول تا کنون با دقت مطالعه کنیم بسیاری را می‌بینیم که مشمول این کلام امامند و گمان می‌کنند عذر دارند، در حالی که در پیشگاه خدا مسئولند.

این حکم شامل همه کسانی می‌شود که آگاهانه به بهانه‌های واهی با اصول یا فروع دین به مخالفت برخاسته‌اند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به خصوص در دوران خلافت خود گرفتار این‌گونه افراد

بود. در خطبه طالوتیه^۱ که کلینی (رضی الله عنه) در جلد هشتم کافی نقل کرده است، می خوانیم که امام (علیه السلام) گروهی از متخلفان از حق را مخاطب قرار داده می فرماید: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَأَنِّي عَالِمُكُمْ وَالَّذِي بَعَلِمِهِ نَجَاتُكُمْ وَوَصِيُّ نَبِيِّكُمْ وَخَيْرَةُ رَبِّكُمْ وَلِسَانُ نُورِكُمْ وَالْعَالَمُ بِمَا يُضِلُّكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ رُوِيَ أَنِّي نَزَلُ بِكُمْ مَا وَعَدْتُمْ وَمَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ وَسَيَسْأَلُكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ أُمَّتِكُمْ مَعَهُمْ تُخْشَرُونَ وَإِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَدَاً تَصِيرُونَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةٌ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرٍ وَهُمْ أَعْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَتَوَلَّوْا إِلَى الْحَقِّ وَتَتَيْبُوا لِلصِّدْقِ فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْحِ وَأَخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ سوگند به خدایی که دانه را در زیر زمین شکافته و انسانها را آفریده، شما به خوبی می دانید که من صاحب اختیار شمایم و همان کسی هستم که به پیروی او امر شده‌اید و عالمی که در علمش نجات شماست و وصی پیامبرتان و انتخاب شده پروردگارتان و لسان نورتان و عالم به مسائلتان هستم. به زودی وعده‌های مجازات الهی بر شما نازل می شود و گرفتار همان اموری می شوید که امت‌های پیشین گرفتار آن شدند و به زودی خداوند عزوجل شما را از پیشوایانتان سؤال می کند و با آنها محشور می شوید و فردا به سوی پروردگارتان خواهید رفت. به خدا سوگند اگر من به اندازه یاران طالوت^۲ یا به اندازه سربازان اسلام در جنگ بدر - که آنها به یقین دشمن شما هستند - شما را با شمشیر می زدم تا به سوی حق بازگردید و راه صداقت را پیش گیرید، این کار به پراکندگی‌ها پایان می داد و مایه آرامش بود. خداوندا! میان من و میان آنها به حق حکم فرما و تو بهترین حاکمانی»^۳.

۱. نام گذاری این خطبه به «طالوتیه» برای آن است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آن به یاران طالوت، فرمانده الهی بنی اسرائیل اشاره‌ای می کند.

۲. مجلسی (رضی الله عنه) مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام) عده اصحاب طالوت را سیزده و سیزده نفر می شمارد. (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۵).

۳. کافی، ج ۸، ص ۳۲.

علامه کمره‌ای رحمته الله علیه در منهاج البراعة در شرح این کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: این سخن منطبق بر موضع‌گیری‌های فراوانی است که در زندگی مملو از مخالفت‌های دشمنان آن حضرت به چشم می‌خورد؛ دشمنانی که او را از حقش بازداشتند در حالی که عالم به آن بودند.

سپس به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کند؛ از جمله دلایلی که آن حضرت در برابر اهل سقیفه آورد، زیرا بیشتر آن‌ها بر اساس نصوص صادره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن حضرت را به امامت و وصایت نصب کرده بود، از حق او آگاه بودند؛ ولی با این علم و آگاهی به مخالفت برخاستند. مورد دیگر موقف آن حضرت در برابر اهل شورای شش نفری بعد از وفات عمر بود که حق خود را به اهل شورا یادآور شد؛ ولی آنان آگاهانه مخالفت کردند و همچنین دلایلی که پس از قتل عثمان و پس از قضیه حکمین در صفین آورد، همه در برابر کسانی بود که بسیاری از آن‌ها می‌دانستند و بر اثر هوای نفس مخالفت می‌کردند. این سخن مولا درباره آن‌ها کاملاً صدق می‌کند که علم و آگاهی، عذر بهانه‌جویان را قطع می‌کنند و آنان پاسخی در پیشگاه خداوند در روز قیامت نخواهند داشت.^۱

* * *

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۳۷۳ (با تلخیص).

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنِّظَارَ، وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که زمانش پایان گرفته، خواهان مهلت است و آن کس که مهلت دارد
(در انجام کارهای نیک و نهی از گناه) کوتاهی می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیبؑ در کتاب مصادر، مرحوم آمدی در غررالحکم این کلام حکیمانه را با تفاوت‌هایی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴). ولی در نسخه غررالحکم که نزد ماست تفاوتی میان آنچه در نهج البلاغه آمده و آنچه در غررالحکم است نیست. (غررالحکم، ص ۲۶۶، ح ۵۷۷۰ و ص ۴۸۱، ح ۱۱۰۸۸) و همان‌گونه که در بیان مصادر حکمت پیشین گفتیم در کتاب شریف تحف العقول هر دو جمله توأم با یکدیگر در کلمات امام حسن مجتبیؑ آمده است که قاعدتاً از پدر گرامی‌اش امیرمؤمنانؑ آموخته است. (تحف العقول، ص ۲۳۶).

شرح و تفسیر

از دست دادن فرصت‌ها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، از یک واقعیت که دامان غالب مردم را می‌گیرد - هرچند گروهی از نیکان و پاکان از آن مستثنا هستند - خبر می‌دهد و مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که مهلت آن‌ها سرآمده؛ یا پیر و ناتوانند، یا بیمار و در آستانه مرگ و یا مستحق مجازاتند. این‌ها از خداوند متعال و یا از خلق خدا تقاضای مهلت می‌کنند تا خطاهای خود را جبران نمایند در حالی که زمانی طولانی فرصت در اختیار داشته و کاری نکرده‌اند.

امام علیه السلام درباره این‌ها می‌فرماید: «آن کس که زمانش پایان گرفته، خواهان مهلت است»؛ (كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْأَنْظَارَ، وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ). این‌ها همان‌ها هستند که قرآن مجید درباره آن‌ها می‌گوید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»؛ (آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آن‌ها فرا رسد می‌گوید: پروردگارا! مرا بازگردان شاید در آنچه ترک (و کوتاهی) کرده‌ام عمل صالحی انجام دهم».^۱

گروه دوم کسانی هستند که برای هرگونه اعمال نیک یا جبران گناهان گذشته فرصت دارند؛ جوانند، سالمند، در محیطی آرام و امن و امان زندگی می‌کنند؛

۱. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.

ولی با این حال از فرصت خود استفاده نمی‌کنند و پیوسته امروز و فردا می‌نمایند. امام (علیه السلام) درباره چنین کسانی می‌گوید: «آن کس که مهلت دارد تعلل می‌ورزد و کوتاهی می‌کند»؛ (وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ).

این‌ها همان کسانی هستند که امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابو حمزه، گویا از زبان آنان سخن می‌راند و عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَ الْأُمَالِ عُمْرِي؛ من به واسطه تعلل و تسویف و آرزوهای دور و دراز، عمرم را بر باد دادم». این یک واقعیت است که آمال و آرزوهای دور و دراز و جاذبه‌های شهوات به انسان اجازه نمی‌دهد از فرصتی که در دست دارد بهره‌گیرد و خطاها و گناهان گذشته را جبران نماید و با اعمال صالح آثار شوم آن‌ها را بزداید.

جوانان نباید بپندارند همیشه مر به سراغ پیران می‌رود و آنان در امانند. همچنین افراد سالم نباید تصور کنند که مردن مخصوص بیماران است و آن‌ها که ایمن هستند نباید چنین پندارند که همیشه در امن و امان خواهند بود.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ وَ طُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ؛ تأخیر انداختن توبه نوعی غرور و فریفتگی و امروز و فردا کردن مایه حیرت و سرگردانی است».^۱

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم. آن‌جا که به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ التَّسْوِيفَ بِأَمَلِكَ فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَ لَسْتَ بِمَا بَعْدَهُ فَإِنْ يَكُنْ غَدٌ لَكَ فَكُنْ فِي الْغَدِ كَمَا كُنْتَ فِي الْيَوْمِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ غَدٌ لَكَ لَمْ تَنْدَمْ عَلَى مَا فَوَّطْتَ فِي الْيَوْمِ؛ ای ابوذر از امروز و فردا کردن به سبب آرزوها بپرهیز. تو مسئول کار امروزت هستی نه کار فردا. اگر فردایی در کار بود فردا نیز چنان باش که امروز بودی و اگر فردایی در کار نباشد پشیمان بر کوتاهی‌های امروزت نخواهی شد (زیرا کوتاهی نکرده‌ای)».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰، ح ۳۶.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۷۵، ح ۳.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ «طُوبَى لَهُ» إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الْدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ.

امام علیؑ فرمود:

هرگز مردم به چیزی نگفتند: «خوشا به حال آن»؛ جز این که روزگار روز بدی را
برای او پنهان (و فراهم) کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز را گروه زیادی از عالمان شیعه و اهل سنت، چه آن ها که پیش از سید رضی می زیستند یا پس از او در کتاب های خود گاهی با تفاوت هایی آورده اند؛ از جمله شعبی (از تابعین متوفای ۱۰۴) و آمدی در غرر الحکم و زمخشری در ربیع الأبرار و وطواط در العُمرر و العُمرر و ابشیهی در المستطرف. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۴).

اضافه بر این خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد آن را با کمی تفاوت از ابن عباس نقل کرده و قاعدتاً ابن عباس این سخن را از استادش امیرمؤمنان علیؑ فرا گرفته است. (تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۵۸).

شرح و تفسیر

همه چیز دنیا در حال دگرگونی است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می کند و می فرماید: «هیچ گاه مردم به چیزی نگفتند: خوشا به حال او؛ مگر این که روزگار روز بدی را برای آن پنهان و فراهم ساخت»؛ (مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ «طُوبَى لَهُ» إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ).

معادل «طُوبَى لَهُ» در فارسی «خوشا به حال او» ست، «طُوبَى» مؤنث «أَطِيبٌ» به معنای بهتر و پاکیزه تر است.

برای این جمله کوتاه و پرمعنا دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که چون مردم چیزی را بستایند، حسودان، حسادتشان تحریک می شود و در زوال آن کوشش می کنند. به همین دلیل جمعی معتقدند باید نعمت های چشمگیر را از نظر حسودان مخفی داشت که در مقام دشمنی با آن برنیایند. درست است که باید انسان به مقتضای «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱ نعمت های الهی را آشکار سازد؛ ولی در برابر حسودان، استثنایی وجود دارد. به همین دلیل حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندش یوسف علیه السلام سفارش کرد که خواب خود را که نشانه اوج عظمت او در آینده است از برادران حسود پنهان کند.

تفسیر دیگر این که همه چیز دنیا در حال دگرگونی و زوال است؛ امروز ممکن

۱. ضحی، آیه ۱۱.

است همه درباره شخص معینی تعریف و تمجید کنند و نعمت‌های الهی را برای او کامل بدانند و بگویند: خوشا به حال او که مشمول چنین نعمت‌هایی است؛ اما چیزی نمی‌گذرد که دگرگونی‌های طبیعت دنیا، دامن او را می‌گیرد، ثروت از میان می‌رود، قدرت رو به افول می‌گذارد و جوانی و سلامت به پیری و بیماری منتهی می‌شود و این جاست که ستایش کنندگان سابق انگشت حیرت به دندان می‌گزند.

نمونه این مطلب همان است که در داستان قارون، اواخر سوره «قصص» در قرآن مجید آمده است. قرآن می‌گوید: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آن‌ها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!»^۱

اما هنگامی که عذاب الهی آن مغرور خودخواه خودبرتربین را فرا گرفت و قصرهایش در درون خاک مدفون شدند، آن‌ها که دیروز آرزوی زندگی او را می‌کردند به کلی دگرگون شدند و به فرموده قرآن «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»؛ و آن‌ها که دیروز آرزو می‌کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: «وای بر ما! گویا خدا روزی را بر هرکس از بندگان بخواند گسترش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می‌برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند!»^۲

۱. قصص، آیه ۷۹.

۲. قصص، آیه ۸۲.

احتمال سومی در تفسیر این جمله نیز داده شده است که ما آن را چندان مناسب نمی‌دانیم و آن این‌که هرگاه مردم شخص یا چیزی را بستایند، افراد شورچشم در میان آن‌ها ممکن است چشم بزنند و سبب زوال آن شوند، از این رو علامه مجلسی رحمته الله علیه در جلد ۶۰ بحارالانوار در تفسیر این جمله امام رحمته الله علیه می‌گوید: «گاه به ذهن انسان چنین خطور می‌کند که در چشم و تأثیر آن ممکن است اشاره‌ای به این معنا باشد، هرچند از بعضی از آیات و اخبار دور است»^۱.

در اشعار منسوب به علی رحمته الله علیه نیز این معنا آمده است آن‌جا که می‌فرماید:

أَحْسَنْتَ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ إِذْ حَسَنْتَ وَلَمْ تَخَفْ سُوءَ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ
وَسَأَلْتَنكَ اللَّيَالِي فَاعْتَرَزَتْ بِهَا وَعِنْدَ صَفْوِ اللَّيَالِي يَخْذُ الْكَدِرُ

هنگامی که دنیا به تو رو کرد به روزگار خوش‌بین شدی - و از عواقب سوء مقدرات نترسیدی.

شب‌ها را با سلامت گذراندی و مغرور شدی - در حالی که در شب‌های صاف و آرام ناگهان کدورت‌ها و ناراحتی‌ها حادث می‌شود.^۲

مرحوم محدث قمی داستان عبرت‌انگیزی در کتاب الکنی و الالقاب از شعبی در این زمینه نقل می‌کند و می‌گوید: من نزد «عبدالملک بن مروان» در قصر کوفه بودم در زمانی که سر «مصعب بن زبیر» را برای او آوردند و پیش روی او گذاشتند. بدن من شروع کرد به لرزیدن. «عبدالملک» گفت: چرا چنین شدی؟ گفتم: به خدا پناه می‌برم، من در همین قصر و در همین جا با «عبیدالله بن زیاد» بودم که دیدم سر حسین بن علی رحمته الله علیه را در برابر او گذاشته بودند. پس از مدتی در همین جا نزد «مختار» بودم که دیدم سر «عبیدالله بن زیاد» را پیش روی او گذاشتند. سپس در همین جا با «مصعب بن زبیر» بودم که دیدم سر «مختار» را

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۷.

۲. دیوان منسوب به امام رحمته الله علیه، ص ۱۹۹.

پیش روی او گذاشتند و اکنون سر «مصعب بن زبیر» در برابر توست. (اشاره به این که فکر کن سرنوشت تو چه خواهد شد). «عبدالملک» از جا برخاست و دستور داد آن کاخ را که در آن بودیم ویران کنند. (به گمان این که شوم است و همه این شومی‌ها از آن کاخ برمی‌خیزد).

سپس مرحوم محدث قمی می‌گوید: یکی از شعرای فارسی زبان این داستان را در ضمن شعر زیبایی آورده است:

نادر مردی ز عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه‌گاه	زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد	آه چه دیدم که دو چشم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بُد بر مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد	دست خوش او سر مختار شد
این سر مصعب به تقاضای کار	تا چه کند با تو دگر روزگار!

وَسُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَسِرٌّ أَلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ.

از امام عليه السلام درباره (قضا و) قدر سؤال کردند،

امام عليه السلام فرمود:

راه تاریکی است در آن گام ننهید، دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و راه پنهان الهی است، برای دستیابی به آن خود را به زحمت نیفکنید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در بیان اسناد این کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: پیش از سید رضی جماعتی از بزرگان از جمله مرحوم صدوق در کتاب توحید آورده و در کتاب فقه الرضا عليه السلام نقل شده است. سپس می‌گوید: مرحوم مجلسی آن را از پدرش و او هم از قاضی ابی حسین نقل می‌کند که نسخه‌ای از کتاب فقه الرضا عليه السلام را دیده که اطراف آن اجازات جماعتی از فضلا بوده و از مجموع آن قرائن استفاده کرده است که این کتاب واقعاً تألیف امام رضا عليه السلام و خط او بر آن است. بعد از سید رضی نیز بعضی مانند سبط بن جوزی در تذکره الخواص آن را از ابن عباس نقل کرده‌اند. مرحوم خطیب در آغاز این سخن می‌گوید: این کلام تابع کلام ۱۰۸ است (که امام عليه السلام مطالبی در آن بیان فرموده سپس مردی برخاسته و از قدر سؤال کرده و امام عليه السلام چنین پاسخی گفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۵).

شرح و تفسیر

راه پر پیچ و خم و ظلمانی

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به یکی از مسائل مهم عقیدتی یعنی مسئله قضا و قدر در پاسخ کسی که از این مسئله پرسید اشاره کرده، می‌فرماید: «این راه تاریکی است در آن گام ننهید و دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و راز پنهان الهی است، برای گشودن آن خود را به زحمت نیفکنید»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ علیه السلام: طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَسِرٌّ أَللَّهُ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ). مسئله قضا و قدر و جبر و تفویض از بزرگترین و پیچیده‌ترین مسائلی است که از هزاران سال پیش مورد توجه انسان‌ها بوده و دانشمندان و فلاسفه و متکلمان در این زمینه سخن بسیار گفته‌اند. گروهی به دلایل مختلف گرایش به سوی جبر و قضا و قدر جبری پیدا کرده‌اند. به گمان این‌که اعتقاد به اختیار انسان با توحید افعالی خداوند سازگار نیست و یا به تصور این‌که قانون علیت، اختیار را نفی می‌کند و یا به انگیزه‌های سیاسی و روانی، انسان را در کارهایش مجبور و مسلوب الاختیار دانسته‌اند.

این در حالی است که انکار اختیار، نه تنها انسان را تبدیل به ابزاری فاقد اراده و ارزش می‌کند بلکه تمام مسائل تربیتی را زیر سؤال می‌برد و دعوت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و تکلیف و آزمایش الهی و ثواب و عقاب و جنت و نار، همه بیهوده خواهد بود.

البته فلاسفه و عالمان باید از طرق استدلالی، مشکلات جبر را حل کنند و از نظر ما کاملاً حل شده است که شرح آن ذیل حکمت ۷۸ آمد و از آن مشروح‌تر در تفسیر نمونه و کتاب انوارالاصول آمده است؛ ولی توده مردم برای این که به گمراهی نیفتند باید در این مسئله به همان استدلالات ساده قناعت کنند و به گفته شاعر:

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم
دلیل اختیار را تصمیم‌گیری‌های مختلف، و آزادی اراده را که با وجدان درک می‌کنند بدانند و به همین مقدار قانع باشند.

به همین دلیل امام (علیه السلام) در کلام حکیمانه بالا مخاطب و امثال او را که از افراد عادی بودند از پیمودن این راه منع کرده و آن را دریایی ژرف و خطرناک شمرده و از اسرار الهی معرفی فرموده که نباید خود را برای فهم آن به زحمت افکند.

قرآن مجید در آیات مختلف، برای فهم عموم، پرده از روی بخشی از آن برداشته می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ ما راه را به انسان نشان دادیم می‌خواهد شکرگزار باشد یا کفران‌کننده.^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ ما اسباب هدایت را در اختیار انسان گذاشتیم. آن کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و آن کس که نمی‌خواهد ایمان بیاورد.^۲

از آن جا که توجه به مسئله اختیار و آزادی اراده گاه انسان را به تفویض می‌کشاند و آدمی سیطره الهی را بر خود انکار می‌کند و خویش را «فَعَالٌ مَا يَشَاءُ» می‌پندارد، در جای دیگری قرآن می‌گوید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ شما اراده نمی‌کنید مگر این که خدا اراده کند.^۳ اشاره به این که شما آزادید اما در عین

۱. انسان، آیه ۳.

۲. کهف، آیه ۲۹.

۳. انسان، آیه ۳۰.

حال خداوند هر زمان می‌تواند این آزادی را از شما بگیرد.

چه زیباست کلمات اهل بیت علیهم‌السلام که ما را از هرگونه افراط و تفریط در این مسئله مهم و پیچیده باز داشتند و طبق فرموده امام صادق علیه‌السلام: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَ لَکِنَّ أَمْرَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؛ نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان این دو است»^۱. امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در پاسخ یکی از یاران خود که پرسید: آیا خداوند کارها را به بندگانش تفویض کرده است؟ فرمود: «اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ؛ خداوند تواناتر از آن است». عرض می‌کند: آیا آن‌ها را بر معاصی مجبور کرده؟ امام علیه‌السلام می‌فرماید: «اللَّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ؛ خداوند عادل‌تر و حکیم‌تر از این است (که بندگانش را مجبور به معصیت کند و بعد آن‌ها را مجازات نماید)»^۲.

پیش از این مثال ساده‌ای برای مسئله «امر بین امرین» ذکر کردیم که برای همه گروه‌ها قابل فهم است. گفتیم هنگامی قطار برقی را به دست راننده آن می‌سپارند که مسیری را طی کند و شخصی که متصدی نیروگاه برق است برق در درون سیم‌ها می‌فرستد. راننده با استفاده از نیروی برق، قطار خود را با اختیار خود به حرکت درمی‌آورد و به آن سمت که مایل است پیش می‌برد ولی چنان نیست که این کار مطلقاً به او تفویض شده باشد، زیرا آن‌کس که تشکیلات مولد برق را در اختیار دارد، هر لحظه که بخواهد می‌تواند آن را قطع و قطار را در جای خود متوقف کند، پس نه جبر است و نه واگذاری مطلق و چیزی میان این دو است که هم با توحید افعالی می‌سازد و هم با مسئله عدالت و حکمت خداوند.

این کلام حکیمانه به صورت دیگری در کتاب مصادر نهج البلاغه نقل شده است: «قَالَ علیه‌السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ طَرِيقُ مُظْلِمٍ فَلَا تَسْلُكُوهُ ثُمَّ سُئِلَ ثَانِيًا فَقَالَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ ثُمَّ سُئِلَ ثَالِثًا فَقَالَ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛ از امام علیه‌السلام درباره قضا

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۱۳.

۲. همان، ص ۱۵۷، ح ۳.

و قدر سؤال کردند فرمود: راه تاریکی است در آن گام ننهید، دوباره پرسیدند، فرمود: دریای عمیقی است وارد آن نشوید. مرتبه سوم سؤال کردند، فرمود: این راه نهان الهی است برای گشودن آن به خود زحمت ندهید».^۱

جالب این‌که در کتاب فقه الرضا علیه السلام اضافه‌ای نیز دارد و آن این‌که برای چهارمین بار از امام علیه السلام پرسیدند که ما را از این مسئله آگاه ساز. امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ»؛ آنچه را خداوند از رحمت برای مردم می‌گشاید کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد و آنچه را خداوند امساک می‌کند کسی نمی‌تواند آن را بفرستد».^۲ شخص سؤال کننده در این جا عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما از تو درباره اختیار و آزادی اراده که به وسیله آن برمی‌خیزیم و می‌نشینیم پرسش کردیم. امام فرمود: آیا آزادی و اختیار را با خدا دارید یا بدون خدا؟ آن‌ها خاموش شدند و نتوانستند پاسخی بگویند. امام علیه السلام فرمود: اگر بگویید با خدا دارید (یعنی شریک خدا در این امر هستی) من شما را به قتل می‌رسانم (زیرا مشرک شده‌اید) و اگر بگویید بدون خداوند ما دارای آزادی اراده هستیم باز شما را به قتل می‌رسانم (زیرا نفی قدرت خدا و حاکمیت او کرده‌اید).

عرض کردند: پس چه بگوییم ای امیرمؤمنان! (که در وادی کفر قدم نگذاریم) فرمود: «تَمْلِكُونَهَا بِالَّذِي يَمْلِكُهَا دُونَكُمْ فَإِنْ أَمَدَّكُمْ بِهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ عَطَائِهِ وَإِنْ سَلَبَهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ بَلَائِهِ إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا عَلَيْهِ أَقْدَرَ كُمْ؛ شما صاحب اختیار و اراده می‌شوید به سبب این‌که خداوند این آزادی اراده را به شما بخشیده. اگر آن را برای شما نگه دارد از عطای اوست و اگر سلب کند از بلای اوست. مالک حقیقی آنچه او به شما بخشیده تنها خداست و قادر حقیقی بر

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۵.

۲. فاطر، آیه ۲.

چیزی است که شما را بر آن قدرت داده است».

سپس امام علیه السلام به جمله شریفه «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» استدلال فرمود. حاضران تفسیر این جمله را از امام علیه السلام خواستند. امام فرمود: «لَا حَوْلَ عَن مَعْصِيَتِهِ إِلَّا بِعِزَّتِهِ وَلَا قُوَّةَ عَلَى طَاعَتِهِ إِلَّا بِعَوْنِهِ؛ هیچ مانعی در راه معصیت او نیست مگر تقوایی که خدا در اختیار انسان گذارد و هیچ قوتی بر طاعت او نیست مگر به کمک قدرتی که او به انسان بخشیده است».^۱

مثالی را که ما آوردیم دقیقاً منطبق است بر آنچه امام علیه السلام در این حدیث نورانی فرموده است.

آخرین نکته‌ای را که لازم می‌دانیم به آن اشاره کنیم این است که واژه «قَدَر» به معنای اندازه‌گیری است؛ ولی در این‌گونه موارد به معنای تقدیرات الهی و مقدرات اوست که بعضی از ناآگاهان آن را به معنای جبر تفسیر کرده‌اند. شرح بیشتر درباره تفسیر کلمه قضا و قدر در ذیل کلمه حکمت‌آمیز ۷۸ گذشت.

۲۸۸

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا أُرْذِلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ.

امام علیؑ فرمود:

هرگاه خداوند بنده‌ای را (به سبب گناهانش) پست بشمرد

علم را از او دریغ می‌دارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف، تنها می‌گوید: آمدی در غررالحکم آن را به عین عبارت مرحوم سید رضی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۶).

شرح و تفسیر

گوهر علم را به ناهلان نمی دهند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به عظمت مقام علم و عالم کرده می فرماید: «هرگاه خداوند بنده‌ای را پست بشمرد علم را از او دریغ می دارد»؛
(إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَبْدًا حَظْرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ).

«أَرَادَ» از ماده «رَدَل» به معنی پست و «حَظْرَ» از ریشه «حَظْرَ» به معنای منع است.

بدیهی است خداوند، هم حکیم است و هم عادل، و هرگز کاری برخلاف حکمت و عدالت نخواهد کرد، پست شمردن افراد به یقین بر اثر گناهان و معاصی آنهاست و مفهوم این سخن آن است که افرادی که بر اثر گناه از درگاه خداوند بیرون شوند خداوند بزرگترین موهبت را که موهبت علم است از آنها منع می کند.

امام علیه السلام در این کلام شریف می خواهد درس مهم اخلاقی به همگان بدهد که اگر علاقه‌ای به علم و دانش و محضر علما و دانشمندان نداشتید بدانید این بر اثر تاریکی قلب شما و گناهایی است که مرتکب شده‌اید. علم، نور است و هیچ انسانی که دارای چشم سالم است از نور نمی‌گریزد، این خفاش صفتانند که از نور وحشت دارند و در تاریکی‌ها به حرکت در می‌آیند.

در اهمیت علم، همین بس که طبق صریح آیات قرآن مجید، چیزی که سبب

فضیلت آدم بر فرشتگان شد و مسجود آنها گردید علم و دانشی بود که خداوند به آدم بر اثر استعدادش داد.

نیز در اهمیت علم همین بس که خداوند در قرآن مجید نام دانشمندان را پس از نام خود و فرشتگان آورده می‌فرماید: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ).

نیز همین فخر برای دانشمندان کافی است که قرآن دربارهٔ وزیر سلیمان که توانست در یک چشم برهم زدن تخت ملکهٔ سبا را از یمن به شام بیاورد می‌گوید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ...»؛ کسی که علم و دانشی از کتاب آسمانی داشت...^۱.

همچنین با صراحت می‌گوید: عالمان هستند که به آنچه بر تو (ای پیامبر) نازل شده ایمان می‌آورند و آن را حق می‌دانند؛ «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ»^۲.

سرانجام مقامات والا را ویژهٔ مؤمنان و عالمان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی را که صاحب علمند درجات رفیعی می‌بخشد.^۳

آیات و روایات دربارهٔ اهمیت و مقام عالم و دانشمند بیش از آن است که در این بحث کوتاه بگنجد، شرح آن نیاز به کتاب‌های فراوان دارد.

بدیهی است خداوند این موهبت عظمی را از افراد رذل و پست که بر اثر اعمال زشتشان به پستی گراییده‌اند دریغ خواهد داشت.

این سخن را با حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام پایان می‌دهیم: علامه

۱. نمل، آیهٔ ۴۰.

۲. سبا، آیهٔ ۶.

۳. مجادله، آیهٔ ۱۱.

مجلسی علیه السلام از آن حضرت نقل می‌کند که مردی از فقهای شیعه خدمت امام علیه السلام رسید. این مرد پیش از این با بعضی از ناصیین (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) سخن گفته و آن‌ها را محکوم کرده بود؛ محکومیتی که به رسوایی‌شان انجامید. این مرد بر امام هادی علیه السلام وارد شد. در صدر مجلس مکان ویژه‌ای بود که امام علیه السلام خارج از آن نشسته بود و در حضورش گروهی از علویین و بنی‌هاشم بودند. امام علیه السلام آن مرد عالم را بالا برد تا آن‌جا که در مکان ویژه نشاند و در برابر او نشست.

این کار بر اشراف علویین و بنی‌هاشم که در مجلس بودند گران آمد. علویین، امام را بالاتر از آن می‌دانستند که به او عتاب کنند؛ ولی پیرمردی که در میان هاشمیین (منظور از هاشمی عباسی است) بود، عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا این درست است که یک مرد عامی را بر سادات بنی‌هاشم اعم از فرزندان ابوطالب و عباس مقدم می‌داری؟ امام علیه السلام فرمود: پرهیزید از این که مشمول این آیه باشید: «**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ**»؛ آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آن‌ها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی‌گردان می‌شوند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟»^۱

سپس فرمود: آیا راضی هستید که قرآن مجید در میان ما حکم باشد؟ عرض کردند: آری. فرمود: آیا خدا نمی‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه‌واردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می‌بخشد؛ و هنگامی که گفته

۱. آل عمران، آیه ۲۳.

شود: «برخیزید»، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد.^۱

بنابراین خدا برای عالم مؤمن راضی نشده مگر این‌که بر مؤمن غیر عالم برتری پیدا کند. همان‌گونه که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است.

سپس آیات زیادی از قرآن مجید را درباره برتری عالمان بر غیر عالمان تلاوت فرمود و آن مرد عباسی محکوم شد.^۲

* * *

۱. مجادله، آیه ۱۱.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ
 وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ
 أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفاً
 مُسْتَضْعَفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصِلُّ وَإِ لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ
 قَاضِياً وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ
 وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْنِهِ وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ
 وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغَلِبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ
 أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَى
 فَيُخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنَّ لَمْ
 تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.

امام علیؑ فرمود:

در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین بود): آنچه او را در نظرم
 بزرگ جلوه می داد کوچکی دنیا در نظر او بود. او از تحت حکومت شکم خارج بود،
 از این رو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال آن نمی رفت) و آنچه را

می یافت زیاد مصرف نمی کرد. بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند. (به دلیل نهایت تواضع بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می شمردند؛ ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی آمد. پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی کرد. هیچ کس را نسبت به کاری که انجام داده، در آن جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا عذر او را بشنود. او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی کرد. همواره سخنی می گفت که خود انجام می داد و چیزی را که انجام نمی داد نمی گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت، کسی بر او غلبه نمی یافت. او بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن. او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می آمد اندیشه می کرد که کدام به هوا و هوس نزدیک تر است، با آن مخالفت می ورزید. (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می شمرد، اگر می خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آن ها سبقت بگیرید و اگر نمی توانید همه آن ها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) و بدانید انجام دادن مقدار کم بهتر از ترک بسیار است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در کتاب های فراوانی قبل و بعد از سید رضی رحمته الله علیه آمده است؛ ولی جمعی آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند و جمع دیگری از حسن بن علی علیه السلام. مرحوم کلینی در اصول کافی آن را امام حسن علیه السلام نقل می کند (به صورتی مبسوط تر) همچنین ابن شعبه حرانی در تحف العقول و نیز ابن قتیبه در عیون الاخبار و همه این ها پیش از مرحوم سید رضی می زیستند. نیز خطیب بغدادی پیش از آن ها در کتاب تاریخ بغداد از امام حسن علیه السلام نقل کرده است. و زمخشری در ربیع الإبرار آن را از امیرمؤمنان علیه السلام آورده است و از کلام ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین برمی آید که نسبت این سخن به امیرمؤمنان علیه السلام مشهور و معروف بوده است. (در غررالحکم نیز از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۷).

→ این کلام خواه از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده باشد یا از امام مجتبی علیه السلام از یک سرچشمۀ زلال نشأت گرفته و قاعدتاً امام مجتبی آن را از پدرش امیرمؤمنان علیه السلام شنیده است. شاهد این سخن کلامی است که مرحوم طبرسی نویسنده کتاب مشکاة الانوار آورده است او می‌گوید: این سخنی است از امیرمؤمنان که امام حسن علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش آن را بیان فرمود. (مشکاة الانوار، ص ۴۲۱).

از آنچه در بالا آمد روشن می‌شود که سخن مرحوم شوشتری در شرح نهج البلاغۀ خود (ج ۱۲، ص ۴۶۷) که می‌گوید: تمام علمای شیعه و اهل سنت متفقند که این کلام از امام حسن مجتبی علیه السلام است، سخن صحیحی به نظر نمی‌رسد و این گفتار از مرد محققى مانند ایشان که احاطۀ وسیعی به کلمات داشته است غیر منتظره است.

شرح و تفسیر

برادری با تمام صفات انسانی

در این گفتار نورانی امام علیه السلام، سخن از برادری است که دارای یازده صفت برجسته از فضایل مهم انسانی است؛ فضائلی که در قرآن مجید و روایات اسلامی با اهمیت فراوان ذکر شده است. در این‌که آیا این برادر دینی یک شخص معین خارجی بوده و یا از قبیل تمثیل است مختلف سخن گفته‌اند. گروهی از شارحان نهج البلاغه معتقدند کلام امام علیه السلام اشاره به شخص خاصی است؛ اما در این‌که این شخص چه کسی بوده اختلاف نظر دارند. بعضی او را ابوذر غفاری و برخی عثمان بن مظعون، عده‌ای مقداد و گروهی حتی رسول خدا پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ذکر کرده‌اند.

جمعی دیگر معتقدند این بیان از قبیل تمثیل است. امام علیه السلام برای این‌که الگو و اسوه‌ای جهت شناخت انسان‌های بافضیلت و والا مقام ارائه دهد، شخصی را فرض کرده که واجد این صفات عالی است. و قرائنی در کار است که نظر دوم را تأیید می‌کند که بعداً به آن اشاره می‌کنیم.

ولی هرکدام از این دو نظر واقعیت داشته باشد، در اهمیت گفتار حکیمانه مزبور تفاوتی ندارد و انسانی بافضیلت و واقعی در این کلام ترسیم شده است تا طالبان فضیلت و پویندگان راه قرب پروردگار از او سرمشق بگیرند.

نخست می‌فرماید: «در گذشته برادری الهی و دینی داشتم (که وصفش چنین

بود)؛ «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ».

آن‌گاه امام علیه السلام یازده صفت بسیار ممتاز درباره این برادر دینی الهی بیان می‌کند:

نخست می‌فرماید: «آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می‌داد کوچکی دنیا در نظر او بود»؛ «وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ».

این مسئله‌ای مهم است که دنیا در نظر انسان کوچک باشد و خداوند، بزرگ. این کوچکی سبب می‌شود که برای رسیدن به مال و مقام و ثروت و شهوت به سراغ گناه نرود و برای رسیدن به آن زیاد دست و پا نزنند. حرص و طمع و حسادت و صفاتی از این قبیل را که زائیده حب دنیا است از خود دور سازد. امام علیه السلام در خطبه «همام» درباره صفات پرهیزکاران نیز به همین معنا با عبارت زیبای دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خداوند، با عظمت در نظر آن‌ها جلوه کرده از این رو ماسوی الله در نظر آن‌ها کوچک است».

در حکمت ۱۲۹ باز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است، می‌فرماید: «عِظْمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ؛ بزرگی خالق نزد تو، مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند». تا انسان به این مقام نرسد پیوسته دین و ایمان او در خطر است.

در تعبیر دیگری از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: والامقام‌ترین انسان‌ها کیست؟ (مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ خَطَرًا) امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «کسی که دنیا را برای خود بزرگ نشمرد»؛ (مَنْ لَمْ يَرَ لِلدُّنْيَا خَطَرًا لِنَفْسِهِ).^۱

در دومین وصف می‌فرماید: «او از تحت حکومت شکم خارج بود از این رو آنچه نمی‌یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال او نمی‌رفت) و آنچه را می‌یافت

زیاد مصرف نمی‌کرد؛ (وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ).

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از رسول خدا ﷺ نقل شده می‌خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجُوفَانَ الْبُطْنُ وَالْفَرْجُ؛ بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد آتش دوزخ می‌شوند دو چیز میان تهی است: شکم و فرج».^۱

حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب آمده است: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَمَضَلَّاتُ الْفِتَنِ وَشَهْوَةُ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ؛ سه چیز است که بعد از خودم بر امتم از آن بیمناکم: گمراهی بعد از معرفت و آزمایش‌های گمراه‌کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی».^۲

در حدیث دیگری نیز در همان باب از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «هیچ عبادتی برتر از خویشتن‌داری در مورد شکم و شهوت جنسی نیست»؛ (مَا مِنْ عِبَادَةٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ).^۳

در سومین وصف می‌فرماید: «بیشتر اوقات زندگانی‌اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می‌گفت بر گویندگان چیره می‌شد و عطش سؤال‌کنندگان را فرو می‌نشاند»؛ (وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ). «بَدَّ» به معنای غلبه و پیشی گرفتن است و «نَقَعَ» به معنای سیراب کردن و «غلیل» به معنای تشنگی.

اشاره به این‌که هرگاه سخن می‌گفت گزیده و حساب‌شده می‌گفت به گونه‌ای که از همه پیشی می‌گرفت و مستمعین را بهره‌مند می‌ساخت و عطش آن‌ها را فرو می‌نشاند.

آن‌گاه در چهارمین وصف می‌فرماید: «(به دلیل نهایت تواضع بر حسب

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۵.

۲. همان، ح ۶.

۳. همان، ص ۸۰، ح ۷.

ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می شمردند ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت در می آمد؛ (وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَاِدٍ).

آری آن‌ها اظهار قدرت و توانایی نمی کنند و متکبر و خودبزر بین نیستند ولی مرد عملند؛ به هنگام بروز مشکلات یا در میدان جهاد در مقابل دشمن، توانایی خویش را آشکار می سازند و دشمن را درهم می کوبند.

سپس در پنجمین وصف می فرماید: «پیش از حضور در مجلس داوری، دلیلی اقامه نمی کرد»؛ (لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا).

«یُدْلِي» از ماده «ادلاء» در اصل به معنای فرستادن دلو در چاه برای کشیدن آب است و گاه به معنای رشوه دادن نیز استعمال شده و به اقامه دلیل در نزد قاضی یا جز او نیز «ادلاء» گفته می شود.

اشاره به این که اگر حقی را می خواست از دیگری بگیرد، جار و جنجال به راه نمی انداخت و زمین و آسمان را از فریاد خود پر نمی ساخت فقط بعد از حضور در محضر قاضی دلیل خود را ارائه می کرد.

به تعبیر دیگر او پیوسته تابع قانون شرع بود و چیزی ماورای قانون خدا از کسی نمی طلبید.

اضافه بر این، این کار باعث آبرومندی اوست زیرا چه بسا قبل از رفتن به محکمه قاضی جار و جنجال زیادی راه بیندازد که حق من پایمال شده؛ ولی هنگامی که قاضی به قضاوت می نشیند حکم به بی حقی او می کند و این باعث سرافکنگی اوست.

آن‌گاه امام (علیه السلام) در ششمین وصف این برادر الهی می فرماید: «هیچ کس را نسبت به کاری که انجام داده، در آن جا که امکان داشت عذری داشته باشد ملامت نمی کرد تا عذر او را بشنود»؛ (وَ كَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي

مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ).

به یقین شتاب کردن در ملامت افراد کار عاقلانه‌ای نیست. چه بسا برای کار خلافی که انجام داده‌اند عذری داشته‌اند که اگر انسان آن عذر را بشنود آن‌ها را معذور می‌داند و از ملامتی که قبلاً کرده پشیمان می‌شود و ناچار از عذرخواهی می‌گردد، بنابراین چرا عجله کند و پیش از شنیدن عذر طرف، زبان به ملامت و سرزنش او بگشاید.

به خصوص اگر این‌گونه مسائل در مورد افراد عالم و عاقل و فهمیده باشد که احتیاط کردن بسیار سزاوارتر است.

قرآن مجید در داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام در سوره «کهف»، صحنه‌هایی از این مطلب را نشان داده که موسی علیه السلام در قضاوت عجله می‌کرد و خضر را بر کارش سرزنش می‌نمود اما هنگامی که عذر او را شنید دانست که آنچه انجام داده، حق و به فرمان خدا بوده است.

آن‌گاه در هفتمین وصف می‌فرماید: «او هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی‌کرد»؛ (وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ).

روشن است، اگر انسان هنگام ابتلا به درد شکایت کند، چنانچه برای دوستان باشد سبب آزرده‌گی خاطر آن‌ها می‌شود و اگر برای دشمنان باشد سبب شادی و شماتت آن‌ها می‌گردد؛ اما اگر به هنگام بهبودی باشد توأم با نوعی شکرگزاری است و به بیان دیگر حکایت است نه شکایت.

کلینی رحمته الله در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند: «مَنْ اِشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَادَّى إِلَى اللَّهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كِعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قَالَ أَبِي فَقُلْتُ لَهُ مَا قَبُولُهَا؟ هَر كَسِي شَبِي بِيَمَارٍ شَوْد وَ اَن كَوْنَهُ كَه شَايِسْتَه اَسْت بِيَمَارِي رَا قَبُول وَ تَحْمَل كَنْد وَ شُكْر اَن رَا بَه پِيَشْكَاه خَدَاوَنْد بَه جَا اَوْرَدْ، مَانَنْد عِبَادَتْ شَصْت سَال اَسْت. رَاوِي مِي كَوِيْد: پَر سِيْدِم: قَبُول اَن بَه طَوْر شَايِسْتَه يَعْْنِي چَه؟»

امام (علیه السلام) فرمود: «يَصْبِرُ عَلَيْهَا وَلَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَإِذَا أَصْبَحَ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا كَانَ؛ بر آن صبر می‌کند و به کسی از آن خبر نمی‌دهد؛ ولی هنگامی که صبح شد (و عافیت یافت) خدا را بر آنچه واقع شده است شکر می‌گوید».^۱

در همین باب روایات فراوان دیگری در این زمینه وارد شده است. البته روشن است که حکایت از بیماری برای طیب و امثال آن ارتباطی به شکایت ندارد.

شاهد این سخن حدیثی است که کلینی (علیه السلام) در باب بعد، تحت عنوان «حد الشکایة» از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که از آن حضرت درباره شکایت مریض سؤال کردند، فرمود: اگر کسی بگوید دیشب بیمار بودم و بر اثر بیماری خوابم نبرد این (حکایت است و) شکایت نیست. شکایت این است که بگوید به چیزی مبتلا شدم که احدی به آن مبتلا نشده بود.^۲

سپس در هشتمین وصف می‌فرماید: «همواره سخنی می‌گفت که خود انجام می‌داد و چیزی را که انجام نمی‌داد نمی‌گفت»؛ (وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ).

این جمله شبیه چیزی است که از امام (علیه السلام) در جای دیگر نقل شده و فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنُهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را دعوت به اطاعتی (نسبت به او امر الهی) نمی‌کنم جز این که خودم پیش از شما آن را انجام می‌دهم و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم جز این که خودم قبلاً آن را ترک می‌گویم».^۳

قرآن مجید نیز شاهد این مدعاست آن جا که به زبان سرزنش و توبیخ

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۵.

۲. همان، ص ۱۱۷، ح ۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! این کار مایه خشم عظیم خداوند است که سخنی بگویید و عمل ننمایید.^۱

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این جمله امام علیه السلام دارند و می‌گویند: منظور این است که همواره قولی می‌دهد که به آن قول عمل می‌کند نه این که به مردم قول دهد و بعداً عمل نکند؛ ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در نهمین وصف می‌فرماید: «اگر در سخن گفتن مغلوب می‌شد هرگز در سکوت کسی بر او غلبه نمی‌یافت»؛ (وَكَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ).

اشاره به این که او کمتر سخن می‌گفت و بیشتر سکوت می‌کرد به گونه‌ای که دیگران در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند؛ ولی هیچ‌کس در سکوت بر او پیشی نمی‌گرفت و این در واقع نکوهش و مذمتی است از پراگویی و مدح و ستایشی است درباره سکوت، زیرا می‌دانیم سخن گفتن خطرات زیادی دارد؛ بسیاری از گناهان کبیره با سخن انجام می‌شود و پرهیز از آنان به وسیله سکوت حاصل می‌گردد.

سالکان طریق الی الله یکی از مهم‌ترین مواد برنامه خود را صمت و سکوت می‌دانند و هرگز حضور قلب و نیروهای خود را با سخن گفتن بسیار به هدر نمی‌دهند و در حال سکوت می‌توانند بیشتر درباره عظمت خدا بیندیشند و به اصلاح خویش پردازند. به همین دلیل افرادی که سکوت فراوان دارند، افرادی فکور و آگاهند.

۱. صف، آیه ۲ و ۳.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «مِنْ عَلامَاتِ الْفِقْهِ الْجِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ از نشانه های فهم و شعور، بردباری و علم و سکوت است. به یقین سکوت، دری از درهای دانش است. سکوت، محبت مردم را به انسان جلب می کند و راهنما به سوی هر خیر است.^۱

از روایاتی که کلینی رحمته الله در باب پیش گفته (الصَّمْتُ وَحِفْظُ اللِّسَانِ) نقل کرده معلوم می شود که در عصر ائمه علیهم السلام بعضی از اصحاب، زبان خود را در مدح آن حضرت و اسرار اهل بیت علیهم السلام باز می گذاشتند و سبب مشکلاتی برای شیعیان می شدند. در آن زمان، ائمه هدی علیهم السلام پیروان خود را به سکوت مضاعف دعوت می کردند، از این رو در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود به نام «سالم» فرمود: «يَا سَالِمُ احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلَمَ وَلَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلَيَّ رِقَابِنَا؛ ای سالم! زیانت را حفظ کن تا سالم بمانی و مردم را بر گردن ما سوار نکن.»^۲

درباره سکوت به کرار به تناسب سخنان مولا علیه السلام سخن گفتیم و پس از این نیز خواهد آمد.

البته روشن است سخنان سنجیده و حساب شده در باب تعلیم و تعلم، امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن مستثناست. در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۸۲ بحث فراوانی در این زمینه داشتیم.

سپس در دهمین وصف او که در واقع تأییدی بر وصف گذشته است، می فرماید: «او بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن»؛ (وَكَانَ عَلَيَّ مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَيَّ أَنْ يَتَكَلَّمَ).^۳

روشن است که بسیاری از علوم و دانش هایی که عاید انسان می شود از طریق

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۱.

۲. همان، ح ۳.

شنوایی است. تمام دروس را انسان از استادش با شنیدن فرا می‌گیرد و حل مشکلات را از این طریق انجام می‌دهد. درست است که سخن گفتن اگر به صورت تعلیم به دیگران باشد آن هم دارای فضیلت بسیار است؛ ولی فراموش نکنیم که این سخن گفتن در صورتی مفید است که طرف، سکوت کند و سخنان را بشنود.

به خصوص اگر انسان در محضر عالمی حضور پیدا کند، هرچه سکوت و استماعش بیشتر باشد بهره‌ او بیشتر خواهد بود و به عکس اگر در محضر او پرحرفی کند از فواید مهمی محروم خواهد شد.

بعضی از شعرا در این جا نکته‌ای دارند و می‌گویند: اگر خداوند دو گوش به انسان داده و یک زبان، معنایش این است که شنیدن تو باید دو برابر گفتن تو باشد.

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو آن‌گاه در یازدهمین و آخرین وصف می‌فرماید: «او چنان بود که هرگاه دو کار برایش پیش می‌آمد اندیشه می‌کرد که کدام به هوا و هوس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌ورزید. (و آن را که خلاف هوای نفس بود مقدم می‌شمرد)؛ (وَكَانَ إِذَا بَدَّهٖ أَمْرَانِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَىٰ فَيُخَالِفُهُ)»^۱.

بسیار می‌شود که انسان در زندگی خود بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که کاری را انجام دهد یا نه و گاه به تردید می‌افتد که کدام یک از فعل و ترک یا کدام یک از دو کار متضاد، به رضای خدا نزدیک‌تر است. امام علیه السلام در بیان این وصف برادر الهی معیاری بیان فرموده و آن این‌که بنگرد کدام طرف موافق هوای نفس است، آن را رها سازد و به سراغ طرفی برود که برخلاف هوای نفس اوست و این

۱. در بعضی از نسخه‌ها به جای «يَنْظُرُ»، «نَظَرَ» و به جای «يُخَالِفُهُ»، «خَالَفَهُ» آمده که تفاوتی در معنا ایجاد نمی‌کند.

معیاری است برای شناخت حق از باطل در موارد شک و تردید و قرار گرفتن بر سر دو راهی‌های زندگی.

در پایان، امام (علیه السلام) در مقام نتیجه‌گیری کلی از مجموع این صفات برجسته انسانی که این برادر الهی واجد همه آنها بود می‌فرماید: «اگر می‌خواهید راه سعادت و نجات را پیدا کنید) بر شما باد که این صفات را تحصیل کنید، پیوسته با آن باشید و از یکدیگر در داشتن آنها سبقت بگیرید و اگر نمی‌توانید همه آنها را انجام دهید (به مقدار توان انجام دهید) و بدانید انجام مقدار کم بهتر از ترک بسیار است»؛ (فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَأَلْزَمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنَّ لَمْ تَسْتَطِيعُواهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ اخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ).

نکته‌ها

۱. مجموعه‌ای از صفات برجسته انسانی

آنچه امام (علیه السلام) در این کلام نورانی آورده مجموعه‌ای است از صفات برجسته انسانی که هم جنبه‌های فکری را فرا می‌گیرد و هم مسائل اخلاقی و عملی را. تقریباً نیمی از این مجموعه، نفی رذائل است و نیمی از آن کسب فضایل. نخست امام (علیه السلام) از مسئله وسعت فکر و علو همت و جهان‌بینی صحیح سخن می‌گوید و سپس به مسائل مثبتی مانند تواضع و شجاعت و سکوت و تسلط بر نفس و نیز پرهیز از رذائلی همچون سلطان بطن و پرخوری و پیش‌داوری‌های بی‌مورد و ترک گفتار بدون عمل و سرزنش نکردن عذرخواهان و عدم ناله و شکایت از دردها اشاره می‌کند.

در بعضی جنبه مثبت و منفی هر دو با هم آمده است. در یک مورد نخست از سکوت سخن می‌گوید و سپس از سخن گفتن نیکو و مفید و سازنده و در مورد دیگر نخست از تواضع و ضعف ظاهری دم می‌زند و آن‌گاه از شجاعت

و دلاوری. در مورد دیگر از قول توأم با عمل به ضمیمه ترک قول بدون عمل. به یقین، این مجموعه می‌تواند سعادت دنیا و آخرت و فرد و اجتماع را تضمین کند و انسان را در طریق سیر و سلوک الی الله یاری نماید تا از نیکان و پاکان گردد و در صف اولیاء الله قرار گیرد.

۲. این برادر که بود؟

همان‌گونه که در ابتدا گفتیم، شارحان نهج البلاغه در این موضوع اختلاف نظر دارند که آیا این سخن اشاره به شخص معینی است که امام علیه السلام به عنوان یک برادر الهی از او یاد کرده است؟ و این شخص کیست؟ به یقین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌تواند باشد، زیرا بعضی از صفاتی که در این بیان آمده در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست.

آیا این شخص ابوذر یا مالک اشتر و یا عثمان بن مظعون و یا دیگری است؟ آن نیز محل گفت‌وگو است. یا این که اساساً این سخن به عنوان تمثیل ذکر شده است؟

شاید نخستین کسی از شارحان نهج البلاغه که این احتمال را مطرح کرده و آن را به گروهی نسبت داده است ابن ابی الحدید باشد. او می‌گوید: در نظم و نثر، چنین کاری عادت عرب بوده. و این احتمال را قوی‌تر می‌شمرد.

مرحوم «کمره‌ای» در بخش تکمیلی که برای منهاج البراعة نگاشته به این جا که می‌رسد می‌گوید: بنابر آنچه ابن ابی الحدید آن را مناسب‌ترین وجه شمرده امام علیه السلام در این گفتار خود مبتکر فن مهمی در ادب عربی است که فن انشاء تمثیلات است و شبیه به چیزی است که در عصر اخیر به عنوان فن رمان‌نویسی یا روایات تمثیلیه شایع شده است و اساس آن بر این است که داستانی را ابداع می‌کنند که تصویری از هدفی آموزشی یا انتقادی و جز آن دارد و هنگامی که به

قرن چهارم هجری بازگردیم مشاهده می‌کنیم که این روش در آن قرن شایع شده بود. از کسانی که در آن مهارت داشتند «بدیع الزمان همدانی» است که از او نقل شده چهارصد داستان (برای اهداف مختلف) ابداع کرد که پنجاه بخش از آن چاپ و منتشر شده است.

سپس می‌افزاید: «هریری، ابو محمد قاسم بن علی» نیز از کسانی است که در این فن مهارت داشت.

در پایان می‌افزاید: (اگر احتمال فوق را درباره این کلام حکیمانه بپذیریم) استاد این فن در رشته‌های ادبیات عرب امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است، همان‌گونه که استاد سایر فنون ادبی مانند نحو و بلاغت نیز وی است.^۱ از جمله اموری که این تفسیر را تقویت می‌کند این است که شبیه همین تعبیر در کلام امام حسن علیه السلام نیز آمده است که می‌فرماید: «کان لی اخ...».^۲



۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۳۷۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۲۶.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ إِلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ.

امام علیؑ فرمود:

اگر خدا تهدید به عذاب در برابر عصیان نکرده بود باز واجب بود که به پاس نعمت‌هایش نافرمانی او نشود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه با تفاوت‌های فراوانی در غررالحکم آمده است و نشان می‌دهد که از منبع دیگری جز نهج‌البلاغه گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۹). علامه مجلسی الله در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹ کلامی از مناقب ابن جوزی نقل می‌کند که از کتاب حلیه الاولیاء ابونعیم نقل شده و در آن سخنانی پربار از امیرمؤمنان علیؑ آورده و در جمله ۲۱ آن چنین آمده است: «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عِبَادَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ الْوَاجِبُ إِلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ» (و تفاوت آن با نهج‌البلاغه نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ شده است).

شرح و تفسیر

به پاس نعمت‌هایش عصیان مکن

امام علیه السلام در این کلام شریف خود به نکته دیقی در مسائل مربوط به اطاعت و ترک معصیت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «اگر خداوند تهدید به عذاب در برابر عصیان نکرده بود باز واجب بود که به پاس نعمت‌هایش نافرمانی او نشود»؛ (لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ إِلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ).

متکلمان، در علم کلام، نخستین مسئله‌ای را که مورد بحث قرار می‌دهند مسئله وجوب معرفه الله است؛ یعنی ما باید به دنبال این مسئله برویم که خالق این جهان کیست و صفاتش چیست؟ چرا که وجود خود را مشمول نعمت‌های فراوان مادی و معنوی می‌بینیم و می‌دانیم این نعمت‌ها از ما نیست؛ از لحظه انعقاد نطفه ما در رحم مادر، تا لحظه‌ای که چشم از این جهان فرو می‌بندیم نعمت‌هایی به سوی ما سرازیر است که بسیاری از آن‌ها را حتی یک گام برای تحصیلش برنداشتیم. وجدان آدمی قضاوت می‌کند که به دنبال آفریننده این نعمت‌ها برویم و شکر منعم به جا بیاوریم. از این‌جا مسائل مربوط به خداشناسی و معارف دینی شکل می‌گیرد.

در مسائل عملی که مربوط به اطاعت و ترک عصیان است نیز همین معنا صادق است. به فرض که خداوند مجازاتی برای معصیت‌کاران قرار نداده بود باز هم وجدان ما قضاوت می‌کرد که از باب شکر منعم عصیان او را ترک کنیم.

از این جا روشن می شود که مسئله اطاعت فرمان خدا و ترک عصیان او مسئله ای عقلی است که از مسئله شکر منعم، سرچشمه می گیرد. برخلاف کسانی که تصور می کنند این ها تنها جنبه شرعی و قرارداد الهی دارد.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که شبی از شب ها عایشه (هنگامی که تلاش و کوشش پیامبر صلی الله علیه و آله را در عبادت پروردگار دید) گفت: چرا این قدر خود را به زحمت و رنج می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشیده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟؛ آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟»^۱

اضافه بر این ها می دانیم، ترک معصیت پروردگار و اطاعت فرمان او چیزی بر جلال و عظمت او نمی افزاید، بلکه تمام واجبات دارای آثار مثبت و صالحی است که به فاعل آن می رسد و تمام معاصی و گناهان دارای زیانها و آثار منفی است که از تارک آن دور می شود.

در کتاب مناقب «ابن جوزی» دو شعر در زمینه همین روایت، از شاعری آمده است که بعضی گفته اند گوینده این شعر، مولا امیرمؤمنان علیه السلام است.

هَبِ الْبُعْثَ لَمْ تَأْتِنَا رُسُلُهُ وَجَاحِمَةَ النَّارِ لَمْ تُضْرَمِ
الْأَيْسَ مِنَ الْوَأَجِبِ الْمُسْتَحَقُّ حَيَاءُ الْعِبَادِ مِنَ الْمُنْعَمِ^۲

گیرم خداوند پیامبرانش را به سوی ما نفرستاده بود - و آتش دوزخ افروخته نبود.

آیا واجب و لازم نیست - که بندگان از بخشنده نعمت ها حیا کنند؟ (و ترک نافرمانی و عصیان نمایند؟)

مرحوم کمره ای این حدیث را به شعر فارسی درآورده و می گوید:

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۹، ح ۲۱.

خدا گر به عصیان نکردی عذاب سزا بود ترکش به شکر نعم قابل توجه این که در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام که در غررالحکم آمده است می خوانیم: «أَقْلُّ مَا يَجِبُ لِلْمُنْعِمِ أَنْ لَا يَعْصِيَ بِنِعْمَتِهِ؛ کمترین چیزی که به عنوان ادای حق بخشنده نعمت‌ها واجب است این است که با نعمت او عصیان او نشود»^۱.

مثلاً خداوند به انسان چشم و گوش بخشیده است، با چشم و گوش خود او را معصیت نکنیم، اموالی عنایت فرموده، با این اموال به عصیان او برنخیزیم. از آنچه گفته شد این نکته روشن می شود که پاداش های الهی، تفضلی است از سوی او نه استحقاقی از سوی بندگان، چراکه هرگونه اطاعت و ترک معصیت، حداقل شکر نعمت است، بنابراین استحقاقی در کار نیست و همان گونه که در بالا آمد در اطاعت فرمان خدا و ترک معصیت او منافی است که به مکلفان باز می گردد. در برابر خدمتی که انسان دارد به خود می کند پاداش، چه مفهومی دارد؟

۱. غررالحکم، ص ۳۷۰، ح ۸۳۸۷.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

وَقَدْ عَزَى الْأَشْعَثَ بَنَ قَيْسٍ عَنِ ابْنِ لَهْ:
 يَا أَشْعَثُ، إِنْ تَحْزَنَ عَلَيَّ أَبْنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحِمُ، وَإِنْ تَصْبِرُ فَفِي
 اللَّهُ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ. يَا أَشْعَثُ، إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ
 مَا جُورُ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ؛ يَا أَشْعَثُ، ابْنُكَ سَرَكَ
 وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَحَزَنُكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ.

امام علیه السلام در حالی که می‌خواست به اشعث بن قیس برای از دست دادن
 فرزندش تسلیت بگوید چنین فرمود:

ای اشعث! اگر به سبب از دست دادن پسر محزون شوی (جای سرزنش
 نیست، زیرا) این به واسطه پیوند نَسَب (و مقام پدری) است و اگر شکیبایی پیشه
 کنی، خداوند به جای هر مصیبتی عوضی قرار می‌دهد.

ای اشعث! اگر صبر کنی، مقدرات الهی بر تو جاری می‌شود و پاداش خواهی
 داشت و اگر بی‌تابی کنی باز هم مقدرات، مسیر خود را طی می‌کند؛ ولی تو گناهکار
 خواهی بود.

ای اشعث! فرزندت تو را مسرور ساخت در حالی که سبب آزمایش و فتنه بر تو

بود؛ ولی تو را محزون ساخت در حالی که برای تو ثواب و رحمت است (بنابراین نباید نگران باشی).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیه السلام در مصادر می‌گوید: این حدیث شریف به شکل‌های متنوعی نقل شده که یک صورت آن همین کلام مورد بحث است و سپس می‌افزاید: از کسانی که پیش از سید رضی آن را نقل کرده‌اند، ابن عبد ربه در عقد الفرید و مبرد در کتاب کامل است و گروهی پس از سید رضی نیز آن را در کتاب خود آورده‌اند؛ از جمله راغب اصفهانی در محاضرات و طرطوشی در سراج الملوک و آمدی در غررالحکم و نویری در نهج البلاغه؛ الإرب است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۰).

شرح و تفسیر

این‌گونه باید تسلیت گفت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، به اشعث بن قیس برای از دست دادن فرزندش تسلیت می‌گوید؛ تسلیتی بسیار پرمعنا و آموزنده که برای هر مصیبت‌زده‌ای کارساز است.

نخست به اشعث حق می‌دهد که به سبب جنبه‌های عاطفی، محزون باشد. می‌فرماید: «ای اشعث! اگر بر اثر از دست دادن فرزندت محزون شوی (جای ملامت نیست، زیرا) پیوند نسبی، تو را سزاوار آن می‌کند؛» (يَا أَشْعَثُ، إِنَّ تَحْزَنُ عَلَيَّ أَثْبَنَكَ فَقَدْ أَشْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحْمُ).

بدون شک عواطف انسانی ایجاب می‌کند که انسان به دلیل از دست دادن فرزند یا برادر یا دوست و یا عزیزی از عزیزان غمگین باشد هیچ‌کس نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند. به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای از دست دادن فرزندش ابراهیم گریست و بزرگان دین در مصائب مختلفی گریه کردند. اگر انسان، محزون نشود جای تعجب است و دلیل بر ضعف عاطفی اوست.

ولی امام علیه السلام به دنبال این سخن، او را به صبر دعوت می‌کند و می‌فرماید: «اگر صبر و شکیبایی پیشه کنی، خداوند به جای هر مصیبتی عوضی (برای تو) قرار می‌دهد؛» (وَإِنْ تَصْبِرْ فَيَا أَلَلَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ).

بنابراین لازم است که انسان جلوی طغیان عواطف را بگیرد و زبان به

ناسپاسی نگشاید و بی تابی نکند و سخنانی که دلیل بر عدم خشنودی در مقابل مقدرات الهی است نگوید تا از اجر و پاداش الهی برخوردار باشد و شایستگی خود را از نظر خویشتن داری اثبات کند.

در واقع صابران، تسلیم رضای خداوند و تقدیر او می شوند و این تسلیم و رضا پاداش الهی به دنبال دارد. این پاداش ممکن است پاداش دنیوی و معادل چیزی که از دست رفته است یا بهتر از آن باشد و ممکن است پاداش اخروی باشد و تعبیر «خَلْفٌ» با هر دو سازگار است. گاه خداوند هر دو را به انسان می دهد، همان گونه که در داستان ایوب پیغمبر علیه السلام می خوانیم که پس از آن همه صبر و شکیبایی، خداوند تمام آنچه را از زن و فرزند و مال و اموال او از دست رفته بود به او بازگرداند و مقام والای صابران را نیز به او داد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود (و مصیبت سنگینی بر خاندان او وارد شد) شخصی بر در خانه آن حضرت آمد و به تمام عزاداران سلام کرد، سپس گفت: سلام بر شما ای آل محمد صلی الله علیه و آله. سپس با استفاده از آیه ای از قرآن^۱ چنین گفت: بدانید همه سرانجام مرا می چشند و پاداش خود را روز قیامت همگی می یابند، آن ها که از آتش دوزخ نجات یابند و داخل بهشت شوند رستگار شدند و زندگی دنیا جز متاع غرور و فریب نیست. (آن گاه افزود: **فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَلْفٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَعَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَدَرَكٌ لِمَا فَاتَ**؛ نزد خداوند متعال برای هر چیزی که از دست رفته ثوابی است و تسلیتی از هر مصیبت و جبرانی است برای آنچه از دست رفته است»^۲).

در دومین بخش این تسلیت، امام علیه السلام بار دیگر خطاب به اشعث می کند و به

۱. آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۸.

نکته دیگری در تأیید نکته اول، نکته‌ای که بسیار آموزنده و جامع است، اشاره کرده می‌فرماید: «اگر صبر و شکیبایی کنی مقدرات بر تو جاری می‌شود (و مسیر خود را طی می‌کند) و تو پاداش خواهی داشت و اگر بی‌تابی کنی باز هم مقدرات مسیر خود را می‌پیماید و وزر و گناه بر تو خواهد بود»؛ (يَا أَشْعَثُ، إِنَّ صَبْرَتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ^۱).

اشاره به این که شکیبایی و بی‌تابی در حوادث ناخواسته و خارج از اختیار ما چیزی را تغییر نمی‌دهد، نه شکیبایی جلوی حادثه را می‌گیرد و نه بی‌تابی. تنها تفاوتی که در این میان پیدا می‌شود این است که شکیبایان اجر و پاداش فراوانی به سبب تسلیم و رضایشان در برابر تقدیرات الهی می‌برند و بی‌تابان بر اثر ترک تسلیم و رضا و گاه اعتراض به تقدیر الهی و شکایت از آن، گرفتار آثار شوم گناه می‌شوند.

جالب این که در حدیثی می‌خوانیم: «جمعی (از شیعیان) خدمت امام باقر علیه السلام رسیدند در زمانی که فرزند بیماری داشت، آن‌ها آثار غم و اندوه و بی‌قراری را در حضرت دیدند، به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند اگر این بیمار از دنیا برود ما از این بیم داریم که چیزی از حضرت مشاهده کنیم که برای ما ناخوشایند باشد؛ ولی چیزی نگذشت که صدای گریه و ناله را از داخل خانه شنیدند. امام بیرون آمد در حالی که روی او گشاده بود، درست برخلاف حالت قبلی. حاضران عرض کردند: فدای تو شویم ما بیم داشتیم که اگر چنین حادثه‌ای واقع شود از تو چیزی ببینیم که همه ما را اندوهگین کند. امام علیه السلام فرمود: «إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نُعَافَا فِيمَنْ نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَّمْنَا فِيمَا أُحِبُّ؛ ما دوست داریم که عافیت نصیب کسی بشود که محبوب ماست و لذا نگرانیم و دعا می‌کنیم؛ اما هنگامی که فرمان خدا

۱. «مأزور» از ریشه «وَزُر» است و قاعدتاً اسم مفعول آن «مَوْزُور»؛ مانند موجود و موعود که از ماده «وجود» و «وعد» گرفته شده؛ ولی به گفته ارباب لغت برای هماهنگ شدن با واژه مأجور، او در این جا تبدیل به همزه شده و «مأزور» شده است.

فرا برسد (و محبوب ما از دست برود) ما تسلیم در برابر چیزی هستیم که خدا آن را دوست دارد»^۱.

حضرت در سومین جمله با تعبیر زیبا و گویای دیگری اشعث را تسلیت می‌دهد و می‌فرماید: «ای اشعث، فرزندات تو را مسرور ساخت در حالی که (زنده بود و) آزمایش و فتنه برای تو محسوب می‌شد ولی تو را محزون ساخت در حالی که برای تو مایهٔ ثواب و رحمت است (آیا باید از بلا و فتنه مسرور باشی و از ثواب و رحمت غمگین؟)»؛ (يَا أَشْعَثُ، اِبْنُكَ سَرَكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَحَزَنُكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ).

این سخن، اشاره‌ای است به آیهٔ شریفه **﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾**^۲.

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: فرزند از آن‌رو برای پدر خود بلاست که تکالیفی بر دوش او می‌نهد به خصوص امروز که پسران و دختران بر اثر انحرافات اخلاقی مایهٔ غم و اندوه پدرانند و این پدران بیچاره، گویی در میان دو طبقهٔ آتش، تحت فشار قرار دارند: آتش محبت و عاطفه و آتش اندوه و حزن نسبت به فرزندی که شیطان او را از دست آنان گرفته است. و چاره‌ای جز حسرت و اندوه و ناله ندارند و شک نیست که این حزن، مایهٔ ثواب و رحمت است، همان‌گونه که امام علیه السلام در جملهٔ بالا فرموده است.^۳

آنچه را مرحوم «مغنیه» گفته گرچه یک واقعیت است؛ ولی تفسیر کلام امام علیه السلام نیست. منظور امام علیه السلام این است که فرزند در حیات خود، مایهٔ امتحان و آزمایش و فتنه است؛ ولی در مرگش خداوند ثواب و رحمت به صابران می‌دهد؛ آیا جای تعجب نیست که انسان از حیاتش مسرور باشد و از مرگش غمگین؟

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۲۶، ح ۱۴.

۲. انفال، آیه ۲۸.

۳. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۹۴.

نکته‌ها

۱. اشعث بن قیس کیست؟

در جلد نخست و جلد هشتم از همین کتاب، شرح حال اشعث بن قیس را آورده‌ایم که خلاصه‌اش این است: اجمالاً او مردی منافق و مفسد بود که در زمان پیامبر ﷺ ظاهراً مسلمان شد و بعد از آن حضرت در صف مرتدین قرار گرفت. سپس اسیر شد و اظهار ندامت و پشیمانی کرد و خلیفه اول او را بخشید و در حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام با دشمنان آن حضرت رابطه داشت، هرچند ظاهراً در صف پیروان آن حضرت بود و فعالیت‌های تخریبی فراوانی داشت. این که امیر مؤمنان علی علیه السلام این منافق را به سزای اعمالش نمی‌رساند ظاهراً به دلیل داشتن قوم و قبیله‌ای نیرومند بود که امکان داشت ناآگاهانه سر به شورش بردارند. فرزندان اشعث نیز راه او را ادامه دادند و در داستان امام حسین علیه السلام و کربلا در صف دشمنان آن حضرت قرار گرفتند. دخترش جعد، همان کسی بود که امام حسن مجتبی علیه السلام را مسموم کرد.

برای شناختن این خانواده ننگین این حدیث امام صادق علیه السلام کفایت می‌کند که فرمود: «إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكٌ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ وَمُحَمَّدَ ابْنَهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ؛ اشعث بن قیس در ریختن خون امیر مؤمنان علیه السلام (با ابن ملجم مرادی) شرکت داشت و دخترش جعد، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمد، در ریختن خون پاک امام حسین علیه السلام شرکت جست».^۱

۲. راه و رسم تعزیت گفتن

یکی از کارهایی که اسلام به آن تشویق کرده تعزیت گفتن و تسلی دادن افراد غمگین و مخصوصاً مصیبت‌دیده است تا آن جا که حتی آن بزرگواران به

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۷، ح ۱۸۷.

دشمنان‌شان نیز در مصیبت‌ها تسلیت می‌گفتند، همان‌گونه که در حدیث شریف بالا، امیرمؤمنان علی علیه السلام به اشعث منافق تسلیت گفت و این یک خلق و خوی انسانی و بزرگوارانه است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ عَزَى مُصَابًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أَجْرِ الْمُصَابِ شَيْئًا؛ کسی که مصیبت‌زده‌ای را تسلیت بگوید به اندازه پاداش آن مصیبت‌زده ثواب دارد بی آن‌که چیزی از اجر شخصی که گرفتار مصیبت است کم شود».^۱

در حدیث دیگری از ابوجعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) می‌خوانیم: حضرت می‌خواست به مردی که فرزند عزیز خود را از دست داده بود تسلیت بگوید چنین فرمود: از مصیبت تو در مورد فرزندت علی باخبر شدم، نیز مطلع شدم که او از عزیزترین فرزندان است. آری خدای متعال (گاه) عزیزترین افراد انسان را می‌گیرد تا پاداشی هرچه بزرگتر به او دهد. خداوند اجر تو را افزون کند و صبر و شکیبایی دهد و قلب تو را آرامش ببخشد که او بر هر کاری قدرت دارد و خداوند، این مصیبت را جبران نماید.^۲

این مسئله از نظر عقلی نیز مسلم است که تسلی دادن مصیبت‌زدگان و همدردی با آن‌ها سبب تسکین و آرامش خاطر و کاهش درد و رنج مصیبت می‌شود و این، خدمت بزرگی به چنین کسانی است و چه بسا اگر این اظهار محبت‌ها و همدردی و تسلیت‌ها نباشد، طوفان سهمگین مصیبت به قدری شدید است که شخص عزادار را از پای درمی‌آورد و به یقین نجات جان انسان‌ها از افضل قربات است.

به خصوص در مورد فرزندان روایات زیادی در اجر و پاداش آن‌ها وارد

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۰۵، ح ۲.

۲. همان، ح ۱۰.

شده که خواندن این روایات برای این‌گونه افراد مایهٔ تسلی خاطر است. برای توضیح بیشتر به جلد ۷۹ بحارالانوار صفحهٔ ۱۱۴ باب «اجر المصائب» مراجعه کنید.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَاعَةَ دَفْنِهِ:

إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ، وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ
لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلٌّ.

امام علیه السلام هنگامی که می خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک بسپارد در کنار قبر آن حضرت چنین عرضه داشت:

صبر و شکیبایی زیبایی زیباست ولی نه درباره تو و جزع و بی تابی زشت است اما نه بر فراق تو. مصیبت وفات تو بسیار سنگین و هر مصیبتی پیش از تو و بعد از تو در برابر آن کوچک و حقیر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این حدیث شریف را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند، قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم است که آن را با سند، از آن حضرت نقل می کند با اضافات زیادی که نشان می دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. نیز سبط بن جوزی در کتاب تذکره همانند روایت قاضی قضاعی آورده است. همچنین آمدی در غرر الحکم همانند آن و «نویری» در کتاب نهاییه آن را با تفاوت واضحی ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ با تلخیص). آنچه ما در غرر الحکم و نهاییه مشاهده کردیم تفاوتی با آنچه مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است نداشت.

شرح و تفسیر

این جا جای صبر نیست!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که آن را در کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و به هنگام دفن او بیان کرد، خطاب به آن حضرت چنین عرضه می‌دارد: «(ای رسول خدا!) صبر و شکیبایی زیباست ولی نه درباره تو و بی‌تابی زشت و قبیح است ولی نه در فراق تو!»؛ (و قال علیه السلام، علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله ساعة دفنه: إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ).

ظاهر عبارت این است که این کلام در واقع به صورت استثنایی از گفتار حکیمانه‌ای است که امام پیش از این خطاب به «اشعث بن قیس» فرموده بود و همچنین نسبت به تمام روایاتی که دعوت به صبر و نهی از جزع می‌کند. بنابراین مفهوم کلام چنین می‌شود که زیبایی صبر و شکیبایی نیز در بعضی از موارد استثنایی دارد و همچنین زشتی جزع و بی‌تابی. آن جا که برای موارد شخصی و فردی باشد (مانند مصیبت از دست دادن فرزند و برادر و عزیزان دیگر) صبر، جمیل است و جزع، قبیح؛ اما آن جا که برای اهداف مهم اجتماعی باشد مانند آنچه امیرمؤمنان علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داد و همچنین بانوی اسلام فاطمه زهرا علیه السلام در مصیبت پدر، و بازماندگان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب کربلا و عاشورا، در این موارد نه صبر جمیل است و نه جزع قبیح، زیرا اهمیت مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله و شهدای کربلا و مانند آن را نشان

می دهد. البته این گونه مصائب - برخلاف مصائب شخصی - باید هرگز فراموش نشود. به همین دلیل جزع، جمیل می شود و صبر قبیح.

ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه استثنا را در این جا حقیقی ندانسته و آن را کنایه از عظمت مصیبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده اند، زیرا با فقدان آن حضرت مشکلات عظیمی در جهان اسلام به وجود آمد.

قابل توجه است که در خطبه ۲۳۵ کلامی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شد که به هنگام غسل و دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود و می تواند شاهی باشد بر آنچه در بالا آمد، می فرماید: «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ الثُّبُوتِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ... وَلَوْ لَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ، لَأَنْفَدْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّوْنِ؛ پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا، با مر تو چیزی قطع شد که با مر دیگری قطع نگشت و آن نبوت و پیام آوردن (از سوی خدا) و اخبار آسمان بود... اگر تو ما را به صبر و شکیبایی امر نفرموده بودی و از جزع و بی تابی نهی نمی کردی، آن قدر بر تو گریه می کردیم که اشک هایمان تمام شود».

آن گاه امام علیه السلام در ادامه سخن می افزاید: «مصیبت وفات تو بسیار سنگین و هر مصیبتی پیش و بعد از تو در برابر آن کوچک و حقیر است»؛ (وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلَلٌ).

«جَلَلٌ» به معنای کوچک است، هرچند گاه به معنای بزر نیز می آید و در این جا همان معنای اول اراده شده است.

این گفتار امام علیه السلام تأییدی است بر آنچه در جمله اول گذشت و آن این که مصیبت فقدان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و رحلت او از دار دنیا مصیبتی بی نظیر بود و همه مصائب در برابر آن کوچک شمرده می شد. دلیل آن نیز همان است که در خطبه ۲۳۵ در بالا اشاره شد. وجود پیامبر صلی الله علیه و آله موجب خیر و برکت عظیم و هدایت

امت و پیوند به عالم وحی و اخبار آسمان بود؛ ولی با موت آن حضرت ارتباط با عالم وحی برای ابد از میان رفت و این مصیبتی بسیار بزر بود. اضافه بر این با رحلت پیغمبر ﷺ منافقان به حرکت آمدند و کینه‌های نهفته آشکار شد و خلافت از مسیر آن منحرف و مصائب برای اهل بیت پیغمبر ﷺ آغاز گشت و روزبه‌روز فزونی گرفت.

از این رو در روایتی می‌خوانیم که امام امیرمؤمنان ﷺ پس از این ماجرا بر اساس روایتی که قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم به صورت مسند ذکر کرده، صبح و عصر کنار قبر آن حضرت می‌رفت و سخت می‌گریست سپس به این شعر توسل می‌جست:

مَاذَا عَلِيٌّ مِنْ شَمِّ تَرْبَةِ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيًّا
صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيْالِيًّا

چه می‌شود کسی را که خاک قبر پیغمبر ﷺ را بسوید - ولی تا عمر دارد (عزادار باشد و) بوی خوش دیگری نبوید؟

(بعد از آن حضرت) مصیبت‌هایی بر من فرو ریخت که اگر - به روزهای روشن ریخته می‌شد همچون شب‌ها تیره و تار می‌گشت.

معروف این است که حضرت زهرا ﷺ نیز همین اشعار را در کنار قبر پیغمبر اکرم ﷺ می‌خواند.

به گفته علامه مجلسی رحمته الله در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی رضی الله عنه نیز در مرثیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الرَّفَرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبُكِّي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

جان من در چنگال آه و ناله‌هایش محبوس است - ای کاش جانم همراه آه و ناله‌ها بیرون می‌آمد.

بعد از تو (ای رسول خدا!) زندگی ارزشمند نیست و اگر - من گریه می‌کنم به دلیل آن است که می‌ترسم عمرم بعد از تو طولانی شود.^۱
معروف این است که امیرمؤمنان علی علیه السلام همین اشعار را در مرثیه بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز بیان فرمود.

این سخن را با یک بیت از «حسان بن ثابت»، شاعر معروف در رثای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، او می‌گوید:

وَمَا فَقَدَ الْمَاضُونَ مِثْلَ مُحَمَّدٍ وَلَا مِثْلَهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يَفْقَدُ

پیشینیان شخصیتی مثل محمد صلی الله علیه و آله را از دست ندادند - و آیندگان تا روز قیامت نیز گرفتار فقدان دیگری همانند او نخواهند بود.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۷.

۲. بهج الصباغة، ج ۲، ص ۵۰۵.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَيُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ.

امام علیؑ فرمود:

با احق معاشرت مکن که کارهای احمقانه خود را برای تو زیبا جلوه می دهد
و دوست دارد تو هم مثل او باشی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه را ابن قتیبه دینوری پیش از سید رضی در کتاب عیون الاخبار با تفاوت و اضافاتی آورده است، همان گونه که ابن شعبه حرانی پیش از مرحوم سید رضی آن را در تحف العقول ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۱).

ما این حدیث را در تحف العقول نیافتیم؛ اما در کافی با کمی تفاوت آمده است. امام صادق علیؑ می فرماید: امیرمؤمنان می فرمود: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِيَ الْفَاجِرَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ». (کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، ح ۲).

شرح و تفسیر

مصاحبت احمق!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، از معاشرت با احمق نهی می‌کند و دلیل روشنی برای آن ذکر می‌نماید و می‌فرماید: «با احمق مصاحبت نکن که کارهای احمقانه خود را برای تو زیبا جلوه می‌دهد و دوست دارد تو هم مثل او باشی؛ (لَا تَصْحَبِ الْأَمَّاقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَيُودُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ).

انسان، موجودی اجتماعی است، نه تنها به این دلیل که مدنی بالطبع است و عشق به اجتماعی بودن در نهاد او نهفته شده، بلکه به دلیل نیازهای فراوان و متنوعی که دارد و نمی‌تواند بدون کمک گرفتن از دیگران به آن برسد. اضافه بر همه این‌ها تنهایی او را رنج می‌دهد و کسل می‌کند و هنگامی که در جمع دوستان است احساس آرامش می‌نماید و غالباً در مشکلات، به وسیله درد دل کردن با دیگران تسلی خاطر پیدا می‌کند. روی این جهات هرگز نمی‌توان انسان را از زندگی اجتماعی جدا کرد. به همین دلیل کسانی که مدتی طولانی در سلول‌های انفرادی زندان محبوس می‌شوند به بیماری روانی گرفتار می‌گردند.

زندگی اجتماعی نیز خالی از آسیب‌ها نیست، زیرا اگر انسان دوستان مناسبی را برای خود انتخاب نکند چه بسا ضررهایی از دوستان متحمل می‌شود که بیش از زیان‌های زندگی فردی است.

به همین دلیل پیشوایان بزرگ دین همواره در این موضوع هشدار داده

و روشن ساخته‌اند با چه کسانی می‌توان معاشر و مصاحب شد و با چه کسانی نمی‌توان معاشرت کرد.

یکی از مهم‌ترین هشدارها در روایات اسلامی درباره معاشرت با احمق است که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و همگان را از مصاحبت با آن‌ها برحذر می‌دارد. البته «مائق» به معنای کسی است که حماقت او شدید باشد. چنین کسی از کارهای احمقانه خود لذت می‌برد و سعی می‌کند آن را زینت دهد و جالب معرفی کند و اصرار دارد دیگران هم مانند او باشند. از آن‌جا که در انسان چیزی به نام روحیه محاکات نهفته شده که می‌خواهد خود را شبیه دیگران کند چه بسا همنشینی با احمق تأثیر خود را بگذارد و به تدریج به سوی او گرایش پیدا کند به خصوص اگر او کارهای احمقانه خود را تبلیغ و تزئین کند.

در گفتار حکیمانه ۳۸ امام علیه السلام به بُعد دیگری از خسارات همنشینی با احمق اشاره کرده و خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ؛ فرزندم از دوستی با احمق برحذر باش؛ چراکه او می‌خواهد به تو منفعت رساند؛ ولی زیان می‌رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی‌دهد)».

در تأیید این سخن در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ أَوْ شَكَ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِأَخْلَاقِهِ؛ کسی که از دوستی با احمق پرهیز نکند بیم آن می‌رود که اخلاق او را بپذیرد (و مانند او شود)».^۱

اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که حتی در بعضی از روایات از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که «دشمن عاقل از دوست احمق بهتر است؛ عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ أَحْمَقٍ».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۵، ح ۲.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲، ح ۷۰.

در حدیث جامع و جالبی از امام سجاد علیه السلام می خوانیم که فرزند خود امام باقر علیه السلام را چنین نصیحت می فرمود: «إِيَّاكَ يَا بُنَيَّ أَنْ تُصَاحِبَ الْأَحْمَقَ أَوْ تُخَالِطَهُ وَاهْجُرَهُ وَلَا تُجَادِلَهُ فَإِنَّ الْأَحْمَقَ هُجْنَةُ عَيْنٍ غَائِبًا كَانَ أَوْ حَاضِرًا إِنْ تَكَلَّمَ فَضَحَهُ حُمُقُهُ وَإِنْ سَكَتَ قَصَرَ بِهِ عَيْتُهُ وَإِنْ عَمِلَ أَفْسَدَ وَإِنْ اسْتَرْعَى أَضَاعَ لَا عِلْمُهُ مِنْ نَفْسِهِ يُعْنِيهِ وَلَا عِلْمٌ غَيْرِهِ يَنْفَعُهُ وَلَا يُطِيعُ نَاصِحَهُ وَلَا يَسْتَرِيحُ مُقَارِنُهُ تَوَدُّ أُمُّهُ تَكَلَّتَهُ وَامْرَأَتُهُ أَنَّهَا فَقَدَتْهُ وَجَارُهُ بُعِدَ دَارِهِ وَجَلِيسُهُ الْوَحْدَةَ مِنْ مُجَالَسَتِهِ إِنْ كَانَ أَضْعَرَ مَنْ فِي الْمَجْلِسِ أَعْيَا مَنْ فَوْقَهُ وَإِنْ كَانَ أَكْبَرَهُمْ أَفْسَدَ مَنْ دُونَهُ؛ فرزندم از همنشینی و معاشرت با احمق بپرهیز و از او دوری کن و با او گفت و گو نکن، زیرا احمق، آدم پست و فرومایه ای است؛ خواه غایب باشد یا ظاهر. اگر سخن بگویند حماقتش او را رسوا می کند و اگر سکوت کند ناتوانی اش ضعف او را آشکار می سازد و اگر کاری انجام دهد خراب می کند، اگر مسئولیتی به عهده او بیندازند ضایع می سازد. نه علم خودش او را بی نیاز می کند و نه علم دیگران به حال او سودی دارد. به سخن خیرخواه خود گوش نمی کند و همنشین خود را راحت نمی گذارد. مادرش آرزو می کند که ای کاش از دنیا برود و همسرش خواهان فقدان اوست و همسایه اش آرزوی رفتن از جوار او می کند. اگر کمترین فرد مجلس باشد، افراد بالاتر از خود را به رنج می اندازد و اگر بالاترین فرد مجلس باشد زیردستان را به فساد می کشاند».^۱

درباره احمق توضیحات بسیار گسترده تری در ذیل کلام حکیمانه ۳۸ داشتیم.

در کتاب شریف کافی آنچه در این کلام حکیمانه امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده، درباره ماجن فاجر (انسان بی بند و بار و فاسق) نیز آمده است.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۸، ح ۳۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۰۳، ح ۱.

وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَسِيرَةٌ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ.

از امام عليه السلام درباره فاصله میان مشرق و مغرب سؤال کردند.

امام عليه السلام در پاسخ فرمود:

به اندازه مسیر یک روز خورشید است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر حدیثی شبیه این کلام حکمت‌آمیز با اضافاتی از جاحظ نقل می‌کند. همچنین آن را از ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ثقفی در کتاب غارات و ابن واضح (یعقوب) در کتاب تاریخ خود و زمخشری در ربیع الابرار ذکر می‌نماید و در آخر می‌افزاید: گروه دیگری قبل از سید رضی و بعد از او این گفتار حکیمانه را از آن حضرت نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴).

شرح و تفسیر

فاصله میان مشرق و مغرب چقدر است؟

امام علیه السلام در پاسخ این سؤال که مسافت میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ جواب جالبی داد که شنوندگان را قانع ساخت، فرمود: «به اندازه مسیر یک روز خورشید است»؛ (وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَقَالَ علیه السلام: مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ).

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار برای این حدیث شریف مقدمه ای ذکر کرده که چنین است: روزی امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «(در سینه من دانش فراوانی است) ای کاش حاملانی برای این علم پیدا می کردند. مردی برخاست که در گردن او کتابی آویخته بود. صدای خود را بلند کرد و گفت: ای کسی که ادعا می کنی چیزهایی را که دیگران نمی دانند می دانی و اموری را که دیگران نمی فهمند می فهمی، من از تو سؤالی دارم جواب بده. یاران علیه السلام برخاستند تا او را به قتل برسانند (ظاهراً از مرتدین خوارج بود) امام علیه السلام فرمود: او را به حال خود بگذارید، زیرا دلیل های منطقی الهی با خشونت همراه نیست و از طریق باطل نمی توان براهین الهی را ثابت کرد. سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: آنچه می خواهی بپرس که من ان شاء الله پاسخ آن را خواهم گفت.

آن مرد پرسید: فاصله میان مشرق و مغرب چه مقدار است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه فاصله فضایی است که در میان آنهاست. عرض کرد: مسافت آن هوا

چقدر است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه دوران فلک. عرض کرد: مسافت دوران فلک چه اندازه است؟ امام علیه السلام فرمود: به اندازه حرکت خورشید در یک روز. عرض کرد: راست گفتی...»^۱

حقیقت این است که گاه بعضی افراد سؤالاتی می‌کنند که پاسخ آن جنبه فنی دارد و فراتر از عقل و فهم سؤال‌کننده است و زمانی جواب‌های فراوانی دارد که هیچ‌یک از آن‌ها برای پرسش‌کننده قابل درک نیست. در این جا گوینده فصیح و بلیغ به جواب اجمالی قناعت می‌کند؛ جوابی شفاف که شنونده را قانع سازد و نیاز به پیچ‌وخم‌های علمی نداشته باشد. در مورد کلام حکیمانه بالا نیز همین مطلب صادق است، زیرا مسافت میان مشرق و مغرب معانی مختلفی دارد: گاه شرق و غرب محلی است که انسان در آن زندگی می‌کند و گاه شرق و غرب کره زمین است و گاه شرق و غرب محل خورشید است. هر یک از این‌ها پاسخ خاص خود را دارد.

ممکن است مشرق و مغرب محلی که ما در آن زندگی می‌کنیم به اندازه پنجاه کیلومتر باشد و همچنین شاید مشرق و مغرب کره زمین (در خط استوا) مراد باشد که حدود بیست هزار کیلومتر است، زیرا کمر بند زمین در خط استوا حدود چهل هزار کیلومتر است (و در جاهای دیگر کمتر)، همچنین اگر جایگاه خورشید را به هنگام طلوع آفتاب نسبت به کره زمین بسنجیم فاصله ما با آن صد و پنجاه میلیون کیلومتر است و جایگاه آن به هنگام غروب نیز به همین اندازه است، بنابراین شرح این مطالب برای سائل در آن زمان و در آن مجلس عمومی قابل فهم و درک نبود. آنچه قابل فهم و درک بود همان کلام حکیمانه امام علیه السلام است که فرمود: این فاصله به اندازه مسیر خورشید در یک روز است که می‌تواند بیشتر ناظر به شرق و غرب کره زمین باشد که همان فاصله صد و هشتاد درجه

۱. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶، ح ۲۷.

است و همان‌گونه که اشاره شد، در خط استوا حدود بیست هزار کیلومتر است و هرچه به قطبین زمین نزدیک شویم قطر این دایره کمتر می‌شود و سرانجام در نقطه قطب به صفر می‌رسد.

ناگفته نماند که حرکت کردن خورشید از مشرق به مغرب در دید ماست و گر نه می‌دانیم که خورشید در منظومه شمسی جای ثابتی دارد و اختلاف شب و روز بر اثر گردش زمین به دور خود است، همان‌گونه که اختلاف فصول سال بر اثر گردش زمین به دور آفتاب است.

البته خورشید حرکتی دارد که همراه با مجموعه منظومه شمسی است و در کهکشان راه شیری حرکت می‌کند که مشهور است به سوی ستاره‌ای به نام «وگا» پیش می‌رود.

قابل توجه این‌که جاحظ که این کلام حکیمانه را از امام علیه السلام نقل می‌کند، جمله دیگری نیز در آغاز آن از ایشان نقل کرده و می‌گوید: «قِيلَ لِعَلِيِّ عليه السلام كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قَالَ: دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ؛ از آن حضرت پرسیدند: فاصله میان زمین و آسمان چقدر است؟ فرمود: به اندازه یک دعای مستجاب».^۱

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ؛ فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ،
وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ. وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ.

امام علیؑ فرمود:

دوستانت سه گروهند و دشمنانت نیز سه گروه؛ اما دوستانت: دوست تو و دوست
دوستت و دشمن دشمنت و اما دشمنانت: دشمن تو و دشمن دوستت و دوست
دشمنت هستند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مصدر دیگری که غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکیمانه در کتاب مصادر آمده کتاب ربیع الابرار زمخشری است. البته عقد الفرید نیز دو بیت از آن حضرت نقل کرده است که مضمون این کلام حکیمانه را دارد و به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴).

شرح و تفسیر

دوستان و دشمنان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره شناخت دوستان و دشمنان اشاره کرده می فرماید: «دوستان تو سه گروهند و دشمنان نیز سه گروه می باشند»؛ (أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ).

آن گاه امام علیه السلام به شرح هر یک از این دو می پردازد و درباره دوستان می فرماید: «اما) دوستان: دوست تو و دوست دوست و دشمن دشمن هستند»؛ (فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ).

درست است که همیشه دوستِ دوست انسان ممکن است دوست انسان نباشد؛ با کسی دوستی کند و با دوستش دشمنی؛ ولی غالباً چنین نیست. دوستی ها و دشمنی ها معمولاً بر اثر اهداف مشترک است، هنگامی که اهداف مشترک بود، هم دوست انسان هم دوستِ دوست او از در دوستی درمی آیند، بنابراین وجود بعضی استثناها هرگز مانع از یک حکم کلی نیست.

در مقابل می فرماید: «دشمنان تو: دشمن هستند و دشمن دوست و دوست دشمن»؛ (وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ).

در این مورد نیز همان مطلبی که درباره دوست گفته شد صادق است؛ دشمنی ها با شخص یا چیزی نیز بر اثر اهداف مشترک است؛ کسی که با کسی دشمن می شود، با دوست او هم که اهداف مشابهی دارد دشمنی خواهد کرد

و به عکس با دشمنانش دوستی خواهد نمود.

این کلام حکیمانه امام (علیه السلام) در بسیاری از مسائل اجتماعی زندگی و درباره ملت‌ها راهگشاست؛ هرگاه ببینیم کسی با دشمن مسلمانان دوستی می‌کند باید بدانیم او هم دشمن مسلمانان است، هر چند به ظاهر ادعای دوستی می‌کند. همچنین اگر با دوستان ما دشمنی می‌کند بدانیم او دشمن ما نیز هست، هر چند ظاهراً خود را در لباس دوستان ما درآورده است. و به این ترتیب بسیاری از روابط سیاسی و اجتماعی را می‌توان حل کرد و پیش‌بینی‌های لازم را درباره موضوع‌گیری در مقابل اشخاص و گروه‌ها و کشورها داشت.

قریب به این حدیث شریف، حدیث دیگری است که مرحوم صدوق در کتاب صفات الشيعة از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده که می‌فرماید: «مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أُمَّرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَاَنْظُرُوا إِلَيَّ حُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَيَّ دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَيَّ غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ هرگاه وضع باطنی کسی بر شما مشتبه شود و دین او را نتوانید بشناسید، نگاه به همنشینانش کنید. اگر آن‌ها اهل دین خدا هستند او نیز بر دین خداست و اگر آن‌ها بر غیر دین خدا هستند او نیز بهره‌ای از دین خدا ندارد».^۱

باز تکرار می‌کنیم، وجود استثناها هرگز منافاتی با کلی بودن این قواعد اجتماعی و روانی ندارد.

این مطلب در قواعد ریاضی هم منعکس است که می‌گویند مساوی مساوی، مساوی است؛ یعنی اگر با مساوی چیزی مساوی باشد با خود آن چیز هم مساوی خواهد بود.

جالب این‌که «ابن عبد ربه» در عقد الفرید نقل می‌کند که «دحیه کلبی» روزی خدمت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رسید و در حضور حضرت پیوسته از معاویه یاد

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

می‌کرد و او را مدح می‌نمود. امام علیه السلام این دو شعر را برای او خواند:

صَدِيقُ عَدُوِّي دَاخِلٌ فِي عَدَاوَتِي وَإِنِّي لِمَنْ وَدَّ الصَّدِيقَ وَدُوْدُ
فَلَا تَقْرَبْنِ مِنِّي وَأَنْتَ صَدِيقُهُ فَإِنَّ الَّذِي بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعِيدٌ

دوستِ دشمن من، داخل دشمنان من است - و من نسبت به کسی که دوستم را دوست دارد، دوستی می‌کنم.

بنابراین به من نزدیک نشو با این‌که تو دوست آن دشمنی - زیرا دل‌های ما بسیار از هم دور است.

دحیه با شنیدن این دو شعر پرمعنا بسیار شرمند شد.^۱

از تواریخ استفاده می‌شود که «دحیه»، برادر رضاعی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بسیار زیبا و صاحب جمال بود و معروف است جبرئیل امین هرگاه می‌خواست به صورت انسانی در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ظاهر شود به شکل «دحیه» ظاهر می‌شد. در جنگ احد و بعضی دیگر از غزوات اسلامی در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت کرد؛ ولی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله به شام رفت و در آنجا ساکن شد و تا زمان معاویه آنجا بود. بعید نیست معاویه روی سیاست حيله کارانه‌اش «دحیه» را بسیار اکرام و احترام و محبت می‌نمود و به همین دلیل «دحیه» تحت تأثیر او واقع شد و چنان سخنانی را در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان کرد. بعید نیست که وی پس از تذکر مولا از خواب غفلت بیدار شده باشد.^۲

این سخن را با آیه‌ای از قرآن مجید که اشاره دقیق به همین نکته دارد پایان می‌دهیم، می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴.

۲. برای توضیح بیشتر به الاصابه، استیعاب، سفینه البحار و مستدرک سفینه البحار، در حالات «دحیه» کلبی» مراجعه فرمایید.

الْإِيْمَانُ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته است»^۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ

لِرَجُلٍ رَأَاهُ يَسْعَى عَلَى عَدُوِّ لَهُ، بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ:
 إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رَدْفَهُ.

امام علیؑ مردی را دید که بر ضد دشمنش سعایت و سخن چینی می کند، اما از
 طریقی که به خودش ضرر می زند. به او فرمود:
 تو به کسی می مانی که نیزه بر خود می زند تا کسی را که پشت سرش سوار
 شده به قتل برساند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؒ در مصادر می گوید: از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را نقل کرده اند طبری در تاریخ خویش
 است که با تفاوتی آن را ذکر کرده است (وی متوفای ۳۱۰ و پیش از سید رضی می زیسته است). (مصادر
 نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۴).

ابن عساکر در تاریخ دمشق نیز به عین عبارت طبری، کلام حکیمانه پیش گفته را نقل کرده است. (تاریخ
 دمشق، ج ۶۳، ص ۲۴۶). آمدی نیز در غرر الحکم این حدیث را به عین همین عبارت آورده است بی آن که
 صدر آن را بنویسد. (غرر الحکم، ج ۱۰۶۷۹).

شرح و تفسیر

به خودت ضرر می زنی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، اشاره به نکته جالبی می کند که بعضی از افراد احمق و نادان مرتکب آن می شوند: امام علیه السلام به کسی که بر ضد دشمنش سعایت می کرد؛ ولی در عین حال به خودش ضرر می زد فرمود: «تو مانند کسی هستی که نیزه بر خود می زند تا کسی را که پشت سرش سوار شده به قتل برساند»؛ (لِرَجُلٍ رَأَاهُ يَسْعَى عَلَى عَدُوِّ لَهُ، بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ: إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رِدْفَهُ).

«طاعن» از ریشه «طعن» شخصی است که نیزه می زند.

«ردف» به معنای کسی است که پشت سر دیگری بر اسب یا شتر سوار می شود.

منظور این است که نیزه را در شکم خود فرو کند که از پشت در آید و به شکم دشمنش که پشت او سوار است برسد. این نهایت بی عقلی و حماقت است که برای صدمه زدن به دیگری، خودش را از میان بردارد.

در افسانه های قدیمی آمده است که شخصی به همسایه اش بسیار حسادت داشت. به غلامش گفت: سر مرا از تن جدا کن و به پشت بام همسایه بینداز و بعد مأموران را خبر کن که او قاتل است تا او را به عنوان قاتل تعقیب کنند و بگیرند. انگیزه این گونه کارها گاه حسادت است و گاه حماقت و گاه هر دو و گاه ممکن

است انسان، به دست دیگری چنان گرفتار شود که از زندگی سیر گردد و جز این راهی برای نجات خود نبیند.

در عصر و زمان ما گروهی از وهابی‌های سلفی انتحاری که از احمق‌ترین انسان‌ها هستند، مواد منفجره به خود می‌بندند و در میان جمعیتی بی‌گناه، آن را منفجر می‌کنند، خودشان بیش از همه متلاشی می‌شوند تا دیگران را هم به قتل برسانند و از حماقت آن‌ها این است که آن را وسیله‌ای برای قرب الی الله و جای گرفتن در بهشت جاویدان می‌دانند.

سلفی‌های متعصب و خونخوار معمولاً به سراغ افراد عقب‌مانده ذهنی می‌روند و آن‌ها را در جلساتی شست‌وشوی مغزی می‌دهند که اگر صبح، دست به چنین کاری بزنید، عصر در آغوش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هستید. آن سبک‌مغزان هم باور می‌کنند و به سراغ چنین جنایت هولناکی می‌روند و مصداق بارز کلام مولا علی علیه السلام می‌شوند. انگیزه سلفی‌های تکفیری در این کار، تعصب، حسادت و حماقت است. آن‌ها فکر می‌کنند شیعه در این عصر و زمان با سرعت در دنیا پیشروی می‌کند و کشورهای اسلامی را یکی پس از دیگری تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و در خارج نیز معارف مکتب اهل بیت علیهم السلام برجسته‌تر از سایر گروه‌های مسلمان جلوه کرده و این امر حسادت آن‌ها را برانگیخته است.

در زمانی که این بخش از سخن مولا را می‌نویسیم، حکومت اسلامی شیعه با کمال قدرت بر ایران سلطه دارد، عراق نیز تحت سلطه حکومت شیعی است، در لبنان نیز به برکت پیروزی شگفت‌انگیز حزب الله بر دشمنان، شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام عظمت و قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده‌اند و در این اواخر، در ترکیه نیز آثار پیشرفت افکار شیعی ظاهر و آشکار گشته است.

مرحوم علامه شوشتری، داستانی از جنگ جمل که می‌تواند یکی از مصداق‌های کلام امام علیه السلام باشد نقل می‌کند، وی می‌گوید: «عبدالله بن زبیر» در

روز جنگ جمل مهار شتر عایشه را در دست داشت. «مالک اشتر» برای جنگ با او آماده شد. ابن زبیر مهار ناقه را رها کرد و به سوی مالک آمد. آن‌ها با هم به جنگ پرداختند و هر دو بر زمین افتادند؛ ولی مالک اشتر گلوی ابن زبیر را گرفته بود. ابن زبیر فریاد می‌زد: بیایید من و مالک، هر دو را به قتل برسانید. اشتر می‌گوید: من از این خوشحال شدم که نام مرا به عنوان «مالک» برد (که مردم چندان با آن آشنا نبودند) اگر گفته بود «اشتر»، مردم می‌ریختند و ما هر دو را می‌کشتند. به خدا قسم از حماقت «ابن زبیر» تعجب کردم که فریاد می‌زد: من و او هر دو را به قتل برسانید؛ در حالی که قتل هر دو نفر سودی به حال او نداشت. من او را رها کردم و فرار کرد در حالی که زخم عمیقی در یک طرف از صورت خود برداشته بود.^۱

* * *

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۷۴ به نقل از جمل شیخ مفید.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَأَقَلَّ الْأَعْتَبَارَ!

امام علیؑ فرمود:

اسباب عبرت، بسیار است ولی عبرت‌گیرنده کم است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب، مصدر دیگری که برای این کلام حکمت‌آمیز نقل می‌کند، تذکرة الخواص این جوزی است که با تفاوتی آن را نقل کرده و نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. در حالی که آمدی در غررالحکم این کلام شریف را به همان الفاظ نهج‌البلاغه آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵).
 علامه مجلسیؒ این حدیث شریف را با همان تفاوت که در بالا آمده از کتاب دیگری از ابن جوزی به نام مناقب و اوهم به نقل از کتاب حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی آورده است. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۹، ح ۲۲).

شرح و تفسیر

اسباب عبرت، بسیار است ولی...

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یکی از مهم‌ترین مسائل سرنوشت‌ساز در زندگی انسان‌ها اشاره کرده می‌فرماید: «اسباب عبرت، بسیار است؛ ولی عبرت‌گیرنده کم است»؛ (مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَةَ وَأَقَلَّ الْأَعْتِبَارَ!).

منظور از «عبرت»، حوادثی است که در گذشته یا در زمان حال واقع می‌شود، خواه در تاریخ زندگی انسان‌ها و خواه در حوادث دیگر که مایه بیداری و پند گرفتن و استفاده کردن برای اصلاح اشتباهات و پیمودن صراط مستقیم در زندگی است.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «الْعِبْرَةُ أَنْ تَجْعَلَ كُلَّ حَاضِرٍ غَالِبًا وَالْفِكْرَةُ أَنْ تَجْعَلَ كُلَّ غَائِبٍ حَاضِرًا؛ عبرت آن است که تمام آنچه را حاضر است در گذشته مشاهده کنی و فکر آن است که گذشته را امروز در برابر خود ببینی».^۱

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که پس از نقل ماجرای بسیار عبرت‌انگیز یوسف علیه السلام می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ در سرگذشت آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود!^۲

این آیه ناظر به حوادث عبرت‌انگیزی است که در زندگی انسان‌ها رخ

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۲، ص ۳۷.

۲. یوسف، آیه ۱۱۱.

می دهد و در آیه دیگری از همین سوره به حوادثی اشاره می کند که در جهان پیرامون ما واقع می شود و می فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»؛ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین که آن‌ها از کنارش می گذرند و از آن رویگردانند!^۱.

در آیه ۴۱ سوره «نور» نیز می فرماید: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ»؛ خداوند شب و روز را دگرگون می سازد؛ در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت!^۲.

بنابراین، حوادث عبرت‌انگیز تنها مربوط به تاریخ بشر نیست، بلکه در کل جهان آفرینش ممکن است رخ دهد.

به بر های زرد درختان پاییزی نگاه کنید که با اندک نسیمی از شاخه جدا می شوند و به هرسو پراکنده می گردند. اگر کمی به عقب برگردیم و نشاط و طراوت و استحکام آن‌ها را در فصل بهار ببینیم که محکم به شاخه‌ها چسبیده بودند حتی اگر طوفان درخت را واژگون می کرد، بر از درخت جدا نمی شد، از این منظره می توانیم زندگی خود را بررسی کنیم، فصل جوانی و پیری که همچون بهار و پاییز عمر است در برابر ما مجسم می شود و بهترین عبرت‌ها را می گیریم.

کاخ‌های ویران شده شاهان و قبرستان‌های خاموش و اموال و ثروت‌های ثروتمندانی که به فرزندان ناهل آن‌ها رسیده، همگی برای ما درس عبرت است. در حدیث معروفی آمده است: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ لِلَّهِ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ»؛ بیشترین عبادت ابوذر، اندیشیدن و عبرت گرفتن بود.^۳.

این عبرت‌ها را می توان در سه بخش خلاصه کرد: عبرت‌هایی که انسان از

۱. یوسف، آیه ۱۰۵.

۲. نور، آیه ۴۴.

۳. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۳.

تاریخ گذشتگان می‌گیرد همان‌گونه که قرآن مجید در شرح حال پیشینیان به‌کرار به آن اشاره کرده است و امیرمؤمنان علیه السلام در جای جای نهج البلاغه آن را یادآوری می‌کند؛ از جمله در خطبه ۱۸۲ برای بیدار ساختن اصحاب خود می‌فرماید: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيُّنَ الْعَمَالِقَةِ وَأَبْنَاءِ الْعَمَالِقَةِ! أَيُّنَ الْفِرَاعِنَةَ وَأَبْنَاءِ الْفِرَاعِنَةِ! أَيُّنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَأَطْفَوْا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ! أَيُّنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجَبُوشِ، وَهَزَمُوا بِالْأُلُوفِ، وَعَسَكُوا الْعَسَاكِرَ، وَمَدَّنُوا الْمَدَائِنَ!؛ در قرون گذشته برای شما درس‌های عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان عمالقه! کجا ایند فرعون‌ها و فرزندانشان و کجا هستند صاحبان شهرهای «رس»؛ همان‌ها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنت‌های فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنت‌های جباران را زنده ساختند. کجا ایند آن‌ها که لشکرهای گران به راه انداختند و هزاران نفر را شکست داده و متواری ساختند، همان‌ها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند».

عمالقه، مردان بسیار نیرومند و قوی‌پیکری از نوادگان نوح علیه السلام بودند که سالیان دراز بر منطقه شامات حکومت می‌کردند و اصحاب الرس، به قوم مقتدر دیگری اشاره می‌کند که دارای کشاورزی گسترده و زندگی مرفه بودند و در بعضی از مناطق خاورمیانه زندگی می‌کردند و در برابر پیامبران خدا به مخالفت برخاسته بودند.

بخش دوم، درس‌های عبرت‌انگیزی است که در زندگی انسان‌ها در طول عمر خودمان می‌بینیم. امیرمؤمنان علی علیه السلام مطابق آنچه در غررالحکم آمده، می‌فرماید: «فِي تَصَارِيفِ الْقَضَاءِ عِبْرَةٌ لِأَوْلِي الْأَلْبَابِ وَالنُّهْيِ؛ در دگرگونی‌های حوادث عبرتی است برای صاحبان عقل و اندیشه».^۱

۱. غررالحکم، ج ۱۰۷۷۴.

در کلام دیگری می فرماید: «لَوْ اَعْتَبَرْتُ بِمَا اَضَعْتُ مِنْ مَاضِي عُمْرِكَ لَحَفِظْتُ مَا بَقِيَ؛ اگر از آنچه از گذشته عمرت ضایع کرده ای عبرت بگیری، باقی مانده عمر را حفظ خواهی کرد».^۱

بخش دیگری از درس های عبرت انگیز را در جهان غیر انسان ها می بینیم. در هر خزانی که بعد از بهار می آید، ویرانی هایی که پس از عمارت صورت می گیرد، زلزله ها، سیلاب ها، آتش فشان ها و مانند آن ها.

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) - که پیش از این هم به آن اشاره کرده ایم - پایان می دهیم: آن حضرت از کنار مدائن عبور می کرد، هنگامی که آثار کاخ کسرا را دید که در شرف ویران شدن است یکی از مردانی که در خدمت آن حضرت بود این شعر را قرائت کرد:

جَرَّتِ الرَّيَاحُ عَلَى رُسُومِ دِيَارِهِمْ فَكَانَتْهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ
بادها در ویرانه های خانه های آن ها وزید؛ گویی آن ها وعده گاهی داشتند که می بایست به سراغ آن بروند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: چرا این آیات را نخواندی؟: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»؛ چه بسیار باغ ها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند و زراعت ها و قصرهای زیبا و گران قیمت و نعمت های فراوان دیگری که در آن غرق بودند. آری این گونه بود ماجرای آنان و ما این ها را میراث برای اقوام دیگری ساختیم، نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین (و نه اهل زمین و آسمان) و نه (به هنگام رسیدن لحظه سرنوشت) به آن ها مهلتی داده شد».^۲

۱. غررالحکم، ح ۳۰۳۸.

۲. دخان، آیه ۲۵-۲۹. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۲۲، ح ۳۸۷).

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَّ، وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلَمَ،
وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در دشمنی با مخالفان افراط کند، آلوده گناه می شود و کسی که کوتاهی کند
بر خود ستم کرده (و حقیقت ضایع می گردد) و کسی که در مقام خصومت برآید
نمی تواند حق تقوا را رعایت کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می گوید: (پیش از مرحوم سید رضی) شیخ مفید الله این گفتار حکیمانه را در ارشاد
و (بعد از سید رضی) میدانی (متوفای ۵۱۸) در کتاب مجمع الامثال آورده است. بارها گفته ایم قرائنی در
دست است که نشان می دهد تمام آنچه در مجمع الامثال آمده از کتاب متقدم بر شریف رضی نقل شده
است. آمدی نیز صدر آن را با تفاوتی از آن حضرت نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵).
در کتاب ارشاد مفید فقط صدر این کلام حکیمانه آمده؛ ولی در کتاب اختصاص شیخ مفید تمام آن ذکر
شده است. (اختصاص، ص ۲۳۹).

شرح و تفسیر

اعتدال در خصومت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به سه نکته در مورد خصومت پرداخته، نخست می‌فرماید: «کسی که در دشمنی با مخالفان افراط کند به گناه آلوده می‌شود»؛ (مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَثْمًا).

معمولاً خصومت و ستیز با دیگران قابل کنترل نیست، حتی بهترین افراد وقتی گرفتار آن می‌شوند و آتش خشم و غضب در آنان شعله‌ور می‌گردد قادر به کنترل خویشتن نیستند و گرفتار گناهای از قبیل ظلم و ستم، گفتن سخنان ناروا، ریختن آبروی دیگران و اذیت و آزار مسلمانان می‌شوند.

در جمله دوم به نقطه مقابل آن اشاره کرده، می‌فرماید: «و کسی که در مقام خصومت و احقاق حق کوتاهی کند بر خود ستم کرده (زیرا حقش پایمال می‌شود)»؛ (وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلَمَ).

قرآن مجید نیز در ذیل آیات نهی از ربا می‌فرماید: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»؛ نه ظلم کنید و نه ظلم به شما شود.^۱

گرچه این آیه درباره رباخواران است؛ ولی در حقیقت یک شعار وسیع اسلامی است که دستور می‌دهد به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری پرهیزند باید از تن دادن به ظلم نیز اجتناب کنند و به گفته بعضی از دانشمندان:

۱. بقره، آیه ۲۷۹.

«اگر ستم‌کش نباشد ستمگر کمتر پیدا می‌شود». و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از خود داشته باشند، کسی نمی‌تواند به آن‌ها ستم کند، بنابراین همان‌گونه که باید به ظالم بگوییم ستم مکن، به مظلوم باید بگوییم تن به ستم مده.

حال که چنین است چه بهتر که انسان وارد میدان خصومت و ستیز برای احقاق حق نشود و تا می‌تواند از گام نهادن در چنین میدانی جز به هنگام ضرورت بپرهیزد، از این رو امام علیه السلام در سومین جمله می‌فرماید: «و کسی که در مقام خصومت برآید نمی‌تواند حق تقوا را رعایت کند»؛ (وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مِنْ خَاصَمٍ).

به همین دلیل، افراد با شخصیت و متقی سعی می‌کنند حتی الامکان با کسی به جر و بحث و ستیز و خصومت برنخیزند و چه بسا از بعضی حقوق خود صرف نظر می‌کنند و آن را به مخالف می‌دهند تا در این میدان خطرناک وارد نشوند. البته این بدان معنا نیست که افراد با ایمان، زبون، ذلیل و ظلم‌پذیر باشند چراکه اسلام چنین حالتی را نیز هرگز نمی‌پسندد و دستور می‌دهد نه ظلم کنید و نه ظلم‌پذیر باشید.

نکته

خطرات خصومت

در روایات معصومان علیهم السلام به شدت از مخاصمه و خصومت نهی شده است؛ کلینی رحمته الله در کتاب کافی باب مخصوصی درباره این موضوع منعقد ساخته و در نخستین حدیث آن، از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النُّفَاقُ؛ از جدال و مرأ و خصومت بپرهیزید که دل‌های دوستان را نسبت به یکدیگر بیمار

می‌سازد و بذر جدایی در میان آن‌ها می‌افشانند».^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «مَا عَهْدَ إِلَيَّ جِبْرِئِيلُ فِي شَيْءٍ مَّا عَهْدَ إِلَيَّ فِي مُعَادَاةِ الرَّجَالِ؛ جبرئیل هرگز درباره چیزی مثل این سفارش نکرده بود که: از دشمنی با یکدیگر بپرهیزید».^۲

در تعبیر دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «مَا أَتَانِي جِبْرِئِيلُ إِلَّا وَعَظَنِي فَأَخِرُ قَوْلَهُ لِي إِيَّاكَ وَمُشَارَاةَ النَّاسِ فَإِنَّهَا تَكْشِفُ الْعُورَةَ وَتَذْهَبُ بِالْعِزِّ؛ هیچ‌گاه جبرئیل نزد من نیامد جز این که من را پند و اندرز می‌داد. آخرین اندرزش این بود: از خصومت با مردم بپرهیز که عیوب پنهان را آشکار می‌سازد و عزت انسان را با خود می‌برد».^۳

* * *

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

۳. همان، ح ۱۰.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمَهَلْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ.

امام علیؑ فرمود:

گاهی که پس از آن به اندازه دو رکعت نماز مهلت برابم باشد مرا نگران نمی‌کند چراکه (در این نماز یا پس از آن، عفو و) عافیت را از خدا می‌طلبم (و توبه می‌کنم).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این کلام حکیمانه را به نقل از سراج الملوک و غررالحکم به عین عبارت نهج البلاغه آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۵).
ولی شایان توجه است که جمله (وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ) که در نسخه صبحی صالح آمده در کتاب مصادر و بسیاری از نسخ نهج البلاغه و بحارالانوار و غررالحکم و غیر آن نیامده است و مرحوم علامه شوشتری معتقد است این جمله آخر از اضافات نسخه ابن ابی الحدید است.

شرح و تفسیر

راه و روش توبه

امام علیه السلام راه نجات از گناه را در این گفتار حکیمانه خود نشان می‌دهد و می‌فرماید: «گناهی که بعد از آن مهلت دو رکعت نماز داشته باشم مرا نگران و غمگین نمی‌کند (چراکه در این نماز یا بعد از آن، عفو و) عافیت را از خدا می‌طلبم (و توبه می‌کنم)»؛ «مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمِهَلْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ».

جمله «مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ» به معنای بی‌اهمیت شمردن گناه نیست، بلکه به معنی اندوهگین و نگران نشدن است، چراکه انسان راه توبه را از طریق نماز باز می‌کند. به هر حال این کلام شریف، تشویق به گناه نیست، بلکه تشویق به توبه است به این‌گونه که هشدار می‌دهد هر لحظه ممکن است مر انسان فرا برسد خواه عوامل درونی وجود او از قبیل سگته‌ها و مر ناگهانی باعث شود و یا عوامل برونی و حوادث گوناگونی که در یک لحظه به عمر انسان پایان می‌دهد، بنابراین انسان باید مهلتی را که برای دو رکعت نماز و توبه در پیشگاه خدا دارد از دست ندهد و فوراً شیطان را از خود دور سازد و به درگاه خدا روی آورد و با تعظیم و خضوع و اقرار به گناه و اظهار ندامت، عفو و آمرزش را طلب کند.

این احتمال نیز در تفسیر کلام فوق داده شده که منظور امام علیه السلام این است: هرگاه انسان نماز بعد از گناه انجام دهد، از باب «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»

چنین نمازی آثار گناه را از نامه اعمال او و روح و جانس محو می کند. و جمع میان هر دو تفسیر مانعی ندارد.

همان گونه که در بحث سند این گفتار حکمت آمیز گفته شد، جمله «وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ» در غالب نسخ نهج البلاغه نیامده است؛ ولی در نسخه ابن ابی الحدید و صبحی صالح ذکر شده و مفهومش این است که از خدا عافیت از آلوده شدن به گناه در آینده و عافیت از عذاب الهی نسبت به گذشته را تقاضا می کنم. این جمله می تواند اشاره ای به این مطلب باشد که انسان بعد از آلودگی به گناه و توبه مراقبت کند در آینده آلوده گناه نشود و عافیت در برابر آن داشته باشد، زیرا مطابق حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام در بحار الانوار آمده، ترک گناه آسان تر از درخواست توبه است (تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ).^۱

نکته

حقیقت توبه و تأخیر نینداختن آن

توبه، دری از درهای مهم رحمت الهی است که به روی بندگان خطاکار گشوده شده است و اگر این باب رحمت گشوده نمی شد، گنهکاران در یأس و نومیدی و سپس گناه بیشتر فرو می رفتند. باید توجه داشت که توبه شامل حال همه حتی انبیا و اولیا می شود؛ ولی هرکدام توبه خاص خود را دارند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «التَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ وَمَدَدُ عِنَايَتِهِ وَلَا بُدَّ لِلسَّعْيِ مِنْ مُدَاوِمَةِ التَّوْبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَكُلِّ فِرْقَةٍ مِنَ الْعِبَادِ لَهُمْ تَوْبَةٌ فَتَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ اضْطِرَابِ السَّرِّ وَتَوْبَةُ الْأَصْفِيَاءِ مِنَ التَّنَفُّسِ وَتَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ تَلْوِينِ الْخَطَرَاتِ وَتَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الْأَشْتِعَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ وَتَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ؛ توبه ریسمان الهی

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۴. در حکمت ۱۷۰ نیز به این صورت آمده است: «تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْمُؤْتَبَةِ» ولی در تعدادی از نسخ دیگر همان عبارت «طَلَبِ التَّوْبَةِ» آمده است.

و امداد عنایت اوست و لازم است بندگان پیوسته و در هر حال به سراغ توبه بروند. ولی هر گروهی از بندگان، توبه خاص خود را دارند. توبه پیامبران از اضطراب درون آنهاست و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد خدا می‌کشند و توبه اولیاء از خطرات رنگارنگی است که در برابر آنها ظاهر می‌شود و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست و توبه عوام از گناهان است.^۱

توبه به اندازه‌ای دارای اهمیت است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لَا وَاللَّهِ مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّاسِ إِلَّا خَصْلَتَيْنِ أَنْ يُقْرُوا لَهُ بِالنَّعْمِ فَيَزِيدَهُمْ وَبِالذُّنُوبِ فَيَغْفِرَ هَا لَهُمْ؛ نه، به خدا قسم خداوند از بندگانش جز دو چیز نخواسته است: نخست این‌که به نعمت‌های او اقرار کنند (و شکر نعمت به جای آورند) تا بر آنها بیفزاید. دیگر این‌که به گناهانشان اعتراف (و از آنها توبه) کند تا آنها را بر آنان ببخشد».^۲

از جمله مسائلی که به آن هشدار داده شده است تسویف و تاخیر توبه است، چراکه اگر انسان در آستانه رفتن از این جهان قرار گیرد یا نشانه‌های عذاب الهی ظاهر شود، درهای توبه بسته خواهد شد، از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناه شدی هرچه زودتر آن را با آب توبه بشوی».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۱، ح ۳۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۱۰، ح ۱.



وَسُئِلَ ﷺ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟

فَقَالَ ﷺ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟

كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؛

فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرْوَنَهُ؟

فَقَالَ ﷺ: كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرْوَنَهُ.

از امام ﷺ پرسیدند: خداوند چگونه حساب همهٔ خلق را با آن فزونی که دارند می‌رسد؟

امام ﷺ فرمود:

همان‌گونه که آن‌ها را با آن فزونی که دارند روزی می‌دهد.

(بار دیگر) پرسیدند: چگونه به حساب آن‌ها رسیدگی می‌کند در حالی که او را نمی‌بینند؟

فرمود: همان‌گونه که به همهٔ آن‌ها روزی می‌دهد در حالی که او را نمی‌بینند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر آورده است که در این‌جا به گفتهٔ ابن عبد ربه در عقد الفرید، سؤال‌کننده سلمان

→ فارسی علیه السلام بوده است و قابل توجه این که ابن عبد ربه فقط سؤال اول را ذکر کرده و از سؤال دوم صرف نظر نموده است، زیرا او از کسانی است که معتقدند خداوند در روز قیامت با همین چشم دیده می شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۶).

شرح و تفسیر

پاسخ جالب به دو سؤال

امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز، به دو سؤال پیچیده جواب‌های قانع‌کننده‌ای می‌دهد. نخست از آن حضرت سؤال کردند: خداوند چگونه به حساب همه مخلوقات با آن فزونی که دارند می‌رسد؟؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟).

گویی سؤال‌کننده گمان می‌کرد محاسبه خدا مانند محاسبه یک حساب‌دار از افراد مختلف است که برای هر یک باید مدتی وقت صرف کند و اگر تعداد آن‌ها زیاد باشد ممکن است ماه‌ها و سال‌ها طول بکشد؛ ولی از قدرت خدا و حسابتگری او غافل بود. امام علیه السلام برای او مثالی زد تا به نکته اصلی مطلب که قدرت وسیع خدا بر همه چیز است پی ببرد.

حضرت در پاسخ او فرمود: «همان‌گونه که آن‌ها را با آن فزونی که دارند روزی می‌دهد»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ: كَمَا يَزُفُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ).

در میان مردم، معمول است هنگامی که افرادی می‌خواهند مثلاً جیره غذایی خود را بگیرند به صف می‌ایستند و هرچه شماره آن‌ها بیشتر باشد صف آن‌ها طولانی‌تر و مدت گرفتن جیره غذایی زیادتر می‌شود. در حالی که خداوند در آن واحد جیره غذایی همه را به آن‌ها می‌رساند بی‌آن‌که صفی وجود داشته باشد یا برای آن معطل شوند. البته این جیره غذایی تدریجی و روز به روز است؛ اما در

هر روز همه را همزمان روزی می دهد. کسی که چنین قدرتی دارد، در مورد حساب نیز همه را در زمان واحد محاسبه می کند.

سؤال کننده سپس سؤال دیگری را در همین موضوع عنوان کرد و تصورش این بود که محاسبه کردن نیاز به رویارویی دارد، در حالی که مردم خدا را نمی بینند، از این رو سؤال کرد چگونه آن‌ها را محاسبه می کند در حالی که او را نمی بینند؟ (فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؟).

امام (علیه السلام) در این جا نیز با ذکر همان مثال سابق شنونده را قانع ساخت، فرمود: «همان گونه که به همه آن‌ها روزی می دهد و او را نمی بینند»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمَا يَزُرُّهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ).

از آسمان و زمین برای آن‌ها روزی می فرستد، درختان میوه می دهند، زمین‌ها دانه‌های غذایی را پرورش می دهند، حیوانات شیرده شیر می دهند و خلاصه ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند و روزی روزی خواران را می رسانند بی آن که کسی رازق حقیقی را با چشم ببیند.

در قیامت نیز همین گونه است: نامه‌های اعمال گشوده می شوند و همه انسان‌ها در برابر میزان عدل پروردگار قرار می گیرند و وزن اعمال آنان و محاسبه کارهای تمام عمرشان، در یک لحظه انجام می شود. همان گونه که قرآن مجید در هشت آیه مختلف قرآن فرموده است: خداوند، «سریع الحساب» است. ﴿إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾، ﴿وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾، ﴿وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

در روایات اسلامی نیز می خوانیم: «أِنَّهُ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ عَلَى مِقْدَارِ حَلْبِ شَاةٍ؛ خداوند حساب همه بندگان را در زمان کوتاهی به اندازه دوشیدن گوسفند رسیدگی می کند».^۱

در روایت دیگری آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ

لَمُحِ الْبَصْرِ؛ خداوند حساب همه بندگان را در یک لحظه می‌رسد.^۱ در حدیث دیگری وارد شده است: «بِمَقْدَارِ فَوَاقِ النَّاقَةِ».^۲ «فَوَاق» به عقیده بعضی به معنای فاصله میان دو بار دوشیدن شیر از شتر است که مقداری می‌دوشند، کمی صبر می‌کنند و مجدداً می‌دوشند. این فاصله را «فواق» می‌نامند. بعضی نیز آن را به معنای فاصله‌ای می‌دانند که میان باز کردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر با انگشت پیدا می‌شود و در هر صورت کنایه از زمان بسیار کوتاه است.

نکته

سرعت محاسبه الهی

بعضی تصور کرده‌اند که میان آنچه امام علیه السلام در این کلام شریف فرموده و با آیات قرآن هماهنگ است که خدا را در آیات زیادی «سَرِيعُ الْحِسَابِ» معرفی کرده است، با آیه دیگری که می‌گوید: روز قیامت به مقدار پنجاه هزار سال طول می‌کشد: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۳ منافاتی وجود دارد، زیرا آیات سرعت حساب و روایاتی که در ذیل آن وارد شده می‌گوید: حساب همه خلایق به سرعت انجام می‌گیرد؛ در حالی که آیه سوره «معارج» زمان آن را پنجاه هزار سال گفته است؛ ولی با توجه به این که این آیه هیچ سخنی درباره مسئله حسابرسی خلایق در بر ندارد، می‌توان گفت که توقف گروهی در عرصه محشر به مدت طولانی نه برای حسابرسی، بلکه نوعی مجازات و سرگردانی است و این درباره کافران و بدکاران است و گرنه مطابق بعضی از روایات، مؤمن توقفش در عرصه محشر بسیار کوتاه است.

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱.

۲. روح المعانی، ج ۱، ص ۴۷۷.

۳. معارج، آیه ۴.

در حدیثی آمده است که بعد از نزول آیه فوق، ابو سعید خدری که از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود خدمتش عرضه داشت که چقدر این روز طولانی است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لِيُخَفَّفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا؛ قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست این روز طولانی آنقدر نسبت به فرد باایمان سبک می شود که حتی از مدت زمان خواندن یک نماز که در دنیا می خواند کمتر خواهد بود».^۱

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ السَّامِيُّ

رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ، وَكِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ!

امام علیؑ فرمود:

فرستاده تو نشانه عقل تو و نامهات گویاترین سخن گوی توست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از وصیتی است که امام علیؑ برای فرزندش (امام حسن علیؑ) بیان فرموده که متن آن را کلینی رحمته الله در کتابش به نام الرسائل ذکر کرده؛ ولی تنها، جمله اول آمده است. آن‌گاه می‌افزاید: قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و طرطوشی در سراج الملوک و کراچکی در کنزالفوائد جمله اول را ذکر کرده‌اند. نیز «میدانی» آن را در مجمع الامثال و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول آورده‌اند. آمدی در غررالحکم آن را به دو صورت ذکر کرده که هر دو صورت با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد. این احتمال نیز وجود دارد که امام علیؑ این سخن را با تعبیرات مختلف در مواقع متفاوت بیان فرموده باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۶).

شرح و تفسیر

از نشانه‌های عقل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می‌کند که هرکدام برای شناخت اشخاص، کارساز است.

نخست می‌فرماید: «فرستاده تو نماینده عقل توست»؛ (رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ).

یعنی مردم می‌توانند از انتخاب فرستاده، به میزان عقل تو پی ببرند؛ هرگاه تو، انسان فرهیخته، دانشمند و عاقل و با تقوا و شجاع را به عنوان فرستاده خود به سوی شخص یا جمعیتی برگزینی آن‌ها می‌فهمند که تو در چه پایه‌ای از عقل و درایت قرار داری و به تعبیر دیگر، آنچه در درون توست از این طریق بیرون می‌ریزد و خفایای وجودت آشکار می‌شود. در ضمن این درسی است برای همه ما که در انتخاب فرستاده دقت کنیم و برای شناخت مخالفان خود نیز از این روش بهره بگیریم.

در دومین جمله می‌فرماید: «نامه تو گویاترین سخن‌گوی توست»؛ (وَكِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ!).

زیرا آنچه در درون افکار انسان است و همچنین فضایل و رذایل اخلاقی از نوک قلم انسان بر صفحه کاغذ جاری می‌شود. به همین دلیل هرکسی را به خوبی می‌توان از نوشته او شناخت.

امروز نیز بهترین راه برای قضاوت کردن درباره کسانی که صدها یا هزاران سال قبل از ما می‌زیستند مطالعه آثار مکتوب آنهاست، چراکه شخصیتشان در آثار مکتوبشان تجلی می‌کند.

بر این اساس، این جمله نیز حاوی دو دستور است: هم مراقب نوشته‌های خود باشیم، هم روحيات ديگران را از نوشته‌هایشان استنباط کنیم. یکی از شعرای عرب این دو جمله حکیمانه را در دو بیت شعر به صورت زیبایی آورده، می‌گوید:

تَخَيَّرَ إِذَا مَا كُنْتَ فِي الْأَمْرِ مُرْسِلًا فَمَبْلَغُ آرَاءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا
وَرَوْ وَفَكَّرَ فِي الْكِتَابِ فَإِنَّمَا بِأَطْرَافِ أَقْلَامِ الرِّجَالِ عَقُولُهَا

در انتخاب فرستاده دقت کن - زیرا فرستاده‌های افراد نشانه آراء و افکار آنها هستند.

به هنگام نوشتن نامه بسیار دقت و فکر کن، زیرا - عقول انسان‌ها از نوک قلم‌های آنها تراوش می‌کند.^۱

نکته

طرق شناخت انسان‌ها

بسیاری از مردم به آسانی باطن خود را ظاهر نمی‌کنند و انسان در تعامل با آنها گرفتار مشکل می‌شود. برای شناختن این‌گونه اشخاص راه‌های فراوانی هست که در قرآن مجید و روایات اسلامی اشاراتی به آنها شده است.

قرآن مجید، هم درباره خوبان و هم درباره بدان اشاراتی دارد. در مورد نیازمندان آبرومندی که هیچ‌گاه نیاز خود را آشکار نمی‌کنند می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ و از شدت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۰۷.

خویشتن داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی».^۱

درباره منافقانی که سعی دارند چهره واقعی خود را با سخنان دروغین مخفی کنند می‌فرماید: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ و اگر ما بخواهیم، آن‌ها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی آن‌ها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می‌داند».^۲

در کلمات قصار خواندیم: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ‌کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنانی که از زبان او می‌پرد و در چهره و قیافه‌اش آشکار می‌گردد».^۳

در ذیل گفتار حکیمانه ۲۹۵ نیز این روایت گذشت که امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَأَنْظِرُوا إِلَيَّ خُلَاطَائِهِ؛ هرگاه وضع باطنی کسی بر شما مشتبه شود و دین او را نتوانید بشناسید، نگاه به همنشینانش کنید».^۴

از کلام حکیمانه مورد بحث نیز می‌توان همین معنا را استفاده کرد که برای شناختن افراد به دو چیز در آن‌ها دقت کنیم: نخست، رسولان و فرستادگان آن‌ها و دیگر، لحن و محتوای نامه‌هایشان. البته این گفته درباره کسانی صادق است که دارای رسول و فرستاده و نامه‌های خاصی هستند.

این سخن در تاریخ زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و سایر اولیاء الله به خوبی دیده می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پیشگیری از توطئه مشرکان مکه در

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. محمد، آیه ۳۰.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۶.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

حبشه، جعفر بن ابی طالب را که مردی هوشیار و شجاع بود به نمایندگی خویش همراه گروه مهاجران فرستاد.

در داستان آیات برائت که مبدأ تحولی در جهان اسلام شد، آن را به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام فرستاد و امیرمؤمنان علیه السلام در داستان حکمیت اصرار داشت که ابن عباس یا مالک اشتر حکمیت از جانب او و اصحابش را بپذیرند، هرچند افراد نادان و ظاهربین مخالفت کردند و ابوموسی را بر حضرت تحمیل کردند و در مقابل، معاویه عمرو عاص را فرستاد که مردی بسیار حیله گر و دنیاپرست و بی ایمان بود.

در مورد این که نامه انسان ها از عقل و درایت آنان حکایت می کند نیز روایات زیادی از معصومان علیهم السلام وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «إِذَا كَتَبْتَ كِتَابًا فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خْتَمِهِ فَإِنَّمَا تَخْتِمُ عَلَى عَقْلِكَ؛ هنگامی که نامه ای می نویسی بار دیگر پیش از آن که آن را مهر و امضا کنی در آن نگاه دقیق کن، زیرا عقل خود را مهر و امضا می کنی»^۱.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «عُقُولُ الْفَضَلَاءِ فِي أَطْرَافِ أَقْلَامِهِمْ؛ عقول دانشمندان در نوک قلم های آنهاست»^۲.

۱. غررالحکم، ح ۲۸۵.

۲. همان، ح ۲۸۸.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدْ أَشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ، بِأَحْوَجَ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ!

امام عليه السلام فرمود:

آن کس که به شدت به بلا مبتلاست از کسی که مبتلا نیست ولی در هیچ لحظه ایمن از بلا نمی‌باشد، محتاج‌تر به دعا نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب رضی الله عنه در مصادر، شیخ صدوق (که پیش از سید رضی می‌زیسته است) این گفتار حکیمانه را در کتاب امالی خود با کمی تفاوت آورده است. نیز قاضی قضاعی در کتاب الدستور با تفاوتی آن را ذکر کرده است، همچنین آمدی در غررالحکم. بنابراین کلام پیش‌گفته، قبل و بعد از سید رضی رضی الله عنه در کتب دیگر نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۷).

شرح و تفسیر

نیازمندان به دعا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که بسیاری از افراد از آن غافلند، می‌فرماید: «آن‌کس که به شدت به بلا مبتلاست از کسی که مبتلا نیست ولی در هیچ لحظه ایمن از بلا نمی‌باشد، محتاج‌تر به دعا نیست»؛ (مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدْ أَشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ، بِأَحْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ!).

اشاره به این‌که مردم غالباً به افراد گرفتار توجه دارند به خصوص گرفتارانی که به شدت مبتلا شده‌اند؛ یا گرفتاری مالی یا انواع بیماری‌ها یا مسائل مختلف. و کسانی که به آنان علاقه‌مندند دعا می‌کنند که خدا آن‌ها را از گرفتاری‌های رهایی بخشد و از کسانی که ظاهراً سالم و بدون گرفتاری هستند غافلند؛ در حالی که آن‌ها نیز به همان اندازه و گاه بیشتر نیاز به دعا دارند، زیرا هر لحظه ممکن است نعمت عافیت، آرامش، غنا و ثروت از آن‌ها گرفته شود یا لغزشی دامن‌گیر آن‌ها گردد و در دام شیطان گرفتار شده، از نظر معنوی سقوط کنند و آلوده گناهای گردند که تا آخر عمر نیز نتوانند آثار آن را برطرف سازند. با این توجه، هر دو گروه نیازمند دعا هستند، در حالی که مردم معمولاً به یکی توجه داشته و از دیگری غافلند.

اضافه بر این، افرادی که در عافیتند گاه گرفتار غرور و غفلت فوق‌العاده‌ای می‌شوند در حالی که مبتلایان، نه مغرورند و نه غافل و پیوسته به در خانه خدا

رفته و دعا می‌کنند، و از این نظر حال عافیت‌مندان از مبتلایان سخت‌تر است. از همین رو در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که شبی از شب‌ها رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خانه ام‌سلمه بود. (ام‌سلمه) ناگهان بیدار شد و حضرت را ندید. گفت: شاید به خانه همسران دیگر رفته است. برخاست و به جست‌وجوی آن حضرت رفت. ناگهان دید پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در گوشه‌ای از خانه ایستاده و دست‌ها را بلند کرده و می‌گوید: «اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي أَبَدًا اللَّهُمَّ لَا تُشْمِتْ بِي عَدُوًّا وَلَا حَاسِدًا أَبَدًا اللَّهُمَّ وَلَا تَرُدَّنِي فِي سُوءٍ اسْتَنْقَذْتَنِي مِنْهُ أَبَدًا اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا؛ خداوندا! نعمت‌های شایسته‌ای را که به من داده‌ای هرگز از من مگیر. خداوندا! دشمنان و حسودان را از شماتت من بازدار. خداوندا! مرا به حال بدی که از آن نجاتم داده‌ای هرگز بازمگردان. خداوندا! مرا هرگز لحظه‌ای به خود وامگذار».^۱

علامه مجلسی (رحمته الله) در جلد ۹۰ بحارالانوار بابی تحت عنوان «اقدام به دعا در شدت و رخاء و در جمیع احوال» ذکر کرده است و روایات زیادی در این باب آورده است؛ از جمله همین گفتار حکیمانه مورد بحث.

در روایت دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «تَقَدَّمُوا بِالذُّعَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْبَلَاءِ؛ پیش از آن‌که بلا نازل شود دعا کنید».^۲

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فِي الشَّدَّةِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ؛ کسی که دوست دارد به هنگام شدت و بلا دعایش مستجاب شود، در زمانی که در راحتی و آرامش است دعا زیاد کند».^۳

جالب این‌که در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «إِذَا دَعَا الْعَبْدُ فِي الْبَلَاءِ وَلَمْ يَدْعُ فِي الرَّخَاءِ حَجَبَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتَهُ وَقَالُوا هَذَا صَوْتُ غَرِيبٍ أَيْنَ

۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ح ۶.

۲. همان، ج ۹۰، ص ۳۸۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۸۱، ح ۷.

كُنْتَ قَبْلَ الْيَوْمِ؛ زمانی که بنده‌ای از بندگان خدا به هنگام بلا دعا کند و در رخاء و آرامش دعا نکند فرشتگان جلوی صدای او را می‌گیرند و می‌گویند: این صدای ناشناخته‌ای است، تا امروز کجا بودی؟^۱

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۸۲، ح ۱۰.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَلَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

مردم، فرزندان دنیا هستند و کسی را نمی توان به سبب محبت

به مادرش سرزنش کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب از ثعالبی در کتاب التمثیل و المحاضره و راغب در کتاب محاضرات الادباء این کلام حکیمانه را از امیرمؤمنان علیؑ به صورت های دیگری نقل کرده و حتی از ابن ابی الحدید روایتی به همین مضمون ولی با تفاوت هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۸).
در غررالحکم نیز همین حدیث شریف با تفاوت هایی آمده که نشان می دهد از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته شده است. (غررالحکم، ح ۲۳۹۹). همچنین در کتاب مطالب السؤول به عین عبارت نهج البلاغه آمده است. (مطالب السؤول، ص ۲۸۱).

شرح و تفسیر

مردم، فرزند دنیا هستند

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به واقعیتی اشاره می‌کند که کاملاً منطقی است، می‌فرماید: «مردم، فرزندان دنیا هستند و کسی را نمی‌توان به سبب محبت به مادرش سرزنش کرد»؛ (النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا، وَلَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ).

تشبیه دنیا به مادر به سبب آن است که همه چیز ما از این آب و خاک آفریده شده و در دامن این جهان متولد شده و در آن پرورش یافته‌ایم، بنابراین دنیا را تشبیه به مادر کردن کاملاً مناسب است و تعبیر وطن به مادر که بسیار رایج است نیز در واقع ناظر به همین معناست که ما وقتی در کشوری متولد شده و در فضای آن پرورش یافته‌ایم، آن کشور به منزله مادر ماست و علاقه داشتن به مادر امری طبیعی است، بنابراین، هم علاقه به وطن و هم علاقه به دنیا امری طبیعی است و جای تعجب نیست.

در این‌که هدف اصلی امام علیه السلام از بیان این حقیقت چیست؟ در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. بعضی آن را نوعی مذمت و نکوهش نسبت به محبت دنیا شمرده‌اند و بعضی به عکس، محبت دنیا را امری طبیعی می‌دانند. حقیقت این است که امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید: نه از علاقه خودتان به دنیا نگران باشید و نه از علاقه دیگران نسبت به آن، چراکه پیوندی بسیار مستحکم میان شما و دنیاست. از آن بترسید که این علاقه افراطی شود

و به شکل دنیاپرستی درآید.

شبهه همین معنا روایت دیگری است که در آن می‌خوانیم: کسی حضور امیرمؤمنان (علیه السلام) برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چرا ما دنیا را دوست داریم؟ امام (علیه السلام) فرمود: چون ما از دنیا آفریده شده‌ایم. آیا می‌شود کسی را به سبب محبتش نسبت به پدر و مادر سرزنش کرد؟»؛ (رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَالُنَا نَحِبُّ الدُّنْيَا، قَالَ: لِأَنَّ مِنْهَا وَهْلٌ يُلَامُ الرَّجُلَ بِحُبِّهِ لِأَبِيهِ وَآمِهِ؟ قَالَ: وَأَنْشَدْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (الْأَزْدِي).^۱

بنابراین هرگز نباید علاقه مردم به مال و زن و فرزند و خانه و شهر و کشورشان را مورد ملامت قرار داد و حتی نباید انتظار داشته باشیم که مردم به همه این امور پشت پا زنند. مهم این است که برای رسیدن به دنیا آلوده به گناه نشوند و ایمان و شرف خود را به آن ن فروشند.

در حدیث معروفی می‌خوانیم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ؛ کسی که دنیای خود را برای آخرتش ترک کند از ما نیست، همچنین کسی که آخرتش را برای دنیا ترک گوید».^۲

به تعبیر دیگر دنیایی خوب است که وسیله رسیدن به آخرت باشد نه آن که هدف اصلی انسان را تشکیل دهد، همان‌گونه که در سایر کلمات امام (علیه السلام) آمده است. «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتُهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ؛ آن کس که به وسیله دنیا بنگرد به او بصیرت و بینایی می‌بخشد و آن کس که به دنیا بنگرد نابینا می‌کند».^۳

آری دنیا وسیله است نه هدف.

بنابراین آنچه به عنوان نکوهش دنیا در روایات مختلف آمده است ناظر به روش کسانی است که ارزش‌های والای انسانی و اسلامی را فدای منافع مادی

۱. تیسیر المطالب، ص ۴۶۶، ح ۶۲۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶، ح ۳۵۶۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۲.

می‌کنند و دل و دین بر سر دنیا می‌نهند و گرنه زندگی آبرومندانه و بهره‌گیری معقول از نعمت‌های خدا هرگز در اسلام ممنوع و نکوهیده نیست.

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشاره دارد و می‌فرماید: «رُزِقْنَا لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»؛ محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) این‌ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.^۱

این تزئین در واقع یک تزئین طبیعی است منتها نباید انسان فقط به آن بیندیشد و در آن غرق شود. باید فراموش نکند که مطابق آنچه در ذیل آیه آمده، این‌ها متاع دنیاست؛ متاعی ناپایدار و گذرا. مهم سرای جاویدان و حیات ابدی است.

۱. آل عمران، آیه ۱۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ الْمُسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ،
وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ.

امام علیؑ فرمود:

مستمند، فرستاده خداست، کسی که از او دریغ دارد از خدا دریغ داشته و کسی
که به او عطا کند به خداوند عطا کرده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این حدیث شریف را طبق گفته مرحوم خطیب، ابوحنیفه، نعمان مصری (متوفای ۳۶۳) پیش از سید رضی در کتاب دعائم الاسلام آورده و در غررالحکم نیز (با تفاوتی) بعد از مرحوم سید رضی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۸). ولی عجیب این که ما این حدیث شریف را در کتاب دعائم الاسلام موجود نیافتیم.

شرح و تفسیر

نیازمند، فرستاده خداست!

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه برای تشویق همگان به کمک کردن به نیازمندان می‌فرماید: «مستمند و مسکین فرستاده خداست، کسی که از کمک کردن به او دریغ داشته باشد از خدا دریغ داشته و آن‌کس که به او عطا کند به خداوند عطا کرده است»؛ (إِنَّ الْمَسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ، وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ).

این تعبیر نهایت لطف خدا را به کسانی نشان می‌دهد که به نیازمندان کمک می‌کنند و در ضمن، این پیام را به ما می‌دهد که مسکین و مستمند را خوار نشمریم و کمترین اهانتی به او روا مداریم و اگر کمکی می‌کنیم خالی از هرگونه منت و آزار و اهانت باشد، زیرا او فرستاده خداست و کسی که به رسول و فرستاده دیگری اهانت کند در واقع به خود آن شخص اهانت کرده و کسی که رسول دیگری را احترام و اکرام کند فرستنده رسول را اکرام و احترام کرده است. قرآن مجید نیز تعبیری متفاوت ولی در همین راستا دارد. درباره کمک به نیازمندان می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»؛ کیست که به خدا قرض الحسنه دهد (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟^۱

۱. بقره، آیه ۲۴۵.

در آیه ۱۱ سوره «حدید» نیز خداوند پس از آن که در آیات پیشین، از اهمیت انفاق به نیازمندان سخن می‌گوید همین تعبیر را فرموده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خدا آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!».

در چندین آیه دیگر از قرآن مجید نیز همین معنا با الفاظ دیگری بیان شده و انفاق در راه خدا را به عنوان وام دادن به پروردگار شمرده است که این نهایت لطف او به بندگان است. با این که مالک حقیقی تمام عالم هستی خداست و از همگان و همه چیز بی‌نیاز است و هرچه ما داریم از او داریم، با این حال انفاق در راه خدا را قرض به خداوند تعبیر کرده است.

حتی در بعضی از آیات آمده است که خداوند در برابر این کار از بنده‌اش تشکر می‌کند، «وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ»^۱.

همان‌گونه که در خطبه ۱۸۳ نیز در کلام امام گذشت که می‌فرماید: «وَأَسْتَقْرِضُكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَإِنَّمَا أَرَادُ أَنْ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنج‌های آسمان‌ها و زمین به او تعلق دارد و بی‌نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید».

جالب این که در روایات اسلامی تعبیرات سه‌گانه‌ای آمده است که هر یک از دیگری پرمعناتر است. در یک جا می‌خوانیم که از امام سجاد زین العابدین علیه السلام نقل شده است که هنگامی که چیزی به فقیر می‌داد دست سائل را می‌بوسید و می‌فرمود: «من دست سائل را نمی‌بوسم، بلکه دست پروردگارم را می‌بوسم، زیرا صدقه قبل از آن که در دست سائل بیفتد در دست پروردگار قرار می‌گیرد».

۱. تغابن، آیه ۱۷.

فَقَالَ لَسْتُ أَقْبَلُ يَدَ السَّائِلِ إِنَّمَا أُقْبَلُ يَدَ رَبِّي إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ رَبِّي قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ»^۱.

در بیان دیگری آمده است: «امام علیه السلام هنگامی که صدقه‌ای به سائل می‌داد آن را از او می‌گرفت و می‌بوسید و می‌بویید و بار دیگر به او می‌داد و همان عبارت را تکرار می‌کرد؛ كَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ ثُمَّ أَرْتَجَعَهُ مِنْهُ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ وَذَلِكَ أَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ»^۲.

در تعبیر سومی آمده است که امام هنگامی که صدقه‌ای به نیازمندی می‌داد دست خود را می‌بوسید و می‌فرمود: «صدقه قبل از آن‌که به دست سائل برسد در دست خدا قرار می‌گیرد؛ «وَكَانَ عليه السلام يَقْبَلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ»^۳.

همه این تعابیر می‌تواند صحیح باشد؛ یعنی گاهی این‌گونه عمل می‌کرد و گاهی آن‌گونه و نتیجه همه آن‌ها در واقع یکی است.

نکته مهم دیگر این‌که از روایات اسلامی استفاده می‌شود (و در قرآن به آن اشاره شده است) که بیش از آنچه در صدقات و کمک به نیازمندان، عاید نیازمندان می‌شود به کمک کنندگان عاید می‌شود.

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، هرچند سخن در این جا بسیار است. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُ مَنْ يَقْبِضُهُ غَيْرِي إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنِّي أَتَلَقُّهَا بِيَدِي تَلَقُّهَا حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ يَتَصَدَّقُ أَوْ الْمَرْأَةَ لَتَتَصَدَّقَ بِالثَّمَرَةِ أَوْ بِشِقِّ ثَمَرَةٍ فَأَرَبَّيْهَا لَهُ كَمَا يُرَبِّي الرَّجُلُ فَلَوْهُ وَفَصِيلُهُ فَيَلْقَانِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهِيَ مِثْلُ جَبَلٍ أُحُدٍ؛ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: هیچ

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴.

۲. همان، ج ۹۳، ص ۱۲۸، ح ۴۸.

۳. همان، ص ۱۳۴.

عملی نیست مگر این که من کسی (از فرشتگانم) را مأمور کرده‌ام آن را دریافت دارد، جز صدقه و کمک به نیازمندان که من خودم آن را با دست (قدرت) می‌گیرم، تا آن جا که گاه مردی یا زنی یک دانه خرما یا حتی بخشی از آن را صدقه می‌دهد، من آن را برای او پرورش می‌دهم همان‌گونه که انسان‌ها فرزند خود را پرورش می‌دهند و هنگامی که روز قیامت در محضر من حاضر می‌شود آن صدقه به اندازه کوه احد شده است»^۱.

۳۰۵

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَا زَنَى غَيْرُ قَطُّ.

امام علیؑ فرمود:

انسان غیر تمند هرگز زنا نمی‌کند (زیرا کاری که دوست ندارد دیگران در حق او کنند او در حق دیگران روا نخواهد داشت).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را «میدانی» در مجمع الامثال و آمدی در غررالحکم با تفاوتی نقل کرده‌اند (که نشان می‌دهد از منابع دیگری گرفته شده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۹).

شرح و تفسیر

غیرتمند، عمل منافی عفت انجام نمی‌دهد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته دقیق اشاره کرده می‌فرماید: «انسان غیرتمند هرگز زنا نمی‌کند»؛ (مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ).

زیرا کسی که کاری را در حق دیگران می‌پسندد به ناچار در حق خود نیز خواهد پسندید و کسی که درباره محارم خود عملی را روا نمی‌دارد درباره محارم دیگران نیز روا نخواهد داشت.

بسیار شده است که افرادی می‌گویند: ما می‌خواهیم به نوامیس دیگران نگاه کنیم. به آن‌ها گفته می‌شود: آیا دوست دارید به نوامیس شما نگاه کنند؟ هنگامی که اظهار تنفر می‌کنند به آن‌ها گفته می‌شود: پس به نوامیس دیگران نگاه نکنید. «غیور» صیغه مبالغه از ماده «غیرت» (بر وزن حیرت) است به معنای ناخوش داشتن و تنفر از تجاوز دیگران به ناموس انسان و ورود در حریم اوست و گاه به معنای وسیع کلمه در غیر موارد ناموسی نیز به کار می‌رود و فرد غیرتمند به کسی گفته می‌شود که حاضر نیست دیگری به افتخارات او لطمه وارد کند؛ خواه افتخارات مادی باشد یا معنوی.

به هر حال، گفتار حکیمانه امام علیه السلام گفتاری است که کاملاً هماهنگ با منطق عقل است، زیرا انسان غیور؛ یعنی کسی که نسبت به تجاوز ناموسش حساسیت فوق‌العاده دارد، نوامیس دیگران را نیز به همان چشم نگاه می‌کند و هرگز راضی

نمی‌شود به نوامیس مردم تجاوز کند. به همین دلیل، غیرت، او را از آلوده شدن به اعمال منافی عفت باز می‌دارد. حتی حاضر نیست به همسر یا خواهر و مادر دیگری نگاه کند، زیرا نسبت به نگاه دیگران به همسر و خواهر و مادرش احساس تنفر می‌کند.

نکته

غیرت در آموزه‌های اسلامی

از واژه‌هایی که به عنوان فضیلتی اخلاقی در منابع اسلامی دیده می‌شود غیرت است. غیرت، در اصل به معنای یک احساس فوق‌العاده درونی است که انسان را به دفاع شدید از اموری که متعلق به اوست وامی‌دارد؛ خواه امور معنوی باشد مانند دین و آیین و یا امور مادی مانند عرض و مال و ناموس و مملکت. این احساس در همه انسان‌ها با تفاوت‌هایی وجود دارد و اگر به صورت افراطی در نیاید یکی از فضایل مهم و کارساز است.

از سویی دیگر، اگر بر اثر تکرار اعمال منافی غیرت، تضعیف شود و به بیان دیگر انسان، بی‌غیرت و یا از نظر غیرت ضعیف گردد این خود یکی از رذائل خطرناک اخلاقی به شمار خواهد آمد.

در آیات قرآن اشاراتی به این مسئله دیده می‌شود؛ ولی به طور صریح‌تر در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِنِّي لَغَيُورٌ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَغْيَرُ مِنِّي وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مِنْ عِبَادَةِ الْغَيُورِ؛ من غیرتمندم و خدا از من غیورتر است و خدا بندگان غیورش را دوست دارد».^۱

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مَنَ

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۷، ح ۷۰۷۶.

الایمان؛ غیرت از ایمان است».^۱ (دلیل آن هم روشن است: ایمان، انسان را به حفظ ناموس و افتخارات و آیین خود دعوت می‌کند، بنابراین غیرت جزء ایمان است).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ اللّٰهَ عَيُّورٌ يُحِبُّ كُلَّ عَيُّورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا؛ خدا غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به دلیل غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم کرده است».^۲

بنابر این روایت و بعضی از روایات دیگر، غیرت از اوصافی است که هم در خدای تعالی و هم در انسان‌ها وجود دارد البته با این تفاوت که غیرت در خداوند به معنای نهی از کارهای زشت و ناپسند و در انسان‌ها به معنای دفاع از حریم خانواده و دین و آب و خاک است.

درباره غیرت، سخن بسیار است و این بحث را با حدیثی درباره «جعفر بن ابی طالب» پایان می‌دهیم. در حدیثی آمده است که جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد که «جعفر بن ابی طالب» صفات برجسته‌ای در زمان جاهلیت داشت که خداوند به سبب آن از وی قدردانی کرد. «مِنْهَا عَدَمُ زِنَاهُ لِغَيْرَتِهِ كَعَدَمِ شُرْبِهِ لِعِزَّتِهِ كَعَدَمِ كَذِبِهِ لِشَرَفِهِ؛ از جمله این‌که به سبب غیرت، دامنش آلوده بی‌عفتی نشد و به سبب حفظ عزتش هرگز شراب ننوشید و به سبب شخصیتش هرگز دروغ نگفت».^۳



۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۵، ح ۷۰۶۵.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۳۵، ح ۱.

۳. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۷۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا.

امام علیؑ فرمود:

اجل و سرنوشت قطعی، برای حفظ انسان کافی است. (تا عمر به پایان نرسد هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند انسان را از پای درآورد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، صدوق با اضافات فراوان، در ضمن داستانی در کتاب توحید آورده است. در تحف العقول نیز این کلام شریف با تفاوتی آمده است؛ نیز ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء می‌گوید: کسی به علیؑ عرض کرد: اجازه می‌دهید ما پاسدار شما باشیم؟ حضرت فرمود: «حَرَسُ امْرِءٍ أَجَلُهُ؛ پاسدار هرکس اجل اوست». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳۹).

شرح و تفسیر

سرآمد مقدر، حافظ انسان است!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که توجه به آن انسان را در برابر حوادث سخت شجاعت می‌بخشد، می‌فرماید: «اجل و سرنوشت حتمی برای حفظ انسان کافی است»؛ (كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا).

اشاره به این‌که هرکس سرنوشت حتمی معینی دارد و تا آن زمان فرا نرسد جان او محفوظ است؛ اما هنگامی که فرمان نهایی رسید، هیچ‌کس و هیچ‌چیز نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند.

همان‌گونه که در سند این کلام شریف ذکر کردیم، مرحوم «صدوق» آن را در ضمن بیان ماجرای از جنگ صفین آورده است. طبق این روایت یکی از یاران علی علیه السلام می‌گوید: در روز صفین علی علیه السلام در مقابل معاویه ایستاده بود و حتی شمشیر خود را از نیام درنیاورده بود. یکی از اصحابش عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مراقب خویش باش، ما از این می‌ترسیم که این مرد در حمله‌ای غافلگیرانه شما را از پای درآورد. امام علیه السلام فرمود: درست است که او انسان بی‌دین و شقاوتمندی است ولی اجل و سرنوشت قطعی، برای حفظ انسان کافی است. هیچ‌کس نیست مگر این‌که فرشتگانی از سوی خدا مأمور حفظ او هستند تا در چاهی سقوط نکند یا دیواری بر او فرود نیاید و یا مصیبت بد دیگری دامن او را نگیرد تا اجلس فرا رسد. هنگامی که اجل او فرا رسید او را در مقابل

حوادث تنها می‌گذارند. من نیز چنین هستم؛ هنگامی که اجلم فرا رسد، شقی‌ترین امت می‌آید و محاسنم را با خون سرم رنگین می‌سازد. این وعده‌ای مسلم و کاملاً صدق است.^۱

شبهه همین کلام شریف به شکل دیگری در حکمت ۲۰۱ آمده بود. در این جا سؤالی پیش می‌آید که اگر این سخن را بپذیریم باید تمام اقدامات احتیاطی در برابر حوادث گوناگون و در مقابل دشمنان را ترک کنیم؛ نه سپری در جنگ لازم خواهد بود و نه درست کردن سنگر، نه وسایل اختفا و نه پرهیز از جاده‌های خطرناک و غذاهای مشکوک، بلکه باید بگوییم تا سرآمد عمر ما نرسد هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند به ما آسیبی برساند.

این مطلبی است که نه با تعلیمات قرآن و اسلام منطبق است و نه با منطق عقل. حتی قرآن مجید می‌فرماید که به هنگام نماز خوف در برابر دشمن تا ناچار نشوید وسایل حفاظتی خود (مانند سپر و زره و خود) را از خود دور نسازید.^۲ پیش از این در ذیل همان حکمت ۲۰۱ و همچنین در جلد سوم، ذیل خطبه ۶۲ پاسخی به این سؤال داده‌ایم. در این جا به کلامی که از علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار یافتیم اشاره می‌کنیم. او در واقع در پاسخ این سؤال چنین می‌گوید: اولاً این در مواردی بوده است که مردم به اندک چیزی از حوادث می‌ترسیدند و به احتمالات بعیده ترتیب اثر می‌دادند. امام علیه السلام می‌فرماید: به این‌گونه احتمالات و توهمات بعید اعتنا نکنند؛ تا اجل کسی فرا نرسد از دنیا نمی‌رود.

ثانیاً ممکن است این از خصائص خود امام علیه السلام باشد، زیرا او طبق خبری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت داده بود، زمان اجل خود را می‌دانست و یقین داشت که پیش از آن، حادثه‌ای او را تهدید نمی‌کند، از این رو می‌فرمود: اجل من،

۱. توحید صدوق، ص ۲۶۴ (با تلخیص اندک).

۲. نساء، آیه ۱۰۲.

حارس و نگهبان من است؛ ولی دیگران که چنین اطلاعی ندارند، از مواردی که خطر عقلایی دارد باید بپرهیزند و به حکم «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» خود را به خطر نیفکنند.

سپس به حدیثی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کند که آن حضرت می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خَمْسَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ أَحَدُهُمْ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَهُوَ يُقْبِلُ إِلَيْهِ وَلَمْ يُسْرِعِ الْمَشْيَ حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ...؛ پنج گروهند که دعایشان مستجاب نمی‌شود: اول کسی است که از کنار دیوار کجی عبور می‌کند در حالی که دیوار به سوی او خم شده و با این حال، سریع نمی‌گذرد تا دیوار بر او سقوط می‌کند (این شخص اگر آهسته عبور کند و دعا کند خدایا! مرا حفظ کن، دعای او مستجاب نمی‌شود).»^۱

به هر حال تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا ظاهر روایت عمومیت دارد.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكُلِ، وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ.

امام علیؑ فرمود:

انسان داغدار، خواب و آسایش دارد؛ اما کسی که مالش را رבוده‌اند خواب ندارد.^۱

سید رضیؒ در تفسیر این کلام شریف می‌گوید: مفهومش آن است که انسان ممکن است بر قتل فرزندان خود صبر کند؛ اما در ربودن اموالش صبر نخواهد داشت. (قَالَ الرَّضِيُّ: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يُصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ، وَلَا يُصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این کلام شریف را از کامل میرد (متوفای ۲۸۵) که پیش از سید رضی می‌زیسته نقل می‌کند بی‌آن‌که اسم گوینده آن را ذکر کرده باشد. بعد از سید رضی، در غررالحکم آمدی و مجمع الامثال میدانی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰).

شرح و تفسیر

داغ فرزند و داغ غارت اموال

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که درباره‌ی غالب مردم صادق است، می‌فرماید: «انسان داغدار و مصیبت‌زده خواب و آسایش دارد؛ اما کسی که مالش را به زور گرفته‌اند خواب ندارد»؛ (يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكُلِ، وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ).

«ثُكُلٌ» (بر وزن قُفْل) به معنای مصیبت و ناراحتی، به سبب از دست دادن عزیزان است.

«حَرْبٌ» (بر وزن طَرْف) به معنای غارت اموال است.

سید رضی رحمته الله علیه در تفسیر این کلام شریف می‌گوید: «مفهومش آن است که انسان ممکن است بر قتل فرزندان خود صبر کند؛ اما در ربودن اموالش صبر نخواهد داشت»؛ (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يُصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ، وَلَا يُصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ).

برای این سخن که به نظر می‌رسد به صورت ضرب‌المثلی عمومی درآمده، دو تفسیر گفته شده است:

نخست این‌که انسان وقتی گرفتار مصیبتی می‌شود، مثلاً عزیزی را از دست می‌دهد، یقین دارد که باز نمی‌گردد و به همین دلیل به تدریج آرامش خود را بازمی‌یابد. در حالی که وقتی مالش را به ناحق ببرند هر زمان در فکر است که از

طریقی بتواند آن را بازگرداند. به همین دلیل خواب و آرامش ندارد. در تفسیر دیگری گفته شده که این گفتار حکیمانه کنایه‌ای است از بسیاری از توده‌های مردم که دلبستگی آن‌ها به مال و ثروتشان حتی بیش از دلبستگی به فرزندان و عزیزانشان است و گاه حتی تا پای جان برای نگهداری اموالشان می‌ایستند و این ضرب‌المثل فارسی که می‌گویند: «مال است نه جان تا بتوان آسان داد»، شاهد بر آن است.

گاه گفته شده است که از دست دادن عزیزان نه تنها سبب ذلت انسان نمی‌شود بلکه دوستان و علاقه‌مندان، چنین شخصی را عزیز می‌دارند و احترام می‌کنند تا مصیبت خود را فراموش کند؛ ولی غارت اموال و ربودن آن به وسیله زورمندان غاصب نوعی ذلت برای انسان است، از این رو انسان نمی‌تواند آن را تحمل کند. در این جا مناسب است به داستانی در زمینه قتل «معلی بن خنیس» به دست حاکم مدینه «داود بن علی» و گفت‌وگویی که میان او و امام صادق علیه السلام رد و بدل شد اشاره کنیم. علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۴۷ بحارالانوار در شرح حالات آن حضرت از کتاب مناقب ابن شهر آشوب روایتی نقل می‌کند که هفت نفر از روایت آن را ذکر کرده‌اند: «داود بن علی» (فرماندار مدینه) هنگامی که «معلی بن خنیس» را (که از یاران امام صادق علیه السلام بود) به قتل رساند و اموالش را گرفت، امام صادق علیه السلام به او فرمود: دوست مرا کشتی و اموالش را گرفتی، آیا نمی‌دانی که انسان ممکن است بر مصیبت صبر کند؛ ولی در برابر غارت صبر نمی‌کند؟ به خدا سوگند تو را نفرین خواهم کرد.

داود به صورت استهزاء گفت: مرا به نفرینت تهدید می‌کنی؟ امام علیه السلام (چیزی نگفت و) به خانه خود بازگشت و آن شب پیوسته مشغول عبادت و قیام و قعود بود. داود پنج نفر از مأموران خود را فرستاد و گفت: او را نزد من آورید. اگر خودداری کرد سر او را برای من بیاورید. آن‌ها نزد امام علیه السلام آمدند در حالی که

امام علیه السلام مشغول به نماز بود. گفتند: داود شما را فرا خوانده است. فرمود: اگر نیایم چه می شود؟ گفتند: دستور خاصی به ما داده است. امام علیه السلام فرمود: بازگردید که برای دنیا و آخرت شما بهتر است. آن‌ها خودداری کردند و گفتند: حتماً باید بیایی. امام علیه السلام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و سپس بر شانه‌های خود گذاشت و آن‌ها را گشود و دعا کرد و با انگشت اشاره خود اشاره نمود. آن‌ها می‌گویند: شنیدیم که می‌فرمود: همین ساعت، همین ساعت.

ناگهان فریادی بلند شد. امام علیه السلام به آن‌ها فرمود: رئیس شما مرد. آن‌ها برگشتند. جریان را از امام علیه السلام سؤال کردند، فرمود: او فرستاده بود گردن مرا بزنند من به اسم اعظم پروردگار او را نفرین کردم. خداوند فرشته‌ای را فرستاد که با سلاح، ضربه‌ای به او زد و او را کشت.^۱

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۷، ح ۲۴.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ، وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ
مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ.

امام علیؑ فرمود:

دوستی در میان پدران به منزله خویشاوندی در میان فرزندان است
و خویشاوندی، به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی (خویشاوندان
زمانی خویشاوند محسوب می‌شوند که دوست باشند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب، تنهاکسی را که این گفتار حکیمانه را از امام علیؑ در کتاب خود نقل نموده، ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲) در کتاب مطالب السؤول می‌داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰).
اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی در غررالحکم همین حدیث شریف را به صورت دیگری آورده است: «مَوَدَّةُ
الْأَبَاءِ نَسَبٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ». (غررالحکم، کلمه ۹۳۴۲).

شرح و تفسیر

برتری دوستی بر خویشاوندی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم که با یکدیگر ارتباط دارند اشاره فرموده، نخست می‌گوید: «دوستی در میان پدران به منزله خویشاوندی در میان فرزندان است»؛ (مَوَدَّةُ الْآبَاءِ قَرَابَةُ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ).

اشاره به این‌که پدران، دوستی با دوستان خود را برای فرزندان به ارث می‌گذارند و فرزندانشان به قدری به هم نزدیک می‌شوند که گویی با هم برادرند و بسیار دیده شده است که پدران یکدیگر را عمو خطاب می‌کنند. البته این سخن در جوامعی صادق است که عواطف در آن کمرنگ نشده است و فرزندان تنها اموال پدران را به ارث نمی‌برند، بلکه عواطف آن‌ها را نیز به ارث می‌برند.

از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که مودت و دوستی طولانی به منزله قرابت است. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید: «مَوَدَّةٌ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ؛ دوستی بیست سال، خویشاوندی است»^۱.

در جمله دوم به این نکته اشاره می‌فرماید که «خویشاوندی، به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی»؛ (وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ).

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۵، ح ۸.

یعنی خویشاوندان هنگامی ارزش دارند که دارای محبت باشند و هرچه پیوند خویشاوندی نزدیک تر باشد، مودت و دوستی بیشتری لازم دارد. در حالی که دوستی و محبت نیازی به خویشاوندی ندارد؛ ممکن است افراد سال‌ها با هم دوست باشند و هیچ رابطه خویشاوندی بین آن‌ها نباشد. در نتیجه، برتری دوستی و محبت بر خویشاوندی ثابت می‌شود.

ضرب المثل معروفی است که به کسی گفتند: دوستت را بیشتر دوست داری یا برادرت را؟ گفت: برادری را دوست دارم که با من دوست باشد. بنابراین هر دو جمله رابطه دوستی و خویشاوندی را بیان می‌کند؛ جمله اول به گونه‌ای و جمله دوم به گونه‌ای دیگر.

مرحوم محقق کمره‌ای این کلام حکیمانه را به شعر فارسی درآورده می‌گوید:

مهر پدران برای اولاد باشد چو نَسَبِ شعار و پیوند
خویشی به مودت است محتاج بیش از خود دوستی به پیوند^۱

نکته

وراثت دوستی

می‌دانیم اسلام آیین محبت و مودت است و قرآن پیوسته خدا را به رحمانیت و رحیمیت می‌ستاید. واژه رحمت صدها بار در قرآن به کار رفته و در نمازهای روزانه حداقل بیش از ۶۰ بار خدا را به رحمت و رحمانیت یاد می‌کنیم، تا آن جا که محبت به عنوان میراث گران‌بهایی از پدران به فرزندان می‌رسد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ يُطْفِئُ نُورَ الْعَبْدِ: مَنْ قَطَعَ أَوْدَاءَ آبِيهِ، وَغَيَّرَ شَيْبَتَهُ، وَرَفَعَ بَصْرَهُ فِي الْحُجْرَاتِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ؛ سه چیز است که نور (ایمان) بندگان را خاموش می‌کند: کسی که با دوستان پدرش قطع

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

رابطه کند و محاسن سفید خود را تغییر دهد (اشاره به این که به هنگام پیری بعضی کارهای سبک‌سرانه جوانی و کودکی را انجام دهد) و به داخل خانه‌های دیگران بدون این که اجازه‌ای به او دهند نگاه کند.^۱

بنابراین نه تنها انسان دوستان قدیم خود را نباید فراموش کند و در حیات و ممات به یاد آن‌ها باشد و به آن‌ها خدمت کند، بلکه اگر پدرش نیز دوستی داشته بعد از پدر، جانشین پدر شود و با آن‌ها همان محبتی را داشته باشد که پدرش داشته است.

به خصوص به هنگام فراز و نشیب‌های زندگی که دوستان از نظر موقعیت اجتماعی متفاوت می‌شوند نباید این تفاوت سبب فراموشی دوستان قدیم شود بلکه نباید تفاوت مقام، ثروت، علم یا سایر امتیازهای فردی و اجتماعی مانعی در این راه ایجاد کند و اگر تمام پیوندهای سابق را نمی‌تواند نگه دارد لااقل بخشی از آن را داشته باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ فَوُؤِّيْ وَوِلايَةٌ فَأَصْبَبْتُهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وَوِلايَتِهِ، فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سُوِّءٍ؛ هرگاه دوستی داشته باشی و حکومت و ریاستی پیدا کند و حداقل یک دهم پیوند سابق را با تو حفظ کند دوست بدی نیست».^۲

توجه داشته باشید که نمی‌فرماید دوست خوبی است می‌فرماید دوست بدی نیست، دوست خوب و کامل العیار آن است که صد درصد رابطه مودت گذشته را حفظ کند و مال و مقام، او را دگرگون نسازد. البته باید توجه داشت کسانی که به مقام والایی می‌رسند اشتغالات و گرفتاری‌های آن‌ها نسبت به سابق بیشتر می‌شود و نمی‌توان انتظار داشت تمام آنچه را در سابق با دوستان خود داشته

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۴، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۷۶، ح ۱۰.

انجام دهد و شاید به همین دلیل امام علیه السلام آن‌ها را معذور می‌دارد که لااقل یک دهم پیوند محبت سابق را حفظ کنند.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ.

امام علیؑ فرمود:

از فراست و گمان افراد باایمان بر حذر باشید، زیرا خدا حق را بر زبان (و فکر) آن‌ها قرار داده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می‌گوید: این سخن در واقع از کلام پیغمبر اکرم ﷺ گرفته شده است که در جایی می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ» و در جای دیگر می‌فرماید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ يُنْظَرُ بِمُورِ اللَّهِ». سپس می‌افزاید: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوتی آمده است و در ربیع الأبرار زمخشری و روض الاخیار محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) نیز ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۰).

شرح و تفسیر

فراست مؤمن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای درباره‌ی افراد باایمان اشاره کرده، می‌فرماید: «از فراست و گمان افراد باایمان برحذر باشید، زیرا خدا حق را بر زبان (و فکر) آن‌ها قرار داده است»؛ (اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ).

به یقین قلب مؤمن همچون آینه‌ی صاف و بی‌زنگاری است که چهره‌ی حقایق در آن منعکس می‌شود و به همین دلیل گاه از آینده و از امور پنهانی موجود آگاه می‌شوند. این سخن شبیه چیزی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و در ذکر سند این حکمت به آن اشاره کردیم که می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ؛ خدا بندگانی دارد که مردم را با هشیاری خاص خود می‌شناسند و از خفایای کار آن‌ها باخبر می‌شوند»^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ از فراست و هشیاری افراد باایمان بپرهیزید، چراکه آن‌ها با نور خدا نگاه می‌کنند»^۲.

هدف از بیان این مطلب آن است که افراد، در پنهانی نیز کارهای خلاف انجام ندهند، زیرا دوستان باایمان آن‌ها که با نور الهی نگاه می‌کنند ممکن است از آن

۱. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۳.

۲. همان، ج ۶۵، ص ۳۵۵.

باخبر شوند و آبرویشان نزد آن‌ها بریزد.

نیز می‌تواند اشاره به این نکته باشد که از توطئه کردن درباره مؤمنان بپرهیزید زیرا ممکن است آن‌ها از چهره و حرکات شما به توطئه‌هایتان پی ببرند و ترفندها را نقش بر آب کنند و شکست توأم با ذلت نصیبتان گردد.

این گفتار حکیمانه را بارها در زندگی خود نیز تجربه کرده‌ایم که افراد باایمان و پرهیزکار، فراست فوق‌العاده‌ای دارند و از نقشه‌های پنهانی آگاه می‌شوند.

بعضی از فقهای اهل سنت تا آن‌جا در این باره پیش رفته‌اند که گفته‌اند: از طریق فراست و هشیاری می‌شود برای اثبات حق در مقام قضاوت استفاده کرد. از «ابن قیّم» نقل شده است کتاب مخصوصی در این باره تألیف کرده و نام آن را «الطرق الحکمیة او الفراسة المرضیة» نهاده است.

ولی از نظر فقه امامیه مسلم است که با حدث و تخمین، هرچند قوی باشد نمی‌توان دآوری کرد و قاضی فقط باید به مرحله علم و یقین برسد تا بتواند حکم کند و ما معتقدیم قاضی حتی به هر علم و یقینی نیز نمی‌تواند در صادر کردن حکم قناعت کند، بلکه باید علم و یقینی باشد که از مبادی حسیه یا مبادی قریب به حس استفاده می‌شود، همان‌گونه که در قضاوت‌های امیرمؤمنان علیه السلام وارد شده است.

شاید سؤال شود که قرآن مجید بارها ظن و گمان را بی‌اعتبار شمرده و می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»؛ ظن و گمان، انسان را هرگز از حق بی‌نیاز نمی‌کند.^۱

همین سؤال در علم اصول درباره حجیت ظن خاص و عام و تقابل آن با این آیات قرآنی نیز مطرح شده و پاسخ داده‌اند که مراد از آیات پیش‌گفته اوهام و گمان‌های بی‌پایه‌ای است که مشرکان و غیر مشرکان برای خود درست

۱. یونس، آیه ۳۶.

می‌کردند و بر اساس آن گاهی فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و گاه حلال و حرام‌هایی درست می‌کردند و به خدا نسبت می‌دادند؛ اما گمان‌هایی که پایه و اساس داشته باشد و از نور الهی سرچشمه گیرد، حساب جداگانه‌ای دارد، هرچند مؤمنان با این گمان‌ها درباره کسی قضاوت قطعی نمی‌کنند؛ اما به وسیله آن احتیاطات لازم را رعایت می‌کنند مبادا صدمه‌ای از دشمن به آن‌ها یا جامعه اسلامی برسد.

شایان توجه است که در روایتی ذیل آیه شریفه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»^۱ در این سرگذشت (عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هشیاران^۱ که خداوند آن را بعد از ذکر آیات مربوط به قوم لوط و عذاب آن‌ها فرموده، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «متوسمین، امامان هستند».^۲ و از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَالْأَيُّمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمُتَوَسِّمُونَ؛ متوسم، پیامبر بود و بعد از او منم و امامان از دودمان من».^۳ روشن است که منظور از این روایات، تخصیص دادن مفاد آیه به امامان علیهم السلام نیست، بلکه آن‌ها مصداق اتم و اکمل آن بوده‌اند؛ مانند بسیاری از تفسیرهای دیگری که در ذیل آیات قرآن آمده است.

۱. حجر، آیه ۷۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱.

۳. همان، ح ۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّىٰ يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ.

امام علیؑ فرمود:

هیچ کس در ادعای ایمان، صادق نیست مگر این که به آنچه نزد خداست (از پاداش های مادی و معنوی) مطمئن تر باشد نسبت به آنچه نزد خودش است. (تا جایی که آنچه را دارد سخاوتمندانه می دهد تا عوضش را از خدا بگیرد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مؤلف مصادر نهج البلاغه، ضمن این که این سخن را برگرفته از کلام پیامبر اکرم ﷺ می داند. که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.، آن را طی داستان عبرت آموزی از کتاب مروج الذهب (که مؤلف آن مسعودی متوفای ۳۰۳ و پیش از سید رضی می زیسته است) از امیرمؤمنان علیؑ نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۱).
افزون بر این متقی هندی در کتاب کنز العمال نیز آن را با سند خود آورده است. (کنز العمال، ج ۵، ص ۵۷۲، ح ۱۶۹۷۶).

شرح و تفسیر

از نشانه‌های اصلی ایمان

امام علیه السلام در این گفتار شریف خود به یکی از نشانه‌های مهم ایمان اشاره کرده، می‌فرماید: «هیچ‌کس در ادعای ایمان، صادق نیست مگر این‌که به آنچه نزد خداست (از پاداش‌های مادی و معنوی) مطمئن‌تر باشد نسبت به آنچه نزد خودش است. (تا جایی که آنچه را دارد سخاوتمندانه می‌دهد تا عوضش را از خدا بگیرد)»؛ «لَا يُصَدِّقُ إِيمَانُ عَبْدٍ، حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ». اشاره به این‌که خدا از یک سو رزق بندگان خود را تضمین کرده و از سوی دیگر وعده داده است که با انفاق، انسان چیزی را از دست نمی‌دهد، بلکه خدا پاداشی بیشتر در جنبه‌های مادی و معنوی به او می‌بخشد. در آیه ۲۶۸ سوره «بقره» می‌خوانیم: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می‌دهد؛ و به فحشا (و زشتی‌ها) امر می‌کند؛ ولی خدا وعده «آمرزش» و «فزون‌ی» به شما می‌دهد؛ و خدا قدرتش وسیع، و (به هرچیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده‌های خود، وفا می‌کند)».

۱. در تعدادی از نسخ این روایت در نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه «لَا يُصَدِّقُ» به صورت فعل مجهول از باب تفعیل آمده است و مفهومی این است که ایمان انسان مورد قبول واقع نمی‌شود تا این‌که به آنچه نزد خداست مطمئن‌تر باشد از آنچه نزد اوست. در حالی که در نسخ دیگری مانند نسخه حاضر به صورت فعل معلوم ثلاثی آمده و مفهومی این است که ایمان انسان توأم با صدق و راستی نیست مگر این‌که به آنچه نزد خداست... و نسخه اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

همان‌گونه که در بیان اسناد این حدیث شریف اشاره شد، «مسعودی» در مروج الذهب آن را در لابه‌لای حدیث عبرت‌آموزی نقل می‌کند و آن این‌که شخص سائلی نزد امام امیرمؤمنان (علیه السلام) آمد و تقاضایی کرد. حضرت به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود: به مادرت بگو یک درهم به او بدهد. امام حسن (علیه السلام) عرض کرد: ما شش درهم داریم که برای خرید آرد گذاشته‌ایم. امیرمؤمنان فرمود: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقُ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ. سپس دستور داد هر شش درهم را به آن سائل بدهند. اندکی بعد امیرمؤمنان (علیه السلام) از کنار مردی می‌گذشت که شتری را در معرض فروش گذاشته بود. امام (علیه السلام) آن را به صد و چهل درهم خرید و فرمود: بعد از هشت روز وجه آن را می‌پردازم (و فروشنده قبول کرد). هنوز حضرت طناب آن حیوان را باز نکرده بود که مردی از آن جا گذشت در حالی که شتر، عقال شده بود و نشسته بود. به امام (علیه السلام) عرض کرد: این شتر را چند می‌فروشی؟ امام (علیه السلام) فرمود: دویست درهم. عرض کرد: خریدم. و قیمت آن را نقداً پرداخت. امام (علیه السلام) صد و چهل درهم را به فروشنده‌ی اولی داد و شصت درهم باقی‌مانده را به فاطمه (علیه السلام) سپرد. فاطمه (علیه السلام) عرض کرد: از کجا این شصت درهم فراهم شد؟ حضرت فرمود: این تصدیق چیزی است که پدرت از سوی خدا آورده است. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ کسی که حسنه‌ای انجام دهد خداوند ده برابر به او می‌دهد.^۱

بعضی از شارحان نهج البلاغه مانند «شیخ محمد عبده» و سپس «مغنیه» در فی ظلال، این کلام شریف را به پاداش‌های معنوی تفسیر کرده و گفته‌اند: منظور از «بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ» ثواب‌هایی است که خدا برای کار خیر تعیین کرده و جمله «لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ» اشاره به این است که تا انسان، ایمان به روز جزا و پاداش‌های الهی در آن روز نداشته باشد مؤمن واقعی نیست.

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۳۴. همین روایت با تغییرات مختصری در کتب دیگر آمده است.

البته ممکن است کلام امام علیه السلام شامل هر دو باشد؛ هم پاداش‌های مادی و هم پاداش‌های معنوی؛ ولی منحصر ساختن آن به پاداش‌های معنوی، افزون بر این که با اطلاق کلام امام علیه السلام ناسازگار است، با حدیثی که در شأن ورود این سخن شریف در بالا آمد نیز سازگار نیست، بنابراین چه بهتر که ما معنای کلام امام علیه السلام را محدود به یک جنبه نکنیم و معتقد باشیم که هم جنبه‌های مادی را شامل می‌شود و هم جنبه‌های معنوی را.

از جمله قرائنی که شهادت می‌دهد مفهوم کلام امام علیه السلام اختصاص به جنبه‌های معنوی ندارد حدیثی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و نویسنده کتاب مصادر، کلام امیر مؤمنان علیه السلام را مأخوذ از آن می‌داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق این حدیث می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسَ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ تَقَّ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ؛ کسی که دوست دارد پرهیزکارترین مردم باشد توکل بر خدا کند و کسی که دوست دارد غنی‌ترین مردم باشد، به آنچه نزد خدای متعال است مطمئن‌تر باشد نسبت به آنچه در دست خودش است».^۱

آیه شریفه‌ای که آوردیم - که هم وعده آمرزش می‌دهد و هم وعده فضل - نیز تأیید می‌کند که کلام امام علیه السلام از نظر جهات مادی و معنوی مفهوم عامی دارد. گفتنی است که «ما»ی موصوله در جمله «بما فی یده» مفهوم وسیعی دارد فقط شامل اموال نیست، بلکه هرگونه امکانات از نظر مقام و موقعیت اجتماعی و قوت و قدرت را دربر می‌گیرد و اعلام می‌دارد که آنچه در دست داریم از اموال و ثروت‌ها و مقام‌ها و قدرت‌ها، نباید بیش از آنچه نزد خداست مورد علاقه و اعتماد باشد. اگر از آن‌ها در راه خدا بگذرید، خداوند بهتر و خوب‌تر از آن را فراهم خواهد ساخت.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۵۸۵۸؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۸، ح ۲۲.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنسِ بْنِ مَالِكٍ، وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى الْبَصْرَةِ يُدَكِّرُهُمَا شَيْئًا مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَعْنَاهُمَا، فَلَوِيَ عَنْ ذَلِكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِنِّي أَنْسَيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرْبَكَ اللَّهُ بِهَا بِيضَاءً لَامِعَةً لَا تُورِيهَا الْعِمَامَةُ.

هنگامی که امام علیؑ وارد بصره شد انس بن مالک را خواست تا نزد طلحه و زبیر برود و آنچه را از پیامبر ﷺ درباره آنها شنیده بود (منظور پیشگویی پیغمبر ﷺ درباره ظلم آنها نسبت به علیؑ است) به آنها یادآوری کند (تا از مخالفت خود با علیؑ خودداری کنند). انس از این مأموریت سربلجی کرد و به نزد امام علیؑ برگشت و گفت: من آن را فراموش کرده‌ام.

امام علیؑ فرمود:

اگر دروغ می‌گویی خدا تو را به سفیدی آشکاری (پیسی) مبتلا کند آن‌گونه که حتی عمامه نتواند آن را بپوشاند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

سید رضی می‌گوید: منظور امام علیه السلام بیماری برص است و چیزی نگذشت که لکه‌های سفید برص در سر و صورت او نمایان گشت و از آن پس هیچ‌کس او را بی‌نقاب نمی‌دید. (قال الرضی: یغنی البرص، فأصاب أنساً هذا الداء فیما بعد فی وجهه، فكان لا یرى إلا مبرقعا).

→ مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: داستان نفرین علی علیه السلام بر انس بن مالک و مبتلا شدن او به بیماری برص و پیسی را ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب المعارف نقل کرده و قابل توجه این‌که او به علی علیه السلام چندان علاقه‌ای نداشت. همچنین ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰) آن را در حلیة الاولیاء آورده است و بعد از سید رضی، ثعالبی در لطائف المعارف آن را ذکر کرده. سپس می‌افزاید: علامه امینی رحمته الله در کتاب الغدیر در جلد اول، مدارک قابل ملاحظه‌ای برای این حدیث شریف ذکر نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۲).

اضافه می‌کنیم که «محمد بن جریر طبری شیعی» (از علمای قرن چهارم) در کتاب مستترشد آن را آورده است. (المستترشد، ص ۶۷۴).

شرح و تفسیر

کیفر کتمان حقیقت!

امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان کرد که به بصره آمده بود و «انس بن مالک» را فرا خواند و او را مأموریت داد که به سوی طلحه و زبیر برود و چیزی را که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنها شنیده بود بیان کند. (اشاره به جمله‌ای است که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن دو فرموده بود که «شما به زودی با علی جنگ خواهید کرد در حالی که ظالمید؛ إِنَّكُمْ سَتُقَاتِلَانِ عَلِيًّا وَأَنْتُمَا لَهُ ظَالِمَانِ») انس از این کار خودداری کرد و نزد حضرت آمد و عرض کرد: من این سخن را فراموش کرده‌ام؛ (وَقَالَ عليه السلام: لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى الْبَصْرَةِ يُذَكِّرُهُمَا شَيْئاً مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَعْنَاهُمَا، فَلَوِيَ عَنْ ذَلِكَ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنِّي أُنْسِيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ).

امام علیه السلام فرمود: «اگر دروغ می‌گویی، خدا تو را به سفیدی آشکاری (بیماری برص) مبتلا کند آن‌گونه که عمامه نتواند آن را بپوشاند»؛ (فَقَالَ عليه السلام: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ).

«لوی» از ماده «لوی» به معنای تاخیر انداختن است.

«لامعة» به معنای روشن و آشکار است.

«لا تُوَارِيها» یعنی آن را نمی‌پوشانید.

سید رضی رحمته الله علیه در تفسیر واژه «بَيْضَاءَ لَامِعَةً» می‌گوید: «منظور امام بیماری

برص و پیسی است و چیزی نگذشت که انس گرفتار این بیماری در صورتش شد به گونه‌ای که همواره (از خجالت و شرمندگی) نقاب می‌زد؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: يَعْنِي الْبَرَصَ، فَأَصَابَ أُنْسًا هَذَا الدَّاءَ فِيمَا بَعْدُ فِي وَجْهِهِ، فَكَانَ لَا يُرَى إِلَّا مُبْرَقَعًا). مورخان و محدثان در شرح کلام فوق، داستان را متفاوت نقل کرده‌اند. بعضی ماجرا را همانند مرحوم سید رضی نقل کرده و آن را مربوط به مأموریتی می‌دانند که علی علیه السلام به انس بن مالک برای بازگویی گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره طلحه و زبیر داد؛ ولی از آن مشهورتر چیزی است که ابن ابی‌الحدید نقل کرده و بسیاری از مورخان و محدثان با او موافقند و آن این‌که امام علیه السلام در سرزمین «وحبه» در کوفه جمعی از مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، چه کسی این سخن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام بازگشت از حجة الوداع شنیده است که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟» (اشاره به داستان غدیر و خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز است) جمعی برخاستند و گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود. امام رو به انس بن مالک (خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله) کرد و فرمود: تو که در آن جا حاضر بودی چرا گواهی نمی‌دهی؟ انس عرض کرد: ای امیرمؤمنان! سن من زیاد شده و آنچه فراموش کرده‌ام بیش از آن است که در خاطر دارم. امام علیه السلام فرمود: اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به بیماری پیسی مبتلا سازد آن‌گونه که عمامه نیز آن را نپوشاند. چیزی نگذشت که نفرین امام علیه السلام در حق او مستجاب شد و به این بیماری مبتلا گشت.^۱

مرحوم خطیب در مصادر بعد از اشاره به کلام ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این نقل موافق مشهور است و در بسیاری از کتب معتبره آمده است. سپس برای اطلاع بیشتر درباره این قضیه به جلد اول کتاب نفیس الغدیر (نوشته علامه امینی) ارجاع می‌دهد.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۱۷.

۲. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۲.

روایت سومی نیز در این زمینه هست که رخداد پیش گفته را مربوط به داستان «طیر مشوی» (مرغ بریان) می‌داند. ماجرا از این قرار است که شخصی مرغ بریانی برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد. پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: خداوندا! محبوب‌ترین خَلَقَت را بفرست تا با من از این غذا بخورد. علی علیه السلام آمد؛ ولی انس بن مالک، خادم مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که علی علیه السلام اجازه ورود خواست گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فعلاً گرفتار است. او دوست داشت مردی از قوم خودش بیاید و با پیغمبر صلی الله علیه و آله هم غذا شود. پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر همان دعا را تکرار کرد. علی علیه السلام آمد و اجازه خواست و باز انس همان پاسخ را گفت. در مرتبه سوم صدای امام علیه السلام بلند شد و فرمود: چه چیزی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خود مشغول ساخته که مرا نمی‌پذیرد؟ صدای علی علیه السلام به گوش رسول الله صلی الله علیه و آله رسید. فرمود: ای انس! چه کسی بر در است؟ گفت: علی بن ابی طالب. فرمود: اجازه بده وارد شود. هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید. حضرت فرمود: ای علی! من سه بار از خداوند تقاضا کردم که محبوب‌ترین خلقش را نزد من بفرستد تا با من از این مرغ بریان تناول کند اگر در مرتبه سوم نیامده بودی نام تو را از خدا می‌خواستم. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! من سه بار آمدم و در هر سه بار انس مانع شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! چرا چنین کردی؟ عرض کرد: دوست داشتم که مردی از قوم من فرا رسد. (این ماجرا گذشت) هنگامی که یوم الدار (روز شورای شش نفری عمر برای تعیین خلیفه بعد از او) فرا رسید، علی علیه السلام ویژگی‌های خود را بیان کرد، انس می‌گوید: علی علیه السلام از من درباره آن داستان گواهی خواست. من آن را کتمان کردم و گفتم آن جریان را فراموش کرده‌ام. علی علیه السلام دست به سوی آسمان بلند کرده و عرض کرد: خداوندا! انس را به بیماری آشکاری (بیماری برص) مبتلا ساز که نتواند آن را از مردم مخفی کند. انس مدتی بعد به این بیماری مبتلا شد. در مجمع الحدیث آمده است که انس

پیوسته عمامه‌ای بر سر می‌گذاشت (به گونه‌ای که بخشی از صورت او را می‌پوشاند). از او سؤال کردند، گفت: این نتیجه همان نفرین علی بن ابی طالب است. و بعد از ذکر داستان طیر مشوی، عمامه خود را کنار زد و سفیدی برص را نشان داد.^۱

سید حمیری (متوفای ۱۷۳) این جریان تاریخی را به شعر درآورده است:

أَمَا أُتِيَ فِي خَبَرِ الْأَنْبَلِ	فِي طَائِرٍ أُهْدِيَ إِلَى الْمُرْسَلِ
سَفِينَةٌ مَكَّنَ فِي رُشْدِهِ	وَأَنْسُ خَانَ وَلَمْ يَحْصِلِ
فِي رَدِّهِ سَيِّدُ كُلِّ الْوَرَى	مَوْلَاهُمْ فِي الْمُحْكَمِ الْمُنْزَلِ
فَصَدَّهُ ذُو الْعَرْشِ عَن رُشْدِهِ	ثُمَّ غَرِي بِالْبَرَصِ الْأَنْكَلِ ^۲

آیا در روایت بارزشی درباره مرغ (بریانی) که به پیغمبر مرسل به عنوان هدیه فرستاده شد نیامده است؟

داستانی که همچون یک کشتی نجات در مسیر خود حرکت می‌کرد؛ ولی انس خیانت کرد؛ اما نتوانست او را از این که آقای تمام جهانیان باشد بازگرداند. مولایی که در قرآن مجید به مقام او اشاره شده است.

خداوند صاحب عرش، او را (انس را) از مقصدش بازداشت و او را به بیماری برص زشتی مبتلا نمود.

جالب این‌که این داستان را که دو فضیلت مهم در آن درباره علی علیه السلام آمده است - همان‌گونه که در بالا آمد - جمعی از اهل سنت در کتاب‌های خود نقل نموده‌اند و در بسیاری از مسانید و صحاح آن‌ها - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - آمده است و همان‌گونه که گفتیم علامه امینی رحمته الله شرح مبسوط آن را در جلد اول کتاب الغدير آورده است.

۱. امالی صدوق، ص ۶۵۵، ح ۳.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۸۳.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ
فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ.

امام علیؑ فرمود:

دل‌ها (ی انسان‌ها) گاه روی می‌آورد (و پرنشاط است) و گاه پشت می‌کند
(و بی‌نشاط است) آن‌گاه که روی می‌آورد آن را به انجام نوافل و مستحبات نیز وادار
کنید و آن‌گاه که پشت می‌کند و بی‌نشاط است تنها به انجام فرائض و واجبات
قناعت نمایید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها سند دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل می‌کند کتاب غررالحکم آمدی است.
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۳).
افزون بر این در کتاب مشکاة الانوار طبرسی، ص ۴۴۷ و عوالی اللئالی ابن ابی جمهور أحسائی، ج ۳،
ص ۲۹۵، ح ۶۷ نیز آمده است، و قابل توجه است که در کتاب شریف کافی حدیثی به همین مضمون با کمی
تفاوت از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است. (کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶).

شرح و تفسیر

وظیفه ما در حال نشاط و عدم نشاط

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته قابل توجه روانی اشاره کرده، می‌فرماید: «دل‌ها (ی انسان‌ها) گاه روی می‌آورد (و پرنشاط است) و گاه پشت می‌کند (و بی‌نشاط است) آن‌گاه که روی می‌آورد آن را به انجام نوافل و مستحبات نیز وادار کنید و آن‌گاه که پشت می‌کند و بی‌نشاط است تنها به انجام فرائض و واجبات قناعت نمایید»؛ (إِنَّ لِقُلُوبِ إِبْرَائِيلَ وَإِدْبَاراً؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ).

بدون شک، انسان حالات مختلف و متفاوتی دارد و در هر یک از این حالات باید موافق آن گام بردارد تا به نتیجه مطلوب برسد.

گاه فکر انسان آرام و روح او پرنشاط است و عوامل اشتغال فکری وجود ندارد و جسم و روحش آماده برای عبادت و اطاعت و بندگی خداست. در این هنگام این فرصت طلایی را باید غنیمت شمرد و علاوه بر واجبات به مستحبات نیز با حضور قلب پرداخت.

ولی گاه روح انسان خسته و فکر او مشغول به یک سلسله مشکلات دنیوی است و گاه ناراحتی جسمانی نیز به آن ضمیمه می‌شود به گونه‌ای که حوصله هیچ کاری را ندارد در چنین شرایطی باید به واجبات که به هر حال باید انجام شود قناعت کرد، زیرا پرداختن به مستحباتی که انسان آن را بر خودش تحمیل کند

و هیچ حضور قلب و نشاطی در آن نباشد سبب ارتقاء روح و قرب به پروردگار و وصول به اهداف عالی نخواهد شد و چه بسا اگر مستحبات را در چنین حالی به خود تحمیل کند هم به واجبات ضرر بزند و هم حالت تنفر از مستحبات برای او حاصل شود که هر دو ضایعه بزرگی است.

شبییه همین گفتار حکیمانه در حکمت ۱۹۳ با کمی تفاوت گذشت و همان‌گونه که به هنگام ذکر سند گفتیم، این حدیث شریف از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با کمی تفاوت به این صورت آمده است: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنْفَلُوا وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيضَةِ»^۱

همچنین شبیه این کلام حکیمانه در حکمت ۲۷۸ گذشت آن جا که فرمود: «قَلِيلٌ تَدْوُمٌ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ؛ عمل کمی که با نشاط آن را تداوم بخشی امیدوارکننده‌تر از عملی است که بسیار و خسته کننده است».

نکته اصلی این جاست که اسلام به کیفیت عمل بیش از کمیت آن اهمیت می‌دهد، از این رو در آیه دوم سوره «ملک» می‌خوانیم: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»؛ آن‌کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است».

در این آیه شریفه به حُسن عمل اهمیت داده شده است، نه به کثرت عمل. به همین دلیل امام صادق علیه السلام در حدیثی به این نکته توجه داده و می‌فرماید: «لَيْسَ يَعْزِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا؛ منظور این نیست که عمل فرد بیشتر باشد، بلکه مقصود آن است که کدام یک صحیح‌تر و کامل‌تر عمل می‌کنید».^۲

به بیان دیگر، روح عمل، حضور قلب و توجه به خدا و اخلاص است و این

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

در حالی حاصل می‌شود که انسان نشاط عبادت داشته باشد و به هنگام کمبود نشاط حضور قلب نیز آسیب می‌پذیرد به همین دلیل فرموده‌اند: هنگامی که نشاط عبادت نیست به واجبات قناعت کنید و به هنگام نشاط عبادت، هم واجبات را به جا بیاورید و هم مستحبات را.

اضافه بر این اگر هنگام نداشتن نشاط و حوصله برای عبادت، انسان مستحبات را بر خود تحمیل کند ممکن است یک حال نفرت و بیزاری در او پیدا شود که بر آینده او نیز تأثیر بگذارد.

در نامه ۶۹ که از نامه‌های جالب امیرمؤمنان علی علیه السلام به «حارث همدانی» است نیز اشاره‌ای به این حقیقت شده بود آن‌جا که می‌فرماید: «وَخَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَارْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا يُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا؛ در انجام عبادت، نفس خود را بفریب (و آن را رام ساز) و با آن مدارا کن و خویشتن را بر آن مجبور نساز، بلکه بکوش آن را در وقت فراغت و بانشاط به جا آوری مگر فرایضی که بر تو مقرر شده است که در هر حال باید آن‌ها را انجام دهی و در موقعش مراقب آن باشی».

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

وَفِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ.

امام علیؑ فرمود:

در قرآن، اخبار پیشینیان و حوادث آینده و حکم
و دستور مربوط به شما آمده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر حدیثی به این مضمون از مسعودی، صاحب مروج الذهب (متوفای ۳۳۳) نقل می‌کند که روزی حارث اعور خدمت امیرمؤمنان علیؑ رسید. عرض کرد: آیا نمی‌بینی این مردم تمام توجهشان به احادیث شده و قرآن را رها کرده‌اند؟ امام علیؑ فرمود: واقعاً چنین است؟ عرض کرد: آری. امام علیؑ فرمود: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «سَتَكُونُ فِتْنَةٌ، قُلْتُ: فَمَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأٌ مَا قَبْلَكُمْ وَخَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ...»؛ به زودی فتنه‌ای ظاهر می‌شود. عرض کردم: ای رسول خدا! راه برون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمود: کتاب الله است که خبر پیشینیان و خبر آیندگان و حکم و دستور مربوط به شما در آن است. در ادامه این سخن، امام علیؑ مطالب فراوانی درباره اهمیت قرآن بیان فرمود. سپس مرحوم خطیب می‌افزاید: این گفتار حکیمانه را فخر رازی نیز در تفسیر خود در آغاز سوره «بقره» از علیؑ نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۳). اضافه می‌کنیم همین حدیث حارث اعور در سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۵ و سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۳۰۷۰ آمده است و همچنین مرحوم عیاشی در مقدمه تفسیر خود که درباره اهمیت قرآن سخن می‌گوید آن را آورده است.

شرح و تفسیر

جامعیت قرآن

امام علیه السلام در این حدیث شریف به اهمیت و جامعیت قرآن اشاره می‌کند و می‌فرماید: «در قرآن، اخبار پیشینیان و حوادث آینده و حکم و دستور مربوط به شما آمده است»؛ (وَفِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبْرُ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ). منظور از اخبار پیشینیان روشن است، زیرا بخش مهمی از قرآن مجید، تاریخ انبیا و اقوام گذشته است؛ از آفرینش آدم تا حالات حضرت مسیح و اصحاب و یارانش، قرآن دست ما را می‌گیرد و در تمام قرون و اعصار گذشته همراه انبیا و پیغمبران و اقوام آنها حرکت می‌دهد و تلخ و شیرین زندگی آنها را بیان می‌کند و تجارب فراوان و حوادث عبرت‌انگیز بسیاری را که در زندگانی آنها بوده یکجا پیش روی ما می‌نهد آن‌گونه که گویا ما همراه آنها بوده‌ایم و با آنها می‌زیسته‌ایم.

منظور از حوادث آینده، مسائل مربوط به قبر و برزخ و قیامت است که در جای جای قرآن مجید به آن اشاره شده است به گونه‌ای که گویا ما آینده را دیده‌ایم و در آن زیسته‌ایم.

منظور از جمله «وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ» این است که در قرآن به همه برنامه‌های زندگی شما اعم از واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح، اشارات کلی یا جزئی شده است، بنابراین قرآن کتاب جامعی است که هرچه بخواهید در آن هست.

با توجه به شأن نزولی که در حدیث حارث اعور آمده بود روشن می شود که این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که مردم به سراغ احادیث رفته و قرآن را رها ساخته بودند. البته منظور امام علیه السلام رها کردن احادیث نیست، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله در «حدیث ثقلین» کتاب خدا و عترت را (عترتی که منبع اصلی احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است) با هم توصیه می کند، بلکه منظور این است که افراط در توجه به حدیث تا آن جا که قرآن رها شود کار نکوهیده ای است.

به هر روی، مهم این است قرآن که نور و رحمت الهی و مایه هدایت و سعادت است در میان مسلمانان به فراموشی سپرده نشود. مسلمانان در درجه نخست اساس کار خود را از قرآن بگیرند و سپس از سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و احادیث اهل بیت علیهم السلام برای تشریح این دستورات و آگاهی از جزئیات برنامه ها بهره مند شوند.

در ذیل حدیث اعور پس از کلام نورانی بالا جمله هایی درباره اهمیت قرآن آمده است که بسیار گویا و آموزنده است «هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ مَا تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ إِلَّا فَصَمَهُ اللَّهُ وَمَنْ ابْتَغَى الْهُدَى مِنْ غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَهُوَ الَّذِي لَا تَزِيغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ وَلَا تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسُنُ وَلَا يَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا يَخْلُقُ عَنْ كَثْرَةِ الرَّدِّ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتْنَهُ الْجِنُّ حِينَ سَمِعْتَهُ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ عَمِلَ بِهِ أُجِرَ وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَمَنْ دَعَا إِلَيْهِ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ قرآن جداکننده حق از باطل است و هزل و شوخی در آن راه ندارد. هر ظالمی به آن پشت کند خداوند او را درهم می شکند و هرکس هدایت را از غیر قرآن بخواهد خدای متعال او را گمراه می سازد و آن، ریسمان محکم الهی است و یادآوری مستحکم و راه راست. قرآن چیزی است که اوهام و خواسته های انحرافی، آن را منحرف نمی کند و زبان ناهلان، آن را مشتبه نمی سازد.

دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند و بر اثر کثرت تلاوت و مراجعه کهنه نمی‌گردد. شگفتی‌های آن پایان نمی‌پذیرد و این همان چیزی است که طایفه جن‌هنگامی که آن را شنیدند آن را بازنگرداندند و درهم نیچیدند و گفتند: ما سخن عجیبی شنیدیم که همگان را به سوی رشد و تعالی هدایت می‌کند. کسی که با قرآن سخن بگوید درست می‌گوید و آن‌کس که به آن عمل کند مأجور است و کسی که مطابق آن حکم کند حکمش عادلانه و کسی که به سوی قرآن فرا خواند به سوی صراط مستقیم هدایت کرده است»^۱.

درباره اهمیت قرآن مجید، هم در خود قرآن و هم در روایات اسلامی مطالب گسترده‌ای آمده، از جمله در نهج‌البلاغه در خطبه‌های فراوان، امام علیه السلام درباره اهمیت آن سخن گفته است؛ از جمله در بخش آخر خطبه ۱۹۸ امام علیه السلام شرح مبسوطی که شامل ۴۲ امتیاز مهم است برای قرآن مجید بیان می‌کند و همچنین در خطبه ۱۸۳ و خطبه ۱۷۶ و... نیز مطالب مهمی در این زمینه آمده است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.

امام علیؑ فرمود:

سنگ را از همانجا که آمده بازگردانید، چراکه شر و بدی را جز با (همان) شر و بدی نمی توان دفع کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در کتاب ربیع الابرار زمخشری و غررالحکم و نهایة الارب نویری با تفاوت هایی آمده است که نشان می دهد از مصادر مختلفی گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۴).

شرح و تفسیر

راه دفع شرّ

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که در میان مردم جنبه ضرب المثل پیدا کرده است دستوری دفاعی و خاص را بیان کرده، می‌فرماید: «سنگ را از همانجا که آمده بازگردانید، چراکه شر و بدی را جز با شر و بدی نمی‌توان دفع کرد»؛ (رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ).

بعضی از شارحان، این سخن را ناظر به مسئله قصاص دانسته و اشاره‌ای به آیه شریفه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»^۱ می‌دانند، زیرا هرگاه قانون قصاص در میان نباشد و قاتل احساس امنیت کند، جان بسیاری به خطر می‌افتد؛ اما اگر قتلی که انجام داده را با قتل خودش پاسخ گوئیم افراد شرور دیگر از ترس قصاص، متعرض جان مردم نمی‌شوند و این خود سبب حیات و امنیت جامعه است.

ولی نباید تردید داشت که کلام امام علیه السلام منحصر به قصاص نیست، بلکه قانونی کلی در برابر افرادی است که جز با توسل به زور از کارهای خلاف خود برنمی‌گردند. دشمنانی که با تمام قوا به مسلمانان حمله می‌کنند جز با مقابله به مثل دست از شیطنت خود برنمی‌دارند و این شبیه چیزی است که قرآن مجید در آیات فراوانی بیان فرموده است:

۱. بقره، آیه ۱۷۹.

در یک جا می فرماید: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ ماه حرام، در برابر ماه حرام! (اگر دشمنان، احترام آن را شکستند و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). و تمام حرام‌ها، (قابل) قصاص است و (به‌طور کلی) هرکس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا بپرهیزید (و زیاده‌روی ننمایید!) و بدانید خدا با پرهیزکاران است!»^۱.

نیز در جای دیگر آمده است: «﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد!»^۲.
 باز می‌فرماید: «﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ و (به‌هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی بیکار کنید، همان‌گونه که آن‌ها دسته جمعی با شما بیکار می‌کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزکاران است!»^۳.
 از این رو در مقابل این دستورات جنگی، دستور صلح را چنین صادر می‌کند: «﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾؛ و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی و بر خدا توکل کن.»^۴.

از آنچه در بالا آمد روشن می‌شود هیچ‌گونه تضادی در میان این دستور و دستورات مربوط به عفو و گذشت و حلم و مدارا و پاسخ‌گفتن سیئه با حسنه که در قرآن مجید و روایات اسلامی آمده وجود ندارد و هرکدام اصل و قانونی است برای محدوده‌ای خاص؛ آن‌جا که با عفو و گذشت و جبران بدی به وسیله

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

۲. بقره، آیه ۱۹۰.

۳. توبه، آیه ۳۶.

۴. انفال، آیه ۶۱.

خوبی مشکل حل می‌شود اصل اساسی همان است؛ ولی آن‌جا که دشمن خیره‌سر از عفو و گذشت سوء استفاده می‌کند و بر خیره‌سری خود می‌افزاید دستور، مقابله به مثل است نه عفو و گذشت و پاسخ دادن بدی با نیکی. به همین دلیل در ذیل آیه قصاص دستور عفو آمده است تا شدت عمل در برابر جنایت‌کاران با عفو و گذشت اسلامی آمیخته شود و معجون مناسبی برای هر دو گروه (گروه خطاکارِ پشیمان و گروه خطاکارِ لجوج) فراهم گردد، می‌فرماید: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون‌بها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد). و او (قاتل) نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.^۱ این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به «شر» در مورد مجازات، به معنای شر ظاهری است؛ قصاص، ظاهراً شر است؛ ولی در باطن خیر محض می‌باشد، چنان‌که مقابله به مثل در مقابل دشمنان لجوج و خیره‌سر، خیر است.

* * *

۱. بقره، آیه ۱۷۸.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

لِكَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ:

أَلِقْ دَوَاتَكَ، وَأَطْلِ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرِّمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ
فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ.

امام علیؑ به کاتب خود، عبیدالله بن ابی رافع فرمود:

مرکب دوات خود را با گذاشتن لایقه در آن، تنظیم کن و شکاف نوک قلمت را طولانی
نما و میان سطرها فاصله بینداز و فاصله بین حروف را کم کن که این به جلوه
و زیبایی خط می افزاید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در کتاب مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه پیش از نهج البلاغه در کتاب الوزراء والکتاب محمد بن عبدوس جهشیاری (متوفای ۳۳۱) آمده و بعد از نهج البلاغه در کتاب محاضرات الادباء راغب اصفهانی با تفاوت مختصری ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۵).

شرح و تفسیر

طریقه خوشنویسی

امام علیه السلام در این گفتار جالب خود چهار دستور برای حُسن خط می‌دهد؛ به کاتبش عبیدالله بن ابی رافع می‌فرماید: «مرکب دوات خود را با گذاشتن ليقه در آن، تنظیم کن و نوک قلمت را طولانی نما و میان سطرها فاصله بینداز و فاصله بین حروف را کم کن که این به جلوه و زیبایی خط می‌افزاید»؛ (وَقَالَ عليه السلام لِكَاتِبِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ: أَلِقْ دَوَاتَكَ، وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرِّمْطُ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ).

در زمان‌های گذشته برای نوشتن خط از دوات که ظرف کوچکی بود استفاده می‌کردند و مرکب سیاه در آن می‌ریختند و برای این‌که مرکب فراوانی به نوک قلم نیاید و حروف را زشت و کاغذ را سیاه نکند قطعه پارچه یا پنبه‌ای در آن می‌نهادند که مرکب را به خود می‌گرفت و هنگامی که قلم را در دوات وارد می‌کردند مرکب به مقدار نیاز به نوک قلم می‌چسبید و مشکلی برای نوشتن حاصل نمی‌شد. آن چیزی که برای جذب مرکب در دوات می‌نهادند ليقه می‌نامیدند. بنابراین «الِقْ» که فعل امر است به این معناست که ليقه در دوات بگذار.

از سوی دیگر برای تنظیم مرکب قلم و جذب تدریجی آن برای نوشتن، در نوک قلم‌هایی که از نی تراشیده بودند شکافی می‌دادند. این شکاف مقداری

مرکب را در خود جای می‌داد و به تدریج بر صفحه کاغذ وارد می‌کرد. این شکاف در لغت «جِلْفَةٌ» نامیده می‌شود و اگر طولانی‌تر باشد مرکب بیشتری به خود جذب می‌کند و نویسنده می‌تواند با یک بار فروبردن قلم در دوات کلمات بیشتری را آن هم به صورت یکنواخت بنویسد و این هر دو به زیبایی خط کمک می‌کند.

«تفویج بین سطور» به این معناست که سطرها داخل هم نباشد و خواننده بتواند به راحتی آن‌ها را از هم جدا کند، زیرا هنگامی که خط‌ها به هم نزدیک باشند افزون بر این که صفحه کاغذ سیاه و زشت به نظر می‌رسد خواننده نیز پس از پایان یک سطر، برای رفتن به سطر بعد گاه گرفتار اشتباه می‌شود و دوباره به همان سطر قبل بازمی‌گردد.

«قَرْمَطٌ» از ماده «قَرَمَطٌ» به معنای نزدیک ساختن است، روشن است که اگر حروف یک کلمه از هم جدا و دور شود آن خط بسیار زشت و ناموزون خواهد شد.

بنابراین ظرافت و زیبایی خط ایجاب می‌کند که این دستورات چهارگانه به دقت رعایت شود.

در این جا به چند نکته باید توجه داشت:

نخست این که اختراع خط یکی از مهم‌ترین مسائل زندگی بشر است. انسان به وسیله خط توانست تجربیات خود را ثبت کند و برای آیندگان به یادگار بگذارد و شخصاً نیز مسائلی را در زندگی فراموش نکند. به همین دلیل از زمانی که خط اختراع شد دوران تاریخ بشر آغاز گشت و پیش از آن را دوران قبل از تاریخ می‌نامند، چراکه آن‌ها نتوانستند سرگذشت خود را مکتوب کنند و برای آیندگان به یادگار بگذارند.

اصولاً تمدن انسانی و علوم و دانش‌ها و اختراعات و ابتکارات مدیون خط

است که اگر نبود، تجارب بشر و افکار دانشمندان با هم نمی آمیخت و به سوی جلو حرکت نمی کرد و پیوسته انسان در همان مراحل اولیه گام برمی داشت. شاید به همین دلیل است که خداوند در قرآن مجید به آن قسم یاد کرده و می فرماید: «﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾؛ سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند».^۱ همچنین در آیاتی که در آغاز بعثت پیامبر ﷺ نازل شد می خوانیم: «﴿أَفْرَأَ بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾»؛ بخوان به نام پروردگارت که (موجودات را) آفرید، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت».^۲

نکته دیگر این که یک نوشته خوب باید هم محتوای آن خوب باشد و هم دارای ظاهری زیبا و آراسته باشد به همین دلیل نامه هایی که با خط بد نوشته شده باشند و کتاب هایی که با چاپ نازیبیا چاپ شده باشند کم ارزش خواهند بود، هر چند محتوای خوب و جالبی داشته باشند. به خصوص در زمان ما که بیش از هر زمان به زیبایی اهمیت می دهند و سعی دارند امور مادی و معنوی را در بهترین لباس ارائه دهند. به همین دلیل امام علیه السلام در کلام بالا با ذکر جزئیات دقیق به این مطلب اشاره فرموده است.

شخصیت ها همیشه (چه در گذشته و چه در حال) خوش خط ترین کاتبان را برای خود انتخاب می کنند تا نامه ها و رساله های آن ها تاثیر بیشتری داشته باشد. نکته دیگر این که ممکن است بعضی اشکال کنند این گفتار حکیمانه امام علیه السلام با گفتار دیگری از آن حضرت که به نزدیک نمودن سطور یک نامه و ریز نوشتن، جهت صرفه جویی در کاغذ و مرکب توصیه می کند، سازگاری ندارد؛ آن جا که طبق روایت امام صادق علیه السلام از آن حضرت، به فرمانداران خود نوشت: «أَدِقُّوا

۱. قلم، آیه ۱.

۲. علق، آیه ۱-۵.

أَقْلَامَكُمْ وَقَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ وَاحْذَرُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ وَأَقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي وَإِيَّاكُمْ وَالْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ؛ نوک قلم‌ها را تیز کنید و سطور را به هم نزدیک سازید و مطالب اضافی را در نامه‌هایی که برای من می‌نویسید حذف کنید و مقصودتان بیان معانی باشد (نه لفاظی و بازی با الفاظ) و از پرگویی بپرهیزید، زیرا اموال مسلمانان تاب تحمل این ضررها را ندارد.^۱ ولی با کمی دقت روشن می‌شود که این دو دستور منافاتی با هم ندارند؛ کلام نخست اشاره به رعایت زیبایی‌های معقول است و کلام دوم اشاره به اسراف و افراط در این‌گونه مسائل. شاهد آن کلمهٔ اضرار است که در آخر حدیث دوم آمده است؛ یعنی نباید افراط‌کاری به جایی برسد که موجب ضرر به بیت‌المال شود.

متأسفانه امروز هم از این افراط‌کاری‌ها هم در نامه‌ها و هم در مجلات علمی و غیر علمی مشاهده می‌شود. گاه یک نامهٔ دوخطی را در یک صفحهٔ بزرگ کاغذ مرغوب می‌نویسند و در پاکتی به همان اندازه می‌گذارند در حالی که برای این‌گونه نامه‌ها می‌توان کاغذ و پاکت‌های کوچک‌تری انتخاب کرد.

همچنین در بسیاری از مجله‌ها گاه نصف بیشتر صفحه را با عکس‌های مبهم و نامعقول پر می‌کنند و تنها در مقدار کمی از صفحه به ذکر مطالب می‌پردازند.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ.

امام علیؑ فرمود:

من، یعسوب (و پیشوای) مؤمنانم، و مال و ثروت، یعسوب (و پیشوای) بدکاران است.^۱

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: معنی این سخن آن است که مؤمنان از من پیروی می‌کنند و بدکاران از مال، همان‌گونه که زنبوران عسل از یعسوب و رئیس خود پیروی می‌کنند. (قَالَ الرَّضِيُّ: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَنِي، وَالْفُجَّارَ يَتَّبِعُونَ الْمَالَ كَمَا تَتَّبِعُ النَّحْلُ يَعْسُوبَهَا، وَهُوَ رَئِيسُهَا).

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب الله در مصادر نهج البلاغه این سخن در واقع برگرفته از حدیث رسول اکرم ﷺ است که با دو تعبیر مختلف آن را خطاب به امیرمؤمنان علیؑ بیان فرموده؛ در تعبیری فرموده است: «أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ» و در بیان دیگر: «أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ» و هر دو یک معنا دارد، زیرا یعسوب به معنی پادشاه زنبوران عسل است که وقتی حرکت می‌کند همه دنبال او حرکت می‌کنند.

سپس می‌افزاید: از جمله کسانی که تعبیر اول را آورده‌اند ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء است. وی آن را از طریق انس بن مالک نقل کرده و از کسانی که تعبیر دوم را آورده‌اند ابن عبدالبر در کتاب استیعاب و ابن حجر در الاصابة و ابن اثیر در اسد الغابة است. اما جایی که همه کلمات امیرمؤمنان علیؑ در این کلام را ذکر کرده کتاب کنز العمال با کمی تفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۵).

شرح و تفسیر

من پیشوای اهل ایمانم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، فرق میان پیشوای مؤمنان و فاجران را چنین بیان می‌کند: «من، یعسوب و پیشوای مؤمنانم، و مال و ثروت، یعسوب و (پیشوای) بدکاران است»؛ (أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفَجَّارِ).

آن‌گاه مرحوم سید رضی می‌فرماید: «معنی این سخن آن است که مؤمنان از من پیروی می‌کنند؛ اما فاجران به دنبال ثروتند، همان‌گونه که زنبوران عسل از یعسوب یعنی رئیس خود پیروی می‌کنند»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَنِي، وَالْفَجَّارَ يَتَّبِعُونَ الْمَالَ كَمَا تَتَّبِعُ النَّحْلُ يَعْسُوبَهَا، وَهُوَ رَئِيسُهَا). «یعسوب» به ملکه زنبوران عسل گفته می‌شود که هرگاه به پرواز درآید تمام زنبورانی که در آن کندو با او زندگی می‌کردند به دنبال او به پرواز درمی‌آیند. سپس به رئیس هر قومی یعسوب اطلاق شده است.

عجیب این است که بعضی از ارباب لغت، امیر و رئیس زنبوران عسل را مذکر شمرده‌اند، در حالی که مؤنث است و به همین دلیل همه جا در فارسی از آن به ملکه یاد می‌کنند. واقعیت عینی نیز همین معنا را تأیید می‌کند که ملکه از جنس ماده باشد نه مذکر.

در واقع امام علیه السلام فرق میان افراد با ایمان را که به معنویات می‌اندیشند با افراد مادی و بی‌ایمان که تنها به ثروت می‌اندیشند، بیان کرده، می‌گوید: من پیشوای

مؤمنانم؛ ولی پیشوای فاجران مال و ثروت است. در عصر آن امام علیه السلام این معنا به خوبی آشکار شد: عده‌ای دنیاپرست از اطرافیان آن حضرت، او را رها کرده و به دلیل وعده‌های هنگفت مالی معاویه به شام رفتند و به او پیوستند و با این عمل باطن خود را آشکار کردند.

در واقع آنچه امام علیه السلام در این جا فرموده محک خوبی است برای شناختن افراد در هر عصر و زمان. افراد با شخصیت و ظاهراً مؤمنی را دیدیم که خود را به اموال نامشروع فروختند در حالی که مؤمنان راستین گاهی با فقر زندگی می‌کردند و در برابر آن اموال زانو نمی‌زدند.

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، این لقب را رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علی علیه السلام داده است.

ذهبی در میزان الاعتدال از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا لَحَمُّهُ مِنْ لَحْمِي وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى مِثْلِي غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ ای ام سلمه! گوشت علی از گوشت من است و او نسبت به من به منزله هارون (برادر موسی) نسبت به موسی است جز این‌که بعد از من پیغمبری نخواهد بود».

سپس ابن عباس می‌افزاید: «به‌زودی فتنه‌ای در میان مسلمانان پیدا می‌شود، کسی که در آن فتنه گرفتار شود باید دو چیز را رها نکند: قرآن و علی بن ابی‌طالب را».

در پایان می‌گویید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حالی که دست علی را گرفته بود می‌فرمود: «هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَغْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَغْسُوبُ الظَّالِمَةَ؛ علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او فاروق این امت است؛ یعنی حق را از باطل

جدا می‌کند و او یعسوب و پیشوای مؤمنان است در حالی که مال، یعسوب ظالمان است»^۱.

همین مضمون تقریباً با همین عبارت در انساب الاشراف بلاذری از ابوذر نقل شده است.^۲

همین معنا با عبارات مختلفی در کتب دیگر اهل سنت آمده است، برای توضیح بیشتر به کتاب شریف الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۳ مراجعه کنید.

۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۳.

۲. انساب الاشراف، ص ۱۱۸.

وَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ».

بعضی از یهودیان به آن حضرت (امام ﷺ) گفتند: هنوز پیامبران را دفن نکرده بودید درباره اش اختلاف کردید!

امام ﷺ در پاسخ فرمود:

ما در مورد آنچه از (وصایای) او رسیده بود اختلاف کردیم، نه درباره خودش؛ اما شما پس از عبور از دریا (و غرق شدن فرعونیان) هنوز پاهایتان خشک نشده بود به پیامبر خود گفتید: برای ما هم بتی بساز همان گونه که این قوم بت پرست (اشاره به بت پرستانی است که مشاهده کردند) بت هایی دارند و موسی به شما گفت: شما مردم نادانی هستید (که بعد از این همه معجزات الهی در توحید شک می کنید).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تصریح می کند که این کلام شریف را جماعتی از علما به صورت های گوناگون نقل

→ کرده‌اند که هرگاه آن کلمات را کنار هم قرار دهیم باور می‌کنیم که هرکدام از آن‌ها مصدر مخصوص به خود داشته‌اند؛ از جمله سید مرتضی رحمته الله در امالی، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود، زمخشری در کشاف، سبط بن جوزی در تذکرة الخواص، نویری در نهیة الإرب و ابن قاسم در روض الاخیار (با تلخیص). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۷).

شرح و تفسیر

پاسخ دندان شکن به ایراد یهود

در این کلام شریف، امام علیه السلام پاسخ دندان شکنی به ایراد بعضی از یهود می دهد که از روی سرزنش به امام علیه السلام عرض کردند: «شما هنوز پیغمبرتان را دفن نکرده بودید درباره او اختلاف کردید»؛ (وَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ مَا دَفَنْتُمْ نَبِيَّكُمْ حَتَّى اِخْتَلَفْتُمْ فِيهِ).

«امام علیه السلام در پاسخ فرمود: ما درباره او اختلاف نکردیم، بلکه در آنچه از طرف او به ما رسیده بود در امر خلافت اختلاف کردیم؛ ولی شما در حیات موسی پس از عبور از نیل (با مشاهده آن همه معجزات) هنوز پاهایتان خشک نشده بود به پیامبرتان گفتید: برای ما بتی قرار بده، همان گونه که آن ها (اشاره به بت پرستانی است که بر سر راهشان بودند) بت هایی دارند و موسی به شما گفت: شما جمعیت نادانی هستید. (چرا که این همه معجزات را دیده اید و هنوز در اصل توحید فرو مانده اید)»؛ (فَقَالَ علیه السلام لَهُ: اِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ اَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعَلْ لَنَا اِلَهًا كَمَا لَهُمْ اِلَهَةٌ فَقَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»).

از حدیث شریف بالا استفاده می شود که اسلام، آزادی وسیعی به غیر مسلمانان در محیط اسلام داده بود که حتی افراد عادی یهودی می توانستند رئیس مسلمانان را به چالش بکشند و سؤال معناداری بیان کنند و حتی مسلمانان

را سرزنش کنند که چرا هنوز پیغمبرتان مدفون نشده بود اختلاف کردید؛ اما هنگامی که با پاسخ دندان‌شکنی روبرو می‌شدند گاه چنان تحت تأثیر قرار می‌گرفتند که دین اسلام را برمی‌گزیدند چنان‌که در بعضی از کتاب‌ها پس از نقل این روایت می‌خوانیم: «فَأَسْلَمَ الْيَهُودِيُّ؛ مرد یهودی، مسلمان شد».^۱

امام علیه السلام در این پاسخ دست روی نقطه حساسی گذاشت و آن این‌که ما در مورد پیغمبر و اصول دینمان هیچ اختلافی نداریم؛ خدا را به یگانگی می‌شناسیم و پیغمبرمان را خاتم انبیا؛ ولی شما بعد از دیدن آن معجزات عجیب، شکافتن دریا و عبور توأم با سلامت از جاده‌ای که میان دریا نمایان شد و سپس غرق شدن فرعون و لشکرش در همان جاده بر اثر جمع شدن آب دریا، با این همه چشمتان که به بت‌های بت‌پرستان افتاد، هوس بت‌پرستی کردید و گفتید: ای موسی! تو هم برای ما بتی بساز مانند آن‌ها. آری شما در اصل توحید که مهم‌ترین اصل دین است با پیغمبرتان به مخالفت برخاستید.

تعبیر به «أَنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ» عبارت فصیح و کوتاهی است که تمام مطلب را دربر دارد.

البته مفهوم این سخن آن نیست که امامت از فروع دین است آن‌گونه که ابن ابی‌الحدید به آن اشاره کرده^۲، بلکه منظور امام علیه السلام این است که ما در اصل توحید و نبوت هیچ‌گونه اختلافی با هم نداریم ولی شما، هم در توحید به شک افتادید و هم به مخالفت پیامبرتان برخاستید و این دو قابل مقایسه با اختلاف ما نیست.

علامه شوشتری رحمته الله در شرح نهج البلاغه خود پاسخ امام علیه السلام را پاسخ جدلی برای خاموش کردن دشمن دانسته است و گرنه اختلاف مسلمانان را اگرچه در ظاهر مربوط به چیزی می‌داند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره امامت رسیده؛ ولی

۱. بهج الصباغه، ج ۴، ص ۴۸۵ به نقل از ابن جوزی در تذکرة الخواص.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۲۵.

می‌گوید که در باطن، اختلاف بر سر خود پیغمبر ﷺ بوده است و به تعبیر دیگر، گروهی به مخالفت با پیامبر ﷺ برخاسته بودند.^۱

باید توجه داشت که اجتماع کنندگان در سقیفه به بهانه این که پیغمبر ﷺ نصی به امر ولایت و خلافت نداشته و آن را به خود ما واگذار کرده است، پس خلیفه را باید خودمان تعیین کنیم. خلیفه را برگزیدند و این به آن معناست که همگی به پیامبر ﷺ احترام می‌گذاشتند، هرچند بعضی از گفته‌های او را با توجیه نادرست مخالفت می‌کردند.

قابل توجه است که جواب امام علیؑ به این یهودی این پیام را برای همه مسلمانان دارد که نباید اختلافاتشان را در برابر دشمن پررنگ کنند، بلکه اگر اختلافی هست آن را کمرنگ نشان دهند. به عکس آنچه امروز از بعضی از افراد نادان می‌بینیم که اصرار دارند اختلافات مذهبی را به اصل اسلام و توحید و خداپرستی بازگردانند.

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۴، ص ۴۸۹

وَقِيلَ لَهُ ﷺ: يَا شَيْءٍ غَلَبْتَ الْقُرْآنَ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ.

از امام ﷺ سؤال شد: به چه وسیله در میدان نبرد بر همتایان خود غالب آمدی؟
امام ﷺ فرمود:

من با هیچ کس روبرو نشدم جز این که مرا بر ضد خود کمک کرد!

شریف رضی می گوید: امام ﷺ به این اشاره می کند که هیبتش در دل ها جای گرفته بود و مبارزان، مقهور هیبت او می شدند (و از پای درمی آمدند). (قَالَ الرَّضِيُّ: يُومِيءُ بِذَلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از ابوحیان توحیدی در کتاب البصائر والذخائر (متوفای ۳۸۰) که قبل از سید رضی می زیسته همین کلام شریف را با تفاوت قابل ملاحظه ای نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۸).

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار این روایت شریف را از کتاب مناقب ابن شهر آشوب با تفاوت روشنی نقل می کند و آن چنین است: «قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: بِمَ غَلَبْتَ الْقُرْآنَ قَالَ بِتَمَكُّنِ هَيْبَتِي فِي قُلُوبِهِمْ». (بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۷۲).

شرح و تفسیر

رمز پیروزی امام علیه السلام

می دانیم امام علیه السلام در تمام نبردها با دشمنان خود. پیروز شد و همین امر سبب گردید که «بعضی از آن حضرت سؤال کردند: چه چیزی سبب پیروزی شما بر همتایان خود شد؟»؛ (وَقِيلَ لَهُ علیه السلام بَأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ).

«أقران» جمع «قرن» (بر وزن فکر) به معنای همتا و همطراز است.

امام علیه السلام در پاسخ، به یک نکته روانی مهم اشاره کرد و فرمود: «من با هیچ کس روبرو نشدم مگر این که مرا بر ضد خود کمک کرد!»؛ (فَقَالَ علیه السلام: مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ).

سید رضی رحمته الله آن را چنین تفسیر می کند که امام علیه السلام به این اشاره دارد که هیبتش آن چنان در دل ها جای گرفته بود که مبارزان، مقهور هیبت او می شدند (و از پای در می آمدند).

(قَالَ الرَّضِيُّ: يُومَىٰ بِذَلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ).

بدون شک یکی از مهم ترین عوامل پیروزی و شکست، مسئله قدرت روحیه و ضعف آن است. لشکری که خود را غالب و پیروز می داند و دارای روحیه ای بالاست به یقین بر دشمن غلبه می کند و هرگاه گرفتار ضعف و شکست روحی گردد غالباً گرفتار شکست می شود، هرچند از نظر عدّه و عدّه بر دشمن فزونی داشته باشد.

تمام عرب آوازه شجاعت علی علیه السلام را شنیده بودند به خصوص بعد از جنگ خندق و شکست قوی ترین مرد عرب «عمر و بن عبدود» این آوازه بلندتر شد و همه جا را فرا گرفت. به همین دلیل هنگامی که قدم به میان میدان نبرد می گذاشت کسانی که در برابر آن حضرت قرار می گرفتند از همان آغاز خود را می باختند و همین خودباختگی ضربه ای بر قوای آن ها وارد می کرد به گونه ای که از مقابله با مولا ناتوان می شدند.

در آیات قرآن نیز به کرار به این نکته اشاره شده که خدا گاهی مسلمان ها را به وسیله رُعبی که در دل دشمنانشان می افتاد یاری و چیره می کرد. خدا در مورد پیروزی لشکر اسلام در میدان نبرد می فرماید: «إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»؛ و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم دارید! به زودی در دل های کافران ترس و وحشت می افکنم؛ ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید!.^۱

به این ترتیب در جنگ بدر یکی از عوامل مهم پیروزی مسلمانان، رعب و وحشتی بود که خدا از آن ها در دل دشمن افکنده بود.

در مورد یهود بنی قریظه که به یاری مشرکان در جنگ احزاب برخاسته بودند و پس از شکست احزاب، لشکر اسلام به سراغ آن ها رفت، می فرماید: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا»؛ و خدا گروهی از اهل کتاب (یهود) را که از آنان (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه های محکمشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند؛ (و کارشان به جایی رسید که) گروهی را به قتل می رساندید و گروهی

۱. انفال، آیه ۱۲.

را اسیر می کردید!». ^۱

در این جا نیز عامل رعب و وحشت به عنوان عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ ذکر شده است.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از ویژگی های پنج گانه خود را این می شمارد: «وَنَصْرَتُ بِالرُّعْبِ؛ خدا به وسیله ترسی که از هیبت من در دل های مخالفان می افکند مرا بر آنها پیروز می ساخت». ^۲

درباره قیام حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام نیز از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است: «الْقَائِمُ مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ؛ حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام به وسیله رعب و وحشتی که از هیبت او به دل های مخالفان می افتد از سوی خدا یاری می شود». ^۳

مرحوم مفید در کتاب ارشاد نقل کند: هنگامی که احزاب شکست خوردند و فرار کردند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصمیم بر مبارزه با بنی قریظه گرفت چون به حمایت از احزاب برخاسته بودند و علی عَلَيْهِ السَّلَام را با سی نفر از طایفه خزرج به سوی آنها فرستاد و فرمود: بین آیا بنی قریظه وارد قلعه های خود شده اند یا نه. هنگامی که امام عَلَيْهِ السَّلَام نزدیک دیوار بلند قلعه آنها رسید شنید آنها (به مسلمانان) ناسزا می گویند. خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگشت و ماجرا را گزارش داد. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آنها را رها کن، خدا به زودی ما را بر آنها غالب می کند. کسی که تو را بر عمرو بن عبدود پیروز کرد نهایت نخواهد گذاشت. بایست تا لشکر اسلام گرد تو جمع شوند و بشارت باد بر تو به پیروزی از سوی خداوند. «فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ نَصَرَنِي بِالرُّعْبِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ؛ زیرا خداوند مرا از طریق رعب (در دل دشمنان) با فاصله یک ماه پیروز کرده است». (اشاره به این که هنگامی که خبر حمله ما را بشنوند و میان ما و آنها یک ماه راه باشد مرعوب شده و روحیه خود

۱. احزاب، آیه ۲۶.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۷۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴.

را از دست می دهند). در ادامه حدیث آمده است که سرانجام لشکر اسلام از همین طریق پیروز شد.^۱

* * *

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۷، ص ۴۸۸.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

لَا بُنْيَءَ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ:
يَا بُنْيَءَ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ!
مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.

امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود:

فرزندم! از فقر بر تو می ترسم پس از آن به خدا پناه ببر، چراکه فقر، هم دین انسان را ناقص می کند و هم عقل را مشوش می سازد و هم مردم را به او و او را به مردم بدبین می کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در مصادر این گفتار حکیمانه را از عده ای از معاریف مانند زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در غرر الخصاص الواضحه و آمدی در غرر الحکم نقل می کند اما با تعبیرات متفاوتی که نشان می دهد از منابع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۸).

شرح و تفسیر

آثار شوم فقر

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، آثار سوء و وحشتناک فقر را برای فرزندش محمد بن حنفیه برمی شمارد و می فرماید: «فرزندم! من از فقر بر تو می ترسم، بنابراین از آن به خدا پناه ببر»؛ (وَقَالَ علیه السلام لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ: يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ).

بعد امام علیه السلام دلیل آن را در سه جمله کوتاه و پرمعنا بیان کرده می فرماید: «زیرا فقر، دین انسان را ناقص و عقل را مشوش می سازد و مردم را به او و او را به مردم بدبین می کند»؛ (فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقُصَةٌ لِلدِّينِ! مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَمْتِ).
به یقین منظور از فقر در این کلام نورانی، فقر مادی است. این که چگونه فقر مادی سبب نقصان دین می شود دلیلش روشن است، زیرا انسان تحت فشار فقر ممکن است تن به گناهای بدهد و برای به دست آوردن مال، فکر حلال و حرام آن نباشد و یا تحت عنوان ضرورت و اضطرار بعضی از محرّمات را برای خود حلال بشمارد.

این احتمال نیز هست که فقر گاهی سبب تزلزل اعتقاد انسان به خدا می شود، زیرا از یک سو شنیده است که خدا رزاق و روزی رسان است و رزق همه را تضمین کرده و از طرف دیگر خود را در فقر و تنگدستی می بیند و این مایه سوء ظنش به خدا و وعده های الهی می شود، بنابراین هم نقص اعتقادی و هم

نقص عملی دامن فقیر را می‌گیرد به خصوص اگر انسان کم‌ظرفیت و پایه اعتقادات او سست باشد.

اضافه بر این، از نظر اخلاقی نیز گرفتار مشکل می‌شود، زیرا کینه و حسد و بخل و صفات دیگری از این قبیل دامن فقیر را در بسیاری از اوقات می‌گیرد. اما این‌که عقل را مشوش می‌سازد نیز به تجربه ثابت شده است که افراد گرسنه و فقیر هرچند عقل نیرومندی داشته باشند توان فکر کردن و اندیشیدن را از دست می‌دهند و حتی گاه در مسائل ساده زندگی گرفتار اشتباه می‌شوند و قدرت بر تفکر و تصمیم‌گیری را به دلیل فقر و پریشانی از دست می‌دهند.

جمله «دَاعِيَةُ لِّلْمَقْتِ؛ موجب بدبینی می‌گردد» دارای دو تفسیر است: نخست این‌که مردم از چنین شخصی فاصله می‌گیرند و حتی او را مزاحم خود تصور می‌کنند و دیگر این‌که او هم از مردم فاصله می‌گیرد، چراکه بسیاری از اوقات فکر می‌کند مردم اسباب فقر او را فراهم کرده‌اند و حق او را خورده و او را بر خاک سیاه نشانده‌اند، بنابراین از دو سو خشم و ناخرسندی حاصل می‌شود.

نکته

فقر و غنا

تاکنون به مناسبت‌های مختلف با توجه به کلمات مولا امیرمؤمنان علیه السلام بحث‌هایی در مورد فقر و غنا کرده‌ایم. به سبب اهمیت این موضوع و پاره‌ای از ابهامات یا اشتباهات، لازم است باز هم درباره نظر اسلام در مورد این دو موضوع بحث کنیم.

در این‌که آیا غنا و بی‌نیازی افضل است یا فقر، در میان دانشمندان، اختلافی دیده می‌شود. هر یک از طرفداران این دو به آیاتی از قرآن مجید یا روایات اسلامی استدلال کرده‌اند.

طرفداران افضلیت غنا می‌گویند: خدا از مال با تعبیر «خیر» در کتابش یاد کرده است؛ مانند: «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي»^۱ که در داستان سلیمان آمده است. همچنین در آیه وصیت می‌خوانیم: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»^۲ نیز در داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَام، مال را یکی از نعمت‌های مهم الهی شمرده می‌فرماید: «وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ»^۳ و در حدیث معروف آمده است: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغِنَى؛ غنا بهترین وسیله برای رسیدن به تقواست».^۴ دلیل آن هم روشن است و آن این‌که برای رسیدن به کارهای خیر، حل مشکلات مردم، پیشرفت‌های علمی، جهاد در برابر دشمن و نجات بسیاری از مردم از انواع گناهان، منابع مالی ضروری است و افراد تهیدست هرگز به هیچ‌یک از این امور نمی‌رسند.

نیز یکی از منت‌هایی که خداوند بر پیامبر گرامی اش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گذارد این است که می‌گوید: «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى»؛ خداوند تو را فقیر یافت و بی‌نیاز و غنی ساخت».^۵

اضافه بر این‌ها در بسیاری از دعاها از خداوند تقاضای غنا و بی‌نیازی می‌کنیم و هرگز تقاضای فقر نمی‌نماییم، بلکه از فقر به خداوند پناه برده می‌شود. در دعای معروفی که در بسیاری از منابع آمده می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ».^۶ همچنین در دعایی که صبح و شام خوانده می‌شود آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ ... مِنَ الْفَقْرِ».^۷

۱. ص، آیه ۳۲.

۲. بقره، آیه ۱۸۰.

۳. نوح، آیه ۱۲.

۴. کافی، ج ۵، ص ۷۱، ح ۱.

۵. ضحی، آیه ۸.

۶. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۰۱، ح ۱.

۷. کافی، ج ۲، ص ۵۲۶، ح ۱۳.

ولی از سوی دیگر آیات و روایاتی در مذمت غنا به چشم می خورد که آن را مایه طغیان می شمرد. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى»^۱ و در همین کلمات قصار (حکمت ۵۸) خواندیم: «الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ؛ مال، ماده اصلی همه شهوت هاست».

نیز قرآن مجید، اموال و اولاد را فتنه و (وسیله آزمایش) شمرده است و می فرماید: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۲ و حدیث «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَحُرُّ» که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده معروف و مشهور است.^۳ در حدیث قدسی خطاب به موسی علیه السلام که کلینی رحمته الله در کافی نقل کرده است چنین می خوانیم: «یا موسی! إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشُعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ: ذَنْبٌ عَجَلْتُ عُقُوبَتَهُ؛ ای موسی! هنگامی که دیدی فقر روی آورده بگو ای شعار صالحین خوش آمدی و هنگامی که ببینی غنا روی آورده بگو لابد گناهی از من سرزده که مجازاتش به سرعت فرا رسیده است».^۴

حقیقت این است که هم غنا می تواند خوب یا بد باشد و هم فقر، هر کدام در مرحله ای وضع خاصی به خود می گیرد.

اگر غنا سبب بی نیازی و آمادگی برای انجام کارهای خیر و اجرای عدالت و پیشرفت اهداف الهی گردد، بهترین وسیله است و اگر سبب طغیان و فساد در ارض و دنیاپرستی و هوس بازی و بی خبری از خدا و غفلت از آخرت گردد بدترین وسیله است. به عکس، فقر هرگاه به معنای ساده زیستن، بی اعتنایی به دنیا و ترک وابستگی ها و قناعت به کفاف و عفاف باشد بهترین افتخار است. اما اگر سبب وابستگی به این و آن و آلودگی به انواع گناهان و سوءظن به خدا و دور

۱. علق، آیه ۶ و ۷.

۲. انفال، آیه ۲۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۴. کافی، ج ۲، ص ۲۶۳، ح ۱۲.

ماندن از اطاعت گردد مایه بدبختی و گرفتاری در دنیا و آخرت است. این سخن را با کلام جالبی از راغب اصفهانی که علامه مجلسی رحمته الله آن را بسیار نیکو شمرده است پایان می‌دهیم. او در ماده «فقر» در کتاب مفردات می‌گوید: فقر در چهار معنا استعمال می‌شود:

اول: وجود نیازهای ضروری در انسان و در همه موجودات که خدای متعال در آیه شریفه (۱۵ سوره «فاطر») به آن اشاره فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

دوم: تهی دست بودن از اموال و وسایل زندگی که در آیه ۲۷۳ سوره «بقره» به آن اشاره شده است: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

سوم: فقر نفس، و حرص و آز است و بعید نیست که حدیث مشهور نبوی «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^۱ اشاره به آن باشد و نقطه مقابل آن غنای نفس است. چهارم: فقر به معنای نیاز و وابستگی به ذات پاک پروردگار است، همان‌گونه که در دعا وارد شده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ؛ یعنی خداوندا مرا وابسته به ذات پاک خویش گردان».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضِلَةٍ:

سَلْ تَفْقُهَا، وَلَا تَسْأَلْ تَعْنُتًا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ،
وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَنِّتِ.

امام علیه السلام به کسی که از آن حضرت مسئله پیچیده‌ای را پرسید فرمود:
همواره برای کسب آگاهی پرسش کن، نه برای ایجاد زحمت، زیرا جاهلی که در
طریق فراگیری علم گام برمی‌دارد شبیه به عالم است و عالمی که همواره اصرار بر
مسائل پرپیچ و خم دارد شبیه جاهلی است که خود را به زحمت می‌افکند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌نویسد: این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق پیش از سید رضی در کتاب
خصال و علل الشرایع آورده است. همچنین میدانی در مجمع الامثال آن را ذکر کرده و نیز تصریح می‌کند
که این سخن را امام علیه السلام به مردی از اهل شام در مسجد بیان فرمود که عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من از
چند چیز می‌خواهم از شما سؤال کنم که امام علیه السلام در پاسخش کلام فوق را بیان کرد. (مصادر نهج البلاغه،
ج ۴، ص ۲۴۹).

شرح و تفسیر

جست و جوگران حقیقت طلب و عالمان بهانه جو

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه روش سؤال صحیح را بیان کرده و فرق میان جست و جوگران حق طلب را با پرسش کنندگان بهانه جو بیان می دارد. «امام علیه السلام در پاسخ کسی که از مسئله پیچیده ای سؤال کرده بود فرمود: برای فراگیری سؤال کن، نه برای ایجاد دردسر (و بهانه جویی)»؛ (وَقَالَ علیه السلام لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضَلَةٍ: سَلْ تَفَقُّهَا، وَلَا تَسْأَلْ تَعْتُّنًا).

«مُعْضَلَةٌ» به معنای مسئله پیچیده ای است که انسان را به زحمت می اندازد.

«تعنت» به معنای به زحمت افکندن است.

آن گاه دلیلی برای این سخن بیان می کند که خود درس بزرگی است، می فرماید: «زیرا جاهلی که در مسیر فراگیری علم گام برمی دارد شبیه عالم است و عالمی که از بیراهه می رود شبیه جاهلی است که هدفش بهانه جویی و به زحمت افکندن است»؛ (فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّتِ).

«تَعَسَّفَ» به معنای بیراهه رفتن است.

اشاره به این که برای رسیدن به مطلوب و حل مشکلات، نخست انسان باید روح حقیقت جویی و حق طلبی را در خود زنده کند. در غیر این صورت راه به جایی نخواهد برد. افرادی که بر اثر جهل و نادانی، قبلاً درباره بعضی از مسائل

موضع‌گیری کرده‌اند و سپس به سراغ عالمی می‌روند و از او سؤال می‌کنند، به یقین هر آنچه را برخلاف میل آن‌ها باشد نخواهند پذیرفت یا در آن تردید می‌کنند. به عکس، کسی که تصمیم‌گیری خاصی دربارهٔ مسائل نکرده و برای حل مشکلات خود به سراغ عالم می‌رود تا پرده‌های جهل و نادانی را کنار زده او را به حقیقت امر آگاه سازد چنین جاهلی شبیه به عالم است و آن عالم بهانه‌جویی بیراهه‌رو شبیه جاهل، چون هرگز حرف حق را که برخلاف تمایلات اوست نمی‌پذیرد.

علامهٔ مجلسی رحمته الله در جلد ۱۰ بحارالانوار، بابی تحت عنوان سؤالات مردم شامی از امیرمؤمنان علیه السلام در مسجد کوفه بیان کرده و کلام شریف بالا را به صورت بسیار مبسوطی ذکر کرده است. از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود، مردی شامی برخاست و سؤالاتی از آن حضرت کرد (و چون قرائن نشان می‌داد هدفش رسیدن به حق نیست بلکه منظورش امتحان و بهانه‌جویی است) امام علیه السلام فرمود: برای درک حقایق سؤال کن نه برای بهانه‌جویی و به زحمت‌افکندن. در این جا چشم‌های مردم به سوی این صحنه متوجه شد. آن مرد شامی عرض کرد: به من خبر ده اولین چیزی که خدا آفرید چه بود؟ فرمود: اولین مخلوق خدا نور بود. آن‌گاه سؤالاتی دربارهٔ آفرینش کوه‌ها و نامیده شدن مکه به «ام‌القری» و طول ماه و خورشید و جزر و مد و اسم واقعی ابلیس در آسمان‌ها و چگونگی نامیده شدن آدم به آدم و دو برابر بودن ارث مرد نسبت به زن و مقدار عمر حضرت آدم و اولین کسی که شعری سرود و سؤالات زیاد دیگری از این قبیل پرسید که مرحوم علامهٔ مجلسی آن را در حدود هشت صفحه ذکر کرده است.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۷۵-۸۳، ح ۱.

نکته

وظیفه شاگرد در برابر استاد

علمای اخلاق برای عالم و متعلم، هرکدام حقوقی بر شمرده‌اند که بدون رعایت آن‌ها مسئله تعلیم و تربیت ناقص خواهد بود. این حقوق در بسیاری از موارد برگرفته از روایات یا آیات قرآن و گاه از دلیل عقل و بنای عقلاست.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ... وَلَا تُكْثِرَ مِنْ قَوْلِ قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ وَلَا تَضْجِرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ يُنْتَظَرُ بِهَا مَتَى يَسْقُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ؛ حق عالم آن است که زیاد از او سؤال نکنی... و در محضر او گفتار این و آن را بر ضد او نقل ننمایی و از طول مصاحبت با او اظهار ناراحتی نکنی، زیرا مثل عالم مثل درخت نخل است که باید انتظار بکشی کی از آن میوه‌ای فرو می‌ریزد».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِذَا جَلَسْتَ إِلَى الْعَالِمِ فَكُنْ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْكَ عَلَى أَنْ تَقُولَ وَتَعَلَّمَ حُسْنَ الْأَسْتِمَاعِ كَمَا تَعَلَّمَ حُسْنَ الْقَوْلِ وَلَا تَقْطَعْ عَلَى حَدِيثِهِ؛ هنگامی که نزد عالم می‌نشینی بیش از آنچه مایل هستی بگویی سکوت کن و از او بشنو و خوب گوش فرا دادن را بیاموز همان‌گونه که خوب سخن گفتن را می‌آموزی و هرگز کلام او را قطع مکن».^۲

از نکاتی که از داستان موسی و خضر علیه السلام در قرآن مجید استفاده می‌شود نیز این است که در برابر عالم نباید عجله و بی‌تابی نشان داد، بلکه باید صبر کرد تا حقیقت را بیان کند.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۳، ح ۹.

۲. همان، ح ۱۱.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ:
لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِعْنِي.

هنگامی که ابن عباس نظر خود را به عنوان مشاور در محضر امام علیه السلام ارائه کرد امام علیه السلام با عقیده او موافقت ننمود و فرمود:
تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم نهایی را بگیرم اما اگر با تو مخالفت کردم (و نظر تو را نپذیرفتم) باید از من اطاعت کنی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این کلام حکیمانه را در کتاب مصادر از تاریخ طبری و از مروج الذهب مسعودی نقل کرده است با اضافاتی که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹).
افزون بر این ابن اثیر نیز در کتاب تاریخ خود به نام کامل این داستان را نقل کرده است. (تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۸).

شرح و تفسیر

ابتدا مشورت سپس تصمیم‌گیری

شان ورود این گفتار حکیمانه مطابق آنچه طبری و مسعودی در تاریخ خود نوشته‌اند چنین بوده است که ابن عباس به امیرمؤمنان علی علیه السلام پیشنهاد کرد معاویه را در حکومت شام ابقا کند تا بیعت نماید سپس می‌تواند او را از آن مقام عزل کند. امام علیه السلام این گفتار حکیمانه را به او فرمود که «تو حق داری نظر مشورتی خود را به من بگویی و من روی آن بیندیشم و تصمیم بگیرم؛ اما اگر با تو مخالفت کردم (و نظر تو را نپذیرفتم) باید از من اطاعت کنی»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي).

شیخ محمد عبده بر آنچه در بالا آمد می‌افزاید که این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که ابن عباس پیشنهاد کرد فرمانداری بصره را به طلحه و فرمانداری کوفه را به زبیر دهد و معاویه را در فرمانداری شام ابقا کند تا آرامشی در دل‌ها پیدا شود و بیعت مردم کامل گردد و خلافت تثبیت شود. امیرمؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود: «لَا أُفْسِدُ دِينِي بِدُنْيَا غَيْرِي وَلَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ...؛ من حاضر نیستم دینم را به سبب دنیای دیگری فاسد کنم. تو می‌توانی نظر مشورتی خود را به من بدهی...»^۱.

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰۸.

آنچه را ابن عباس در این جا بیان کرد تنها نظر خود او نبود و احتمالاً گروه دیگری از سیاستمداران عصر امام علیه السلام چنین می پنداشتند که مماشات با طلحه و زبیر و معاویه عامل پیشرفت کار است. در حالی که اگر این سه نفر بر آن سه نقطه حساس مسلط می شدند به یقین حکومتی غیر اسلامی به وجود می آوردند، چراکه هر سه، دنیاپرست و خودخواه بودند و از چنین افرادی نمی توان انتظار حکومت عادلانه علی علیه السلام را داشت و بعد از سلطه بر کار، دیگر نمی توانست مانع خودکامگی های آن ها شود و جنگیدن با آن ها برای بازگشتن به راه حق نیز بسیار مشکل تر و پیچیده تر می شد. به خصوص معاویه هرگز دست از حکومت شام بر نمی داشت و مخالفت با بیعت را توجیه می کرد، همان گونه که طلحه و زبیر با این که بیعت کرده بودند باصراحت به مخالفت برخاستند.

مورخ معروف، طبری، در تاریخ خود از ابن عباس نقل می کند که می گوید: پنج روز پس از قتل عثمان وارد مدینه شدم و به سراغ علی علیه السلام آمدم. به من گفتند: مغیره نزد حضرت است (و جلسه خصوصی دارد). من دم در نشستم تا مغیره خارج شد و به من سلام کرد. گفت: کی آمدی؟ گفتم: الان. سپس خدمت علی علیه السلام رسیدم عرض کردم: ممکن است بفرمایید که مغیره چکار داشت و چرا با شما خلوت کرد؟ فرمود: آری. دو روز بعد از قتل عثمان به من گفت: مطلب خصوصی با تو دارم. من به او اجازه دادم و او گفت: خیرخواهی درباره تو آسان است. تو باقیمانده پیشینیان هستی و من می خواهم نصیحتی و مشورتی به تو بدهم. تمام فرمانداران از سوی عثمان را امسال در پست خود تثبیت کن. هنگامی که با تو بیعت کردند و موقعیت تو تثبیت شد هرکدام را خواستی عزل کن و هرکدام را خواستی در پست خود نگاه دار. من به او گفتم: والله من در دین خودم مداخله نمی کنم و افراد پست را در کار خودم دخالت نمی دهم. او گفت: اگر این پیشنهاد را قبول نداری هرکس را می خواهی برکنار کن؛ ولی معاویه را

بر سر کار خود بگذار. چون معاویه مرد جسوری است و مردم شام از او شنوایی دارند و دلیل تو در تثبیت او این است که عُمَر ولایت شام را به او سپرده. به او گفتم: به خدا سوگند معاویه را حتی به اندازه دو روز در پست خود تثبیت نمی‌کنم. او از نزد من خارج شد. سپس امروز آمد و به من گفت: من دیروز مشورتی به تو دادم و نپذیرفتی. بعداً فکر کردم دیدم حق با تو بوده. سزاوار نیست تو کارت را با خدعه انجام دهی و تدلیس در امر تو باشد.

ابن عباس می‌گوید: من به علی علیه السلام عرض کردم: آنچه را اول گفته است به عنوان خیرخواهی بوده و آنچه را بعداً گفته نوعی غش و تدلیس بوده است و من مشورت می‌دهم که معاویه را تثبیت کنی اگر بیعت کرد بر من است که او را از جایگاهش برکنار کنم. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند من چیزی جز شمشیر به او نخواهم داد....

ابن عباس عرض کرد: من زیاد به امر جنگ آشنا نیستم؛ ولی آیا قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ؛ جنگ، خدعه و نیرنگ است؟». امام علیه السلام فرمود: آری. عرض کردم: والله اگر پیشنهاد مرا بپذیری من آنها را بعد از ورود در پستشان، چنان خارج می‌کنم که ندانند از کجا این ضربه بر آنها وارد شده و هیچ نقصان و گناهی بر تو نخواهد بود. امام علیه السلام فرمود: ای ابن عباس! من بازیچه دست تو و معاویه نیستم. تو مشورت را در اختیار من بگذار و من اندیشه می‌کنم و اگر با تو مخالفت کردم تو باید از امر من اطاعت کنی. ابن عباس عرض کرد: چنین خواهم کرد. آسان‌ترین حقی که تو بر گردن من داری اطاعت کردن است.^۱

علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار از امالی شیخ طوسی نکته‌ای در این جا نقل می‌کند که چون مغیره پیشنهاد فوق را درباره معاویه کرد، امام علیه السلام به او فرمود: آیا

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۰. (حوادث سال ۳۵).

تو عمر مرا تضمین می کنی که موفق شوم و او را خلع کنم؟ مغیره عرض کرد: نه. امام (علیه السلام) فرمود: آیا خدا از من سؤال نخواهد کرد که چرا او را حتی بر دو نفر از مسلمانان در یک شب تاریک مسلط کردم؟ «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»؛^۱ من هرگز گمراهان را به عنوان یار و یاور انتخاب نخواهم کرد».^۲

این‌ها همه نشان می‌دهد که سیاستمداران ساده‌اندیش که معاویه و طلحه و زبیر را نشناخته بودند همگی اصرار داشتند علی (علیه السلام) آن‌ها را در پست خود ابقا کند و یا پست مهمی به آن‌ها ببخشد و بعداً آن‌ها را در موقع مناسب عزل کند. غافل از این‌که آن‌ها کسانی بودند که اگر از سوی امام (علیه السلام) تثبیت می‌شدند تکان دادن آن‌ها امکان‌پذیر نبود و چه بسا بر تجزیه کشور اسلام تصمیم می‌گرفتند و هرکدام بخشی را به خود اختصاص می‌دادند. اضافه بر این، امام (علیه السلام) حاضر نیست برای رسیدن به اهداف سیاسی مرتکب گناه و عصیان شود و افراد فاسد و مفسد را - هرچند برای مدت کوتاهی - بر مسلمانان مسلط کند و از این گذشته امام (علیه السلام) به عثمان توصیه می‌کرد که عمال فاسد را برکنار کند چگونه ممکن است خودش آن‌ها را در مقامشان تثبیت نماید؟ پاسخ مردم را در این باره چه بدهد؟ بنابراین بسیار ساده‌اندیشی است که امام (علیه السلام) به پیشنهاد امثال ابن عباس و مغیره عمل کند و مطمئن باشد بعدها می‌تواند دست آن‌ها را از بلاد اسلام و ولایت بر مسلمین قطع نماید.

نکته

اقسام مشورت

از جمله مسائلی که نباید از آن غفلت ورزید این است که مشورت دو گونه

۱. کهف، آیه ۵۱.

۲. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۶.

است: گاه مانند آنچه در ایام ما در مجالس شورا معمول است که مطلبی را به شور می‌گذارند و بعد با اکثریت نسبی و در مسائل مهم با اکثریت دو سوم یا کمتر و بیشتر، آن را تصویب می‌کنند. در این‌گونه موارد، معیار، نظر اکثریت است. گاه کسی برای پیشرفت کار خود یک گروه مشورتی انتخاب و در مسائل با آن‌ها مشورت می‌کند. در این جا صحبت اکثریت مطرح نیست. او بعد از شنیدن نظر مشاوران، خود می‌اندیشد اگر نظری را مطابق صواب تشخیص داد عمل می‌کند وگرنه هرچه را خود می‌پسندد انجام می‌دهد.

آنچه در قرآن مجید وارد شده که به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب می‌کند: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱، از نوع دوم است و همچنین آنچه در روایت مورد بحث آمده نیز از همین قبیل است. این دو نوع مشورت در دو آیه قرآن مجید به آن‌ها اشاره شده است. در آیه بالا اشاره به نوع دوم است و در آیه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۲، نوع نخست.^۲

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. شوری، آیه ۳۸.

وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشُّبَّامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلِ صِفِّينَ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَزْبُ بَنِي شَرْحِبِيلَ الشُّبَّامِيِّ وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ؟ إِلَّا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّيْنِ،
وَأَقْبَلَ حَزْبُ يَمْشِي مَعَهُ، وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبٌ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِرْجِعْ، فَإِنَّ مَشْيِي مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

روایت شده است امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامی که از «صفین» باز می‌گشت به «کوفه» وارد شد و از محله قبیله «شبامیان» گذشت مشاهده فرمود که زنان آن قبیله بر کشتگان نشان در صفین گریه می‌کنند. (امام عَلَيْهِ السَّلَامُ ناراحت شد) در این هنگام «حرب بن شرحبیل شبامی» که از شخصیت‌های آن قبیله بود خدمت آن حضرت رسید.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود:

آیا زنان شما آن‌گونه که می‌شنوم بر شما چیره شده‌اند؟ آیا آن‌ها را از این ناله‌های

بلند باز نمی‌دارید؟

در این هنگام «حرب بن شرحبیل» پیاده همراه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ حرکت می‌کرد در

حالی که امام علیه السلام سوار بر مرکب بود.

امام علیه السلام به او فرمود:

بازگرد، زیرا پیاده حرکت کردن شخصی مانند تو در رکاب مثل من، مایه فتنه و غرور بر والی و ذلت و خواری برای مؤمن است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این ماجرا را نصر بن مزاحم در کتاب صفین به صورت گسترده‌تری نقل کرده و همچنین طبری در کتاب تاریخ خود در حوادث سنه ۳۷ آن را به‌طور کامل آورده است. (و به یقین آن‌ها منابع دیگری جز نهج‌البلاغه داشتند، زیرا قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند. افزون بر این، داستان را به شکل مشروح‌تری نقل کرده‌اند). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰).

شرح و تفسیر

این‌گونه گریه‌ها روحیه‌ها را تضعیف می‌کند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مختلف و جداگانه اشاره فرموده است: نخست هنگامی که از صفین باز می‌گشت وارد کوفه شد هنگام عبور از محله قبیله شبامیان مشاهده کرد که زنان بر کشتگانشان در صفین با صدای بلند گریه می‌کنند. در این هنگام حرب بن شرحبیل شبامی که از شخصیت‌های آن قبیله بود خدمت آن حضرت رسید. امام علیه السلام (به عنوان اعتراض) به او فرمود: «آیا زنان شما آن‌گونه که می‌شنوم بر شما چیره شده‌اند؟ آیا آن‌ها را از این ناله‌های بلند نهی نمی‌کنید؟» (وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشُّبَّامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلِ صِفِّينَ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ بْنُ شُرْحَبِيلَ الشُّبَّامِيِّ^۱ وَ كَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاءُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ؟ إِلَّا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنِ هَذَا الزَّيْنِ).

البته گریه کردن برای عزیزان از دست رفته در اسلام ممنوع نیست. در روایت معروفی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر فوت فرزندش ابراهیم گریست^۲ و بعد از واقعه احد هنگامی که از کنار خانه عمویش حمزه عبور کرد و دید صدای گریه‌ای از آن جا بلند نیست اظهار ناراحتی کرد، از این رو زنان مدینه به خانه حمزه رفتند و در

۱. «شَبَّام» بر وزن «کتاب» نام محلی در شام و نام کوهی در محله بنی همدان در یمن و نام شهری از قبیله حمیر است. (در نسخ نهج البلاغه «شَبَّام» بآباء مشدد بر وزن حمام ذکر شده که به نظر صحیح نمی‌رسد).

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

آن جا برای او به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله عزاداری کردند.^۱

ولی گریستن با صدای بلند و به تعبیر امام علیه السلام «رنین» که به گفته بسیاری از ارباب لغت به معنای گریه توأم با فریاد و فغان است، کار خوبی نیست، از این رو امام علیه السلام از آن نهی کرد. یا چنین گریه‌ای را برای شهادت راه خدا مناسب ندانست چون سبب سست شدن جنگجویان می شود و یا بر اساس قرائنی، این گریه توأم با جزع و بی تابی و ناسپاسی بوده است، از این رو امام علیه السلام از آن نهی فرموده است. به هر حال علامه مجلسی رحمته الله علیه در جلد ۳۲ بحارالانوار ضمن روایتی که درباره ماجرای صفین نقل می کند در ذیل این داستان آورده است که حرب بن شرحبیل به امام علیه السلام عرض کرد: اگر یک خانه، دو خانه و سه خانه بود ما می توانستیم آن ها را نهی کنیم؛ ولی از این قبیله صد و هشتاد نفر در صفین شهید شدند و هیچ خانه‌ای نیست مگر این که صدای گریه از آن بلند است؛ ولی ما مردان گریه نمی کنیم، بلکه خوشحالیم شهیدانی را تقدیم اسلام کرده ایم. امام علیه السلام فرمود: خداوند شهیدان و مردگان شما را رحمت کند.^۲

سپس امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می کند؛ هنگامی که دید حرب بن شرحبیل پیاده همراه وی در حرکت و آن حضرت سوار بر مرکب است. به او فرمود: «بازگرد، زیرا پیاده حرکت کردن شخصی مانند تو در رکاب مثل من، مایه فتنه و غرور بر والی و ذلت و خواری برای مؤمن است»؛ (وَأَقْبَلَ حَرْبٌ يَمْشِي مَعَهُ وَهُوَ عَلَيْهِ رَاكِبٌ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِزْجِعْ، فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ).

در دنیای امروز و گذشته بسیارند زمامدارانی که برای کسب جاه و جلال و ابهت و عظمت، گروهی را همراه خود با ذلت می برند تا ثابت کنند مقام

۱. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۹۸.

۲. همان، ج ۳۲، ص ۵۵۴.

و جلالی دارند؛ ولی اسلام با این‌گونه مسائل به شدت مخالف است؛ نه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین افرادی را در رکاب خود پذیرفت و نه امیرمؤمنان علیه السلام. در حکمت ۳۷ نیز شبیه این مطلب آمده بود که وقتی امام علیه السلام دید جمعی از مردم شهرستان «انبار» پیاده به دنبال مرکب آن حضرت می‌دوند ناراحت شد و با زبان اعتراض به آن‌ها فرمود: «از این کار بپرهیزید که در دنیا برای شما مایه مشقت و در قیامت سبب بیچارگی خواهد بود».

شک نیست که این‌گونه کارها، هم به زیان شخصیت‌های صاحب مقام تمام می‌شود هم به زیان توده‌های مردم. گروه اول گرفتار غرور می‌شوند؛ غروری که سرچشمه هرگونه مفسده‌ای است و گروه دوم گرفتار خودکم‌بینی و عقده حقارت می‌گردند، بنابراین چنین حرکت‌های غیر عاقلانه‌ای برای هر دو طرف زیانبار است.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ السَّارِعُ

وَقَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانَ:

بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ،

فَقِيلَ لَهُ مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام:

الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ
بِالْمَعَاصِي، وَوَعَدَتْهُمْ الْأَظْهَارَ فَأَقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.

امام عليه السلام روز جنگ نهروان هنگامی که از کنار کشتگان خوارج می‌گذشت فرمود:

بدا به حال شما. به یقین کسی که شما را فریب داد به شما ضرر زد.

به امام عليه السلام عرض کردند: ای امیر مؤمنان! چه کسی آن‌ها را فریب داد؟

امام عليه السلام فرمود:

شیطان گمراه‌کننده و نفس‌آماره به سوء. آن‌ها را به وسیله آرزوها فریفتند، راه‌گناه
را بر آنان گشودند، نوید پیروزی به آن‌ها دادند و آنان را به سرعت به جهنم
فرستادند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که نظیر همین کلام را طبری در تاریخ معروف خود و مسعودی در مروج الذهب

→ به صورت مختصرتر و ابن اثیر در کتاب کامل آورده‌اند. طبری و مسعودی پیش از سید رضی می‌زیستند و ابن اثیر پس از او. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰).

شرح و تفسیر

سرانجام وسوسه‌های شیطان و نفس اماره

می‌دانیم خوارج، گروهی متعصب و خشک و بسیار نادان و احمق بودند. خود را برترین خلق خدا می‌پنداشتند و آینده درخشانی به خود نوید می‌دادند. آن‌ها در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام قیام کردند و فکر حکومت عراق و تمام بلاد مسلمین را در سر می‌پروراندند. امام علیه السلام به آن‌ها نصیحت جالب و جامعی کرد به گونه‌ای که اکثریت آن‌ها از خواب غفلت بیدار شدند و به سوی امام علیه السلام بازگشتند؛ ولی اقلیتی به شدت مقاومت کردند و تقریباً همگی به استثنای چند نفر در میدان نبرد نهروان به خاک افتادند. گفتار فوق را امام علیه السلام زمانی بیان کرد که با یاران خود از کنار کشته‌های آن‌ها می‌گذشت، فرمود: «بدا به حال شما، به یقین کسی که شما را فریب داد به شما ضرر زد»؛ (وَقَالَ علیه السلام وَقَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانَ: بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ).

«بؤس» در اصل به معنای ضرر و شدت است و جمله «بؤساً لکم» نفرین درباره خوارج نهروان است که گرفتار شدت و زیان شوند. «غرکم» از ماده «غرور» به معنای فریب است.

در این جا بعضی از حاضران از امام علیه السلام توضیح خواستند و عرض کردند: چه کسی آن‌ها را فریب داد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «شیطان گمراه کننده و نفس اماره به بدی»؛ (فَقِيلَ لَهُ مِنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ).

آری انسان دو دشمن فریبکار دارد: یکی از برون و دیگری از درون. شیطان از برون و نفس اماره از درون و می دانیم نفوذ شیطان در صورتی است که نفس اماره بر انسان مسلط باشد. همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ چراکه او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد. * تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آن ها که به او (خدا) شرک می ورزند (و به فرمان شیطان گردن می نهند).^۱

بعضی از شارحان، جمله (وَالْأَنفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ) را جمله حالیه گرفته اند در حالی که هیچ مناسبتی ندارد و بعضی نیز این جمله را با جمله (الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ) مترادف شمرده اند که آن هم کاملاً بی دلیل است. امام علیه السلام اشاره به دو دشمن اصلی انسان کرده که از درون و برون به سراغ او می روند.

سپس امام علیه السلام به طرق نفوذ نفس اماره و شیطان در وجود انسان اشاره کرده و از سه طریق این نفوذ را تبیین می کند و می فرماید: «آن ها به وسیله آرزوهای دراز خوارج نهروان را فریفتند و راه گناه را بر آنان گشودند و نوید پیروزی به آن ها دادند و سرانجام آنان را سریعاً به جهنم فرستادند»؛ (غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي، وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَأَقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ).

«فَسَحَتْ» از ماده «فَسَحَتْ» به معنای گشایش و «اِظْهَارَ» به معنای پشتیبانی و پیروزی است.

«اِقْتِحَامَ» در اصل به معنای ورود در کارهای سخت و هولناک است. سپس به ورود در هر کار دشواری اطلاق شده است.

آن ها به گمان این که بر امیرمؤمنان علیه السلام و عموم مسلمانان پیروز می شوند

۱. نحل، آیه ۹۹ و ۱۰۰.

و حکومتی مانند هوای نفس خود تشکیل می‌دهند به مخالفت با امام و پیشوای خود برخاستند و مطابق بسیاری از گنهکاران که استفاده از وسایل نامشروع را برای رسیدن به خواسته‌های خود مجاز می‌شمرند به انواع معاصی دست زدند و شیطان و نفس اماره پیوسته به آن‌ها وعده پیروزی می‌داد؛ ولی هیچ‌کدام از خواسته‌های آن‌ها تحقق نیافت و سرانجام، پیروی از شیطان و نفس اماره آن‌ها را به قهر و غضب الهی گرفتار کرد و روانه جهنم ساخت.

در این‌که ضمیر در «عَرَّثَهُمْ» و «فَسَحَّت» و «وَعَدْتَهُمْ» و «فَأَقْتَحَمَتْ» به چه کسی برمی‌گردد دو احتمال هست: نخست این‌که به نفس اماره برگردد که نزدیک‌تر است. دیگر این‌که از باب تغلیب، هم به شیطان مُضَلَّ و هم به انفس اماره برگردد. این احتمال صحیح‌تر به نظر می‌رسد و بسیاری از شارحان نهج البلاغه همین وجه را انتخاب کرده‌اند.

هنگامی که تاریخ سیاه و ننگین خوارج را مطالعه می‌کنیم، گفتار امام علیه السلام در سراسر آن آشکار است. این گروه که زمام اختیار خود را به دست شیطان و هوای نفس سپرده بودند به ظاهر به عبادات و قرائت قرآن اهمیت بسیار می‌دادند؛ ولی از ریختن خون بی‌گناهان و فساد در میان مسلمین ابا نداشتند و با همین تفکرات واهی به این جا رسیدند که قتل امام امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز از واجبات است و سرانجام آن حضرت را شهید کردند.

در تاریخ اسلام کمتر جمعیتی به حماقت و گمراهی خوارج دیده شده است، هرچند وهابی‌های امروز نیز از بعضی جهات بی‌شباخت به آن‌ها نیستند. درباره خوارج و عقاید و اعمال و انحرافات آن‌ها در بحث‌های گذشته به‌کرار سخن گفته‌ایم؛ از جمله در شرح خطبه ۳۶ (جلد دوم از همین کتاب) بحث مشروحی در این باره گذشت، چنان‌که ذیل خطبه ۵۹ در جلد دوم نیز بحثی داشتیم.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

امام علیؑ فرمود:

از عصیان خداوند در خلوتگاه‌ها بپرهیزید، چراکه شاهد،

همان حاکم و دادرس است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام شریف نقل کرده ربیع الابرار زمخشری در باب خیر و صلاح است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۰).
 اضافه می‌کنیم که آمدی در غررالحکم آن را با تفاوتی که نشانه تفاوت منبع است آورده است. (غررالحکم، ص ۱۸۵، ج ۳۵۱۸).

شرح و تفسیر

از معاصی پنهانی بپرهیزید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که بسیاری عملاً از آن غافلند یا خود را به تغافل می‌زنند. می‌فرماید: «از عصیان خداوند در خلوتگاه‌ها بپرهیزید، چراکه شاهد، همان حاکم و دادرس است»؛ (اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ).

بسیاری از مردم به خصوص آن‌هایی که به پاکی و تقوا مشهورند یا موقعیت اجتماعی خاصی دارند از انجام معاصی آشکار پرهیز می‌کنند؛ ولی در خلوتگاه از آن ابا ندارند. امام علیه السلام به این‌گونه افراد هشدار می‌دهد که از عصیان خدا در خلوتگاه نیز به شدت بپرهیزید، زیرا در آن‌جا نیز خدا شاهد و ناظر آن‌هاست؛ همان خدایی که افزون بر شاهد و ناظر بودن، حاکم و قاضی نسبت به اعمال آن‌ها نیز هست.

در محاکم معمولی، شاهد و حاکم و مجری حکم، سه فرد متفاوتند؛ ممکن است حاکم در شهادت شهود تردید کند یا به دلیل شک در وثاقت آن‌ها، یا احتمال اشتباه درباره آن‌ها به سبب قرائنی که موجب شک و تردید می‌شود، شهادتشان را نپذیرد؛ ولی آن‌جا که شاهد و حاکم یکی است این‌گونه احتمالات راه ندارد.

قرآن مجید نیز در آیات فراوانی روی این مسئله تأکید کرده است. در یک جا

درباره کسانی که شبانه جلسات خصوصی تشکیل می‌دانند و بر ضد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) توطئه می‌کردند می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ؛ و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می‌گفتند، خدا با آنها بود».^۱

نیز در جای دیگر می‌فرماید: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خدا چهارمین آنهاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خدا ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این‌که او همراه آنهاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می‌سازد، چرا که خدا به هر چیزی داناست!».^۲

در جای دیگر در عبارتی کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ؛ او با شماست هر جا که باشید».^۳

لقمان حکیم نیز به فرزندش هشدار می‌دهد و می‌گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خدا آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!».^۴

این تعلیم قرآنی و الهی چنان مسلمانان را تربیت می‌کند که خلوت و جلوتی برای خود قائل نباشند و همه جا را یکسان بدانند و به این ترتیب از معاصی

۱. نساء، آیه ۱۰۸.

۲. مجادله، آیه ۷.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. لقمان، آیه ۱۶.

پنهانی که گاه بسیار خطرناک‌تر از معاصی آشکار است، پرهیزند.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام از کتاب شریف کافی پایان می‌دهیم. آن حضرت به یکی از یارانش فرمود: «خَفِيَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ از خدا بترس آن‌گونه که گویی او را می‌بینی (که شاهد و ناظر اعمال توست) و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. اگر فکر کنی او تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای (زیرا علم خدا را محدود شمرده‌ای) و اگر می‌دانی تو را می‌بیند؛ ولی باز در مقام معصیت او بر می‌آیی، او را از کمترین بینندگان نسبت به خود قرار داده‌ای».^۱ زیرا از یک نگاه‌کننده عادی شرم داری اما از خدا شرم نمی‌کنی که در خلوت گناه می‌کنی.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ:
 إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُرُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً
 وَ نَقَصْنَا حَبِيباً.

هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابی بکر به امام علیه السلام رسید، فرمود:
 اندوه ما بر او به اندازه شادی شامیان است، زیرا آن‌ها دشمن بزرگی را از دست
 داده‌اند و ما دوست بزرگی را.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه می‌گوید: این کلام پرمعنا را عده‌ای از امام علیه السلام نقل کرده‌اند (که همه قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند) از جمله طبری در تاریخ خود در حوادث سال ۳۸ و ابن هلال ثقفی در کتاب خود به نام الغارات بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در شرح خود و زبیر بن بکار در کتاب الموفقیات نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱).

شرح و تفسیر

اندوه ما و شادی دشمنان

در تاریخ طبری و همچنین کتاب الغارات ابن هلال ثقفی شأن ورودی برای این سخن ذکر شده و آن این که یکی از مأموران اطلاعاتی امیرمؤمنان علی علیه السلام در شام به نام «عبد الرحمان بن شیبب فزاری» خدمت امام علیه السلام آمد و گفت: هرگز جمعیتی را آن قدر خوشحال ندیدم که مردم شام را به هنگام آگاه شدن از شهادت محمد بن ابی بکر خوشحال دید. این مسئله به قدری برای آن ها مهم بود که از فراز منبر به اطلاع عموم رساندند. در این جا بود که امام علیه السلام فرمود: «اندوه ما بر او به اندازه شادی شامیان است، زیرا آن ها دشمن بزرگی را از دست داده اند و ما دوست بزرگی را»؛ (قَالَ علیه السلام: لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَي قَدْرٍ سُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً وَ نَقَصْنَا حَبِيباً).

همان گونه که در شرح خطبه ۶۸ در جلد سوم این کتاب آورده ایم، معاویه بعد از جنگ صفین احساس نیرو و توان تازه ای کرد و به فکر تسخیر مصر که مرکز مهمی بود افتاد. در آن موقع محمد بن ابی بکر از طرف امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن جا حکومت می کرد. معاویه فرمان حکومت مصر را به نام عمرو عاص نوشت و او را با گروه عظیمی از سربازان به بهانه خونخواهی عثمان به مصر فرستاد. محمد بن ابی بکر به مقابله برخاست و یارانش ضربات سنگینی بر لشکر عمرو عاص وارد کردند؛ اما سرانجام شکست خوردند و از اطراف محمد پراکنده

شدند. محمد چون خود را تنها دید مخفی شد؛ ولی شخص خونخواری به نام معاویه بن خدیج از طرف عمرو عاص مأمور پیدا کردن او شد. هنگامی که او را پیدا کرد به طرز بسیار شقاوت‌مندان‌ه‌ای او را شهید کرد و سرش را از تن جدا نمود و جسد او را به طرز فجیعی آتش زد. هنگامی که خبر شهادت او به امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید بسیار اندوهگین شد، زیرا محمد بن ابی‌بکر مردی بسیار مخلص، شجاع و کارآمد و از جمله وفاداران جدی آن حضرت بود و به همین دلیل امام علیه السلام او را برای حکومت مصر که منطقه بسیار مهمی بود برگزید.

از داستان شهادت محمد بن ابی‌بکر که در تواریخ از جمله تاریخ طبری در حوادث سال ۳۸ نقل شده به خوبی استفاده می‌شود که دشمنان امیرمؤمنان علی علیه السلام یعنی معاویه و دستیارانش چه افراد ظالم و ستمگر و خونخواری بودند که به هیچ حکم اسلامی و اخلاق انسانی تن نمی‌دادند و مرتکب جنایاتی می‌شدند که در تاریخ سابقه نداشت. این در حالی بود که محمد بن ابی‌بکر، فرزند خلیفه اول بود و آن‌ها دم از وفاداری به خلیفه اول می‌زدند؛ اما به طرز او را شهید کردند که بدتر از آن تصور نمی‌شد.^۱

از نکات قابل ملاحظه درباره محمد بن ابی‌بکر این است که او ربیب امیرمؤمنان علی علیه السلام بود؛ یعنی فرزند همسرش از شوهر دیگر، زیرا «اسماء بنت عمیس»، نخست همسر جعفر بن ابی‌طالب بود و بعد از جعفر به همسری ابوبکر درآمد و بعد از ابوبکر روی علاقه‌ای که به امیرمؤمنان علی علیه السلام داشت به همسری آن حضرت درآمد و محمد فرزند ابوبکر تحت تکفل امیرمؤمنان علی علیه السلام و در خانه او پرورش یافت و از علاقه‌مندان مخلص آن حضرت بود. او در حجة‌الوداع سال دهم هجری تولد یافت و در مصر در حالی که بیست و هشت

۱. برای توضیح بیشتر به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۷ به بعد در حوادث سنه ۳۸ (طبع بیروت، مؤسسه اعلمی) مراجعه شود.

سال بیشتر از عمرش نمی‌گذشت شربت شهادت نوشید. او از یاران خاص و عاشقان امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و بعضی او را از حواریون آن حضرت شمرده‌اند.

شگفت آن‌که وقتی محمد بن ابی‌بکر به شهادت رسید و حتی جسد او را سوزاندند «ام حبیبه» (دختر ابوسفیان و همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) گوسفندی بریان کرد و برای عایشه فرستاد و از شهادت محمد ابراز خوشحالی کرد و به گمان خود آن را تلافی خون عثمان دانست که به پندار او به دست محمد بن ابی‌بکر یا با کمک او ریخته شده بود. عایشه گفت: خدا این دختر زن بدکار (اشاره به هند، همسر ابوسفیان است) را به قتل برساند. به خدا سوگند من بعد از این هرگز از گوسفند بریان استفاده نخواهم کرد.

این سخن را «سبط بن جوزی» در کتاب تذکرة الخواص (مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود ذیل حکمت مورد بحث) آورده و نشان می‌دهد آنچه بعضی می‌گویند که به هنگام لعن بنی‌امیه به‌طور عموم، باید امثال ام‌حبیبه را استثنا کرد، وجهی ندارد و طبق این روایت او نیز استحقاق این لعن را داشته است. امیدواریم که این روایت صحیحه نباشد.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعُمُرُ الَّذِي أَعَذَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً.

امام علیؑ فرمود:

عمری که خداوند نسبت به فرزندان آدم در آن اتمام حجت می‌کند (و عذرش را می‌پذیرد) شصت سال است. (بعد از آن عذری پذیرفته نیست).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب دربارهٔ این گفتار حکیمانه - جز نقل مرحوم سید رضی - آورده است غررالحکم مرحوم آمدی است که آن را با تفاوتی که نشان دهندهٔ اخذ از منبع دیگری است، در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱).
طبری نیز در تاریخ خود این سخن را از امیرمؤمنان علیؑ با ذکر داستانی نقل کرده است. (تاریخ طبری، حوادث سنهٔ ۶۴).

شرح و تفسیر

هشدار به بزرگسالان

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه هشدار می دهد و می فرماید: مراقب خود باشند «هنگامی که عمر به شصت سال رسید دیگر عذری (در انجام گناه و ترک واجبات) از آن‌ها پذیرفته نیست»؛ (الْعُمْرُ الَّذِي أَعْدَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُونَ سَنَةً).

شک نیست که انسان در دوران‌های مختلف عمر تحت تأثیر انگیزه‌های گوناگونی است؛ در کودکی به بازی‌ها سرگرم می‌شود و در جوانی به شهوات. هنگامی که دوران جوانی می‌گذرد و بخشی از شهوات رو به افول می‌گذارد، شهوت مال و مقام و مانند آن در انسان زنده می‌شود و به آن می‌پردازد؛ اما هنگامی که به دوران پیری می‌رسد که لااقل از شصت سالگی شروع می‌شود آن انگیزه‌ها نیز در بسیاری از افراد ضعیف می‌گردد مخصوصاً اگر به وضع جسمانی خود توجه کنند که قوای آن به سرعت رو به کاهش می‌رود، موهای سر و صورت سفید می‌شوند، استخوان‌ها ضعیف می‌گردند، به تدریج قامت خمیده می‌شود و نشانه‌های ارتحال از دنیا یکی پس از دیگری آشکار می‌گردند. با توجه به این مسائل، هوس‌های پیری در او طغیان نخواهند کرد و او به فکر آینده خویش و سرای آخرت خواهد افتاد.

این به آن معنا نیست که اگر جوانان گناه کنند یا کسانی که در سنین پایین‌تر از

شصت سال قرار دارند مرتکب خلافی شوند معذورند، بلکه منظور این است اگر جوانان و میانسالان بتوانند عذری برای خود در پیشگاه خدا بیاورند کسانی که به سن شصت سال و بالاتر می‌رسند آن عذرها را نیز نخواهند داشت و به تعبیر دیگر گناه این افراد از گناه جوانان زشت‌تر و مجازات آن شدیدتر است. این در حالی است که در بعضی از روایات سن کمتری از شصت سال در این زمینه ذکر شده است.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِذَا أَتَتْ عَلَى الرَّجُلِ أَرْبَعُونَ سَنَةً قِيلَ لَهُ خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعْدُورٍ؛ هنگامی که انسان به سن چهل سالگی می‌رسد به او گفته می‌شود کاملاً مراقب باش، زیرا بعد از این معذور نخواهی بود».^۱

ولی برای این که بعضی این سخن را برای کسانی که کمتر از چهل سال دارند چراغ سبزی نسبت به گناهان نپندارند امام علیه السلام در ذیل این روایت می‌فرماید: «وَلَيْسَ ابْنُ الْأَرْبَعِينَ بِأَحَقَّ بِالْحِذْرِ مِنْ ابْنِ الْعِشْرِينَ فَإِنَّ الَّذِي يَطْلُبُهُمَا وَاحِدٌ وَلَيْسَ بِرَاقِدٍ؛ چهل ساله برای پرهیز از گناه سزاوارتر از بیست ساله نیست، زیرا کسی که هر دو را طلب می‌کند یکی است (اعمال آن‌ها را می‌بیند) و خواب نیست».^۲

در ذیل آیه ۱۵ سوره «احقاف» که دوران زندگی انسان را از طفولیت برمی‌شمرد تا به چهل سال می‌رسد و آن را دوران کمال انسان می‌شمارد: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» از ابن عباس نقل شده است که می‌گوید: «مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَلَمْ يَبْلُغْ خَيْرُهُ شَرُّهُ فَلْيَسْجِزْهُ إِلَى النَّارِ؛ کسی که به چهل سال برسد و نیکی او بر بدی اش غلبه نکند آماده آتش دوزخ گردد. (ابن عباس این‌گونه مطالب را معمولاً یا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا از امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیده است)».^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۵، ح ۱۰.

۲. همان.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۵.

شیخ صدوق علیه السلام در کتاب خصال از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَىٰ مَلَائِكِهِ قَدْ عَمَرْتُ عَبْدِي هَذَا عُمُرًا فَعَلُّظًا وَشَدِّدًا وَتَحَفُّظًا وَاکْتِبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ؛ انسان قبل از چهل سال در وسعت قرار دارد (خداوند کمتر بر او سخت می‌گیرد) ولی هنگامی که به چهل سال رسید خداوند متعال به دو فرشته‌ای که مأمور او هستند وحی می‌فرستد که من بنده‌ام را عمر کافی و طولانی دادم. از این به بعد بر او سخت بگیرد و شدت عمل به خرج دهد و دقیقاً مراقب اعمال او باشید و هر کار کم یا زیاد، کوچک یا بزرگی را انجام می‌دهد در نامه اعمال او بنویسید»^۱.

البته منافاتی میان این روایات و امثال آن با آنچه از امام علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث آمد نیست، زیرا شدت عمل درباره انسان‌ها نیز مراحل دارد. در مرحله چهل سالگی کمتر و در شصت سالگی بیشتر است و به تعبیر دیگر، حدیث چهل سال اشاره به حداقل و حدیث شصت سال اشاره به حداکثر است. در تفسیر قرطبی و در المثنور ذیل آیه شریفه ۳۷ سوره «فاطر» که خطاب به دوزخیان است و می‌فرماید: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ؟ آیا به شما به مقدار کافی برای بیدار و تذکر عمر ندادیم و بیم‌دهنده الهی به سوی شما نیامد؟» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُودِيَ (أَيْنَ) أَبْنَاءِ السُّتِينِ؟ وَهُوَ الْعُمُرُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِيهِ: أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ؟ هنگامی که روز قیامت شود، منادی ندا کند، انسان‌های شصت ساله کجا هستند؟ این همان عمری است که خدا درباره آن فرموده: آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند، عمر ندادیم؟!».

به هر روی از مجموع این روایات استفاده می‌شود که انسان هنگامی که به

چهل سالگی می‌رسد باید بسیار مراقب اعمال خویش باشد و چون به شصت سالگی برسد بسیار بیشتر، زیرا هر لغزشی را در این سن و سال برای او می‌نویسند و عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمَ بِهِ، وَ الْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که با توسل به گناه پیروز شود پیروز نیست و کسی که با ستم غلبه کند
(در واقع) مغلوب است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه مشتمل بر دو جمله است: جمله نخست در غررالحکم به همین صورت آمده است و جمله دوم در جای دیگر به صورت متفاوتی ذکر شده است: «صَاحِبُ الْمَالِ مَتْعُوبٌ وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ» و در زهر الآداب جمله دوم به این صورت نقل شده است: «الْغَالِبُ بِالظُّلْمِ مَغْلُوبٌ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۱).

شرح و تفسیر

پیروزی با گناه، پیروزی نیست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به مطلب مهمی اشاره کرده و به ظالمان و مفسدان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «کسی که با توسل به گناه پیروز شود، پیروز نیست و کسی که با ستم غلبه کند در واقع مغلوب است»؛ (مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْأَيْتُمُ بِهِ، وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ).

بسیارند کسانی که برای رسیدن به پیروزی بر دشمن از اسباب نامشروع استفاده می‌کنند، ظلم و ستم روا می‌دارند و مرتکب انواع گناهان می‌شوند. آن‌ها می‌خواهند به هر قیمت ممکن به هدف خود برسند، امام علیه السلام به آن‌ها هشدار می‌دهد که این نوع پیروزی، پیروزی نیست، بلکه در واقع در چنگال گناه مغلوب شدن است و همچنین کسانی که با استفاده از شر، غلبه می‌کنند ظاهراً غالبند و در واقع مغلوب شیطان و شر و هوای نفس هستند.

این سخن، هم از نظر ظاهری پذیرفتنی است و هم از نظر معنوی. جنبه معنوی آن آشکار است که این‌گونه پیروزی‌ها و غلبه‌ها مایه گرفتاری‌های شدید روز قیامت است و بدترین زاد و توشه برای سفر آخرت به شمار می‌آید و در آن‌جا باید پاسخ‌گو باشد.

از نظر ظاهری نیز بسیار دیده‌ایم یا در تاریخ خوانده‌ایم که این‌گونه افرادی که با ظلم و ستم و گناه پیروز می‌شوند سرانجام گرفتار عواقب شومی گشته و در

بسیاری از موارد دشمنانشان با همان روش، آن‌ها را درهم کوبیده و مغلوب ساخته‌اند و مقامی را که ناجوانمردانه به دست آورده بودند با حملات ناجوانمردانه دشمن از دست می‌دهند و اگر ظالمان و ستمگران در عواقب مادی و معنوی کار خود بیندیشند به سراغ آن نخواهند رفت.

در حدیثی آمده است که دو نفر خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدند تا درباره اختلافی که در مورد معامله‌ای داشتند با آن حضرت صحبت کنند و دستور بخواهند. هنگامی که امام (علیه السلام) سخنان آن دو را شنید به نصیحت آن دو پرداخت و فرمود: بدانید هرکس که به وسیله ظلم پیروز شود به خیر و خوبی نخواهد رسید و بدانید آنچه را مظلوم از دین ظالم می‌گیرد بیش از آن است که ظالم از مال مظلوم دریافت می‌دارد. سپس فرمود: کسی که به مردم بدی کند اگر دیگران از همین روش استفاده کنند و به او بدی کنند نباید آن را بد بشمرد. بدانید انسان بذری را که کاشته درو می‌کند و هیچ‌کس از نهال تلخ، ثمره شیرین نمی‌گیرد و از نهال شیرین میوه تلخ نمی‌چیند (امام (علیه السلام) چیزی بر این جمله‌ها نیفزود) ولی آن دو مرد پیش از آن‌که از جا برخیزند با هم صلح کردند (در پرتو سخنان حکیمانه امام (علیه السلام) از خواب غفلت بیدار شدند و راه صحیح را انتخاب کردند).^۱

در ارشاد القلوب حدیث پرمعنایی در این زمینه ذکر شده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خَمْسُ [أَرْبَع] كَلِمَاتٍ فِي التَّوْرَةِ وَيَنْبَغِي أَنْ تُكْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ: أُولُهَا حَجْرٌ الْغَضَبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا وَالْغَالِبُ بِالظُّلْمِ هُوَ الْمَغْلُوبُ وَمَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمَ بِهِ وَمَنْ أَقَلَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْتَعِينَ بِنِعْمِهِ عَلَى مَعْصِيَةٍ؛ پنج [چهار] جمله در تورات آمده که سزاوار است با آب طلا نوشته شود (و پیوسته در برابر انسان باشد): اول این‌که بودن یک قطعه سنگ غضبی در خانه، گروگان خرابی آن است و آن‌کس که به وسیله ستم غلبه کند در واقع مغلوب است و کسی

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲.

که با گناه پیروز شود هرگز به پیروزی نرسد و کمترین حق خدا بر تو این است که با استفاده از نعمت‌هایش به سراغ معصیتش نروی.^۱

این گفتار حکیمانه امام علیه السلام تأکید دیگری است بر این که افراد با ایمان برای رسیدن به اهداف خود هرگز از وسایل نامشروع استفاده نمی‌کنند.

در دستورات جنگی اسلام نیز بر این امر تأکید شده که از ابزار غیر انسانی برای پیروزی بر دشمن بهره نگیرید؛ بر دشمن شبیخون نزنید، آب آشامیدنی آن‌ها را مسموم نکنید، درختان بارور را به آتش نکشید، افراد غیر نظامی را هدف قرار ندهید و با اسیران جنگی خوش رفتاری نمایید.

* * *

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ: فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيِّ، وَ اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنْ ذَلِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

خداوند سبحان قوت (و نیازهای) فقرا را در اموال اغنیا واجب و معین کرده است، از این رو هیچ فقیری گرسنه نمی ماند مگر به سبب بهره مندی غنی (و ممانعت او از پرداخت حق فقیر) و خدای متعال (روز قیامت) در این باره از آن ها سؤال و بازخواست می کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، این حدیث شریف را پیش از سید رضی، قاضی نعمان مصری در کتاب دعائم الاسلام آورده و بعد از سید رضی، آمدی در غررالحکم با تفاوتی ذکر کرده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد آن را با سند خودش از محمد بن حنفیه از پدرش علی بن ابی طالب عليه السلام نقل کرده که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنید (که نسبت به آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوتی دارد) و در روض الاخیار نیز همانند نهج البلاغه روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲).

شرح و تفسیر

دین اغنیا به فقرا

امام علیه السلام به یکی از اصول مهم اسلام در این کلام نورانی اشاره کرده و بیان می‌کند که نظام اقتصادی اسلام نظامی بسیار حساب شده است به گونه‌ای که اگر مطابق آن رفتار شود در سراسر کشور اسلام فقیر و نیازمندی باقی نخواهد ماند. می‌فرماید: «خداوند سبحان قوت (و نیازهای) فقرا را در اموال اغنیا واجب و معین کرده است، از این رو هیچ فقیری گرسنه نمی‌ماند مگر به سبب بهره‌مندی غنی (و ممانعت او از پرداخت حق فقیر) و خدای متعال (روز قیامت) در این باره از آن‌ها سؤال و بازخواست می‌کند؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ: فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ). بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام شریف را به مسئله زکات اشاره دانسته‌اند و تعبیر به «فرض» نیز می‌تواند اشاره به همین معنا باشد.

روایات فراوانی نیز این معنا را تأیید می‌کند و در آن‌ها تصریح شده که آنچه به عنوان زکات در اسلام فرض شده دقیقاً به اندازه نیاز فقراست، به گونه‌ای که اگر همه اغنیا به وظیفه دینی خود در باب زکات عمل کنند فقیری باقی نخواهد ماند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در ذیل حکمت ۲۵۲ نیز به آن اشاره شد

۱. در بسیاری از نسخ به جای «مَتَّعَ»، «مَتَّعَ» آمده که مناسب‌تر به نظر می‌رسد و مفهوم جمله این می‌شود: هیچ‌کس فقیر نمی‌شود مگر به سبب منع اغنیا از حقوق آن‌ها.

می خوانیم: «إِنَّمَا وُضِعَتِ الزَّكَاةُ اخْتِياراً لِلْأَغْنِيَاءِ وَمَعُونَةً لِلْفُقَرَاءِ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيْرًا مُحْتَاجًا وَلَا سْتَعْنَى بِمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احْتَاجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرَوْا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ... مَا ضَاعَ مَالٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَرْكِ الزَّكَاةِ وَمَا صِيدَ صَيْدٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَرْكِهِ التَّسْبِيْحِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ زَكَاتِ بَرای این تشریح شده است که اغنیا امتحان شوند و كمكى بَرای نیازمندان باشد و اگر مردم زكات اموال خود را بپردازند هيچ مسلمانى فقير و نیازمند باقى نماند و همگى به سبب عمل به این فریضه الهى بى نیاز خواهند شد و مردم، فقير و محتاج و گرسنه و برهنه نشدند مگر به گناه اغنیا... هيچ مالى در صحرا و دریا از بين نماند مگر به سبب ترك زكات و هيچ صيدى در دریا و صحرا در چنگال صياد گرفتار نماند مگر به سبب ترك تسبیح در آن روز».^۱

آنچه در کلام حکیمانه بالا آمد که خدا دقیقاً نیازهای فقرا را در اموال اغنیا واجب کرده، در احادیث دیگری با صراحت بیشتری آمده است؛ در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الزَّكَاةِ كَيْفَ صَارَتْ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةٌ وَعِشْرِينَ لَمْ تَكُنْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ مَا وَجَّهَهَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فَعَلِمَ صَغِيرَهُمْ وَكَبِيرَهُمْ وَغَنِيَّتَهُمْ وَفَقِيرَهُمْ فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ إِنْسَانَ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ مَسْكِينًا وَلَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ لِأَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ؛ راوى عرض می کند: فدایت شوم بفرماید چرا زكات بیست و پنج در هزار تعیین شده است (یک چهلم) نه کمتر و نه بیشتر. دلیلش چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: خدای متعال همه انسانها را آفریده و صغیر و کبیر و غنی و فقیرشان را می شناسد. از هر هزار انسان معمولاً بیست و پنج نفر نیازمندانند (از این رو زكات را به همین نسبت قرار داده) و اگر می دانست این برای آنها کافی نیست بر آن می افزود، زیرا او خالق آنها و از همه به آنها آگاه تر است».^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴، ح ۶.

۲. کافی، ج ۳، ص ۵۰۸، ح ۳، باب «العله فی وضع الزكاة علی ما هی».

همین مضمون در دو حدیث دیگر از همان حضرت با بیان‌های متفاوتی آمده است.^۱

در ضمن از این حدیث استفاده می‌شود هرگاه در جامعه اسلامی در هر هزار نفر بیش از بیست و پنج نفر شخص نیازمند و فقیر پیدا شود بر اثر عواملی است که مظالم انسان‌ها آن را آفریده است.

البته آنچه در روایت بالا آمد در مورد زکات حیوانات و طلا و نقره است؛ اما زکات غلات، چنان‌که می‌دانیم گاه یک دهم و گاه یک بیستم است، بنابراین منظور امام علیه السلام بیان حکمت حکم بوده نه علت حکم که در تمام مصادیق جاری و ساری است.

۱. ر.ک: حدیث ۱ و ۴ همین باب.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الِاسْتِغْنَاءَ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصَّدْقِ بِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

بی‌نیاز بودن از عذرخواهی، بهتر از عذر صادقانه و مقبول است.^۱
 (اشاره به این‌که اگر خطایی نکنی که نیاز به عذرخواهی داشته باشی بهتر از ارتکاب خطای توأم با عذر مقبول است).

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در این جا مدرک دیگری برای این کلام شریف نقل نمی‌کند و حواله به پایان کتاب خود می‌دهد و از آنچه در پایان کتاب آورده روشن می‌شود که موفق به پیدا کردن منابع دیگری برای این مورد و چند مورد دیگر نشده است. البته مرحوم آمدی آن را در غررالحکم با کمی تفاوت نقل کرده است. در کتاب تمام نهج البلاغه نیز آن را به عنوان بخشی از وصیت امام عليه السلام به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی عليه السلام آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۳).

شرح و تفسیر

نه خطاکن نه عذرخواهی!

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آورده سخنی است کاملاً منطقی و عقل پسند، می فرماید: «بی نیاز بودن از عذرخواهی، بهتر از عذر صادقانه و مقبول است»؛ (الإِسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ بِهِ).

اشاره به این که چرا انسان مرتکب خطایی شود که ناچار دست تقاضا به درگاه خدا یا بندگان خدا بردارد و از آن‌ها عذرخواهی کند، هرچند عذر، عذر قابل قبولی باشد تا چه رسد به این که عذر ساختگی و غیر قابل قبول باشد.

گرچه تعبیر بالا بیشتر متناسب عذرخواهی در برابر بندگان است؛ ولی اطلاق عموم این تعبیر نیز دور از ذهن نیست، زیرا در روایات آمده است که انسان ترک گناه کند بهتر از آن است که گناهی مرتکب شود و توبه به درگاه خدا آورد، همان گونه که در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ تَوَكُّرَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ».^۱

این حدیث شریف از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در کتاب خصائص الائمه نقل شده است.^۲

این مطلب در مورد عذرخواهی در برابر بندگان واضح تر است، زیرا عذر

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۸۵، ح ۵۸۴.

۲. خصائص الائمه، ص ۱۱۰.

هرچند صادقانه باشد در برابر انسان دیگر، خلاف عزت و کرامت انسانی است. چه بهتر که انسان مرتکب خلافی نشود و در برابر دیگران عزیز و سربلند باشد. در حدیث دیگری که علامه مجلسی علیه السلام آن را در بحارالانوار از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آورده می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا يُعْتَذِرُ مِنْ خَيْرٍ؛ از چیزی که برای آن عذرخواهی خواهی کرد بپرهیز، زیرا انسان از کار خیر عذرخواهی نمی‌کند. (حتماً کار بدی بوده است که از آن عذر می‌خواهد)»^۱.

در حدیث دیگری از امام حسین بن علی علیه السلام می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يُعْتَذِرُ وَالْمُنَافِقُ كُلُّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَذِرُ؛ از کاری که موجب می‌شود از آن عذرخواهی کنی بپرهیز، زیرا مؤمن نه کار بد می‌کند و نه عذرخواهی، و منافق همیشه کار بد می‌کند و از آن عذرخواهی می‌نماید»^۲.

در نامه امیرمؤمنان علیه السلام به «حارث همدانی» که در بخش نامه‌های نهج البلاغه آمده بود خواندیم که می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ؛ از هر کاری که اگر از صاحب آن درباره آن سؤال شود انکار یا عذرخواهی می‌کند بپرهیز»^۳.

از تمام این روایات که مفهوم گفتار حکیمانه مورد بحث را با تعبیرات گوناگون بیان می‌کند استفاده می‌شود که انسان مؤمن آگاه نباید به سراغ کاری برود که او را برای عذرخواهی سرافکننده سازد.

از کلام حکیمانه فوق استفاده می‌شود که عذر نیز بر دو گونه است: عذر صادق و عذر کاذب. عذر صادق آن است که صدور خطا از انسان به سبب مشکلی از مشکلات عرفیه باشد که انسان را در تنگنا قرار داده و به سبب آن مرتکب خطایی شده است و گاهی بر اثر عدم دقت و عدم مطالعه در عواقب کار

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۹.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۹.

و امثال آن خطا از انسان سر می زند.

عذر کاذب آن است که انسان بدون دلیل موجهی اقدام به کار خلافی مانند ظلم و ستم و غیبت و آزار و پیمان شکنی و بی وفایی و امثال آن کرده است. بدون شک چنین عذری عزتی ندارد. اگر عزتی باشد در عذر صادقانه است؛ ولی با این حال اگر انسان کاری نکند که ناچار به عذرخواهی صادقانه باشد، عزیزتر و آبرومندتر است.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ إِلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ.

امام علیؑ فرمود:

کمترین حقی که خدا بر شما دارد این است که با استمداد از نعمت هایش
او را معصیت نکنید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از روض الاخیار و همچنین از غررالحکم با تفاوتی نقل می‌کند. مشابه آن در حکمت ۲۹۰ نیز آمده بود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲).

شرح و تفسیر

با نعمت‌هایش او را معصیت مکن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن این‌که «انسان در برابر نعمت‌هایی که خداوند به وی داده کمترین وظیفه‌اش این است که نعمت‌هایش را وسیله معصیت او قرار ندهد»؛ (أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ).

نافرمانی مولا همیشه زشت است، ولی زشت‌ترین حالات نافرمانی و عصیان این است که انسان نعمت‌های او را وسیله نافرمانی وی قرار دهد. در بعضی از تواریخ آمده است «سبکتکین» که از کارکنان عزالدوله بختیار بود بر ضد او خروج کرد. «صابی» نویسنده معروف از طرف عزالدوله نامه‌ای به او نوشت که ای کاش می‌دانستم با چه وسیله‌ای بر ضد ما قیام کرده‌ای، در حالی که پرچم ما بالای سرت در اهتزاز است و بردگان ما در طرف راست و چپ تو قرار دارند و اسب‌های سواری تو علامت ما را بر خود دارند و لباس‌هایی که بر تن داری به وسیله ما بافته شده است و سلاح‌هایی که برای دشمنانمان تهیه کرده بودیم در دست توست.^۱

از این مثال تاریخی به خوبی روشن می‌شود که چه اندازه زشت است که انسان مشمول نعمتی از سوی دیگری شود و همان نعمت را بردارد و بر ضد او اقدام کند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۴۲.

پیام دیگری که این گفتار حکیمانه دارد این است که انسان هر گناهی که می‌کند به یقین با استفاده از یکی از نعمت‌های الهی است؛ چشم، گوش، دست، پا، فکر، قدرت و مواهب دیگر همه نعمت‌های پروردگارانند و انسان بدون استفاده از این‌ها نمی‌تواند کار خلافی انجام دهد، بنابراین مفهوم کلام این می‌شود که انسان منصف نباید هیچ گناهی کند، زیرا هر گناهی مرتکب شود با استفاده از یکی از نعمت‌های خداست و این کار بسیار شرم‌آور است.

در حدیث قدسی آمده است: «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَيَّ بِلَائِي فَلْيَتَّخِذْ رَبًّا سِوَايَ وَلْيَخْرُجْ مِنْ أَرْضِي وَسَمَاوِي؛ کسی که شکر نعمت‌های مرا به جا نیاورد و صبر بر بلا و آزمون‌های من نکند، پروردگاری غیر از من را جست‌وجو کند و از میان زمین و آسمان من خارج شود».^۱

در حدیث دیگری امام حسین علیه السلام در پاسخ کسی که گفت: من مرد گناهکاری هستم و نمی‌توانم ترک معصیت کنم مرا موعظه‌ای کن. فرمود: «أَفْعَلُ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ فَأَوْلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالثَّانِي أَخْرَجَ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالثَّالِثُ أَطْلُبُ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعُهُ عَنْ نَفْسِكَ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ وَالْخَامِسُ إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَأَذْنِبُ مَا شِئْتَ؛ پنج چیز را انجام بده سپس هرچه می‌خواهی گناه کن. (نخست آن‌که) روزی خدا را مخور و هرچه می‌خواهی گناه کن. (دوم) از ولایت خدا بیرون رو و هرچه می‌خواهی گناه کن، (سوم) محلی را طلب کن که خدا تو را در آن جا نبیند و هر گناهی می‌خواهی انجام ده، (چهارم) هنگامی که فرشته مرگ به سراغ تو می‌آید تا قبض روح کند او را از خود دور کن سپس هر گناهی می‌خواهی انجام ده. (پنجم) هنگامی که مالک دوزخ تو را وارد آن می‌کند مقاومت کن و داخل در آتش مشو

۱. شرح اصول کافی (ملا صالح مازندرانی)، ج ۱، ص ۲۱۹.

و هر گناهی می‌خواهی انجام ده.»^۱

در این حدیث منطق روشنی به کار رفته است و آن این‌که انسان در پنج موقف گرفتار است که هر یک از آن‌ها برای ترک گناه کافی است: از یک سو دائماً بر سر خوان نعمت خدا نشسته و از رزق او استفاده می‌کند. آیا با این حال وجدان انسان بیدار اجازه می‌دهد گناهی کند؟

دیگر این‌که دائماً تحت سرپرستی خداست و خدا فرشتگانی را برای حفظ او مأمور کرده است. آیا شرم‌آور نیست که انسان تحت این حفاظت به معصیت مولایش پردازد؟

سوم این‌که تمام عالم، محضر خداست آیا شرم‌آور نیست که انسان در محضر او مرتکب گناه شود؟

چهارم و پنجم این‌که انسان گنه‌کار چه بخواهد و چه نخواهد روزی به دست ملک الموت قبض روح می‌شود و در عرصه محشر به حساب او می‌رسند و او را مجازات خواهند کرد. آیا می‌تواند در مقابل فرشته مرگ مقاومت کند و یا بر مالک دوزخ غلبه نماید؟ حال که خود را اسیر چنگال آن‌ها می‌بیند چگونه به خود اجازه می‌دهد آشکارا به مخالفت فرمان خدا برخیزد و آلوده انواع گناهان شود؟ فکر کردن در این امور برای بازداشتن انسان از گناه، به یقین کافی است.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ.

امام علیؑ فرمود:

خداوند سبحان طاعت خود را غنیمت زیرکان قرار داده هنگامی که افراد ناتوان (و هوس باز) کوتاهی می‌کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها کسی را که این کلام حکیمانه را اضافه بر نهج البلاغه نقل می‌کند، ابن قاسم در روض الاخیار می‌داند که با تفاوت مختصری آن را ذکر کرده و به جای «الْعَجْزَةُ» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۲).

اضافه می‌کنیم که علامه مجلسیؑ در بحار الانوار، ج ۳۲ این جمله را ضمن خطبه‌ای از امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده است که آغازش این است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكُمْ بِدِينِهِ وَخَلَقَكُمْ لِعِبَادَتِهِ...» (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۴، به نقل از وقعه صفین، ص ۱۱۳).

شرح و تفسیر

غنیمت زیرکان

امام علیه السلام در این کلام نورانی مقایسه‌ای میان هوشمندان مطیع و عاجزان بدکار کرده و می‌فرماید: «خداوند سبحان طاعت خود را غنیمت زیرکان قرار داده هنگامی که افراد ناتوان (و هوس‌باز) کوتاهی می‌کنند»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ).

با این‌که در غالب نسخه‌های نهج‌البلاغه «عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ» ذکر شده، در نسخه کتاب صفین و همچنین در کتاب روض‌الاخیار به جای «الْعَجْزَةِ»، «الْفَجْرَةِ» آمده و مناسب‌تر نیز همین تعبیر است، زیرا امام علیه السلام، مطیعان را با فاجران مقایسه می‌فرماید گویی جهان را صحنه جنگی به حساب می‌آورد که هوشمندان به مبارزه با لشکر شیطان و هوای نفس می‌پردازند و بر آن‌ها پیروز می‌شوند و غنیمتی که در این جنگ سرنوشت‌ساز نصیب آن‌ها می‌شود اطاعت فرمان پروردگار است؛ ولی ناتوان‌ها و فاجران کوتاهی می‌کنند و در این میدان در برابر شیطان و هوای نفس شکست می‌خورند و همه چیز را از دست می‌دهند. نه تنها غنیمتی به دست نمی‌آورند بلکه سرمایه‌های عمر و ایمان و عنایات پروردگار را از کف خواهند داد.

همان‌گونه که به هنگام ذکر سند خطبه اشاره شد، امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش از وقعه صفین بر فراز منبر رفت و خطبه‌ای برای مردم خواند و آنان را دعوت به

جهاد کرد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَكُمْ بِدِينِهِ وَخَلَقَكُمْ لِعِبَادَتِهِ فَأَنْصِبُوا أَنْفُسَكُمْ فِي أَدَائِهَا وَتَنْجِزُوا مَوْعُودَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ أُمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً وَعُرَاهُ وَثِيقَةً ثُمَّ جَعَلَ الطَّاعَةَ حِطًّا لِلنَّفْسِ وَرِضَا الرَّبِّ وَغَنِيمَةً الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ وَقَدْ حَمَلَتْ أَمْرًا سَوْدَهَا وَأَحْمَرَهَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ خدا شما را با دینش (دین اسلام) گرامی داشت و برای عبادت (و معرفت) خود آفرید، بنابراین خود را آماده برای ادای این وظیفه کنید و وعده الهی را مسلم بشمرید و بدانید ریسمان‌های اسلام (که خیمه این آیین به آن وابسته است) محکم است و دستگیره‌های آنان استحکام دارد. سپس خداوند، اطاعت را بهره انسان‌ها و موجب رضایت پروردگار و غنیمت هوشمندان قرار داده است، در برابر کوتاهی عاجزان و ناتوان‌ها. من امور شما را اعم از سیاه‌پوست و سرخ‌پوست (و سفیدپوست) بر عهده دارم و قوت و قدرتی جز به وسیله پروردگار نیست. (سپس دستور حرکت به سوی میدان نبرد با شامیان گردن‌کش را به آن‌ها داد).»^۱

این نکته نیز شایان توجه است که غنیمت دارای یک معنای وسیع و یک معنای محدود است. معنای محدود آن همان غنائم جنگی است؛ اشیایی که به هنگام شکست دشمن از اموال آن‌ها به دست فاتحان می‌افتد و معنای وسیع آن هرگونه درآمد قابل ملاحظه‌ای است که از هر طریقی حاصل شود حتی گاه به مواهب معنوی نیز اطلاق می‌شود. مثلاً در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر آمده است: «اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسِ شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ؛ پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت بشمار: جوانی‌ات را پیش از پیری و سلامتی را قبل از بیماری و بی‌نیازی را قبل از فقر و فراغت را پیش از

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۴.

گرفتاری‌ها و حیات را قبل از مرگ^۱.

امثال این تعبیر در روایات فراوان است، بنابراین کسانی که تصور می‌کنند غنیمت تنها به معنای غنائم جنگی است در اشتباهند. یکی از شواهد این مدعا کلام حکیمانه مورد بحث است که حضرت، اطاعت را غنیمت هوشمندان شمرده است.

ارباب لغت نیز به طور گسترده به این معنا اشاره کرده‌اند، لسان‌العرب می‌گوید: «عَنْم» به معنای دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت است در تاج‌العروس آمده است که غنیمت به معنای چیزی است که بدون زحمت به دست آید.

در قاموس نیز غنیمت به همین معنا ذکر شده و در کتاب مفردات راغب پس از آن که غنیمت را از ریشه «عَنْم» به معنای گوسفند دانسته می‌گوید: سپس این واژه در هر چیزی که انسان به آن دست یابد خواه از سوی دشمنان باشد یا غیر آنها اطلاق شده است.

به همین دلیل ما در قرآن آیه غنیمت را که حکم خمس را بیان کرده به مفهوم عام آن تفسیر می‌کنیم و معتقدیم هر درآمدی را شامل می‌شود، همان‌گونه که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده است.

واژه «اکیاس» جمع «کیس» به معنای شخص عاقل است و در برابر آن شخص عاجز و ناتوان فکری است و همچنین فاجرانی که به عاقبت کارها نمی‌اندیشند، بنابراین مقصود امام علیه‌السلام این است که اگر انسان عاقل و هوشیار باشد اطاعت خدا را غنیمت می‌شمرد که هم سبب آبرومندی و عزت و پیروزی در دنیاست و هم موجب نجات در آخرت. به عکس، افراد نادان معصیت و فجور را ترجیح می‌دهند که هم مایه ذلت در دنیا و هم خسارت در آخرت است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۳.

نکته**غنایم هوشمندان**

در احادیث اسلام به چند چیز به عنوان «غنیمة الاکیاس» - علاوه بر آنچه در کلام حکیمانه بالا آمده است - اشاره شده و تمام آن‌ها از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غررالحکم است.

از جمله می‌فرماید: «غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ مُدَارَسَةُ الْحِكْمَةِ؛ غنیمت هوشمندان بحث‌های مربوط به علم و دانش است».

نیز می‌فرماید: «الطَّاعَةُ غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ؛ اطاعت فرمان پروردگار غنیمت هوشمندان است».

این جمله از نظر محتوا با کلام حکمت‌آمیز مورد بحث شباهت دارد، هر چند در الفاظ متفاوت است.

دیگر این‌که می‌فرماید: «فَوْتُ الْغِنَى غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ وَحَسْرَةُ الْحَقِيقِي؛ از دست رفتن ثروت، غنیمت هوشمندان و حسرت احمقان است».

اشاره به این‌که ثروت گرچه در حد ذات خود مطلوب است؛ ولی مشکلات عظیمی به همراه دارد؛ نگهداری، پرداختن حقوق شرعی آن و تحمل حسد حسودان و محاسبات مربوط به سود و زیان و طلب‌کاری‌ها و بدهکاری‌ها که بخش عظیمی از عمر انسان را می‌گیرد، هرکدام مشکل مهمی مربوط به ثروت است.



وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

السُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

امام علیؑ فرمود:

سلطان (عادل) پاسدار الهی در زمین اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را جمع زیادی پیش و پس از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله نصر بن مزاحم، در کتاب صفین، ضمن نامه‌ای که امیرمؤمنان علیؑ آن را به لشکریانش نوشته، آورده است و گروه دیگری مانند جاحظ در رساله الفتیاء، همچنین هروی در الجمع بین الغریبین و ابن اثیر در نهج‌الحدیثی نقل کرده‌اند که از نظر محتوا بی‌شبهت به کلام حکیمانه فوق نیست و آن، چنین است: «مَنْ يَزَعُ السُّلْطَانَ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَزَعُ الْقُرْآنَ». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۳).

شرح و تفسیر

نقش سلطان عادل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره دارد و می فرماید: «سلطان (عادل) پاسدار الهی در زمین اوست»؛ (السُّلْطَانُ وَرَعَاةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ). اشاره به این که وجود قوانین و دستورات الهی به تنهایی برای جلوگیری از نافرمانی ها و گناهان و ظلم ظالمان و تجاوز متجاوزان کافی نیست، بلکه نیروی بازدارنده ای لازم است که افراد متخلف را از کار خود بازدارد و آن قدرت حاکم عادل است.

«سلطان»، هم به معنای قدرت و سلطه می آید؛ مانند آیه «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»؛ سلطه شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند و به خدا مشرک می شوند. (و از شیطان پیروی می کنند).^۱ و هم به معنای صاحب قدرت؛ مانند آنچه در روایت عمر بن حنظله آمده است که دو نفر از شیعیان با هم اختلاف داشتند «فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ؛ آن ها داوری را نزد سلطان و نزد قضاة (او) بردند». ^۲ که امام علیه السلام فرمود: کار درستی نیست سپس دستوری برای داوری صحیح صادر فرمود.

روشن است که منظور از واژه سلطان در کلام حکیمانه مورد بحث، همان

۱. نحل، آیه ۱۰۰.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰.

صاحب قدرت است، زیرا می فرماید: «او پاسدار الهی در زمین است». حال آیا «سلطان» در این جا به معنای هر صاحب قدرتی است تا مفهومش همان مفهوم کلام دیگر مولا باشد که فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ؛ مردم باید امیر و سرپرستی داشته باشند خواه خوب باشد یا بد (زیرا اگر دسترسی به حاکم نیکوکار و عادل نباشد وجود امیر فاجر از نبودن او و حاکمیت هرج و مرج بهتر است) امیری که در حکومتش، مؤمن به کار خویش پردازد و کافر از مواهب مادی بهره مند شود».^۱

البته معمول است که حتی حکومت‌های فاسد برای ادامه حکومت خویش ناچارند تا آن جا که می شود امنیت را برای مردم فراهم کنند و تا حدی در رفاه مادی مردم بکوشند و از دیگر ظالمان جلوگیری کنند، بنابراین وجودشان از عدمشان بهتر است.

احتمال دیگر این است که منظور از سلطان در این جا سلطان عادل است، زیرا امام علیه السلام تعبیر به «وَزَعَةُ اللَّهِ» (پاسدار الهی) کرده و انتساب او به خدا با ظالم و بیدادگر بودنش تناسبی ندارد. این احتمال نزدیک تر به نظر می رسد.

از این رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ؛ سلطان سایه خداوند در زمین است».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «السُّلْطَانُ الْعَادِلُ الْمُتَوَاضِعُ ظِلُّ اللَّهِ وَرُمْحُهُ فِي الْأَرْضِ؛ سلطان عادل و متواضع سایه خدا و نیزه (قدرت) او در زمین است».^۳

«وَزَعَةُ» جمع «وازع» از ریشه «وزع» (بر وزن وضع) به معنای بازداشتن و بر حذر داشتن آمده است. واژه «وازع» به کسی گفته می شود که از چیزی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۴، ح ۶۹.

۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۶، ح ۱۴۵۸۹.

پاسداری و نگاهبانی می‌کند.

پیام خاصی که این کلام نورانی در بر دارد این است که جامعه اسلامی بدون حکومت قوی که مردم، خود را موظف به پیروی از آن بدانند اداره نمی‌شود و هنگامی که فرد قوی و عادل در رأس حکومت قرار گیرد همه باید از او پیروی کنند تا نظم صحیح بر جامعه حاکم گردد و هرج و مرج و بی‌قانونی برچیده شود. این سخن را با روایت دیگری پایان می‌دهیم:

امیرمؤمنان علی علیه السلام - طبق روایتی که علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آورده است - نامه‌ای به لشکریان خود نوشت و در آن از آنچه به نفع یا زیان آنهاست خبر داد و فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَكَمُ فِي الْحَقِّ جَمِيعاً سِوَاءَ أَسْوَدِكُمْ وَأَحْمَرَكُمْ وَجَعَلَكَمُ مِنَ الْوَالِي وَجَعَلَ الْوَالِي مِنْكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ مِنَ الْوَالِدِ وَالْوَالِدِ مِنَ الْوَالِدِ فَجَعَلَ لَكُمْ عَلَيْهِ انْصَافَكُمْ وَالتَّعْدِيلَ بَيْنَكُمْ وَالْكَفَّ عَنْ فَيْئِكُمْ فَإِذَا فَعَلَ مَعَكُمْ ذَلِكَ وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ طَاعَتُهُ فِيمَا وَافَقَ الْحَقَّ وَنُصْرَتُهُ وَالدَّفْعُ عَنْ سُلْطَانِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ وَزَعَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَكُونُوا لَهُ أَعْوَاناً وَلِدِينِهِ أَنْصَاراً وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ؛ اما بعد (از حمد و ثنای الهی) خدا همه شما را در حق، یکسان قرار داده است. سیاه و سرخ (و سفید) شما (همه در حقوق فردی و اجتماعی یکسانند) شما را نسبت به والی و والی را نسبت به شما به منزله فرزند و پدر و پدر و فرزند قرار داد. حق شما بر والی این است که درباره همگی انصاف دهد و تبعیض قائل نشود و در حفظ بیت‌المال شما بکوشد. هنگامی که با شما چنین کند بر همه شما واجب است او را اطاعت کنید در آنچه موافق حق است و یاری نمایید و از حکومت الهی دفاع کنید، زیرا شما پاسداران الهی در زمین هستید، بنابراین یاور او باشید و به دین او یاری کنید و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید که خدا مفسدان را دوست ندارد»^۱.

۱. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۱۶.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

في صفة المؤمن:

المؤمنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْ سَعُ شَيْءٍ فِي صَدْرِهِ،
وَأَذَلُّ شَيْءٍ فِي نَفْسِهِ يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَيَشْنَأُ السُّمْعَةَ. طَوِيلُ غَمِّهِ،
بَعِيدُ هَمِّهِ، كَثِيرُ صَمْتِهِ، مَشْغُولٌ وَقْتَهُ. شَكُورٌ صَبُورٌ،
مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَنْبِنٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلٌ الْخَلِيقَةَ،
لَيْنٌ الْعَرِيكََةَ! نَفْسُهُ أَضَلُّ مِنَ الصَّلْبِ،
وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ.

امام علیؑ درباره صفات مؤمن فرمود:

انسان با ایمان شادی اش در چهره و اندوهش در درون قلب اوست، سینه اش از هر چیز، گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چیز خوار تر (و تسلیم تر) است، از برتری جوئی بیزار و از ریاکاری متنفر است، اندوهش طولانی و همتش بلند، سکوتش بسیار و تمام وقتش مشغول است، شکرگزار و صبور، بسیار ژرف اندیش است و دست حاجت به سوی کسی دراز نمی کند، طبیعتش آسان (و سختگیری در کار او نیست) و برخوردش با دیگران توأم با نرمش است، دلش از سنگ خارا (در

برابر حوادث سخت و دشمنان خطرناک) محکم تر و سخت تر و (در پیشگاه خدا) از
 برده تسلیم تر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در اسناد این کلام شریف می گوید: گروهی از علما که پیش از سید رضی رضی الله عنه یا پس از او می زیستند آن را به صورت مسند و مرسل ذکر کرده اند؛ از جمله مرحوم کلینی در جلد اول کافی و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص آن را از مجاهد از ابن عباس از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کنند و زمخشری در ربیع الابرار در باب الخیر و الصلاح و میدانی در مجمع الامثال بخش اول این کلام را آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۴).

شرح و تفسیر

صفات مؤمنان راستین

امام علیه السلام در این گفتار نورانی صفات مؤمنان راستین را بیان فرموده و هجده وصف برای آنها برمی شمارد. جالب این که هر دو فقره، هماهنگی خاصی با هم دارند که یکی جنبه مثبت را بیان می کند و دیگری جنبه منفی را و اگر در کسی این اوصاف جمع شود به یقین سزاوار است که نام مؤمن مخلص بر او بنهند. در وصف اول و دوم می فرماید: «انسان با ایمان شادی اش در چهره و اندوهش در درون قلب اوست»؛ (قال علیه السلام فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ: الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ).

اشاره به این که شخص با ایمان به قدری صابر و شکیباست که غم و اندوه خود را در دل نگه می دارد و در چهره اش چیزی جز شادی نیست؛ شادی از نعمت های خدا و شادی در برابر دوستان و معاشران و همین امر جاذبه فوق العاده ای به آنها می دهد، چراکه همیشه او را شاد و خندان می بینند و او هرگز نزد کسی زبان به شکوه نمی گشاید و اندوه درون خود را به دوستان و معاشران منتقل نمی سازد در حالی که افراد ضعیف الایمان و کم ظرفیت تا مشکلی برای آنها پیدا می شود سفره دل خود را در برابر همه کس باز می کنند و لب به شکایت می گشایند.

حضرت در سومین و چهارمین صفت می افزاید: «سینه اش از هرچیز

گشاده‌تر و هوس‌های نفسانی‌اش از هر چیز خوارتر (و تسلیم‌تر) است؛ (أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا).

اشاره به این‌که حوادث گوناگون زندگی او را تکان نمی‌دهد، در برابر ناملایمات تحمل می‌کند، با همه افراد اعم از دوست و دشمن با سینه گشاده روبه‌رو می‌شود، عفو را بر انتقام ترجیح می‌دهد و با افرادی که به او ستم روا می‌دارند و دوستانی که او را در تنگناها محروم و تنها می‌گذارند محبت می‌ورزد و بدی را با خوبی پاسخ می‌گوید. نیز هوای نفس در برابر او ذلیل و تسلیم است؛ هرگز عنان خویش را به دست هوای نفس نمی‌سپارد و خواسته‌های دل را با حکم عقل و ایمان کنترل می‌کند.

جمله اخیر تفسیر دیگری نیز دارد و آن این‌که مؤمن از همه در برابر عظمت خدا و در برابر خلق خدا متواضع‌تر است.

در کتاب کافی درباره سعه صدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث جالبی آمده و آن این‌که امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: آیا می‌خواهی حدیثی را برای تو بازگو کنم که در دست هیچ‌یک از (محدثان) اهل مدینه نیست؟ عرض کرد: آری. فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود، کنیز یکی از انصار وارد مسجد شد و گوشه لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست ببیند چه می‌خواهد ولی آن کنیز چیزی نگفت و پیغمبر هم به او چیزی نگفت و نشست. بار دیگر آمد و همین کار را تکرار کرد تا سه مرتبه. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مرتبه چهارم برخاست در حالی که کنیز پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. او نخی از لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله کشید و با خود برد. مردم به او گفتند: خدا تو را چنین و چنان کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را سه بار از کار خود بازداشتی و در هیچ مرتبه چیزی نگفتی و او هم چیزی نگفت: از حضرت چه می‌خواستی؟ گفت: ما بیماری داشتیم، خانواده من مرا فرستادند که نخی از لباس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بگیرم تا به وسیله آن بیمار شفا

یابد. هنگامی که تصمیم به این کار گرفتم پیغمبر ﷺ مرا دید و برخاست. من حیا کردم که نخى بگیرم در حالی که او می دید مرا و دوست نداشتم که از او اجازه بخواهم، از این رو (پشت سر حضرت رفتم و) آن را گرفتم.^۱

حضرت در پنجمین و ششمین وصف می فرماید: «از برتری جویی بیزار و از ریاکاری متنفر است»؛ (يَكْرَهُ الرَّفْعَةَ، وَيَشْنَأُ السُّمْعَةَ).

این دو وصف در واقع با هم مرتبطند زیرا انسانی که از برتری جویی متنفر است هرگز دوست ندارد مردم اعمال او را بشنوند و او را بزر بشمرند.

قرآن مجید می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!^۲

«سُمْعَةَ» به معنای این است که انسان از این که دیگران اعمالش را بستایند خشنود شود و سعی کند اعمال خود را به دیگران ارائه دهد تا آن ها مدح و ثنایش گویند. انسان با ایمان رفعت و مقام را نزد خدا می طلبد و قرب او را می خواهد و مدح و ثنای الهی را می جوید نه از مردم و بندگان خدا.

فرق ریا با «سُمْعَةَ» این است که ریاکار در همان لحظه که عملی را انجام می دهد به مردم نشان می دهد که او را انسان خوبی بدانند؛ ولی «سُمْعَةَ» که در اصل به معنای شهرت طلبی و گاه به معنای نیک نامی آمده از نظر شرعی این است که اعمال نیک خود را بعداً بازگو می کند تا مردم او را بستایند و یا این که دوست دارد مردم از این و آن بشنوند و او را ستایش کنند و به همین منظور عمل نیکی را انجام می دهد و این در واقع نوعی ریاکاری است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۵.

۲. قصص، آیه ۸۳.

در روایت پر معنایی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ أَرْسَلَا فِي زَرِيئَةِ غَنَمٍ بِأَكْثَرِ فَسَادٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْجَاهِ وَالْمَالِ فِي دِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ؛ دو گر خونخوار که آن‌ها را در آغل گوسفندان بفرستند فساد و تباهی آن بیش از علاقه افراطی به مال و جاه طلبی در دین مرد مسلمان نیست».^۱

همین معنا در کتاب کافی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) با تفاوت مختصری آمده است. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ هَذَا فِي أَوْلِيَّهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ؛ دو گر خونخوار که در گله گوسفندی که شبان نداشته باشد رها شوند یکی در آغاز گله و دیگری در آخر گله، فسادشان بیش از حب مال و جاه در دین انسان مؤمن نیست. (بلکه خطرناک تر است)».^۲

آن‌گاه در هفتمین و هشتمین وصف می فرماید: «اندوهش طولانی و همتش بلند است»؛ (طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ).

اندوهش برای خطاهایی که از او سرزده و آتش دوزخ که ممکن است دامن او را بگیرد، و همت و الایش در مسیر تحصیل رضای خدا و اسباب ورود در بهشت است و این دو وصف که در واقع یکی جنبه منفی دارد و دیگری مثبت، تشکیل دهنده همان تعادل خوف و رجاست که از شرایط اصلی ایمان محسوب می شود.

شبهه این معنا در صفات پرهیزکاران در خطبه ۱۹۳ (خطبه معروف به همّام) نیز آمده است. در یک جا می فرماید: «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ» و در جای دیگر می افزاید: «لَا يَزُضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ».

آری! آن‌ها از یک سو اندوه کیفر و عذاب در برابر خطاها قلبشان را می فشارد

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۲.

و از سوی دیگر شوق لقاء الله در پرتو اعمال صالح به آن‌ها آرامش می‌دهد. این سخن را با دو حدیث دربارهٔ حزن و همت پایان می‌دهیم. رسول خدا ﷺ در حدیثی به اباذر می‌فرماید: «مَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مِثْلِ طُولِ الْحُزْنِ؛ به مانند طول حزن، کسی خدای متعال را پرستش نکرده است. (اندوه در برابر مسئولیت‌ها آن هم اندوهی که در درون دل است نه در چهره)»^۱ امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ علو همت می‌فرماید: «مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ کسی که همت والا دارد، ارزش او بسیار است»^۲.

سپس در نهمین و دهمین وصف می‌فرماید: «سکوتش بسیار و تمام وقتش مشغول است»؛ (كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ).

اشاره به این‌که از فضول کلام و سخنان غیر ضروری پرهیز می‌کند و چیزی از اوقات او به هدر نمی‌رود و همیشه مشغول به کار مثبتی است. این دو وصف با هم رابطه دارند؛ زیرا کسی که مشغول پرگویی است وقت خود را در این امر بیهوده تلف می‌کند و به کارهای اساسی و لازم نمی‌رسد. به عکس، آن‌ها که کثیرالسکوتند وقت کافی برای انجام وظایف مهم خویش دارند.

دربارهٔ اهمیت سکوت و نقش فوق العادهٔ آن در تهذیب نفس و مبارزه با وسوسه‌های شیطان و این‌که باید در چه مواردی سکوت کرد و در چه مواردی سخن گفت، در بحث‌های گذشته بسیار سخن گفته‌ایم (ذیل گفتار حکیمانه ۱۸۲ و یکی از فقرات حکمت ۲۸۹) ولی در این زمینه هرچه گفته شود کم است، زیرا قسمت مهمی از گناهان کبیره با زبان انجام می‌شود؛ بعضی از علمای اخلاق تعداد آن را بیست گناه شمرده‌اند و ما در کتاب اخلاق در قرآن، ده مورد دیگر را یافته و بر آن افزوده‌ایم که شرح آن در ذیل حکمت ۳۴۹ ان شاء الله خواهد آمد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۱، ح ۳.

۲. غرر الحکم، ح ۱۰۲۷۸.

درباره اهمیت سکوت همین بس که در حدیثی که در کتاب شریف کافی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است می‌خوانیم: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ وَيَحْكُ وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؛ مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: ای رسول خدا! توصیه‌ای به من کن. فرمود: زبانت را حفظ کن. بار دیگر عرض کرد: ای رسول خدا! به من توصیه‌ای بفرماید و حضرت همان کلام را تکرار کرد. بار سوم نیز همین درخواست را ذکر کرده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به حفظ زبان توصیه کرد و افزود: وای بر تو. آیا جز آنچه فرآورده زبان مردم است آن‌ها را با صورت در آتش دوزخ فرو می‌افکنند؟»^۱

اشاره به این‌که بیشترین عامل گرفتاری انسان‌ها در قیامت فرآورده‌های زبان آن‌هاست.

این‌که می‌فرماید: «با صورت در آتش دوزخ انداخته می‌شوند» علاوه بر این‌که بدترین شکل افتادن در دوزخ است، به سبب آن است که زبان و دهان انسان در صورت اوست و عامل اصلی گناه، پیش از بقیه جسم انسان، در آتش افکنده می‌شود.

در حدیث دیگری از همان حضرت جمله تکان‌دهنده دیگری آمده است، می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَحْسُبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَخَصَرَ عَذَابُهُ؛ کسی که سخنش را جزء اعمالش حساب نکند (و بی‌پروا هرچه بر سر زبانش آمد بگوید) خطاهایش زیاد می‌شود و مجازاتش حاضر می‌گردد».^۲

مشکل مهم در آفات و گناهان زبان این است که غالباً در ارتباط با حقوق

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۴.

۲. همان، ح ۱۵.

دیگران است و جبران کردن حقوق از دست رفته دیگران به سبب غیبت و تهمت و سخن چینی و اهانت و ایذاء و نسبت‌های ناروا دادن و امثال آن، کار آسانی نیست.

این‌که می‌فرماید: «مؤمن کسی است که وقتش مشغول است» نه به این معناست که دائم مشغول عبادت و تلاوت قرآن و ذکر الله است، بلکه اوقات شبانه‌روز را به گونه‌ای تقسیم می‌کند که به تمام کارهای ضروری برسد. همان‌گونه که در حکمت ۳۹۰ خواهد آمد: «مؤمن باید ساعات شبانه‌روز خود را تقسیم کند، بخشی را به عبادت پروردگار و مناجات با او پردازد و در بخش دیگری به تأمین معاش و در بخش سومی به تفریحات سالم. (و اگر این کار انجام شود تمام وقت انسان را برای انجام کارهای ضروری و وظایف الهی اشغال خواهد ساخت).

آن‌گاه امام علیه السلام به سراغ یازدهمین و دوازدهمین وصف مؤمنان راستین رفته می‌فرماید: «شکرگزار و صبور است»؛ (شُكُورٌ صَبُورٌ).

«شکور» صیغه مبالغه از ماده «شکر» است یعنی شخص بسیار شکرگزار؛ کسی که پیوسته با قلب و زبان و اعضای خود شکر نعمت‌های الهی را به جا می‌آورد و از صاحب نعمت هرگز غافل نیست.

«صبور» نیز صیغه مبالغه از ماده صبر است و همچون «صبار» که در قرآن مجید آیه ۵ سوره «ابراهیم» و ۳۳ سوره «شوری» آمده، به معنای کسی است که بسیار صابر و شکیباست. حوادث روزگار او را دگرگون نمی‌سازد و در برابر آزمون‌های الهی صابر است. در بلاها عنان اختیار را از دست نمی‌دهد و زبان به شکوه نمی‌گشاید و جزع و بی‌تابی نمی‌کند.

در واقع این دو وصف، حال مؤمنان راستین را در نعمت و بلا ترسیم می‌کند؛ به هنگام نعمت شاکر و به هنگام بلا صابرند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ»^۱.

کلینی رحمته الله در کتاب شریف کافی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ فِي سَفَرٍ يَسِيرُ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ إِذَا نَزَلَ فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَاكَ صَنَعْتَ شَيْئًا لَمْ تَصْنَعْهُ فَقَالَ نَعَمْ اسْتَقْبَلَنِي جِبْرَائِيلُ عليه السلام فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بُشْرَى سَجْدَةً؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری کوتاه سوار بر شتری بود. ناگهان از شتر فرود آمد و پنج بار سجده به جای آورد. هنگامی که سوار بر مرکب شد همراهان عرض کردند: ای رسول خدا! ما دیدیم کاری انجام دادی که تا کنون انجام نداده بودی. فرمود: آری. جبرئیل بر من نازل شد و بشارات فراوانی از سوی خدای متعال به من داد (پنج بشارت) من برای هر بشارتی سجده شکری به جای آوردم»^۲.

به همین دلیل در حدیث دیگری آمده که شما نیز چنین کنید. امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِذَا ذَكَرَ أَحَدُكُمْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ شُكْرًا لِلَّهِ فَإِنْ كَانَ رَاكِبًا فَلْيُنْزِلْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرُ عَلَى التُّرَابِ لِلشُّهْرَةِ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى قَرْبُوسِهِ وَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَى كَفِّهِ ثُمَّ لِيَحْمِدِ اللَّهَ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ؛ هنگامی که یکی از شما به یاد نعمتی از سوی خداوند متعال بیفتد صورت بر خاک بگذارد و خدا را شکر گوید. اگر سوار باشد پیاده شود و بر خاک سجده کند و اگر به جهت انگشت نما شدن نمی تواند پیاده شود، صورت بر قربوس (این واژه در عربی با فتح راء استعمال می شود و در فارسی با سکون راء؛ یعنی برآمدگی جلوی زین) بگذارد و اگر توان آن را نیز نداشته باشد صورت بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتی که بر او ارزانی داشته است

۱. همین مضمون در مجمع البیان و تفسیر صافی و تفسیر فخر رازی و تفسیر قرطبی ذیل آیه ۳۱ سوره لقمان آمده است.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۴.

شکر و سپاس گوید.^۱

در مورد اهمیت صبر نیز آیات و روایات، بسیار است و مرحوم کلینی در جلد دوم کافی بابی در اهمیت صبر منعقد کرده و بیست و پنج روایت در آن آورده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُطْلَقًا عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلِيَانِ مُسَاءَلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ دُونَكُمْ صَاحِبِكُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونَهُ؛ هنگامی که جنازه مؤمن وارد قبر می‌شود نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ قرار می‌گیرد و نیکوکاری بر او سایه می‌افکند و صبر و شکیبایی در گوشه‌ای واقع می‌شود. هنگامی که دو فرشته مأمور سؤال بر او وارد می‌شوند، صبر به نماز و زکات و نیکوکاری می‌گوید: به کمک صاحبتان بروید و هرگاه ناتوان شدید من به یاری او خواهم آمد».^۲

آن‌گاه امام علیه السلام در سیزدهمین و چهاردهمین می‌فرماید: «بسیار ژرف‌اندیش است و دست حاجت به سوی کسی دراز نمی‌کند»؛ (مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ).

«مَعْمُورٌ» به کسی گفته می‌شود که غرق در چیزی باشد. مؤمنان راستین غرق در فکر و اندیشه‌اند؛ تفکر در عظمت و قدرت پروردگار و نشانه‌های او در جهان هستی. تفکر درباره آخرت و سرنوشت او در آن روز و تفکر در حل مشکلات مردم.

«ضَنِينٌ» به معنای بخیل است و «خَلَّتْ» به فتح خاء (بر وزن رحمت) به معنای نیاز و حاجت. مفهوم جمله این می‌شود که او در اظهار حاجتش به دیگران بخیل

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۵.

۲. همان، ص ۹۰، ح ۸. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحارالانوار، در ج ۶۸، ص ۵۶ به بعد بابی درباره صبر آورده که افزون بر آیات، شصت و پنج روایت در آن ذکر کرده است.

است و تا امکان داشته باشد دست حاجت به سوی دیگران دراز نمی‌کند و این نشانه شخصیت و عمق فکر آدمی است.

در بعضی از نسخه‌ها «خُلَّت» به ضم خاء (بر وزن نصرت) آمده که به معنای دوستی است و مفهوم جمله این می‌شود که او در انتخاب دوست، بسیار سختگیر و ژرف‌اندیش است و تا شایستگی‌های لازم را در کسی نبیند دست دوستی به سوی او دراز نمی‌کند.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که او هنگامی که دوستی را انتخاب کند برای حفظ دوستی می‌کوشد و در برابر از دست دادن آن بخیل و سختگیر است.

درباره اهمیت فکر، همین بس که خداوند متفکران را به عنوان (أُولُوا الْأَلْبَاب؛ صاحبان مغز) معرفی کرده و پس از آن که تفکر درباره آفرینش آسمان و زمین و سایر پدیده‌های جهان هستی را می‌ستاید، می‌فرماید: (کسانی که چنین هستند مصداق أُولُوا الْأَلْبَاب‌اند).^۱

دعوت به تفکر در عالم هستی و در حالات پیشینیان و عبرت گرفتن از سرنوشت آن‌ها و تفکر درباره مسئولیت‌هایی که انسان در پیشگاه خدا و خلق بر عهده دارد در بسیاری از آیات قرآن آمده است و در مجموع استفاده می‌شود که اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسئله فکر و اندیشه در امور سرنوشت‌ساز می‌دهد.

اهمیت تفکر تا آن اندازه است که برترین عبادت شمرده شده است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ؛ برترین عبادت، دوام تفکر درباره خدا و قدرت اوست». ^۲ در حدیث دیگری از امام علی

۱. آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳.

بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ عبادت، تنها به کثرت نماز و روزه نیست. عبادت واقعی، تفکر در کار خدای متعال است. (در امور مربوط به آفرینش و نظامات جهان هستی)».^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام تفکر را سرچشمه خوبی‌ها و اعمال نیک می‌شمارد و می‌فرماید: «إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ»^۲ امام مجتبی علیه السلام تفکر را پدر و مادر تمام نیکی‌ها معرفی می‌کند و می‌فرماید: «التَّفَكُّرُ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ».^۳ در مورد عدم اظهار حاجت نزد دیگران نیز در آیات و روایات، اشارات و تأکیدیاتی دیده می‌شود. قرآن مجید در یک جا از آن به (تعفف) تعبیر کرده است و می‌فرماید: (گروهی از نیازمندان هستند که شخص جاهل و بی‌خبر به سبب کثرت تعفف، آن‌ها را غنی و بی‌نیاز می‌پندارد)؛ «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»^۴.

در حدیث پرمعنایی از امام علی بن موسی الرضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام می‌خوانیم: «إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ خدا تنها به این دلیل ابراهیم را خلیل خود قرار داد که هیچ سائلی را رد نکرد و هرگز از کسی درخواستی نداشت».^۵

سپس امام علیه السلام در وصف پانزدهم و شانزدهم که هماهنگی کامل با هم دارند می‌فرماید: «مؤمن راستین) طبیعتش آسان (و سختگیری در کار او نیست) و برخوردارش با دیگران توأم با نرمش است»؛ «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، لَيْنُ الْعَرِيكَةِ!».

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۴.

۲. همان، ح ۵.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۲.

۴. بقره، آیه ۲۷۳.

۵. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۴، ح ۵.

گرچه این دو وصف، مفهوم نزدیکی با هم دارند ولی با دقت، تفاوت میان آن‌ها روشن می‌شود. «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ» بودن با توجه به این‌که «خَلِيقَةٌ» به معنای خُلق و طبیعت است این است که انسان در زندگی سختگیر نباشد. فلان وسیله اگر حاصل نشد ناراحتی نکند. فلان غذا به موقع نرسید، نرسد. نظم در زندگی او حاکم است؛ اما چنان نیست که اگر چیزی به موقع حاصل نشد ابراز ناراحتی کند. به بیان دیگر کسانی هستند که فی‌المثل اگر بر سر سفره، فلان چیز و فلان چیز نباشد دست از سفره می‌کشند و ابراز ناراحتی می‌کنند؛ ولی مؤمنان راستین آسان‌گیرند؛ با هر غذایی سد جوع می‌کنند و در زندگی مقید به قیود دنیاپرستان نیستند.

ولی «لَيِّنُ الْعَرِيكَةِ» رابطه انسان را با اشخاص دیگر بیان می‌کند، زیرا «عَرِيكَةٌ» (با توجه به این‌که در اصل به معنای چرمی است که به واسطه نرم بودن، دباغ را به ناراحتی نمی‌اندازد و سپس به معنای طبیعت انسانی استعمال شده است) به این معناست که در برخورد با دیگران ملایم و مهربان و تسلیم است و مردم از معاشرت با او لذت می‌برند.

بنابراین «سَهْلُ الْخَلِيقَةِ» می‌تواند اشاره به سختگیری نکردن در زندگی شخصی انسان باشد و «لَيِّنُ الْعَرِيكَةِ» اشاره به نرمش او در مقابل بستگان، دوستان و دیگران.

این همان چیزی است که در قرآن مجید یکی از صفات برجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است آن‌جا که می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ به برکت رحمت الهی در برابر آن‌ها (مردم) نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل (و تندخو) بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.^۱

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

بعضی از شارحان این دو وصف را به یک معنا برگردانده و مترادف دانسته‌اند در حالی که ظاهراً چنین نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُؤْمِنُونَ هَيِّئُونَ لَيْتُونَ كَالْجَمَلِ الْأَلُوفِ إِذَا قِيدَ انْقَادَ وَإِنْ أُنِيخَ اسْتِنَاخٌ؛ مؤمنان نرمخو و آسان‌گیرند، مانند شتر رام که او را به هر طریق (صحیح و مناسبی) ببرند منقاد و مطیع است (در بعضی از روایات در این فقره آمده است: «وَإِنْ أُنِيخَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتِنَاخٌ؛ اگر او را روی قطعه سنگی بخوابانند می‌خوابد)»^۱.

بدیهی است که منقاد بودن مؤمن در برابر دوستانی است که او را دعوت به خیر و صلاح می‌کنند.

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، فرمود: «لَا خَيْرَ نَكْمَ عَلَى مَنْ تَحْرِمُ النَّارُ عَلَيْهِ غَدَاً؟ عَلَى كُلِّ هَيْنٍ لَيْنٌ قَرِيبٍ سَهْلٌ؛ آیا به شما خبر بدهم که آتش دوزخ فردای قیامت بر چه کسی حرام می‌شود؟ بر کسانی که نرمخو و ملایم و صمیمی و آسان‌گیر هستند»^۲.

آن‌گاه امام علیه السلام در هفدهمین و هجدهمین اوصافی که برای مؤمنان راستین بیان کرده و گفتار خود را با آن پایان می‌دهد، می‌فرماید: «دلش از سنگ خارا (در برابر حوادث سخت و دشمنان خطرناک) محکم‌تر و سخت‌تر و (در پیشگاه خدا) از برده تسلیم‌تر است»؛ «نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ».

آری! مؤمنان از نظر روحی فوق‌العاده قوی و نیرومندند، به گونه‌ای که در روایات به کوه تشبیه شده‌اند. مرحوم مولا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی می‌گوید: در حدیثی آمده است: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن همچون کوه است که تندبادها او را تکان نمی‌دهد»^۳.

۱. اعلام الدین، ص ۱۱۰.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. شرح اصول کافی (ملاً محمد صالح مازندرانی)، ج ۹، ص ۱۸۱.

آری! تندبادها کوه‌ها را تکان نمی‌دهند، بلکه کوه‌ها هستند که مسیر طوفان‌ها را تغییر می‌دهند و به این ترتیب نه تنها طوفان حوادث، مؤمنان را از مسیر خود منحرف نمی‌سازد، بلکه آن‌ها هستند که طوفان‌ها را به مسیرهای صحیح هدایت می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقَوْمٍ يَزُبُّونَ أَحْجَرَ فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا نَعْرِفُ بِذَلِكَ أَشَدَّنَا وَأَقْوَانَا فَقَالَ ﷺ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَشَدُّكُمْ وَأَقْوَاكُمْ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يَدْخُلْهُ رِضَاهُ فِي إِثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخَطَ لَمْ يَخْرُجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقِّ؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از کنار جمعیتی می‌گذشت که آن‌ها سنگی را برای زورآزمایی (یکی پس از دیگری) برمی‌داشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: این کار برای چیست؟ عرض کردند: می‌خواهیم به این وسیله فرد محکم‌تر و قوی‌تر را بشناسیم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: می‌خواهید از محکم‌ترین و قوی‌ترین، شما را باخبر کنم؟ عرض کردند: آری. فرمود: محکم‌ترین و قوی‌ترین شما کسی است که هنگامی که از شخص یا چیزی راضی می‌شود به خاطر او به گناه و باطل اقدام نمی‌کند و هنگامی که به شخص یا چیزی خشمگین می‌گردد خشم، او را از سخن حق بیرون نمی‌کند و به هنگام قدرت به سراغ چیزی که حق او نیست نمی‌رود».^۱

البته مؤمنان راستین با چنین قوت و قدرت، هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می‌گیرند همچون بنده ذلیل و تسلیمی هستند که بدون اراده او قدمی بر نمی‌دارند و در برابر حق خاضعند. در واقع دو وصف اخیر دو بعد شخصیت مؤمنان راستین را نشان می‌دهد؛ از یک سو استقامت و استحکام آن‌ها را در برابر حوادث سخت بیان می‌کند و از سوی دیگر فروتنی و تسلیمشان را در برابر پروردگار.

۱. «ریع» به معنای برداشتن سنگ برای زورآزمایی است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۸، ح ۱۶.

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّيْرُ

لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ.

امام علیؑ فرمود:

اگر انسان، سرآمد زندگی و عاقبت کار خود را می‌دید، آرزوها
و غرور ناشی از آن را دشمن می‌شمرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر می‌کند امالی شیخ طوسی است (که پیش از سید رضی می‌زیسته) و آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۴).

اضافه بر این کلینی رضی الله عنه در کتاب کافی آن را به این صورت آورده است: «لَوْ رَأَى الْعَبْدُ أَجَلَ وَسُرْعَتَهُ إِلَيْهِ لَأَبْغَضَ الْعَمَلَ مِنْ طَلَبِ الدُّنْيَا». (کافی، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۳۰).
همچنین مرحوم مفید آن را با عبارتی که شیخ طوسی رضی الله عنه آورده، در کتاب خود به نام امالی آورده است. (امالی، ص ۳۰۹، مجلس ۳۶).

شرح و تفسیر

اگر پایان کار را می‌دیدید...

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که هرکس در آن بیندیشد و با تمام وجود باور کند از دنیاپرستی کنار خواهد رفت. می‌فرماید: «اگر انسان، سرآمد زندگی و عاقبت کارش را می‌دید، آرزوها و غرورش را دشمن می‌شمرد»؛ (لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ).

سرآمد زندگی و پایان عمر بر هیچ‌کس روشن نیست؛ خواه جوان باشد یا پیر، سالم باشد یا زمین‌گیر، زیرا هر روز ممکن است حادثه‌ای رخ دهد و حتی جوانان و افراد سالم و نیرومند را با خود از این جهان ببرد؛ ولی با توجه به این‌که انسان از پایان عمر خویش به‌طور دقیق آگاه نیست همین امر گاهی سبب اشتباه او می‌شود و زندگی را جاودانه می‌پندارد، دامنه آرزوهایش گسترش پیدا می‌کند و غرور ناشی از آن تمام وجود او را فرا می‌گیرد.

البته مکتوم بودن پایان زندگی فلسفه مهمی دارد و آن این است که اگر هرکس از پایان عمر خود باخبر بود، هرگاه پایان آن را نزدیک می‌دید در اضطراب شدیدی به سر می‌برد و زندگی در کام او تلخ می‌شد و اگر پایان آن را دور می‌دید در غفلت و غرور فرو می‌رفت، خداوند آن را مکتوم داشته تا انسان دائماً در میان خوف و رجا باشد نه زندگی در کامش تلخ شود و نه غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز او را احاطه کند.

امام صادق (علیه السلام) در حدیث معروف مفضل این مطلب را با عبارات زیبایی بیان کرده، می‌فرماید: «ای مفضل! در این امر اندیشه کن که خداوند مدت حیات انسان را بر انسان پوشیده داشت؛ چراکه اگر مقدار عمر خود را می‌دید و کوتاه بود هرگز زندگی برای او گوارا نبود، زیرا هر زمان در انتظار مر بود و انتظار وقتی را می‌کشید که می‌دانست پایان عمر است و همچون کسی بود که اموالش بر باد رفته و یا نزدیک است بر باد برود، چنین کسی احساس فقر می‌کرد و از فنای اموالش وحشت به او دست می‌داد با این‌که وحشتی که بر انسان از فنای عمر دست می‌دهد بیش از وحشتی است که از فنای مال دست می‌دهد، زیرا کسی که مالش کم می‌شود یا از بین می‌رود امید دارد در آینده مال دیگری به دست بیاورد؛ اما کسی که یقین به پایان عمر خود داشته باشد نومیدی مطلق بر او حاکم می‌شود و هرگاه عمر طولانی داشته باشد و مطمئن به بقای در دنیا گردد در لذات و گناهان فرو می‌رود و چنین می‌پندارد که فعلاً به شهوترانی می‌پردازم و در اواخر عمر که از آن آگاهم به سراغ توبه می‌روم (و به این دلیل خداوند مقدار عمر را بر انسان مخفی داشته است)»^۱.

ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از زاویه دیگری به این مسئله می‌نگرد و می‌فرماید: اگر هرکس باخبر بود - خواه عمر خود را طولانی می‌دید یا کوتاه - و مشاهده می‌کرد با سرعت به مقصد نهایی و پایان عمر نزدیک می‌شود همین حرکت پرشتاب به سوی پایان عمر سبب می‌شد که آرزوها و غرور ناشی از آن را دشمن بشمارد. به راستی عمر با شتاب می‌گذرد؛ هنوز دوران کودکی تمام نشده جوانی فرا می‌رسد، جوانی تمام نشده کهولت و سپس پیری و فرسودگی است. بسیاریند کسانی که به گذشته عمر خود می‌نگرند و می‌گویند چه با سرعت گذشت؛ چقدر کوتاه بود؛ چه اندازه در غفلت و غرور بودیم.

۱. توحید مفضل، ص ۸۲؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۳.

البته مؤمنان راستین و آگاه گرچه از پایان عمر خود باخبر نیستند؛ ولی با توجه به احوال دیگران دائماً آماده ترک دنیا هستند و به همین دلیل تلاش و کوشش بیشتری برای سرای آخرت و انجام کارهای خیر دارند و هرگز گرفتار آرزوهای دور و دراز و غرور و غفلت نمی‌شوند.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

لِكُلِّ أَمْرٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ، وَالْحَوَادِثُ.

امام علیؑ فرمود:

هر انسانی در اموالش دو شریک دارد: وارثان و حوادث!

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را ابن هزبیل نویسنده کتاب عین الادب والسیاسة در حاشیه الغرر والعرر به این صورت نقل کرده است: «إِنَّ لَكَ فِي مَالِكَ شَرِيكَيْنِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ أَبْخَسَ الشُّرَكَاءِ حَظًّا فَأَفْعَلْ». و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیؑ به این صورت نقل شده: «بَشِّرْ مَالَ الْبَيْخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَارِثٍ». این حدیث را جاحظ در المأمة المختارة و ثعلبی در الایجاز والاعجاز آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵).

شرح و تفسیر

شرکای اموال ما

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افراد بخیل و خسیس هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «هر انسانی در اموالش دو شریک دارد: وارثان و حوادث»؛ (لِكُلِّ أَمْرِيٍّ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ، وَالْحَوَادِثُ).

اشاره به این که افراد بخیل به چه می‌اندیشند؟ آیا تصور می‌کنند این اموال را با خود می‌برند با این که از دو حال خارج نیست: یا به وسیله حوادث و پیش آمدهای روزگار از قبیل ورشکست شدن در تجارت، ربوده شدن به وسیله سارقان، سیل و آتش سوزی و امثال آن بر باد می‌رود و یا در صورت مصون ماندن از حوادث به دست وارث می‌رسد. وارثی که غالباً دلش به حال صاحب مال نسوخته و آن را تملک می‌کند و از آن برای منافع خود و عیش و لذت بهره می‌گیرد؛ بی آن که به فکر صاحب اصلی مال باشد.

بسیار دیده‌ایم افرادی را که اموالی از آن‌ها به ارث رسیده و در میان آن ثلث یا موقوفاتی وجود دارد و وارثان اصرار دارند که با بهانه‌هایی حتی ثلث را تملک کرده و وقف را به نوعی باطل کنند و عین موقوفه را به تملک خود درآورند! افراد بخیل اگر در این امور درست بیندیشند به اشتباه بزرگ خود پی می‌برند. آیا بهتر آن نیست که شریک دیگری برای خود دست و پا کنند؟ شریکی که در مشکلات برزخ و قیامت به داد آن‌ها می‌رسد و به مضمون «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ؛ آنچه نزد شماس است فانی می‌گردد و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند^۱، هرگز خللی در آن وارد نمی‌شود.

آری این شریک، همان نیازمندان و محرومانی هستند که انفاق بر آنها در قرآن مجید با تعبیر وام دادن به خدا بیان شده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»^۲ همان وامی که حداقل ده برابر و حداکثر هفتصد برابر و بیشتر به آن سود داده خواهد شد.

همان‌گونه که در بحث اسناد این گفتار حکیمانه اشاره شد این سخن به دو صورت دیگر نیز نقل شده: نخست: «بَشِّرْ مَالَ الْبَخِيلِ بِحَادِثٍ أَوْ وَاْرَثٍ؛ به مال افراد بخیل بشارت ده که یا حوادث نابودکننده در انتظار آن است و یا وارث» و دیگر این‌که: «إِنَّ لَكَ فِي مَالِكَ شَرِيكَيْنِ: الْوَارِثُ وَالْوَارِثُ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ أْبْخَسُ الشَّرَكَاءِ حِطًّا فَافْعَلْ؛ در مال تو (جز تو) دو شریک هست: حوادث نابودکننده و وارث، هرگاه بتوانی سهم تو کمتر از آن دو نباشد انجام ده (بخشی از اموال را انفاق کن)».

شگفت این‌که بسیار دیده شده است فرزندان افراد ثروتمند، انتظار مر پدر را می‌کشند تا هرچه زودتر بتوانند از اموال او بهره ببرند. عجیب‌تر از آن این‌که در زمان خود دیده‌ایم فرزندان در اواخر عمر پدر، مال او را میان خود تقسیم می‌کنند و حتی پدر را از نیازمندی‌های زندگی خود محروم می‌سازند در حالی که هنوز زنده و به حکم خدا و قوانین بشری مالک اموال خویش است.

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. بقره، آیه ۲۴۵.

۳. «حَدَّثَانِ» بر وزن «ضَرَبَانِ» معانی فراوانی دارد؛ از جمله رویدادهای سخت زندگی.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که از او درخواستی شده، تا وعده نداده آزاد است. (ولی پس از وعده دادن در گرو وعده خویش است و تا به آن وفا نکند آزاد نمی‌شود).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این گفتار کوتاه و حکیمانه را از منابع دیگری نیز نقل کرده؛ از جمله از جاحظ در المائة المختارة و ابن مسکویه در کتاب الحکمة الخالدة. قابل توجه است که این کلام در بسیاری از نسخ و شروح نهج البلاغه نیامده؛ اما ابن ابی الحدید آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵).
 اضافه می‌کنیم که مرحوم علامه حلی آن را با اضافه‌ای در کتاب العُدَد القویة به این صورت آورده است: «الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَ وَالْمَسْئُولُ مُسْتَرْقٌ حَتَّى يُجِزَ». (العدد القویة، ص ۳۷).
 افزون بر این‌ها رشید الدین وطواط که در قرن ششم می‌زیسته در کتاب مطلوب کل طالب، ص ۲۲ این جمله را به عین همین عبارت آورده و حلوانی (از علمای قرن پنجم) در کتاب نزهة الناظر، ص ۷۲ با اضافه‌ای شبیه اضافه مرحوم علامه حلی ذکر کرده است.

شرح و تفسیر

انسان در گرو وعده‌های خویش است

همان‌گونه که اشاره شد، این گفتار حکیمانه در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه و شروح آن نیامده است. مرحوم فیض الاسلام در نسخه خود و صبحی صالح در نسخه‌ای که در دست ماست آن را آورده‌اند و ظاهر این است که از نسخه ابن ابی الحدید گرفته‌اند. به هر حال گفتاری است بسیار پرمعنا و حکیمانه.

امام علیه السلام می‌فرماید: «کسی که از او درخواستی شده، تا وعده نداده آزاد است؛»
(الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَّ).

اشاره به این‌که پس از وعده دادن در گرو وعده خویش است و تا به آن وفا نکند آزاد نمی‌شود.

همان‌گونه که در بیان اسناد این گفتار حکیمانه آوردیم، علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار آن را از کتاب العدد القویة، تألیف مرحوم علامه حلی با اضافه‌ای به این صورت آورده است: «الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَّ وَالْمَسْئُولُ مُسْتَرْقٌّ حَتَّى يُنْجَرَ؛ آن‌کس که از او درخواستی شود آزاد است تا زمانی که وعده نداده، و برده است تا زمانی که به وعده خود وفا کند»^۱.

روشن است که حرّیت و بردگی در این گفتار حکیمانه جنبه مجازی دارد

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳، به نقل از العدد القویة، ص ۳۷.

و منظور این است که اشخاص حر از هر نظر آزادند و در قید اسارت دیگری نیستند؛ ولی برده در قید اسارت دیگری است و انسان تا وعده نداده آزاد است؛ اما هرگاه وعده‌ای به دیگری بدهد گویا زنجیر اسارتی را بر گردن خود نهاده و تا به وعده‌اش وفا نکند از گردن او برداشته نخواهد شد.

پیامی که این کلام دارد مسئله لزوم وفای به وعده است؛ مبادا کسی وعده بدهد باز هم خود را آزاد پندارد و گمان کند هیچ وظیفه و مسئولیتی در برابر وعده‌ای که داده است بر دوش ندارد. باید خود را همچون اسیری بدانند که تا وعده‌اش را وفا نکند آزاد نمی‌شود.

نکته

اهمیت وفای به عهد

بسیاری از افراد در مورد وعده‌ها و عهدهای خود بی‌اعتنا و سهل‌انگارند در حالی که قرآن مجید و روایات اسلامی به آن اهمیت فوق‌العاده‌ای داده‌اند. قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ به عهد خود وفا کنید که از عهد (در قیامت) سؤال می‌شود.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْعِدَّةُ دَيْنٌ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ وَيْلٌ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ أَخْلَفَ»؛ وعده به منزله بدهکاری است. وای به حال کسی که وعده می‌دهد و خلاف می‌کند، وای به حال کسی که وعده می‌دهد و خلاف می‌کند.^۲

از این روایت استفاده می‌شود که وعده به منزله بدهکاری شدید و مؤکد است که افراد با ایمان باید به آن عمل کنند. البته از نظر فقهی، وعده‌های ابتدایی که در

۱. اسراء، آیه ۳۴.

۲. کنز العمال، روایت ۶۸۶۵ (طبق نقل میزان الحکمة).

ضمن عقد و قراردادی نباشد واجب العمل نیست؛ ولی از آیات و روایات استفاده می‌شود که مستحب بسیار مؤکدی است؛ گویا دیوار به دیوار واجبات مؤکد است.

بر این پایه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری می‌فرماید: «الْوَاعِدُ بِالْعِدَّةِ مِثْلُ الدَّيْنِ أَوْ أَشَدَّ؛ کسی که وعده‌ای می‌دهد (وعده‌اش) مانند بدهکاری یا شدیدتر از آن است».^۱

امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ می‌فرماید: «مَا بَاتَ لِرَجُلٍ عِنْدِي مَوْعِدٌ قَطُّ فَبَاتَ يَتَمَلَّمُ عَلِيَّ فِرَاشِهِ لِيُعْذُو بِالظَّفْرِ بِحَاجَتِهِ أَشَدُّ مِنْ تَمَلُّمِي عَلِيَّ فِرَاشِي حِرْصاً عَلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ عُدَّتُهُ وَخَوْفًا مِنْ عَائِقٍ يُوجِبُ الْخُلْفَ فَإِنَّ خُلْفَ الْوَعْدِ لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ؛ کسی که وعده‌ای به او داده‌ام و شب هنگام در بسترش بیدار است و لحظه شماری می‌کند که صبح شود و نزد من آید و حاجتش برآورده شود، ناراحتی و انتظار او هرگز از ناراحتی من شب هنگام در بسترم بیشتر نیست، چرا که انتظار می‌کشم به سراغ او بروم و از دین وعده او درآیم. مبادا مانعی سبب خلف وعده شود، زیرا خلف وعده از اخلاق انسان‌های باشخصیت و بزرگوار نیست».^۲

روایات درباره نکوهش خلف وعده در منابع اسلامی بسیار است. این گفتار را با حدیثی از امام صادق عَلِيٌّ پایان می‌دهیم، فرمود: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ وعده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هرچند کفاره ندارد و هرکس خلف وعده کند در واقع با خدا مخالفت کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده و این همان

۱. کنز العمال، روایت ۶۸۷۶.

۲. غرر الحکم، ص ۱۲۰، ح ۲۰۹۴.

چیزی است که قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا سخنی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ این کار موجب خشم عظیم در پیشگاه خداست که سخنی بگویید و به آن عمل نکنید.^۱

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الدَّاعِي بِإِلَّا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِإِلَّا وَتَرٍ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که مردم را (به نیکی‌ها) فرا می‌خواند؛ ولی خود به آن عمل نمی‌کند مانند
کمانداری است که با کمان بدون زه می‌خواهد تیراندازی کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: صدوق در کتاب خصال پیش از سید رضی این کلام شریف را نقل کرده و همچنین ابن شعبه حرانی در تحف العقول و ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء با سند از امام صادقؑ نقل کرده‌اند و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم با کمی تفاوت و آمدی در غرر الحکم بدون تفاوت آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۵).
اضافه می‌کنیم که این کلام شریف در کتاب جعفریات که نویسنده آن در قرن چهارم و پیش از سید رضی می‌زیسته از امیرمؤمنان علیؑ از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است. (جعفریات، ص ۲۲۴).

شرح و تفسیر

دعوت‌کننده بی عمل

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به کسانی اشاره می‌کند که مردم را به چیزی فرا می‌خوانند که خود عامل به آن نیستند و بدون شک دعوت آن‌ها بی‌اثر است، می‌فرماید: «آن‌کس که مردم را (به نیکی‌ها) فرا می‌خواند ولی خود به آن عمل نمی‌کند مانند کمانداری است که با کمان بدون زه می‌خواهد تیراندازی کند؛»
(الدَّاعِي بِأَلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِأَلَا وَتَرٍ).

می‌دانیم کمان از دو بخش اصلی تشکیل شده است: اوّل قوسی که حالت فنری دارد. دوم زهی که دو سر قوس را به هم متصل می‌کند (زه را معمولاً از روده گوسفند یا مانند آن می‌گرفتند و به هم می‌تابیدند و بسیار محکم بود). هنگامی که تیرانداز آماده کار می‌شد ته چوبه تیر را به زه تکیه می‌داد و سپس زه و چوبه را با هم به عقب می‌کشید. قوس کمان جمع می‌شد آن‌گاه آن را رها می‌کرد، فشار قوس کمان بر زه سبب می‌شد که تیر به سوی مقصد پرتاب شود. حال اگر کسی تنها قوسی داشته باشد بدون زه آیا می‌تواند تیری پرتاب کند و به هدف بزند؟ به یقین نه. هرگاه مردم کسی را ببینند که پیوسته دیگران را به نیکی‌ها دعوت می‌کند اما خودش عامل نیست سخن او را باور نمی‌کنند و هنگامی که باور نکردند عمل نمی‌کنند؛ اما اگر ببینند او پیش از دیگران به گفتار خود عمل می‌کند یقین پیدا می‌کنند که گوینده به سخن خود ایمان دارد و از دل می‌گوید

ولا جرم و بر دل می نشیند و دیگران به آن عمل می کنند.

تفسیر دیگری که برای این حدیث شریف شده این است که منظور از «داعی» دعا کننده است و معنای جمله این می شود: «کسی که دعا می کند - مثلاً برای فزونی روزی یا فزونی علم یا نجات در آخرت - ولی کاری انجام نمی دهد؛ مانند تیراندازی است که با کمان بدون زه می خواهد تیراندازی کند».

شک نیست که دعا بسیار مؤثر است؛ اما دعا کننده باید آنچه را در توان دارد به کار گیرد و آنچه را در توان ندارد از خدا بخواهد.

با توجه به این که در بعضی از مصادر این گفتار حکیمانه، به جای «الداعی»، «العالم» آمده تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می کنند که دعوت مردم به سوی نیکی ها بدون عمل کارساز نیست. در خطبه ۱۷۵ از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خواندیم که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أُحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی دارم، مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می جویم».

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا؛ هرگاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و اندرز او از دل ها فرو می ریزد، آن گونه که دانه های باران از سنگ سخت فرو می ریزد».^۱

قرآن مجید نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۹، ح ۶۸.

می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! * نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!». ^۱

این‌ها در صورتی است که داعی را به معنای دعوت کننده به نیکی‌ها بدانیم؛ اما اگر به معنای دعا باشد آن نیز هماهنگ با روایات اسلامی است.

در حدیث پرمعنایی که علامه مجلسی رحمته الله آن را در بحارالانوار از کتاب دعوات راوندی نقل کرده می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «أَرْبَعٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ دُعَاءُ رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ أَلَمْ آمُرْكَ بِالطَّلَبِ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ قَدْ غَابَتْهَا (فدعا عليها) ^۲ فَيَقُولُ أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَفْسَدَهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي فَيَقُولُ لَهُ أَلَمْ آمُرْكَ بِالْإِقْتِصَادِ أَلَمْ آمُرْكَ بِالْإِصْلَاحِ ثُمَّ قَرَأَ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَيْرِ بَيْتَةٍ فَيَقُولُ أَلَمْ آمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؛ چهار گروهند که دعای آن‌ها مستجاب نمی‌شود (نخست) کسی که در خانه‌اش نشسته (و دنبال تلاش برای معاش نمی‌رود) و عرض می‌کند: پروردگارا! به من روزی ده. خدا در پاسخ او می‌گوید: آیا به تو دستور نداده‌ام که باید به دنبال کار و طلب روزی بروی؟، و کسی که همسری دارد و پیوسته از دست او ناراحت است و دعا می‌کند تا از شر او خلاص شود، خدا می‌فرماید: مگر به تو حق طلاق ندادم؟، و کسی که اموال (فراوانی) داشته و آن‌ها را بیهوده خرج کرده سپس عرضه می‌دارد: خدایا! به من روزی ده. خداوند به او پاسخ می‌دهد: مگر به تو دستور میانه‌روی (و هزینه کردن از روی حساب و کتاب) ندادم و آیا به تو دستور ندادم که در اصلاح مال بکوشی؟ سپس امام علیه السلام آیه ۶۷ سوره «فرقان» را تلاوت فرمود: «بندگان خدا کسانی هستند که وقتی انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه سختگیری و در میان

۱. صف، آیه ۲ و ۳.

۲. در نسخه دعوات راوندی «فَدَعَا عَلَيْهَا» آمده است.

این دو حد اعتدالی دارند»، و کسی که اموالی داشته و آن را بدون گرفتن شاهد و گواه وام داده است (و گیرنده وام آن را انکار می‌کند و او پیوسته دعا می‌کند که خداوندا! به قلب او بینداز که بدهی من را بدهد) خداوند به او می‌فرماید: آیا به تو دستور ندادم که گواه بگیری؟^۱

چهار موردی که در این روایت ذکر شده همگی در واقع مثال‌هایی است برای کسانی که دعا می‌کنند و عملی که بر آن‌ها لازم است انجام نمی‌دهند و بدیهی است که دعاکنندگان بی‌عمل منحصر به این چهار مورد نیستند. مفهوم دعا این است که ما حداکثر تلاش خود را برای رسیدن به مقاصد صحیح انجام دهیم و آن‌جا که توانایی نداریم دعا کنیم: خداوندا! حل بقیه مشکل با توست.

* * *

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲، ح ۵۳ به نقل از دعوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.

امام علیؑ فرمود:

علم و دانش دو گونه است: فطری و شنیدنی (اکتسابی) و دانش شنیدنی سودی نمی‌دهد هنگامی که هماهنگ با فطری نباشد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در مصادر در آغاز می‌گوید: این گفتار حکیمانه از امام علیؑ مشهور است؛ هم در نثر آمده و هم در شعر و نظم. اربلی در کتاب کشف الغمّه آن را از کتاب حافظ جنابزی (با توجه به این‌که نوشته‌اند از شهرهای خراسان است به نظر می‌رسد معرب گناباد باشد) نقل می‌کند. می‌گوید: او کلمات زیبا و پرفایده و آدابی مفید و جمله‌هایی پر بار از کلام امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده؛ از جمله همین گفتار حکیمانه است که با اضافه‌ای آن را در کتاب خود آورده است. سپس مرحوم خطیب مضمون آن را در اشعار ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب نقل کرده و او پیش از سید رضیؑ می‌زیسته است و غزالی در کتاب احیاء القلوب این اشعار را (که سه بیت است) از شخص علی بن ابی‌طالب علیؑ می‌داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۶).

شرح و تفسیر

هماهنگی دانش فطری و اکتسابی

امام علیه السلام در این جا به نکته مهمی درباره علم و دانش انسانی اشاره کرده، می فرماید: «علم دو گونه است: فطری و شنیدنی (اکتسابی) و دانش شنیدنی (اکتسابی) سودی نمی دهد مگر آن که با فطری همراه باشد»؛ (الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ^۱).

برای این کلام امام علیه السلام تفسیرهای مختلفی شده است:

نخست این که منظور از علم مطبوع، دانش های غریزی و وجدانیات است که انسان از آغاز با الهام الهی در درون جان خود دارد و علم مسموع علمی است که از طریق شنیدن از دانشمندان و صاحبان تجربه و آگاهی به دست می آید و اگر این دسته از علوم با علوم فطری انسان هماهنگ نباشد نه تنها موجب هدایت نمی شود؛ بلکه گاه موجب گمراهی است.

البته نمی توان انکار کرد که همه مردم در علم فطری یکسان نیستند؛ بعضی به قدری تیزبین و ذاتاً هشیارند که در بسیاری از مسائل نیاز به معلم و آموزگار ندارند و بعضی به قدری کندذهن که حتی در مسائل بدیهی گاهی پای آنها می لنگد، بنابراین از همه نمی توان یکسان انتظار داشت و خداوند نیز هرکس را

۱. ظاهر این است که «کان» در این جا تامه است و مفهومی این است که اگر علم مطبوع وجود نداشته باشد علم مسموع سودی نمی بخشد.

به مقدار استعداد و توانش تکلیف می‌کند: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾.^۱ تفسیر دیگر این‌که منظور از علم مطبوع، همان بدیهیاتی است که هر کسی بدون استدلال آن را می‌پذیرد؛ مانند بطلان اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین و جمع بین ضدین و علوم دیگری از این دست که پایه و اساس علوم نظری است و تمام علوم نظری سرانجام به علوم فطری باز می‌گردد، زیرا مثلاً اگر ما با استدلال‌های قوی ثابت کردیم که فلان مسئله صحیح است؛ ولی آیا می‌شود در عین این‌که صحیح باشد باطل هم باشد؟ قضیه امتناع اجتماع نقیضین می‌گوید: امکان ندارد، بنابراین آنچه با دلیل اثبات شده صحیح است و جز آن باطل.

تفسیر سوم این‌که منظور از علم مطبوع، علم به اصول اعتقادی مانند توحید و عدل الهی و معاد است که تمام آن‌ها با وجدان قابل اثباتند و علم مسموع همان علم به فروع دین است. به یقین اگر علم به اصول نباشد علم به فروع و عمل به آن سودی نمی‌بخشد.

تفسیر چهارم این‌که مراد از علم مسموع، شنیده‌هاست خواه در مسائل اخلاقی باشد یا اصول و فروع بی‌آن‌که به صورت ملکه در وجود انسان درآید و در اعماق جان نفوذ کند و منظور از علم مطبوع، علم و دانشی است که در عمق جان انسان رسوخ پیدا می‌کند و تبدیل به ملکه انسانی می‌شود و مسلم است که تا چنین حالتی برای انسان حاصل نگردد شنیده‌ها به تنهایی کافی نیست و به تعبیر دیگر علم مسموع به تنهایی مانند آبی است که در ظرف ریخته می‌شود؛ ولی علم مطبوع مانند آبی است که در پای درخت می‌ریزند و در ریشه‌ها و ساقه و برگ و گل و میوه نفوذ می‌کند. این آب است که مفید است نه آبی که تنها در ظرف جمع شده و هیچ تأثیری نگذاشته است.

البته مانعی ندارد که هر چهار تفسیر در کلام امام علیه السلام جمع باشد، زیرا استعمال

۱. طلاق، آیه ۷.

لفظ در اکثر از یک معنا جایز است، بلکه یکی از فنون فصاحت و بلاغت محسوب می‌شود.

به هر روی، برای رسیدن به کمال علم و دانش باید همه این دستورات را به کار بست؛ از وجدانیات و بدیهیات کمک گرفت، در اصول اعتقادی راسخ شد و آنچه را انسان فرا گرفته با ریاضت و تهذیب نفس به صورت ملکه باطنی در آورد تا انسان بتواند از این علوم استفاده کند و مایه نجات او گردد، به حقیقت علم واصل شود و جهلی را که در لباس علم درآمده از خود دور سازد، راه مستقیم را پیموده و در بیراهه‌ها گمراه نگردد.

محتوای این حدیث شریف به صورت سه بیت شعر جالب نیز آمده است که «وطواط» در الغرر والعرر آن را به امیرمؤمنان علی علیه السلام نسبت می‌دهد، هر چند «ابوطالب مکی» در قوت القلوب گوینده آن را بعض الحکماء بدون مشخص کردن نام ذکر کرده، و اشعار این است:

رَأَيْتُ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ	فَمَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ
وَلَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ	إِذَا لَمْ يَكُ مَطْبُوعٌ
كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ	وَضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ

عقل را دو گونه دیدم: - عقل فطری و عقل شنیدنی.

عقل شنیدنی سودی نمی‌بخشد - هنگامی که عقل فطری نباشد.

همان‌گونه که نور آفتاب سودی نمی‌بخشد - برای کسانی که چشم بینا ندارند.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا.

امام علیؑ فرمود:

رای صائب همراه با قدرت و حکومت است؛ با آن می آید و با آن می رود.

(تا رای صائب نباشد قدرت به دست نمی آید، یا تا قدرت

در دست نباشد رای صائب حاصل نمی شود).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب اللهی می گوید: این کلام شریف در غررالحکم با تفاوتی نقل شده است که نشان می دهد مصدری جز نهج البلاغه داشته و آن چنین است: «صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا» نیز از مجمع الامثال «میدانی» آن را با تفاوت دیگری نقل می کند و آن چنین است: «صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يَبْقَى بِبَقَائِهَا وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا». این تفاوت متن نیز دلیل بر تفاوت منبع است. اضافه بر این می افزاید: «میدانی» در مقدمه مجمع الامثال گفته است که من این امثال را از کتب دانشمندان نخستین نقل کرده ام (کسانی که قاعدتاً پیش از مرحوم سید رضی می زیسته اند، هر چند شخص میدانمی بعد از مرحوم رضی بوده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۷).

شرح و تفسیر

هماهنگی رأی صائب، با قدرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه آراء صحیح با قدرت و حکومت اشاره می کند و می فرماید: «رأی صائب و صحیح، همراه قدرت و حکومت است؛ با آن می آید و با آن می رود»؛ (صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ: يُقْبَلُ بِاقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا).

برای این گفتار امام علیه السلام چند تفسیر وجود دارد:

نخست این که تا انسان آراء صحیح و صائبی نداشته باشد نمی تواند حکومت خوبی تشکیل دهد؛ مدیریت های عالی و قوی سرچشمه حکومت های نیرومند و صالح است همراه این مدیریت ها آن حکومت ها شکل می گیرد و با از بین رفتن آن، حکومت ها رو به زوال می نهند.^۱

شاعر معروف فارسی زبان، سعدی شیرازی نیز می گوید:

عقل و دولت قرین یکدگرند هر که را عقل نیست دولت نیست
تفسیر دیگر این که رأی صائب به هنگام قدرت حاصل می شود، زیرا افراد قوی و نیرومند برای حفظ قدرت خود می کوشند تا صحیح ترین راه را انتخاب کنند در حالی که افراد ضعیف و ناتوان آمادگی روحی برای گرفتن تصمیم های صحیح ندارند، از این رو با حصول قدرت، رأی صائب می آید و با پشت کردن

۱. بنابراین این تفسیر «باء» در «بالذول» بامعیت است و همراه بودن دولت را با صواب رأی می رساند.

قدرت، رأی صائب هم از دست می‌رود.

تفسیر سوم این‌که چون افراد به قدرت می‌رسند هر نظری اظهار دارند از سوی اطرافیان متملق و چاپلوس نظری صحیح و صواب معرفی می‌شود، هرچند باطل باشد و به عکس هنگامی که قدرت از دست برود گروهی ظاهربین صائب‌ترین نظرها را نیز انکار می‌کنند.

شبیبه همین معنا در کلام دیگری از مولا امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَأَ صَاحِبِهَا صَوَاباً وَصَوَابَ ضِدِّهِ خَطَأً؛ دولت و قدرت، خطای صاحب آن را صواب جلوه می‌دهد و صواب بر ضد آن را خطا می‌شمارد».^۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

امام علیؑ فرمود:

عفت و خویشتن داری، زینت فقر است و شکر و سپاس، زینت غنا
و توانگری است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر این دو جمله حکیمانه جزئی از خطبه معروف وسیله است که ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده است، همان‌گونه که در وصیت امیرالمؤمنین علیؑ به فرزندش امام حسین علیؑ نیز آمده است و همچنین «اربلی» در کشف الغمّه در احوال امام جواد علیؑ از کتاب جنابزی نقل کرده است و افزوده‌ای نیز دارد (که در شرح این کلام نورانی خواهد آمد). از جمله کسانی که آن را نقل کرده‌اند کراجکی که از معاصران سید رضی است در کنز الفوائد با تفاوتی ذکر کرده و همچنین گروه دیگری از علما و دانشمندان. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸).

شرح و تفسیر

زینت فقر و غنا

این گفتار حکیمانه در جلد دوازدهم از همین کتاب در حکمت ۶۸ عیناً تکرار شده و ما در آن جا توضیحات لازم را دادیم و در این جا می‌افزاییم: امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره کرده نخست می‌فرماید: «عفت و خویشتن داری زینت فقر است»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ).

شخص فقیر به حسب ظاهر و به تصوّر توده مردم دارای نقطه ضعفی است، چراکه دست او از مال دنیا تهی است؛ اما هرگاه عفت و خویشتن داری داشته باشد، چشم به مال مردم ندوزد، از طریق حرام به دنبال کسب مال نگردد و در مقابل اغنیا سر تعظیم فرود نیاورد، این حالت خویشتن داری که در عرف عرب «عفت» نامیده می‌شود زینت او می‌گردد و نقطه ضعف ظاهری او را می‌پوشاند.

باید توجه داشت که «عفاف» و «عفت» تنها به معنای خویشتن داری در برابر آلودگی‌های جنسی نیست آن‌گونه که در فارسی امروز ما معنا می‌شود، بلکه از نظر واژه عربی، هرگونه خویشتن داری در مقابل گناه و کار خلاف را فرا می‌گیرد. خداوند درباره جمعی از فقرای آبرومند و باایمان در سوره «بقره» آیه ۲۷۳ می‌فرماید: «يَخْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»؛ شخص نادان آن‌ها را بر اثر عفت، غنی و ثروتمند می‌پندارد»، بنابراین «عفت» به معنای خودداری

کردن از حرام و هرگونه کار خلاف است؛ خواه در مسائل جنسی باشد یا غیر آن. آن‌گاه در دومین جمله می‌فرماید: «شکر و سپاس‌گزاری، زینت توانگری است»؛ (وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى).

ثروتمندان و اغنیا اگر شکر توانگری را به جا آورند، نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی را نیز انجام دهند و از آنچه خدا به آن‌ها داده به نیازمندان ببخشند و کارهای خیر انجام دهند و باقیات و صالحاتی از خود به یادگار بگذارند، بهترین زینت را دارند؛ اما اگر ثروتمند بخیل و ممسک و خسیس بود لکه ننگی بر دامان او می‌نشیند و در نظرها زشت و نازیبا جلوه می‌کند.

شایان توجه است که مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمة این کلام حکیمانه را با اضافات زیادی در مورد اموری که زینت بر امور دیگری می‌شود از امام علیه السلام به این طریق نقل کرده است: «الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى وَالصَّبْرُ زِينَةُ الْبَلَاءِ وَالتَّوَاضُّعُ زِينَةُ الْحَسَبِ وَالْفَصَاحَةُ زِينَةُ الْكَلَامِ وَالْعَدْلُ زِينَةُ الْإِيمَانِ وَالسَّكِينَةُ زِينَةُ الْعِبَادَةِ وَالْحِفْظُ زِينَةُ الرَّوَايَةِ وَحَفْضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْمِ وَحُسْنُ الْأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ وَبَسْطُ الْوَجْهِ زِينَةُ الْحِلْمِ وَالْإِيثَارُ زِينَةُ الزُّهْدِ وَبَدَلُ الْمَجْهُودِ زِينَةُ النَّفْسِ وَكَثْرَةُ الْبُكَاءِ زِينَةُ الْخَوْفِ وَالثَّقَلُ زِينَةُ الْقَنَاعَةِ وَتَرْكُ الْمَنِّ زِينَةُ الْمَعْرُوفِ وَالْخُشُوعُ زِينَةُ الصَّلَاةِ وَتَرْكُ مَا لَا يَعْنِي زِينَةُ الْوَرَعِ؛ عفت (و خویشتن‌داری) زینت فقر است و شکر زینت غنا و ثروتمندی، صبر زینت بلا و مصیبت است و تواضع زینت شخصیت، فصاحت زینت کلام است و عدالت زینت ایمان، آرامش زینت عبادت است و حفظ کردن زینت روایت، فروتنی زینت علم است و ادب زینت عقل، گشادگی چهره زینت حلم است و ایثار و فداکاری زینت زهد، بخشش به مقدار آنچه انسان در توان دارد زینت روح است و کثرت گریه زینت خوف از خدا، مصرف کم زینت قناعت است و ترک منت زینت کار خیر و بخشش، خشوع زینت نماز است و ترک آنچه مربوط به

انسان نیست زینت ورع و پرهیزکاری»^۱. آری هر یک از صفات برجسته انسانی و نعمت‌های الهی باید آثاری در اعمال و رفتار انسان بگذارد. اگر این آثار نمایان باشد زینت آن محسوب می‌شود و اگر نباشد زشت است. آن‌ها که گرفتار مصیبت می‌شوند اگر صبر و شکیبایی پیشه کنند آبرومندند و اگر بی‌تابی و جزع کنند رفتار آن‌ها زشت خواهد بود. افراد باشخصیت و همچنین عالمان و دانشمندان اگر تواضع کنند به شخصیت و علم خود زینت بخشیده‌اند و اگر کبر و غرور پیشه کنند شخصیت و علم خود رازش نشان داده‌اند و همچنین تمام نعمت‌های الهی و صفات برجسته انسانی و حوادث سخت زندگی را. امام علیه السلام در گفتار حکیمانه‌ای که مرحوم سید رضی نقل کرده است به دو بخش از آن؛ یعنی زینت فقر و زینت غنا اشاره کرده و به نظر می‌رسد سید رضی رحمته الله علیه آن را از روایت مفصلی که نقل کردیم برگزیده و به اصطلاح، تقطیع کرده است.

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۰، ح ۶۵ به نقل از کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳۴۱

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ!

امام علیؑ فرمود:

روز اجرای عدل بر ستمگر، سخت تر است از روز ظلم کردن ستمگر بر مظلوم.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه تحت شماره ۲۴۱ با تفاوتی که بعداً اشاره خواهیم کرد گذشت و مرحوم خطیب در آن جا وعده داد که در ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث به مدارک دیگری جز نهج البلاغه اشاره کند. در این جا می‌گوید: وطواط در کتاب العُرر والعرر با همین عبارات آن را آورده و همچنین آمدی در غرر الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸).

شرح و تفسیر

روز اجرای عدل بر ستمگران

همان‌گونه که در ذکر سند این کلام حکیمانه اشاره شد پیش از این نیز با تفاوتی تحت شماره ۲۴۱ آمده در آن‌جا چنین ذکر شده بود: «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ!».

در واقع کلام حکیمانه مورد بحث می‌تواند شرحی بر روایت ۲۴۱ باشد، زیرا در آن‌جا گفته شده بود «یوم المظلوم» در این‌جا می‌فرماید: «یوم العدل» بنابراین منظور از روز مظلوم، روز اجرای عدالت است نسبت به ظالم و گرفتن انتقام مظلوم از ستمگر و همان‌گونه که در آن‌جا اشاره کردیم درباره این روز، خواه روز عدالتش نامیم یا روز مظلوم، دو احتمال هست: نخست این‌که منظور از آن روز رستاخیز است که بسیاری از شارحان نهج البلاغه آن را پذیرفته‌اند و در این صورت شدت این روز نسبت به روز ظلم و جور آشکار است؛ دنیا و ستم‌های ستمگران هرچه باشد به سرعت می‌گذرد؛ اما مجازات آن‌ها در قیامت پایدار و برقرار است. هم از نظر طول زمان بیشتر است و هم از نظر کیفیت مجازات الهی، شدیدتر.

تفسیر دیگر این‌که منظور از روز اجرای عدالت اعم از دنیا و آخرت است، زیرا تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از ظالمان در همین دنیا به مجازات‌های سختی گرفتار شده‌اند و حتی در عمر کوتاه خود نیز بارها صحنه آن را دیده‌ایم

که اگر آن را جمع آوری کنیم کتابی می شود.

با توجه به مطلق بودن کلمه «عدل» تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد به خصوص این که جور در دنیا واقع می شود و اگر عدل هم در دنیا باشد تناسب بیشتری دارد و می دانیم که مجازات های ظالمان در دنیا مانع از مجازات آن ها در آخرت نیست و باید کفاره ظلم خود را هم در دنیا بدهند و هم در آخرت، بنابراین کلام حکیمانه پیش گفته، مفهوم عامی دارد که دنیا و آخرت، هر دو را فرا می گیرد.

بنابر آنچه گفته شد جمله «يَوْمَ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ» نیز شرح «يَوْمَ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» است؛ یعنی روز ظلم ظالم نسبت به مظلوم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخنان دیگرش نیز با تعبیرات دیگری به این حقیقت اشاره کرده می فرماید: «لِلظَّالِمِ غَدًا يَكْفِيهِ عَضُّ يَدَيْهِ؛ ظالم فردایی دارد که هر دو دست خود را با دندان می گزد و همین برای او کافی است».^۱

از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز استفاده می شود که خدا در همین دنیا ظالمانی بر ظالمان دیگر مسلط می کند که از آن ها انتقام بگیرند. امام باقر علیه السلام در حدیثی می فرماید: «مَا أَنْتَصَرَ اللَّهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَّا بِظَالِمٍ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا﴾^۲؛ خداوند از ظالمان به وسیله ظالمان انتقام می گیرد و این همان است که در قرآن فرمود: این گونه بعضی از ظالمین را بر بعضی مسلط می کنیم».^۳

می دانیم: اگر عادل بخواهد انتقام مظلومی را بگیرد اولاً روی حساب و قانون عدالت رفتار می کند، ثانیاً چون از دست شخص عادل ضربه می خورد، بر او گوارتر است از این که از دست ظالم دیگری همچون خودش ضربه

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۹، ح ۱۸.

۲. انعام، آیه ۱۲۹.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱۹.

بی حساب و کتاب بخورد.

از این‌ها گذشته، روایات، نکته دقیق دیگری را بیان می‌کند و آن این‌که ظالم در همان لحظه که ظلم می‌کند بخشی از دین و ایمان خود را از دست می‌دهد و این انتقام بزرگی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «أَمَّا إِنَّ الْمَظْلُومَ يَأْخُذُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ؛ بدانید مظلوم از دین ظالم بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می‌گیرد خواهد گرفت»^۱.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ كَفَّ عَنِ ظُلْمِ النَّاسِ؛ کسی که از قصاص (در دنیا و آخرت) بترسد از ظلم مردم خودداری می‌کند»^۲.

اضافه بر این، از روایات استفاده می‌شود که مجازات و کیفر ظلم و ستم سریع‌تر از هر گناه دیگری به انسان می‌رسد، همان‌گونه که نیکوکاری درباره دیگران سریع‌تر از کارهای خیر دیگر پاداشش به انسان‌ها خواهد رسید. در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةُ الْبُغْيِ؛ سریع‌ترین چیزی که ثوابش به انسان می‌رسد نیکوکاری در حق دیگران و سریع‌ترین شری که کیفرش دامان انسان را می‌گیرد ظلم و ستم است»^۳.

این مسئله به قدری دارای اهمیت است که امام باقر علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: در کتاب علی علیه السلام آمده است: «ثَلَاثٌ خِصَالٌ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهَا أَبَداً حَتَّى يَرَى وَبَالَهُنَّ الْبُغْيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا؛ سه عمل است که صاحب آن‌ها هرگز از دنیا نمی‌رود تا وبال و آثار سوء آن را ببیند: ظلم

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲.

۲. همان، ص ۳۳۵، ح ۲۳.

۳. همان، ص ۴۵۹، ح ۱. این حدیث شریف از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام نیز نقل شده است.

(همان، ح ۴).

و قطع رحم و قسم دروغین که با این‌ها با خدا مبارزه می‌کند».^۱

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم. آن‌جا که فرمود: «مَا مِنْ ذَنْبٍ أَجْدَرَ أَنْ يُعَجَّلَ اللَّهُ لِصَاحِبِهِ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْبَغْيِ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ سزاوارترین گناهایی که خداوند عقوبتش را در دنیا به زودی به صاحبش می‌رساند به اضافه کیفرهایی که در آخرت برای او ذخیره کرده، ظلم و قطع رحم است».^۲

در ذیل کلام حکیمانۀ ۲۴۱ نیز بحث‌های مهم دیگری در زمینه تفسیر حکمت مورد بحث داشتیم.

* * *

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۷.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ.

امام علیؑ فرمود:

برترین بی‌نیازی، یأس و چشم‌پوشی است از آنچه در دست مردم است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: نسخه‌های نهج‌البلاغه جز نسخه ابن ابی‌الحدید این گفتار حکیمانه را نیاورده‌اند و به عقیده او نسخه نهج‌البلاغه‌ای که نزد ابن ابی‌الحدید بوده کامل‌ترین نسخه‌های آن است و به همین دلیل مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین آل کاشف‌الغطاء^{رحمه الله} نسخه‌ای را که بر آن حاشیه زده با قلم خودش آن را به وسیله نسخه ابن ابی‌الحدید اصلاح و تکمیل کرده است. سپس می‌نویسد: اصل این سخن طبق آنچه ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء آورده، از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} نقل شده است که از آن حضرت پرسیدند: غنا و بی‌نیازی چیست؟ فرمود: «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸).

شرح و تفسیر

برترین بی‌نیازی

همان‌گونه که در شرح مصادر این گفتار حکیمانه آمد، این حدیث شریف تنها در نسخه ابن ابی‌الحدید آمده است و دیگران آن را در شروح خود نیاورده‌اند و به همین دلیل، سخنی درباره آن نگفته‌اند، جز بعضی؛ مانند مرحوم مغنیه که آن را از ابن ابی‌الحدید گرفته و شرح کوتاه و مختصری کرده است. به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اخلاقی و مهم اشاره کرده می‌فرماید: «برترین بی‌نیازی آن است که از آنچه در دست مردم است چشم‌پوشی و مأیوس باشی»؛ (الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ).

این یک واقعیت است که هرکس چشم‌داشتی به اموال و امکانات و مقامات دیگران داشته باشد به همان نسبت کوچک و موهون می‌شود؛ خواه دست‌نیاز به سوی آن‌ها دراز کند و یا این حالت را به سوی دیگری نشان دهد و تا انسان به اموال و امکانات دیگران بی‌اعتنا نباشد حقیقت غنا و بی‌نیازی را درک نمی‌کند. «غنی» تنها با داشتن ثروت نیست. بسیارند ثروتمندانی که در واقع فقیرند، زیرا چنان بخیلند که نه دیگران از ثروتشان استفاده می‌کنند و نه حتی خودشان، و چنان حریصند که به آنچه دارند قانع نیستند و چشم به اموال و ثروت‌های دیگران دوخته‌اند. این‌گونه افراد در عین غنای ظاهری، در باطن، فقیر و بیچاره‌اند.

در مقابل، کسانی هستند که زندگی ساده و زاهدانه‌ای دارند و به حسب ظاهر دستشان از مال دنیا کوتاه است؛ اما همان را که دارند با دیگران تقسیم می‌کنند و هرگز چشم به اموال و ثروت دیگران نمی‌دوزند. این‌ها گرچه در چشم ظاهربینان فقیرند؛ اما از نظر اولیاء الله برترین اغنیا محسوب می‌شوند.

در واقع آنچه امام علیه السلام در این کلام نورانی فرموده می‌تواند برگرفته از آیات قرآن مجید باشد. آن‌جا که قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته چنین می‌گوید: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»؛ و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، می‌فکن! این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیا است؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!^۱

شبهه همین معنا در آیه ۸۸ سوره «حجر» نیز آمده است.

امام علیه السلام طبق روایت غررالحکم همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده چنین می‌فرماید: «نَالَ الْغِنَىٰ مَنْ رَزَقَ الْيَأْسَ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ کسی که خداوند به او بی‌اعتنایی نسبت به آنچه در دست مردم است عطا فرموده، به حقیقت غنا رسیده است».^۲

این مسئله به اندازه‌ای اهمیت دارد که کلینی رحمته الله در کتاب شریف کافی بابی تحت عنوان «الاستغناء عن الناس» ذکر کرده و روایات بسیاری در این زمینه از ائمه معصوم علیهم السلام نقل کرده است؛ از جمله در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَمَنْ لَمْ يَزُجِ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ اسْتَجَابَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ؛ تمام نیکی‌ها را در طمع نورزیدن به آنچه در دست مردم است دیدم

۱. طه، آیه ۱۳۱.

۲. غررالحکم، ص ۱۰۴، ح ۱۸۴۵.

و کسی که قطع امید از مردم کند و کار خود را در جمیع امور به خدای متعال واگذارد خدا خواسته او را در همه چیز برمی آورد»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيِينَأْسَ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ؛ هرگاه کسی از شما اراده می کند که چیزی از خدا نخواهد مگر این که به او بدهد، از آنچه در دست همه مردم است چشم پوشی کند و امیدش تنها به خدا باشد. هرگاه خداوند چنین حالتی را در قلب او ببیند هرچه از خدا بخواهد به او می دهد»^۲.

اهمیت این موضوع از نظر عقل علاوه بر نقل، به قدری آشکار است که در آثار قدیمی که از حکمای یونان رسیده نیز به خوبی منعکس است؛ از جمله داستان معروف اسکندر و دیوژن است: «اسکندر پس از آن که ایران را فتح کرد و فتوحات زیادی نصیبش شد، همه آمدند در مقابلش کرنش و تواضع کردند. دیوژن نیامد و به او اعتنا نکرد. آخر دل اسکندر طاقت نیاورد، گفت ما می رویم سراغ دیوژن. سراغ دیوژن در بیابان رفت. او هم به قول امروزی ها حمّام آفتاب گرفته بود. اسکندر می آمد. آن نزدیکی ها که سر و صدای اسب ها و غیره بلند شد او کمی بلند شد، نگاهی کرد و دیگر اعتنا نکرد، دومرتبه خوابید تا وقتی که اسکندر با اسب بالای سرش رسید. همان جا ایستاد و گفت: بلند شو. دو سه کلمه با او حرف زد و او جواب داد. در آخر اسکندر به او گفت: چیزی از من بخواه. گفت: فقط یک چیز می خواهم. گفت: چه؟ گفت: سایه ات را از سر من کم کن، من این جا آفتاب گرفته بودم، آمدی سایه انداختی و جلوی آفتاب را گرفتی. وقتی که اسکندر با سران سپاه خودش برگشت، سران گفتند: عجب آدم پستی

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۳.

۲. همان، ح ۲.

بود، عجب آدم حقیری! آدم یعنی این قدر پست! دولت عالم به او رو آورده، او می توانست همه چیز بخواهد؛ ولی اسکندر در مقابل روح دیوژن خرد شده بود».

جمله‌ای گفته که در تاریخ مانده است، گفت: «اگر اسکندر نبودم دوست داشتم دیوژن باشم».^۱

* * *

۱. این داستان را مرحوم علامه مطهری در چند مورد از کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود آورده است؛ از جمله مجموعه آثار استاد شهید مطهری (سیره نبوی)، ج ۱۶، ص ۹۰.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّامِرِيُّ

الْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ، وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ،
وَالنَّاسُ مَنقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ: سَأَلَهُمْ مُتَعَنَّتْ، وَمُجِيبُهُمْ
مُتَكَلَّفٌ، يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يَزِدُّهُ عَنِ فَضْلِ رَأْيِهِ الرَّضَى وَالسُّخْطُ، وَيَكَادُ
أَصْلَبُهُمْ عُودًا تَنْكُؤُهُ اللَّحْظَةُ، وَتَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ!

امام علیؑ فرمود:

گفتار انسان‌ها نگهداری می‌شود و باطن آن‌ها آزموده خواهد شد و هرکس در گرو
اعمال خویش است. مردم همگی در نقصانند و دارای عیوبی هستند جز کسی که
خدا او را حفظ کند (زیرا) سؤال‌کنندگان آنان در پی بهانه‌جویی و آزارند
و پاسخ‌دهندگان، توجیه‌گر و گرفتار تکلفند. حتی برترین آن‌ها از نظر فکر
و اندیشه، به سبب حب و بغض، از رأی خود باز می‌گردند و با استقامت‌ترین آن‌ها (گاه)
با یک نگاه یا یک کلمه دگرگون می‌شوند (از چنین افرادی باید به خدا پناه برد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها مدرک دیگری که برای این گفتار حکیمانه آورده، غررالحکم آمدی است با
تفاوتی که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۹).

→ اضافه بر این علامهٔ دیلمی رحمته الله در کتاب اعلام الدین ابن کلام شریف را با اضافات فراوانی که در ذیل آن نقل کرده، آورده است که نشان می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته است. (اعلام الدین، ص ۴۶۵).

شرح و تفسیر

هرکس در گرو اعمال خویش است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه درباره چند خطر که در انتظار انسان‌هاست هشدار می‌دهد:

نخست می‌فرماید: «گفتار انسان‌ها نگهداری می‌شود»؛ (الْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ). همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رقبش نزدیک‌تریم! * (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسانند اعمال او را دریافت می‌دارند. * انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر این که فرشته‌ای مراقب و آماده برای (ضبط) آن است! ^۱.

در حدیثی می‌خوانیم: معاذ بن جبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه چیز می‌تواند مرا وارد بهشت کند و از دوزخ دور دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دستوری به او دادند و در آخر فرمودند: «إِلَّا أُخْبِرَكَ بِمَلَاكٍ ذَلِكُ كَلِمَةٍ؛ آیا اساس و ریشه همه این‌ها را به تو بگویم؟» معاذ گفت: «آری یا رسول الله» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «كَفَّ عَلَيْكَ هَذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ؛ این را حفظ کن، و اشاره به زبان خود نمود» ^۲.

۱. ق، آیه ۱۶-۱۸.

۲. کتاب الترغیب و الترهیب، طبق نقل میزان الحکمة، ح ۱۸۲۱۴.

در دومین هشدار می فرماید: «باطن اشخاص آزموده خواهد شد»؛ (وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ).

انسان‌ها در کشاکش امتحان‌های سخت قرار می‌گیرند تا آنچه در باطن دارند آشکار گردد و معلوم شود تا چه حد در ادعاهای خود صادقند. همان‌گونه که قرآن مجید خطاب به یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»؛ ما همه شما را قطعاً می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم!.^۱

در حدیث شریفی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبة الوسيلة می‌خوانیم: «وَالْأَيَّامُ تُوضِحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ؛ گذشت روزگار آنچه را در باطن نهفته شده برای تو آشکار می‌سازد».^۲ در ذیل حکمت ۲۱۷ و در ذیل گفتار حکیمانه ۹۳ بحث‌های مشروحی درباره مسئله امتحان و اهداف آن و نقش حوادث در ظاهر ساختن باطن انسان‌ها داشتیم.

سپس امام علیه السلام به سراغ هشدار رفته و با استفاده از یکی از آیات قرآن می‌فرماید: «و هرکس در گرو اعمال خویش است»؛ «وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ».^۳

«رَهِينَةٌ» به معنای گروگان از ماده (رهن) گرفته شده و آن وثیقه‌ای است که معمولاً شخص وام‌گیرنده به طلبکار می‌دهد. از این تعبیر استفاده می‌شود که تمام وجود انسان‌ها در گرو اعمالی است که انجام می‌دهند و تا وظیفه خود را انجام ندهند این گروگان آزاد نمی‌شود.

هرگاه انسان به این سه هشدار عکس‌العمل مناسب نشان دهد و ایمان داشته

۱. محمد، آیه ۳۱.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۳، ح ۴.

۳. مدثر، آیه ۳۸.

باشد که تمام سخنانش در نامه اعمالش و نزد خدای متعال حفظ می شود و آنچه در درون دارد روزی آشکار می گردد و همواره در گرو اعمال خویش و انجام وظایف الهی است، به یقین مصداق روشن فرد مؤمن صالح خواهد بود و به یقین اهل نجات است.

آن گاه امام علیه السلام سخن از هشدار چهارم می گوید: «(بدانید) مردم همگی در نقصانند و همگی دارای عیوبی هستند جز کسی که خداوند او را حفظ کرده است»؛ (وَالنَّاسُ مُنْقُصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ).

منقوص، کسی است که دارای نقص و عیبی است و مدخول نیز همین معنا را می دهد. ممکن است اولی اشاره به نقصان در عقل و اعتقادات باشد و دومی اشاره به نقصان اعمال و گرفتار بودن در چنگال رذائل اخلاقی.^۱

این هشدار چهارم اشاره به کسانی است که گرفتار انواع معاصی و گناهان هستند و می گویند: ما سرانجام توبه خواهیم کرد و خود را اصلاح می کنیم. امام علیه السلام می فرماید: همگی در حال نقصانند و عیوب به باطن آنها سرایت می کند و بازگشت و جبران، روزبه روز مشکل تر می شود.

جمله «إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ» در درجه اول شامل حال معصومان علیهم السلام است و لیکن تمام کسانی که پیرو آنانند و در مسیر آنها گام برمی دارند نیز از نوعی عصمت الهی برخوردار می شوند.

قرآن مجید در آیه ۱۷۵ سوره «نساء» بعد از آن که به اهمیت قرآن اشاره کرده، می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»؛ اما آنها که به خدا ایمان آورده اند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت

۱. «مدخول» از ماده «دَخَلَ» و یکی از معانی آن عیب است و «دَخَلَ» بر وزن «عمل» نیز به معنی عیبی است که بر انسان داخل و وارد می شود.

و در صراط مستقیم به سوی خودش هدایت می‌کند». آن‌گاه امام (علیه السلام) نشانه‌هایی از این گروه آلوده به گناه را بیان می‌کند که به وسیله آن‌ها می‌توان آنان را شناخت.

نشانه اول این‌که می‌فرماید: «پرسش‌کنندگان آن‌ها در پی بهانه‌جویی و آزارند»؛ (سَأَلْتَهُمْ مُتَعَنِّتٌ).

آن‌ها به قصد حل مشکلات و کاستن از مجهولات و پی بردن به حقایق، سؤال نمی‌کنند، بلکه سؤالشان حتی از عالمان به صورت انحرافی و به قصد بهانه‌جویی و آزار طرف است.

نشانه دیگر این‌که «پاسخ‌گویندگان آن‌ها نیز در پی توجیه و تکلفند»؛ (وَمُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ).

اشاره به این‌که عالم آن‌ها در پی پاسخ‌گویی صحیح نیست، بلکه آنچه را مطابق میل خود می‌بیند بر مبانی شرع و کتاب و سنت تحمیل کرده و از طریق تفسیر به رأی آن‌ها را به مردم ارائه می‌دهد و گاه ممکن است چیزی را نداند و به جای این‌که با صراحت بگوید نمی‌دانم، با تکلف می‌خواهد پاسخی برای آن - هر چند نادرست - پیدا کند. هم پرسش‌کنندگان در مسیر باطلند و هم پاسخ‌گویان.

در گفتار حکیمانه ۳۲۰ نیز گذشت که وقتی کسی مسئله پیچیده‌ای را از آن حضرت پرسید، امام (علیه السلام) در پاسخ گفت: «برای به دست آوردن آگاهی پرسش کنید نه برای بهانه‌جویی و تولید دردسر، چراکه نادان آماده یادگیری شبیه عالم و عالم و دانشمند خلاف‌گو شبیه جاهل بهانه‌جوست».

در نشانه سوم می‌فرماید: «حتی برترین آن‌ها از نظر فکر و اندیشه به سبب حب و بغض، از رأی خود باز می‌گردند»؛ (يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرَّضَى وَالسُّخْطُ).

آری چنان که می‌دانیم یکی از موانع معرفت، حُبّ و بُغض‌های افراطی است که سبب می‌شود انسان عقیده صائب و رأی صحیح خود را رها سازد و به چیزی که دوست دارد روی آورد، هرچند باطل باشد، و از چیزی که از آن نفرت دارد منصرف شود، گرچه حق باشد. و تا انسان از این صفات رذیله تهی نشود چهره حقیقت را آن چنان که هست نمی‌تواند مشاهده کند.

در آخرین نشانه می‌فرماید: «با استقامت‌ترین آن‌ها با یک نگاه و یا یک کلمه دگرگون می‌شود»؛ (وَيَكَادُ أَضِلُّهُمْ عَوْدًا تَنْكُوهُ اللَّحْظَةُ، وَتَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ!).

اشاره به این‌که انسان ممکن است کوه علم و دانش و دارای عقل قوی و در برابر مشکلات نیرومند باشد؛ اما هرگاه تابع هوا و هوس گردد یک نگاه هوس‌آلود ممکن است زندگی او را دگرگون سازد و یک جمله فریبنده او را از راه به دربرد.

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا سَخَطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ وَالَّذِي إِذَا قَدَرَ لَمْ يُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَى التَّعَدِّيِّ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ؛ انسان با ایمان کسی است که هرگاه از کسی یا چیزی راضی شود این رضایت و خشنودی، او را در گناه و باطل وارد نمی‌کند و هرگاه به شخصی یا چیزی خشمگین شود این خشم، او را از قول حق بیرون نمی‌برد و کسی است که چون قدرت یابد قدرتش او را به سوی تعدی کردن و به سراغ چیزی رفتن که حق او نیست نمی‌کشاند»^۱.

از مجموع آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و هشدارگونه بیان فرمود به خوبی استفاده می‌شود که همه افراد اعم از مؤمنان عادی و مؤمنان والامقام،

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۳.

همه باید مراقب خویش باشند، چراکه خطرهایی از ناحیه زبان و نیت‌های باطن، همه را تهدید می‌کند و گاه ممکن است صحنه‌های هوس‌آلود، هدایا و سخنان تملق‌آمیز، انسان را بلغزاند و آثار اعمال او را از میان ببرد.

در تواریخ آمده است که «خالد بن معمر» از یاران بااستقامت علی علیه السلام بود؛ اما یک جمله معاویه او را دگرگون ساخت و آن این‌که در صفین، «خالد» صدا زد: چه کسی آماده شهادت است و حاضر است جان خود را به خداوند بفروشد؟ هفت هزار نفر با او بیعت کردند به این شرط که دست از نبرد برندارند تا وارد خیمه معاویه شوند. آن‌ها جنگ عظیمی کردند حتی غلاف شمشیر را شکستند (اشاره به این‌که این شمشیر نباید در نیام رود). هنگامی که به نزدیک خیمه معاویه رسیدند او فرار کرد و به بعضی از خیمه‌های لشکر پناه برد و کسی را نزد خالد فرستاد و گفت: تو پیروزی، اگر ادامه ندهی من حکومت خراسان را به تو وامی‌گذارم. در این هنگام طمع بر خالد مسلط شد و کار خود را ناقص رها کرد و بعد از آن‌که معاویه مسلط بر عراق شد و مردم با او بیعت کردند، حکومت خراسان را به «خالد» داد؛ ولی عجیب این‌که پیش از آن‌که «خالد» به مرکز حکومت خود برسد از دنیا رفت.^۱

از قدیم گفته‌اند: هدایا چشم دانشمندان را کور می‌کند و عقل عاقلان را می‌گیرد.

نیز گفته‌اند: هنگامی که هدیه از در وارد می‌شود حق از پنجره خارج می‌گردد.



۱. صفین نصر بن مزاحم، ص ۳۰۶ (مطابق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۲۱۶).

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللَّهَ فَكَمْ مِنْ مُؤْمِلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ، وَبِأَنْ مَا لَا يَسْكُنُهُ،
وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ، وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ: أَصَابَهُ
حَرَامًا، وَأَحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا، فَبَاءَ بِوِزْرِهِ، وَقَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِيفًا لَاهِفًا، قَدْ «خَسِرَ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».

امام علیؑ فرمود:

ای مردم! تقوای الهی را رعایت کنید. چه بسیار آرزومندانی که به آرزوی خود
نرسند و چه بسیار سازندگانی که در آنچه ساخته‌اند سکونت نمی‌کنند و چه بسیار
جمع‌آوری‌کنندگان اموال که به زودی اندوخته‌های خود را ترک می‌گویند و ای بسا از
طریق باطل گردآوری کرده و یا حق آن را نپرداخته‌اند یا از راه حرام به آن رسیده
و به سبب آن، گناہانی بر دوش کشیده و وزر آن را بر عهده دارند، در نتیجه وزر
و وبالش به گردن آن‌هاست و با افسوس و دریغ بر پروردگار خود وارد می‌شوند
و مصداق این آیه شریفه هستند: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛
هم دنیا را از دست داده هم آخرت را و این است زیان آشکار»^۱.

۱. سند گفتار حکیمانه:

→ مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه در تذکره سبط بن جوزی با تفاوت و اضافاتی آمده که این تفاوت و اضافات نشان می‌دهد او منبع دیگری در اختیار داشته است. قابل توجه است که مرحوم ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه خود این کلام نورانی و کلام گذشته را یک کلام محسوب و شرح کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۹).

اضافه می‌کنیم که علامه مجلسی رحمته الله نیز در یک جا از بحار الانوار همین روش را انتخاب کرده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۳، ح ۸۸).

شرح و تفسیر

زیان کاران هر دو جهان!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و کوبنده به دنیاپرستان هشدارهای جدی می‌دهد: نخست می‌فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید چه بسیار آرزومندانی که به آرزوی خویش نمی‌رسند و بناکنندگانی که در آنچه ساخته‌اند ساکن نمی‌شوند و گردآورندگان اموالی که به‌زودی آن را ترک می‌گویند؛ (مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللَّهَ فَكُمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ، وَبَانَ مَا لَا يَسْكُنُهُ، وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ يَشْرِكُهُ).

در واقع امام علیه السلام نخست به‌طور کلی از آرزوهای عقیم و دست نیافتنی سخن می‌گوید، سپس انگشت روی دو مورد خاص؛ یعنی بناها و قصرها، و اموال و ثروت‌ها می‌گذارد. بناهایی که انسان می‌سازد و رها می‌کند و می‌رود و اموالی که گردآوری کرده و بی‌آن‌که از آن‌ها بهره‌برد رها می‌سازد و دنیا را ترک می‌گوید.

سپس به این نکته اشاره دارد که مشکل این گروه از دنیاپرستان تنها این نیست که از نتیجه زحمات خود بهره‌مند نمی‌شوند، بلکه مشکل مهم‌تری در پیش دارند و آن تهیه این اموال از طرق نامشروع و مسئولیت‌آفرین است. می‌فرماید: «چه بسا آن‌ها را از طریق باطل گردآوری کرده و یا حق آن را نپرداخته‌اند؛ (وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ).

در این جا نیز امام علیه السلام به دو موضوع از منابع حرام اشاره فرموده است: نخست، به دست آوردن مال از طریق باطل، مانند این که در بخت آزمایی ها و امثال آن اموالی به دست آورد و یا اشیایی را که معامله بر آن باطل است مورد استفاده قرار دهد و دیگر این که حقوقی را که به آن اموال تعلق می گیرد - اعم از حقوق شرعی و حق الناس - نمی پردازد.

«(در نتیجه) آن را از طریق حرام به دست آورده و گناهان آن را بر دوش می کشند»؛ (أَصَابَهُ حَرَامًا، وَأَخْتَمَلَ بِهِ آثَامًا^۱).

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است می خوانیم: «قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ بِبُخْلِ شَدِيدٍ وَأَمَلٍ طَوِيلٍ وَحِرْصٍ غَالِبٍ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَإِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ راوی می گوید: از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: مال، (غالباً) انباشته نمی شود مگر از پنج راه: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب بر انسان، قطع رحم و ترجیح دنیا بر آخرت»^۲.

بدیهی است اگر انسان بخیل نباشد و گرفتار آرزوهای طولانی نگردد و حرص نوزد و خویشاوندان خود را از اموالش بهره مند سازد و آخرت را بر دنیا از طریق انجام دادن کارهای خیر با اموالش ترجیح دهد، اموال، غالباً انباشته نخواهد شد.

آن گاه امام علیه السلام به نتیجه نهایی اسفانگیز و شوم این اعمال اشاره کرده می فرماید: «این افراد بر پروردگار خویش (در قیامت) وارد می شوند در حالی که غمگینند و افسوس می خورند که هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این زیان آشکاری است»؛ (فَبَاءَ بَوُزْرِهِ، وَقَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفًا لَاهِفًا، قَدْ «حَسِرَ

۱. «آثام» جمع «إثم» به معنای گناهان است؛ ولی در بعضی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه مرحوم علامه شوشتری «آثام» بر وزن «أنام» آمده که به معنای کیفر گناه است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۵.

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».

علامه مجلسی رحمته الله این کلام شریف را با مقدمه پرمعنایی از آن حضرت در بحارالانوار آورده و می فرماید: «انظروا إلى الدنيا نظراً الزاهدين فيها فإنها عن قليل تزيل الساكين وتفجع المترف فلا تغرنكم كثرة ما يعجبكم فيها لقله ما يضحكم منها فرحم الله امرأ تفكر واعتبر وأبصر إخبار ما قد أدبر وحضور ما قد حضر فكان ما هو كائن من الدنيا عن قليل لم يكن وكان ما هو كائن من الآخرة لم يزل وكل ما هو آت قريب...؛ (ای مردم!) به دنیا نگاه زاهدانه کنید، چراکه به زودی ساکنان خود را زائل می کند و مترفان و ثروتمندان بی درد را ناگهان گرفتار می سازد، بنابراین فزونی آنچه مایه اعجاب شماست در دنیا شما را نفریبد، زیرا بسیار کم با شما خواهد بود. خداوند رحمت کند کسی را که فکر می کند و عبرت می گیرد و به پشت کردن آنچه از دنیا پشت کرده و حضور آنچه حاضر است نظر می کند. گویی آنچه در دنیا موجود است به زودی نابود می شود و آنچه در آخرت است همواره باقی است. (بدانید) آنچه می آید نزدیک است به وقوع بپیوندد».

سپس جمله های بالا را تا آخر ذکر می کند.^۱

امام علیه السلام حال این گونه افراد را مصداق خسران مبین دانسته است، زیرا انسان گاه بهره ای می برد؛ ولی به دنبال آن گرفتار خسارت مهمی می شود؛ مانند این که غذای بسیار لذیذی می خورد و به دنبال آن گرفتار بیماری هایی می گردد. این خسران است اما نه خسران مبین. یا این که اموال نامشروعی فراهم می کند و با آن چند صباحی به عیش و نوش می پردازد؛ ولی عذاب طولانی مدت الهی را برای خود فراهم می بیند. این هم ممکن است از نظر ظاهرینان خسران مبین نباشد. «خسران مبین» جایی است که از راه نامشروع، اموال و ثروت هایی گردآوری

۱. این حدیث شریف را علامه مجلسی ظاهراً از کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی نقل کرده است. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۰، ح ۷۹ به نقل از مطالب السؤل، ص ۲۵۸).

و کاخ‌هایی بنا می‌کند و بی‌آن‌که کمترین بهره‌ای ببرد، رها کرده به دیار باقی می‌شتابد در حالی که مسئولیت همه گناه آن بر دوش اوست. این، «خسران مبین» است که امام (علیه السلام) با استفاده از آیات قرآن در بالا به آن اشاره فرموده است. از آن‌جا که بسیاری کسانانی که به همین سرنوشت گرفتار می‌شوند و انسان نمی‌داند جزء کدامین دسته است، جای آن دارد که به هوش آید و به جبران گذشته پردازد.

شاهد گویای این مطلب داستانی است که طبری در کتاب خود در حوادث سال ۶۱ نقل می‌کند وی می‌گوید: عبیدالله بن زیاد پس از اقدام عمر سعد به قتل امام حسین (علیه السلام) به او گفت: آن نامه‌ای که به تو نوشتم و دستور قتل حسین را دادم کجاست؟ (گویا می‌خواست آن را باز پس بگیرد و خود را از مسئولیت آن جدا کند) عمر گفت: من دستور تو را انجام دادم ولی آن نامه از بین رفت. ابن زیاد گفت: حتماً باید آن نامه را بیاوری. عمر باز هم گفت: نامه از بین رفته است. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند باید نامه را بیاوری. عمر گفت: به خدا قسم این نامه حتی به دست پیرزنان قریش هم رسیده است تا عذر مرا در مدینه بر آن‌ها آشکار سازد. به خدا سوگند من تو را نصیحتی درباره حسین کردم؛ نصیحتی که اگر به پدرم سعد بن ابی‌وقاص کرده بودم حق او ادا شده بود. عثمان بن زیاد، برادر عبیدالله بن زیاد در آن‌جا حاضر بود گفت: عمر راست می‌گوید. به خدا سوگند من دوست داشتم که تمام طایفه بنی‌زیاد تا روز قیامت در بینی مردانشان مهاری بود و حسین به وسیله آن‌ها به قتل نمی‌رسید.

راوی این روایت می‌گوید: به خدا سوگند عبیدالله بن زیاد این سخن را که شنید سکوت کرد و انکار نکرد.^۱

آری او هم می‌دانست که مصداق خسر الدنيا والآخرة شده است.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي.

امام علیؑ فرمود:

عدم توانایی بر گناه، نوعی عصمت است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها چیزی که در این جا در کتاب مصادر نقل می کند این است که می گوید: این کلام حکیمانه به صورت متفاوتی در غررالحکم آمده است: «إِنَّ مِنَ النَّعْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي» و این تفاوت نشان می دهد که آمدی آن را از منبع دیگری اخذ کرده است. سپس به حدیث مشابهی (از پیغمبر اکرم ﷺ) اشاره می کند و آن چنین است: «إِنَّ مِنَ الْعِصْمَةِ أَنْ لَا تَجِدَ» و می افزاید: جای تعجب نیست، زیرا امیرمؤمنان علیؑ مفهوم گفتار حکیمانه خود را از معلمش رسول خدا ﷺ اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۰).

شرح و تفسیر

نعمت عدم توانایی بر گناه

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که از جهاتی قابل دقت است، می‌فرماید: «عدم توانایی بر گناه، نوعی عصمت است»؛ (مِنْ الْعِصْمَةِ تَعَدُّرُ الْمَعَاصِي).

می‌دانیم عصمت معنای عامی دارد که به معنای محفوظ ماندن، به‌ویژه محفوظ ماندن از گناه است. گاه این حالت در حد کمال دیده می‌شود که مقام والای انبیا و امامان علیهم‌السلام است. آن‌ها ملکه‌ای نفسانی دارند که از هر گناه و خطا آنان را باز می‌دارد و همین مقام سبب اعتماد همه مردم به آن‌ها می‌شود که گفتار و رفتارشان حجت و سرمشق برای همگان باشد.

مرحله پایین‌تری از آن، ملکه عدالت است که بازدارنده از معاصی کبیره و اصرار بر صغیره است؛ ولی چنان نیست که در برابر همه چیز مقاومت کند. درست مانند سدی است که در برابر سیلاب بسته‌اند که اگر سیلاب شدید و قوی باشد ممکن است سد را بشکند و با خود ببرد. افراد عادل نیز ممکن است گاه در برابر عوامل نیرومند گناه زانو بزنند و سپس پشیمان شوند و رو به درگاه خدا آورند و توبه کنند و سد عصمت عدالت در آن‌ها بار دیگر تجدید شود.

نوع سومی از عصمت است که انسان به سبب فراهم نبودن وسایل و اسباب گناه از آن دور می‌ماند. یا قدرت بر گناه ندارد؛ مانند نابینا که نمی‌تواند نگاه

هوس آلود به نامحرم داشته باشد و یا قدرت جسمانی دارد اما وسایل گناه فراهم نیست؛ مثل این که شرابی نیست تا بنوشد؛ هر چند مایل به آن باشد و یا حکومت اسلامی او را از گناه بازمی دارد هر چند او مایل به گناه باشد.

این گونه عصمت افتخار نیست و ثوابی در برابر ترک گناه به چنین شخصی داده نمی شود؛ ولی فایده اش این است که از عذاب الهی دور می ماند و بسا لطف خدا شامل افرادی شود و گناه کردن را بر آن ها متعذر کند تا از کیفر گناه دور بمانند.

البته گناه ادامه تعذر سبب می شود که انسان به ترک گناه عادت کند آن گونه که اگر اسباب آن هم فراهم شود به سراغ آن نمی رود. این نوعی امداد الهی در زمینه عصمت است.

پیام این گفتار امام علیه السلام آن است که افرادی که نمی توانند خود را در محیط گناه آلود نگه دارند سعی کنند از آن محیط دور بمانند تا گناه برای آن ها متعذر شود و البته ثواب ترک گناه را به نوعی خواهند داشت.

عدم حضور در مجلس معصیت و لزوم هجرت از مناطقی که انسان را به هر حال آلوده گناه می کند ناظر به همین معناست. حتی اگر درست بیندیشیم یکی از آثار و برکات هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، یا از مکه به حبشه نیز همین بود که از محیط شرک که آن ها را مجبور به گناه می کرد دور بمانند و خدا را آزادانه بندگی و عبادت کنند.

قرآن مجید در سوره «نساء»، آیه ۹۷ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن ها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده بودند، به آن ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف

کفار جای داشتید؟!)) گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم». آن‌ها - فرشتگان - گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آن‌ها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند».

قابل توجه است که در غررالحکم (همان‌گونه که در مصادر ذکر شد) این کلام شریف به این صورت نقل شده است: (إِنَّ مِنَ النِّعْمَةِ تَعَذُّرُ الْمُعَاصِي) و این واقعاً نعمتی الهی است که انسان باید شکر آن را بگزارد همان‌گونه که سعدی می‌گوید:

چگونه شکر این نعمت گزارم که زور مردم‌آزاری ندارم
حافظ نیز می‌گوید:

من از بازوی خود دارم بسی شکر که زور مردم‌آزاری ندارم
یکی از شعرای معاصر، کلام امام علیه السلام را به این صورت ترجمه کرده و می‌گوید:

گر دسترست نیست به کاری که خطاست

این نیز نشانه‌ای ز الطاف خداست

گر عاجزی از این‌که گناهی بکنی

کن شکر که این عجز هم از نعمت‌هاست

ابن ابی‌الحدید حدیث دیگری در این زمینه مشابه آن نقل کرده است: «إِنَّ مِنَ الْعِصْمَةِ أَنْ لَا تَجِدَ؛ نوعی از عصمت این است که وسایل گناه را در اختیار نداشته باشی».

پیام دیگری که این گفتار حکیمانه دارد این است که حاکمان جامعه برای دور ماندن مردم از گناه، کاری کنند که اسباب معصیت از میان آن‌ها برچیده شود و به اصطلاح روز، از طریق اقداماتی تأمینی و تربیتی، جامعه را از گناه دور دارند.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقَطِرُهُ السُّوَالُ، فَاَنْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقَطِرُهُ.

امام علیؑ فرمود:

آبرویت جامد است و تقاضا آن را آب کرده، فرو می ریزد.

ببین آن را نزد چه کسی فرو می ریزی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر درباره این کلام حکمت‌آمیز بر آن دست یافته ربیع الابرار زمخشری است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۰).

شرح و تفسیر

تا می توانی از کسی تقاضا مکن

امام علیه السلام درباره تقاضا نزد اشخاص مختلف نکته جالبی را بیان می کند و می فرماید: «آبرویت جامد است و تقاضا آن را آب کرده و فرو می ریزد. بین آن را نزد که فرو می ریزی»؛ (مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يَقْطِرُهُ السُّؤَالُ، فَأَنْظُرُ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ). «مَاءٌ وَجْهٌ» که ترجمه تحت اللفظی آن «آبرو» است دقیقاً در فارسی و عربی معنای یکسان دارد. آبرو عبارت از احترام و شخصیت انسان است؛ شخص آبرومند کسی است که در جامعه محترم باشد و به دیده احترام به او بنگرند، برای سخنش اهمیت قائل باشند و در مشکلات به سراغ او بروند.

چرا این ویژگی نامش آبرو است؟ شاید - همان گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه اشاره کرده اند - دلیلش این باشد که انسان هنگامی که از کسی تقاضایی می کند، یا حادثه نامطلوبی اتفاق می افتد از شرم و حیا چهره او برافروخته شده و عرق بر صورتش جاری می شود، به اندازه ای که گاه از صورت می چکد. این در واقع آب صورت است که به تناسب واژه «آبرو» یا «ماء الوجه» بر آن اطلاق شده است.

به هر روی، امام علیه السلام می فرماید: آب صورت تو در حال عادی جامد است. هنگامی که از دیگری تقاضا می کنی مایع شده و فرو می ریزد. بنگر نزد چه کسی آن را فرو می ریزی.

اشاره به این که انسان تا می تواند نباید از کسی تقاضایی کند و آبروی خود را در آن راه بریزد؛ اما اگر روزی ناچار شد، باید کسی را برای تقاضا کردن برگزیند که شایسته آن باشد و لااقل آبروی خود را نزد انسان باشخصیتی فرو ریخته باشد.

در حدیثی می خوانیم که «حارث همدانی» (از یاران خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام) می گوید: شبی نزد آن حضرت به گفت و گو نشسته بودم. عرض کردم: حاجتی دارم. امام علیه السلام فرمود: مرا شایسته دانستی که حاجت خود را از من بخواهی؟ عرض کردم: آری. فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد. سپس برخاست و چراغ را خاموش کرد و نشست. بعد فرمود: چراغ را برای این خاموش کردم که ذلت عرض حاجت را در صورت تو نبینم. اکنون بگو چه می خواهی، زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: حوائج مردم امانت الهی در سینه بندگان است. کسی که آن را بپوشاند عبادتی برای او محسوب می شود و کسی که آن را افشا کند لازم است برای انجام آن حاجت تلاش کند.^۱

در این زمینه، احادیث فراوانی در منابع مختلف اسلامی آمده است:

از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدًا أَحَدًا وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُعْطَى مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَا رَدَّ أَحَدًا أَحَدًا؛ اگر تقاضاکننده می دانست تقاضا کردن چه عیوبی دارد هیچ کس از دیگری تقاضایی نمی کرد و اگر شخص بخواهد می دانست چه فضیلتی در عطیه است هیچ کس دیگری را محروم نمی ساخت».^۲

نقطه مقابل سؤال، «تعفف» است که قرآن مجید جمعی از فقرا و نیازمندان را برای داشتن آن ستوده، می فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۴، ح ۴.

۲. همان، ص ۲۰، ح ۲.

لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ
لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ؛ (انفاقِ شما،
مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند؛
(و توجه به آیین خدا، آن‌ها را از وطن‌های خویش آواره ساخته؛ و شرکت در
میدان جهاد، به آن‌ها اجازه نمی‌دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب
و تجارتی بزنند؛) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند؛) و از
شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از
چهره‌هایشان می‌شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند. (این
است مشخصات آن‌ها!) و هرچیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن
آگاه است.^۱ یعنی با این‌که آثار فقر به هر حال در چهره آن‌ها نمایان است؛ اما
حاضر نیستند از کسی سؤال و تقاضایی کنند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که خطاب به اباذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ
إِيَّاكَ وَالسُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ای
اباذر! از سؤال و درخواست بپرهیز که ذلت حاضر و فقری است که آن را با
شتاب به سوی خود می‌آوری (به علاوه) حسابی طولانی در روز قیامت دارد.^۲
از این حدیث شریف نبوی استفاده می‌شود که شخص سائل اگر نیاز شدید
نداشته باشد در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که شخصی خدمت آن
حضرت رسید و تقاضایی کرد امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِي غُرْمٍ
فَادِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ أَوْ حَمَالَةٍ مُقَطَّعَةٍ فَقَالَ السَّائِلُ: مَا جِئْتُ إِلَّا فِي إِحْدَاهُنَّ فَأَمَرَ لَهُ
بِمِائَةِ دِينَارٍ؛ سؤال و تقاضا شایسته نیست مگر در بدهکاری سنگین یا فقر

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۵، ح ۵۷۶۲.

ناتوان‌کننده یا دیه ثابت و مسلم. سائل عرض کرد: من به دلیل یکی از این سه چیز خدمت شما رسیده‌ام. امام علیه السلام امر فرمود یکصد دینار به او دادند. (هر دینار یک مثقال طلا بود).^۱

نیز به همین دلیل در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَمَنْ فَتَحَ عَلَيَّ نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الْفَقْرِ لَا يُسُدُّ أَدْنَاهَا شَيْءٌ؛ کسی که بر خود دری از سؤال و تقاضا بگشاید خداوند هفتاد در از فقر به سوی او می‌گشاید که چیزی کمترین این درها را نمی‌بندد».^۲

از این احادیث و احادیث دیگر و کلام حکیمانه بالا که همه به این مضمون وارد شده استفاده می‌شود که افراد باایمان حتی الامکان و تا زمانی که به شدت گرفتار نشده‌اند از کسی چیزی تقاضا نکنند و مناعت طبع و تعفف را نگاه دارند. این سخن را با حدیثی که در کتاب شریف کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده پایان می‌دهیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: گروهی از انصار خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و به آن حضرت سلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها جواب گفت. عرض کردند: ای رسول خدا! ما را حاجتی است. فرمود: حاجتتان را بیان کنید. عرض کردند: حاجت بسیار بزرگی است. فرمود: بگوئید چیست؟ عرض کردند: بهشت را برای ما تضمین کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سر به زیر انداخت و با عصای کوچکی که در دست داشت به زمین اشاره کرد. سپس سر بلند کرد و فرمود: «أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئاً؛ من این کار را انجام می‌دهم به این شرط که هرگز از کسی چیزی تقاضا نکنید. بعد از این ماجرا آن‌ها به قدری به این شرط وفادار بودند که اگر در سفری سوار بر مرکب بودند و تازیانه یکی از آن‌ها می‌افتاد به شخص پیاده‌ای نمی‌گفت این تازیانه را به من بده، چراکه آن هم نوعی

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۸.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۱۵، ح ۲۰.

تقاضا بود؛ خودش پیاده می‌شد و تازیانه را برمی‌داشت و زمانی که بر سر سفره‌ای نشسته بودند هرگاه یکی از حاضران به ظرف آب از دیگری نزدیک‌تر بود به او نمی‌گفت ظرف آب را به من بده. خودش برمی‌خاست و از ظرف آب می‌نوشید.^۱

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

الثَّنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ
عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ.

امام علیؑ فرمود:

مدح و ستایش بیش از حد استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، عجز
و در ماندگی و یا حسد است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؒ در مصادر می‌گوید: راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الادباء آن را از امیرمؤمنان علیؑ با تفاوتی نقل کرده و این تفاوت نشان می‌دهد این کلام شریف را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱).
اضافه می‌کنیم: در بعضی از کتب، این جمله را از مأمون، خلیفه عباسی نقل کرده‌اند و واضح است که او آن را از امیرمؤمنان علیؑ گرفته است.

شرح و تفسیر

حدّ مدح و ستایش

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به مطلب مهمی دربارهٔ افراط و تفریط در ستایش افراد اشاره کرده، می‌فرماید: «مدح و ستایش بیش از حدّ استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، عجز و درماندگی و یا حسد است»؛ (الثَّنَاءُ بِأَكْثَرٍ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ).

شک نیست که مدح و ستایش در حد اعتدال، کاری است بسیار پسندیده، زیرا از یک سو سبب تشویق شخصی می‌شود که کاری در خور ستایش انجام داده و یا فضیلتی از نظر اوصاف انسانی دارد، و احساس می‌کند که افراد، قدردان کارها و صفات او هستند و همین امر او را در ادامهٔ راه دلگرم می‌سازد، به گونه‌ای که مشکلات را به راحتی تحمل می‌کند.

از سوی دیگر هنگامی که دیگران ببینند افراد نیکوکار و یا کسانی که موصوف به صفات انسانی هستند مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرند، آن‌ها نیز تشویق می‌شوند و همین امر سبب گسترش کارهای نیک و صفات نیک در جامعه می‌شود.

به همین دلیل در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما برنامه‌هایی برای بزرگداشت افراد و دادن جوایز به آن‌ها در حضور جمعی از شخصیت‌ها برپا می‌شود و بهترین‌ها را ستایش و تشویق می‌کنند تا درسی برای همگان باشد

و نشانه‌ای از حق‌شناسی و قدردانی از سوی مدیران جامعه تلقی شود. ولی این کار نیک و پرفایده هرگاه دست‌خوش افراط و تفریط گردد تبدیل به ضد خواهد شد و آثار بد فراوانی خواهد داشت و اگر از حد بگذرد شکل تملق و چاپلوسی به خود می‌گیرد که از زشت‌ترین کارهاست؛ کاری است آمیخته با دروغ و اظهار ذلت، کاری است که چه بسا سبب گمراهی افرادی خواهد شد که مورد ستایش واقع می‌شوند و آن‌ها در آغاز ممکن است آن اغراق‌گویی‌ها را باطل بدانند ولی کم‌کم آن را صحیح پندارند و گمراه شوند و این‌گونه افراد اگر از مدیران و رؤسای جامعه باشند آثار سوء این حالت به مردم هم سرایت می‌کند و آن‌ها نیز زیان می‌بینند و به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: مدح و ستایش بیش از استحقاق، تملق است (و تمام زیان‌های آن را دربر دارد).

ولی اگر مدح و ثنا کمتر از استحقاق باشد؛ یعنی گوینده نخواهد یا نتواند حق آن را به جای آورد و یا کار مهمی را که از طرف سرزده کم‌ارزش بشمرد و صفات فضیلت او را کم‌اهمیت معرفی کند، از یکی از این دو چیز ممکن است سرچشمه بگیرد که یکی مربوط به گوینده از نظر ذاتی است و دیگری در ارتباطش با طرف مقابل: از نظر ذاتی آن است که در بیان ارزش خدمات و صفات اشخاص ناتوان باشد و نتواند حق مطلب را ادا کند و در صورت دوم مانعی جلوی او را می‌گیرد که حق مطلب را ادا کند و آن ممکن است غالباً حسد و گناه کینه و عداوت و زمانی حفظ منافع مادی باشد و از همین رو امام علیه السلام می‌فرماید: (مدح و ستایش کمتر از استحقاق، ناشی از عجز و درماندگی و یا حسد است). قرآن مجید بارها مؤمنان و مجاهدان و افرادی را که کارهای مهمی انجام داده‌اند ستایش می‌کند.

در مورد فداکاری امیرمؤمنان علی علیه السلام در «لیلة المیت» می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ بعضی از مردم

(با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله) جان خود را برای خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند به بندگان مهربان است.^۱

در سوره «دهر»، هجده آیه درباره فداکاری امیرمؤمنان علیه السلام و همسرش زهرای مرضیه و فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام که سه روز روزه گرفتند و طعام افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند بیان داشته و کار آنها را بسیار ستوده و وعده انواع نعمت های بهشتی را به آنها داده است.

در آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» خاتم بخش امیرمؤمنان علیه السلام را در حال نماز ستوده است.^۲

درباره یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نمونه های فراوانی هست؛ از جمله «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست، از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود.^۳

از این قبیل آیات در قرآن فراوان دیده می شود که همه آنها درسی است برای ما که باید کارهای نیک نیکوکاران و صفات برجسته آنها را در برابر آنها و در مقابل مردم ستود تا هم آنها تشویق شوند و هم سایر مردم درس بگیرند. ولی این حکم، استثنایی هم دارد و آن جایی است که اگر کسی را پیش روی او مدح و ثنا بگوییم مغرور می شود و همان غرور، او را طلبکار از مردم و گاهی

۱. بقره، آیه ۲۰۷.

۲. مائده، آیه ۵۵.

۳. فتح، آیه ۱۸.

طلبکار از خدا می سازد و گاه سبب در جازدن یا عقب گرد او می شود.
 از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «إِذَا مَدَّحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ
 فَكَأَنَّما أَمْرَتْ عَلَى حَلْقِهِ الْمَوْسَى؛ هنگامی که برادرت را پیش روی او مدح و ثنا
 بگویی مانند این است که تیغ بر گلویش کشیده باشی»^۱.

* * *

۱. میزان الحکمة، باب مدح؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام علیؑ فرمود:

شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه بار دیگر در نهج البلاغه (با تفاوت مختصری) در حکمت شماره ۴۷۷ آمده و به گفته مرحوم خطیب در مصادر، زمخشری آن را در کتاب ربیع الابرار در باب (الخطایا والذنوب) به این صورت آورده است: «أَعْظَمُ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ» و این تفاوت دلیل بر تفاوت در منبع است. ابن قاسم در روض الاخیر آن را با اضافه «جُحُودُ الذَّنْبِ ذَنْبَانِ» نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۱).

شرح و تفسیر

شدیدترین گناه

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در ارتباط با گناهان اشاره کرده می‌فرماید: «شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا أَسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ).

دلیل آن روشن است. کسی که گناهی را کوچک می‌شمرد به آسانی به آن گرفتار می‌شود و گاه آن را آنقدر تکرار می‌کند که به صورت ملکه او درمی‌آید و غرق در آن می‌شود و سرانجام به عذاب الهی در دنیا و آخرت گرفتار خواهد شد.

اضافه بر این، از یک نظر هیچ گناهی کوچک نیست، زیرا گناهکار فرمان خدا را می‌شکند و عصیان پروردگار هرچه باشد بزرگ و مهم است. به عکس هرگاه انسان برای گناهی اهمیت قائل باشد از آن فاصله می‌گیرد و خود را حفظ می‌کند و کمتر آلوده آن می‌شود؛ یعنی ابهت گناه، سدی در برابر آلودگی به آن است.

این درست به آن می‌ماند که انسان بگوید: «فلان دشمن من حقیر است، من اعتنایی به او ندارم، من باید از فلان دشمن دیگر خود را حفظ کنم» و چه بسا این تصور سبب می‌شود که آن دشمن حقیر، ضربه کاری به او وارد کند در حالی که هیچ‌گونه آمادگی برای دفاع در مقابل او ندارد؛ ولی هرگاه در برابر دشمنی قرار

گیرد که از نظر او خطرناک است کاملاً آماده دفاع می شود. کوتاه سخن این که انسان ضربه را از جایی می خورد که به آن اهمیت نمی دهد. کلینی (علیه السلام) در کتاب شریف کافی در باب «استصغار الذنب؛ کوچک شمردن گناه» حدیث جالبی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که: «اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّهَا لَا تُعْفَرُ قُلْتُمْ وَمَا الْمُحَقَّرَاتُ قَالَ الرَّجُلُ يَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَقُولُ طُوبَى لِي لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي غَيْرُ ذَلِكَ؛ از گناهان کوچک بپرهیزید، چرا که بخشوده نمی شود. راوی سؤال می کند: منظورتان از گناهان کوچک چیست؟ فرمود: گناهی است که انسان مرتکب می شود و می گوید: خوشا به حال من اگر فقط گناه من همین باشد»^۱. در واقع چنین کسی فرمان الهی را حقیر شمرد و نسبت به آن اهانت کرده است.

در همان باب از کتاب کافی حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَزَلَ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ اتُّنُوا بِحَطَبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ قَالَ فُلْيَاتُ كُلِّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ إِيَّاكُمْ وَالْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِبًا أَوْ لَا وَإِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَأَثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفری در سرزمین خشک و بی آب و علفی فرود آمد و به یارانش فرمود: مقداری هیزم بیاورید. (تا آتش برای رفع نیاز روشن کنیم) عرضه داشتند: ای رسول خدا! این جا زمین بی آب و علفی است، هیزمی ندارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرکدام از شما به هر اندازه که می توانید بیاورید. (آن ها در بیابان پنخش شدند و) هرکدام چیزی با خود آورد و آن ها را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی هم ریختند. (و از فزونی آن تعجب کردند). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: گناهان

این گونه جمع می‌شوند. از گناهان کوچک بپرهیزید، زیرا هر گناهی بازخواست کننده‌ای دارد. آگاه باشید بازخواست کننده گناهان آن‌ها را می‌نویسد و آثار آنان را حفظ می‌کند و (خداوند در قرآن می‌فرماید): هر چیزی را در امام مبین (لوح محفوظ) شمارش کرده‌ایم.^۱

بعید نیست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آتشی در آن هیزم‌ها افکنده باشد و هنگامی که آتش از آن زبانه کشیده این سخن را فرموده باشد. اشاره به این که آتش‌های عظیم قیامت از درون این گناهان کوچک برمی‌خیزد.

در حدیث دیگری که مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب امالی آورده است می‌خوانیم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ؛ ای اباذر! نگاه به کوچکی گناه مکن؛ بلکه نگاه به عظمت خدایی کن که او را عصیان می‌کنی».^۲

در حدیث دیگری از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که فرمود: «لَا تَسْتَكْبِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ وَلَا تَسْتَفْلُوا قَلِيلَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ قَلِيلَ الذُّنُوبِ يَجْتَمِعُ حَتَّى يَكُونَ كَثِيرًا وَخَافُوا اللَّهَ فِي السَّرِّ حَتَّى تُغْطُوا مِنْ أَنْفُسِكُمُ النَّصْفَ؛ کار خیر را، هر چند زیاد انجام دهید بزرگ نشمرید (که شما را از ادامه راه بازمی‌دارد) و گناهان کم را اندک ندانید، زیرا گناهان کم جمع می‌شود و تبدیل به بسیار خواهد شد و از خدا در پنهانی نیز بترسید تا انصاف را بتوانید از ناحیه خود رعایت کنید».^۳

این حدیث می‌تواند اشاره به نکته دیگری در باب کوچک یا کم شمردن گناه باشد که اگر انسان گناه را کم و یا کوچک بشمرد از تکرار آن بیم ندارد و زمانی متوجه می‌شود که به گناهان کبیره و بسیاری تبدیل شده است، بنابراین کوچک شمردن گناه به هر حسابی که باشد گناهی دیگر است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۳.

۲. امالی طوسی، ص ۵۲۸.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۲.

افزون بر این‌ها کوچک و بزر بودن گناه دقیقاً روشن نیست؛ چه بسا ما گناهی را کوچک بشمریم و در پیشگاه خداوند بزر باشد و مایه خشم و غضب او گردد، همان‌گونه که در حدیث پرمعنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «إِنَّ اللَّهَ كَتَمَ ثَلَاثَةً فِي ثَلَاثَةٍ كَتَمَ رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ وَكَتَمَ سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ وَكَتَمَ وَلِيَّهُ فِي خَلْقِهِ فَلَا يَسْتَخْفِنُ أَحَدُكُمْ شَيْئاً مِنَ الطَّاعَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّهَا رَضِيَ اللَّهُ وَلَا يَسْتَقِلُّنَّ أَحَدُكُمْ شَيْئاً مِنَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّهَا سَخَطُ اللَّهُ وَلَا يَزْرِينُ أَحَدُكُمْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيُّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ؛ خدا سه چیز را در سه چیز مخفی داشت: رضای خود را در طاعتش و خشم خود را در معصیتش و ولیش را در میان خلق، بنابراین هیچ‌یک از شما چیزی از طاعات را کوچک نشمرد، چراکه نمی‌داند شاید در آن رضای خدا باشد و هیچ‌یک از شما چیزی از معاصی را کم نشمرد، زیرا نمی‌داند شاید خشم و غضب پروردگار در آن باشد و به هیچ‌کس از خلق خدا عیب‌جویی و اهانت نکنید، چراکه نمی‌دانید کدام یک از آن‌ها از اولیاء الله هستند»^۱.

* * *

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

بخش اول:

مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ، وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ، وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ، وَمَنْ أَقْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ، وَمَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ.

امام علیؑ فرمود:

هرکس به عیب خود بنگرد از عیب‌جویی دیگران بازمی‌ماند و هرکس به آنچه خدا به او روزی داده راضی شود بر آنچه از دست داده اندوهناک نمی‌گردد، و آن‌کس که تیغ ستم برکشد (سرانجام) خودش با آن کشته می‌شود و کسی که (بی‌مقدمه) به سراغ کارهای سخت رود هلاک می‌شود و هرکس خود را در گرداب‌های خطرناک بیفکند غرق می‌شود و آن‌کس که در موارد سوء ظن وارد شود متهم می‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب معتقد است که سید رضی رضی الله عنه این جمله‌ها را که همچون لؤلؤهای درخشنده‌ای است از وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام برگزیده است و می‌دانیم که این وصیت پیش از نهج‌البلاغه در کتاب تحف العقول آمده است. «نویری» نیز در نهج‌الارباب آن را به صورتی متفاوت با

→ روایت مرحوم شریف رضی ذکر کرده و قاضی قضاعی بخشی از آن را در دستور معالم الحکم آورده و «میدانی» در مجمع الامثال نیز قسمتی از آن را ذکر کرده است. اضافه بر این، بخشی از آن در خطبه امیرمؤمنان علیه السلام معروف به خطبه وسیله که در کتب دانشمندان قبل از سید رضی آمده است دیده می‌شود و ابن قاسم در روض الاخیار نیز بخشی از آن را به صورت متفاوت ذکر کرده است. (از مجموع این نقل‌ها روشن می‌شود که این گفتارهای حکیمانه در منابع فراوان دیگری پیش از سید رضی بوده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۲).

شرح و تفسیر

یازده نکته مهم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه که مجموعه‌ای است از اندرزهای بسیار سودمند و سرنوشت‌ساز، به یازده نکته مهم اشاره می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «هرکس به عیب خود نگاه کند از عیب‌جویی دیگران باز می‌ماند»؛ (مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ أَشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ).

بی‌شک انسان بی‌عیب غیر از معصومان علیهم السلام وجود ندارد. بعضی عیوب کمتری دارند و بعضی بیشتر، بنابراین عقل و درایت ایجاب می‌کند انسان به جای این‌که به عیب دیگران پردازد به اصلاح عیب خویش پردازد. اصولاً کسی که به اصلاح عیب خویش می‌پردازد مجالی برای عیب‌جویی دیگران نمی‌بیند و اگر مجالی هم داشته باشد شرم می‌کند و به خود می‌گوید: من با داشتن این عیوب چگونه به عیب‌جویی دیگران پردازم.

البته منظور حضرت ترک عیب‌جویی است و گرنه بیان کردن عیب دیگران به عنوان امر به معروف و نهی از منکر و برای اصلاح آن صفات و آن هم به گونه‌ای که به احترام و شخصیت آنان برنخورد نه تنها عیب نیست، بلکه کاری است بسیار پسندیده و در بسیاری از موارد، واجب.

در خطبه ۱۷۶ نیز امام علیه السلام تعبیر جالب دیگری در این زمینه دارد و می‌فرماید: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ؛ خوشا به حال کسی که اشتغالش به

عیوب خود، او را از اشتغال به عیوب مردم بازدارد». امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: «أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ كَانَ بِعَيْبِهِ بَصِيرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيرًا؛ عاقل‌ترین مردم کسی است که بینای عیب خود باشد و کور از عیب دیگران».^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ وَرَجُلٌ لَمْ يَقْدَمْ رَجُلًا وَلَمْ يُوَخِّزْ رَجُلًا أُخْرَى حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رَضِيَ أَوْ سَخَطُ وَرَجُلٌ لَمْ يَعْبُ أَخَاهُ بِعَيْبِ حَتَّى يَنْفِي ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا بَدَّلَهُ عَيْبٌ آخَرٌ وَكَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ؛ گروهی در سایه عرش خدا در روز قیامت هستند در آن روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسانی که عدالت را در مورد حقوق خود با دیگران رعایت می‌کنند و کسانی که گامی جلو و گامی به عقب نمی‌گذارند مگر این که بدانند رضای خدا در آن است یا خشم او و کسانی که هیچ عیب را بر برادر خود نگیرند مگر این که نخست آن عیب را از خود دور سازند (اگر این کارها را کند هرگز به عیوب دیگران نمی‌پردازد) زیرا انسان هیچ عیبی را برطرف نمی‌سازد مگر این که عیب دیگری از خودش برای او ظاهر می‌شود و این کار او را از پرداختن به عیوب دیگران باز می‌دارد».^۲

در دومین جمله می‌فرماید: «کسی که به آنچه خدا به او روزی داده راضی و قانع شود، بر آنچه از دست داده اندوهناک نخواهد شد»؛ (وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ).

بسیارند کسانی که پیوسته به دلیل از دست دادن اموال یا مقامات خود، گرفتار غم و اندوهند و با این که زندگی نسبتاً مطلوبی دارند غم و اندوه همچون طوفانی

۱. غررالحکم، ص ۵۲، ح ۳۸۹، طبق نقل میزان الحکمة.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۶، ح ۲.

زندگی آن‌ها را مشوش می‌سازد، در حالی که اگر قناعت پیشه می‌کردند و به آنچه خدا به آن‌ها داده بود راضی می‌شدند، غم و اندوه از صفحه دل آن‌ها برچیده می‌شد و زندگی خوب و آرامی داشتند.

اضافه بر این انسان باید بداند بسیاری از اموری که از دست می‌رود هیچ‌گاه مقدر نبوده است که نصیب وی شود، پس چرا برای آنچه برای انسان مقدر نیست غمگین گردد.

در سومین نکته می‌فرماید: «آن‌کس که تیغ ستم برکشد (سرانجام) با همان تیغ کشته می‌شود»؛ (وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ).

گرچه این موضوع مانند بسیاری دیگر از پیامدهای ردائل اخلاقی جنبه کلی و عمومی و دائمی ندارد؛ ولی در طول تاریخ بسیار دیده شده که ظالمان با همان روش که دیگران را می‌کشتند کشته شده‌اند.

در حالات «ابومسلم» آمده است که «ابوسلمه»^۱ را غافلگیرانه کشت و ششصد هزار نفر را نیز به‌طور غافلگیرانه و ناجوانمردانه و توأم با شکنجه به قتل رسانید. هنگامی که منصور دوانیقی خواست او را به قتل برساند این دو شعر را برای او خواند.

زَعَمْتَ أَنَّ الدِّينَ لَا يَنْقُضِي فَاسْتَوْفِ بِالْكَيْلِ أَبَا مُجْرِمٍ
اشْرَبْتُ بِكَأْسِ كُنْتُ تَسْقِي بِهَا امْرُؤًا فِي الْحَلْقِ مِنَ الْعَلَقَمِ

گمان کردی که دین ادا نمی‌شود. ای ابومجرم! با همان پیمان‌های که به دیگران می‌دادی دریافت دار!

از همان جامی بنوش که با آن تلخ‌ترین نوشابه را به دیگران می‌دادی.^۲

۱. او یکی از وزرای بنی‌العباس و مرد ادیب و سیاستمداری بود، هرچند به حکومت عباسیان خدمت می‌کرد. در تاریخ آمده است که شبی از نزد منصور سفاک تک و تنها خارج شد. ناگهان گروهی از اصحاب ابومسلم بر سر او ریختند و او را کشتند. (الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۹۳).

۲. مروج الذهب مسعودی مطابق نقل شرح نهج‌البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۸۲).

در همان کتاب آمده است: هنگامی که متوکل عباسی بر محمد بن عبدالملک زیات خشمگین شد - و آن چند ماه پس از خلافت متوکل بود - تمام اموال او و آنچه را در اختیار داشت گرفت؛ اموالی که زیات در ایام وزارتش در دوران معتصم و الواثق بالله از افراد به زور گرفته بود و تنوری از آهن ساخته بود و درون آن میخ‌هایی کار گذاشته بود؛ میخ‌هایی تیز همچون سوزن و به این وسیله مخالفان خود را شکنجه می‌کرد و می‌کشت. متوکل دستور داد خودش را در همان تنور بیندازند. او در آن جا دو شعر (عبرت‌انگیز) برای متوکل نوشت:

هِيَ السَّبِيلُ فَمِنْ يَوْمٍ إِلَى يَوْمٍ كَأَنَّهُ مَا تَرَيْكَ الْعَيْنُ فِي النَّوْمِ
لَا تَجْزِعَنَّ رُوَيْدًا إِنَّهَا دَوْلٌ دُنْيَا تُنْقَلُ مِنْ قَوْمٍ إِلَى قَوْمٍ

این راهی است که هر روز رونده‌ای دارد و شبیه چیزی است که انسان در خواب می‌بیند.

بی‌تابی نکن، آرام باش این‌ها حکومت‌هایی است دنیوی که از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود.

هنگامی که فردای آن روز این نامه به دست متوکل رسید (کمی متنبه شد و) دستور داد او را از آن تنور خارج کنند. وقتی به سراغ او آمدند مرده بود و حبس او در آن تنور چهل روز به طول انجامید. امثال این‌گونه داستان‌ها در طول تاریخ بسیار است.

این سخن را با حدیثی کوتاه و پرمعنا از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در تحف‌العقول آمده است پایان می‌دهیم که به فرزندش امام حسین علیه السلام ضمن نصایح فراوانی فرمود: «وَمَنْ حَفَرَ بَشْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا؛ کسی که چاهی برای دیگران حفر کند سرانجام خودش در آن چاه خواهد افتاد»^۱.

در چهارمین نکته می‌فرماید: «کسی که (بی‌مقدمه) به سراغ کارهای سخت

۱. تحف‌العقول، ص ۸۸.

و سنگین برود هلاک می شود؛ (وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ).

«کابد» از ماده «مکابدة» به معنی درگیر شدن سخت با کاری است و «عَطِبَ» از ماده «عَطِبَ» بر وزن «نسب» به معنای هلاکت است. این گفتار حکیمانه دو تفسیر دارد: نخست این که انسان هنگامی که می خواهد به سراغ کارهای مهم و سخت برود باید پیش بینی های لازم و مقدمات کار را از هر نظر فراهم کند. در غیر این صورت گرفتار می شود و به هلاکت می رسد.

تفسیر دیگر این که انسان چون به سراغ کاری می رود در صورتی که با مشکلات سخت یا بن بست ها روبرو شد نباید اصرار ورزد و لجوجانه ادامه دهد که مایه هلاکت اوست.

بنابراین نه بدون مقدمه باید به سراغ کارهای مهم رفت و نه لجوجانه در انجام کارهای سخت اصرار داشت که هر دو مایه از بین رفتن نیروها و قوای انسان و هلاکت است.

البته هلاکت در این جا ممکن است به معنای مرگ یا کنایه از ناتوانی شدید و از دست دادن نیروها باشد.

سپس امام علیه السلام به نکته پنجم که از جهاتی شباهت با نکته چهارم دارد، هر چند با آن متفاوت است، اشاره کرده می فرماید: «هرکس خود را در گرداب های خطرناک بیفکند، غرق می شود؛ (وَمَنْ أَقْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ).

اشاره به این که کسی که بی مطالعه خودش را در امور خطرناک بیندازد، سرانجام غرق خواهد شد. البته شجاعت صفت بسیار پسندیده ای است؛ ولی تهوّر صفت زشت و ناپسندی است، چراکه شجاعت را در غیر مورد، صرف کرده است و این به کار کوهنوردانی شبیه است که از نقاط خطرناک به سوی قله پیش می روند، این کار عاقلانه نیست، باید راه های مطمئن تر را پیدا کرد و از آن طریق به قله صعود نمود.

یا مثلاً هنگام زمستان به کسی می‌گویند مسیری که می‌روی خطر سقوط بهمن در آن است و او می‌گوید من شجاعت می‌کنم و پیش می‌روم، و یا از نقاطی که احتمال وجود میدان مین باشد بی‌مطالعه عبور می‌کند.

در مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز همین معنا متصور است که انسان دست به کارهای خطرناک بزند و فکر عاقبت آن را نکند. عاقل کسی است که با تدبیر و شجاعت کارها را دنبال کند.

در فقه اسلامی نیز طبق حدیث معروف: «نَهَى النَّبِيُّ عَنِ الْغَرَرِ (یا) نَهَى النَّبِيُّ عَنِ بَيْعِ الْغَرَرِ» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از انجام کارهای مجهول و خطرناک و معاملاتی که این‌گونه باشد نهی کرده است. بسیاری کسانانی که در معاملاتی که یا ثمن مجهول است یا مثنی و یا شرایط مبهم یا وضع بازار تیره و تار است وارد می‌شوند و تمام سرمایه خود را از کف داده، به فقر مبتلا می‌گردند.

شاعر عرب می‌گوید:

مَنْ حَارَبَ الْأَيَّامَ أَصْبَحَ رُمْحُهُ قَصِداً وَأَصْبَحَ سَيْفُهُ مَفْلُولاً

کسی که به جنگ حوادث روز، بی‌مطالعه برود نیزه‌اش می‌شکند و شمشیر او کند می‌شود.

حضرت در ششمین توصیه می‌فرماید: «هرکس در موارد سوء ظن گام بگذارد سرانجام متهم خواهد شد»؛ (وَمَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتَّهَمَ).

گفتار حکیمانه امام علیه السلام در این جا اشاره به همان چیزی است که به صورت ضرب‌المثل در میان مردم درآمده است: «اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ؛ از جاهایی که تهمت خیز است بپرهیزید».

بی‌شک انسان هر قدر پاک و منزّه باشد نباید در جاهایی که تهمت خیز است گام بگذارد؛ مثلاً در مجلس شراب‌خواران حضور یابد، در محله‌های بدنام و مراکز فساد گام نهد و یا با افراد بدنام و آلوده طرح دوستی بریزد. به یقین انسان

پاک و پرهیزکار نیز هنگامی که مرتکب این‌گونه کارها شود متهم می‌گردد و در واقع آبروی خود را به دست خود ریخته است.

شبهه همین معنا از امام علیه السلام در حدیث دیگری آمده است که می‌فرماید: «مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ؛ کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد نباید کسانی را سرزنش کند که به او سوءظن پیدا می‌کنند».^۱

نیز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ الرَّيْبِ وَلَا يَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ مَعَ أُمِّهِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُهَا؛ از مواضعی که موجب سوءظن است پرهیزید و هیچ‌کس از شما با مادرش در وسط راه نایستد، زیرا همه نمی‌دانند او مادر وی است (و چه بسا فکر کنند او با زن نامحرمی رابطه دارد)».^۲

البته مواردی هست که قرائن نشان می‌دهد فلان زن، خواهر یا مادر یا همسر اوست که این‌گونه موارد مستثناست.

۱. میزان الحکمة، ماده «ظن»، ح ۱۱۵۶۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، باب التحرز عن مواضع التهمة، ح ۷.

بخش دوم:

وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطُؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطُؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ. وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَنْكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعَيْنِهِ وَالْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ. وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ، وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنيهِ.

(امام علیه السلام فرمود:) آن کس که زیاد سخن می گوید زیاد اشتباه می کند و آن کس که زیاد اشتباه کند حیائش کم می شود و کسی که حیائش کم شود تقوایش نقصان می یابد و کسی که تقوایش نقصان یابد قلبش می میرد و کسی که قلبش بمیرد داخل آتش دوزخ می شود. کسی که به عیوب مردم بنگرد و آن را بد شمرد ولی برای خویش آن را خوب بداند، احمق واقعی است و قناعت، سرمایه ای است فناپذیر و آن کس که فراوان یاد مر کند به اندکی از دنیا راضی می شود. آن کس که بداند گفتارش جزء اعمال او محسوب می شود سخن کم می گوید مگر در آن جا که به او مربوط است.

شرح و تفسیر

ادامه اندرزها

امام علیه السلام هفتمین نکته راهگشا و تربیت کننده را بیان می کند و می فرماید: «کسی که سخنش بسیار شود (و پرحرف باشد) خطای او فراوان خواهد بود»؛

(وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ).

دلیل آن روشن است. افراد پرحرف مجالی برای تفکر و اندیشه کافی ندارند و کسی که نیندیشد و سخن بگوید اشتباهش فراوان خواهد بود. به عکس، کسانی که کم می‌گویند و فکر می‌کنند، گزیده می‌گویند.

حضرت به دنبال آن می‌افزاید: «کسی که خطایش زیاد شود حیثش کم می‌شود»؛ (وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ).

دلیل آن نیز روشن است. انسان تا زمانی که گناه نکرده یا خطایی از او سر نزده از انجام آن گناه یا خطا شرم دارد؛ اما هنگامی که تکرار شد، شرم او فرو می‌ریزد. به تجربه ثابت شده است افراد بی‌بند و بار بر اثر فزونی گناه، حیا و شرم را از دست می‌دهند و از انجام دادن آن گناه در انظار مردم باکی ندارند.

به دنبال آن می‌فرماید: «کسی که حیثش کم شد تقوایش کاستی می‌گیرد»؛ (وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ).

این هم دلیل واضحی دارد، زیرا حیا مانع مهمی در برابر گناه است. اگر شرم و حیا از بین برود راه انسان به سوی گناه باز می‌شود و افراد گنهکار نمی‌توانند با تقوا باشند.

در ادامه آن می‌فرماید: «کسی که تقوا و ورع او کم شود قلبش می‌میرد»؛ (وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ).

زیرا حیات قلب به احساس مسئولیت در پیشگاه خدا و در برابر مردم و وجدان خویش است. قلبی که احساس مسئولیت نکند و عکس‌العمل مناسب در مقابل خطا نشان ندهد مرده است و به یقین بی‌تقوایی سبب مرگ قلب است. در پایان این سخن می‌فرماید: «کسی که قلبش بمیرد داخل آتش دوزخ می‌شود»؛ (وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ).

زیرا ناپارسیان گنهکار، پرخطا و فاقد احساس مسئولیت، جایی جز

دوزخ نخواهند داشت.

در واقع این گفتار امام علیه السلام مقدمه و نتیجه‌ای دارد و در میان آن مقدمه و نتیجه چهار مرحله به صورت علت و معلول پیموده می‌شود؛ از پر حرفی و کثرت کلام، شروع و پس از گذشتن از چهار مرحله به دوزخ منتهی می‌گردد و همه از قبیل علت و معلول یکدیگرند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده می‌خوانیم: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بِيضَاءٍ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يَغْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛ هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که در قلبش نقطه‌ی روشنی است (روشنایی و نورانیت ایمان و تقوا). هنگامی که مرتکب گناهی می‌شود در آن نقطه‌ی روشن، نقطه‌ی سیاهی پدیدار می‌گردد. هرگاه توبه کند آن نقطه‌ی سیاه برطرف می‌شود و اگر ادامه بدهد سیاهی فزونی می‌یابد تا تمام آن نقطه‌ی روشن را بگیرد و هنگامی که آن نقطه‌ی روشن به کلی از بین برود صاحب آن قلب هرگز به سوی خیر باز نمی‌گردد و این همان است که خدای متعال در قرآن مجید فرموده: چنین نیست که آن‌ها (گروه کافران و منافقان) می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است! (از این رو حق را درک نمی‌کنند).^۲

در نقطه‌ی مقابل پرگویی و کثرت کلام، سکوت است و این‌که انسان جز در موارد ضرورت سخن نگوید که در روایات اسلامی مدح فراوانی از آن شده است. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ الْبَلَاغَةُ فِي الصُّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ؛ اگر در سخن گفتن، زیبایی بلاغت

۱. مطفین، آیه ۱۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۰.

باشد، در سکوت، سلامت از لغزش هاست»^۱.

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند که فرمود: «الصَّمْتُ كَنْزٌ وَافِرٌ وَزَيْنُ الْحَلِيمِ وَبَسْتُرُ الْجَاهِلِ؛ سکوت گنج بزرگی است و زینت افراد عاقل و پوششی برای جاهل است»^۲.

در نکوهش پرگویی و کثرت کلام نیز روایات فراوانی نقل شده است؛ از جمله در بابی که در میزان الحکمة تحت عنوان «النهی عن کثرة الکلام» آمده از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ؛ کسی که پرگو باشد هزیان می‌گوید و کسی که (سکوت و) تفکر کند بینا می‌شود»^۳.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه کلام خود به مسائل مهمی از اخلاق اسلامی اشاره می‌کند و در هشتمین نکته می‌افزاید: «کسی که به عیوب مردم بنگرد و آن را بد شمرد ولی برای خویش آن را خوب بداند، احمق واقعی است»؛ (وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَنْكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِينِهِ).

دلیل بر احمق واقعی بودن او روشن است، زیرا از یک‌سو کارهایی را بر دیگران عیب می‌گیرد که مفهومش تنفر از آن کارهاست و از سوی دیگر همان کارها جزء برنامه زندگی اوست که مفهومش علاقه‌مندی به آن است؛ یعنی در آن واحد دو چیز متضاد را در درون فکر خود جمع کرده است: خوب دانستن چیزی و بد دانستن همان چیز، و این کار جز از احمقان انتظار نمی‌رود.

البته کم نیستند کسانی که به این‌گونه تضادها گرفتارند؛ مال مردم را می‌برند و آن را کار خوبی می‌پندارند؛ ولی اگر مالش را ببرند داد و فریاد برمی‌آورد که این مسلمانی نیست. دیگران را به دلیل غصب اموال هموعان، نامسلمان می‌شمرد و خودش نیز غاصب است و در عین حال مسلمان! و امثال آن که همگی طبق

۱. غررالحکم، ص ۲۱۶، ح ۴۲۶۴.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۴.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱، وصیت امیرمؤمنان به فرزندش امام حسن علیه السلام.

فرموده امام علیه السلام در زمره احمقان واقعی اند.

بر این اساس، عاقل واقعی در مکتب امیرمؤمنان علی علیه السلام کسی است که هیچ‌گونه تضادی در میان افکار و رفتارش وجود نداشته باشد؛ آنچه را بد می‌داند برای همه حتی برای خودش بد بداند و آنچه را خوب می‌شمرد برای همه از جمله خودش خوب بشمرد.

امام علیه السلام در حکمت ۱۲۶ موارد فراوانی از کسانی را که گرفتار تضاد در عقیده و عمل هستند بیان فرمود.

در تواریخ نیز کم نیستند حاکمانی که گرفتار این‌گونه تضادها شده‌اند و برای ملت خود مصائبی آفریده‌اند.

در حالات عبدالملک مروان آمده است که یزید را به دلیل ویران کردن کعبه در ماجرای ابن زبیر ملامت می‌کرد؛ اما هنگامی که خودش به حکومت رسید و ابن زبیر را مزاحم خود در منطقه حجاز دید، حجاج بن یوسف ثقفی را فرستاد تا به او حمله کند. او به کعبه پناه برد. عبدالملک دستور داد خانه خدا را بر سرش ویران کنند و به بهانه مضحکی متوسل شد، وی می‌گفت: هدف من ویران کردن کعبه نبوده، بلکه هدفم درهم کوبیدن عبدالله بن زبیر بوده است.^۱ آری این‌گونه افراد را باید احمقان تاریخ نامید.

سپس در نهمین نکته می‌فرماید: «قناعت سرمایه‌ای است فناپذیر»؛
(وَالْفَنَاءَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

این جمله عیناً در حکمت شماره ۵۷ و همچنین ۴۷۵ آمده است و شاید این تکرار به دلیل این است که سید رضی رحمته الله علیه بخش‌هایی از نهج البلاغه را با فاصله زمانی زیادی نگاشته که باعث شده بخش‌های گذشته از حافظه‌اش محو شود. به هر روی، همان‌گونه که در سابق هم گفته‌ایم، قناعت به معنای راضی بودن

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۸.

به حداقل ضروریات زندگی، سبب می شود که انسان زندگی بسیار ساده ای داشته باشد. اداره کردن زندگی ساده کار مشکلی نیست در حالی که افراد حریص هر قدر اموال و امکاناتشان بیشتر شود، آتش حرصشان تندتر می گردد و به این ترتیب همواره در رنج هستند در حالی که شخص قناعت پیشه زندگی آرام و آسوده ای دارد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خيارُ أمتي القانع وشرارُهم الطامع؛ بهترین افراد امت من قناعت پیشگان و بدترین آن ها طمعکارانند».^۱

افزون بر این از روایات اسلامی استفاده می شود که بی نیازی بدون قناعت حاصل نمی شود؛ از جمله در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ؛ کسی که قانع باشد به آنچه خدا به او روزی داده است، غنی ترین مردم است».^۲

کلینی رحمته الله بابی تحت عنوان «باب القناعة» در جلد دوم کافی آورده و در آن احادیث بسیاری در اهمیت و فضیلت این صفت ذکر کرده است.

سپس امام علیه السلام در دهمین نکته می فرماید: «آن کس که فراوان یاد مر کند به اندکی از دنیا راضی می شود»؛ (وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَلْيَسِيرٍ).

روشن است آن کس که مر را فراموش کند و در عالم خیال و پندار، زندگی را جاوید بداند حرص بر او غلبه می کند و هرچه از دنیا به دست آورد به آن قانع نخواهد بود؛ اما آن کس که می داند ممکن است فردا بانگ رحیل از این جهان برای او سر داده شود و یا به تعبیر دیگر پایان عمر خود را در هر لحظه امکان پذیر می بیند به مقداری که نیاز دارد راضی می شود و از حرص و طمع باز می ماند.

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۹۱، ح ۷۰۹۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۹.

کلینی رحمته الله در جلد دوم کتاب کافی بابی در مذمت دنیا و زهد ذکر کرده و از جمله اموری که در ترک دنیا پرستی مؤثر ذکر می‌کند یاد می‌کند. در حدیث سیزدهم آن باب آمده که یکی از یاران امام باقر علیه السلام عرض کرد: حدیثی برای من بیان کنید که از آن بهره‌مند شوم. امام علیه السلام فرمود: «أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكْتُرْ إِنْ سَانَ ذِكْرَ الْمَوْتِ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا؛ زیاد به یاد می‌باش، چرا که هیچ انسانی فراوان یاد نمی‌کند مگر این که نسبت به زرق و برق دنیا بی‌اعتنا می‌شود».^۱

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار روایاتی در این زمینه آورده؛ از جمله روایتی است از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «ذِكْرُ الْمَوْتِ يَمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيَرْقُ الطَّبْعَ، وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى، وَيَطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ، وَيَحْقِرُ الدُّنْيَا، وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یاد می‌کند، شهوت‌های سرکش را در درون آدمی می‌میراند، ریشه‌های غفلت را از دل برمی‌کند، قلب را به وعده‌های الهی نیرو می‌بخشد، به طبع آدمی نرمی و لطافت می‌دهد، نشانه‌های هواپرستی را درهم می‌شکند، آتش حرص را خاموش می‌سازد و دنیا را در نظر انسان کوچک می‌کند، و این است معنای سخنی که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است».^۲

در یازدهمین و آخرین نکته حکیمانه می‌فرماید: «آن‌کس که بداند گفتارش جزء اعمال او محسوب می‌شود سخن کم می‌گوید مگر در آن‌جا که به او مربوط است»؛ (وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ).

بسیارند کسانی که هرچه بر سر زبان‌شان آمد می‌گویند و چنین می‌پندارند که سخن، باد هواست و جایی ثبت نمی‌شود در حالی که سخنان انسان

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۳.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳، ح ۳۲.

سرنوشت‌سازترین اعمال اوست و بارها گفته‌ایم بخش عظیمی از گناهان کبیره به وسیله زبان انجام می‌شود، همان‌گونه که بخش عظیمی از طاعات با زبان است. زبان، کلید خوشبختی‌ها و بدبختی‌هاست، بنابراین چگونه ممکن است انسان سخنش را جزء اعمالش نداند؟ به یقین اگر بداند «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر این‌که همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است!^۱ در سخنان خود دقت می‌کند و جز آنچه به او مربوط است و مصلحت وی ایجاب می‌کند سخن نخواهد گفت.

درباره خطرات زبان و بیهوده‌گویی‌ها و سخنان بدون مطالعه روایات فراوانی از معصومان علیهم السلام نقل شده است.

نکته

نسخه‌ای کامل!

امام علیه السلام در این مجموعه از کلمات حکمت‌آمیز که به یازده دستور مهم اشاره کرده، نسخه‌ای کامل مربوط به سیر و سلوک در راه حق و رسیدن به قرب خدا و نجات از عذاب دنیا و آخرت ارائه فرموده است.

بخشی از آن مربوط به تربیت نفوس و خودسازی است: نپرداختن به عیوب دیگران و به عکس، دقت در عیوب خویشتن و ترک فضول کلام که مایه حیات قلب است و توجه به خطرات زبان، همه از اموری است که سالکان راه حق را در این مسیر کمک می‌کند و به اهداف مقدس خود واصل می‌نماید.

بخش دیگر مربوط به تحصیل آرامش در حیات دنیاست: قناعت پیشه کردن و ترک تجمل‌پرستی و به یاد مر بودن و راضی شدن به مقدار ضرورت از

۱. ق، آیه ۱۸.

مواهب دنیا، همه از اموری است که درهای آرامش را به روی انسان می‌گشاید و او را از غوطه‌ور شدن در اموری که مایهٔ پریشانی و اضطراب است حفظ می‌کند.

بخش دیگر در ارتباط با مسائل اجتماعی و زندگی صحیح با مردم است؛ ترک ظلم و ستم و توجه به عواقب سوء آن، پرهیز از موارد تهمت و نگاه کردن به وضع مردم و خویشتن با یک چشم، همه از اموری است که رابطهٔ انسان را با مردم اصلاح می‌کند.

در مجموع نسخهٔ جامعی است که هرکس آن را به کار بندد در طریق سیر و سلوک و پوییدن راه حق نیاز به چیز دیگری ندارد. چه خوب است افراد به جای این‌که به دنبال پیر و شیخ و مرشد و استاد عرفان بیفتند که خطرات فراوانی دربر دارد همین برنامهٔ مطمئن را نصب‌العین خود قرار دهند و آنچه را می‌خواهند از آن بخواهند و آنچه را می‌جویند در آن بجویند.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالمَعْصِيَةِ، وَمَنْ دُونَهُ
بِالغَلْبَةِ وَيُظَاهِرُ القَوْمَ الظَّالِمَةَ.

امام علیؑ فرمود:

مردان ستمگر سه نشانه دارند: به ما فوق خود از طریق نافرمانی ستم می‌کنند و با
قهر و غلبه، به زبردستان خویش ستم روا می‌دارند و پشتیبان گروه ظالمانند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیؑ در کتاب مصادر می‌گوید: سید رضی علیؑ این کلام حکمت‌آمیز را از روایتی که ابوالفتح کراجکی در معدن الجواهر در باب الثلاثة نقل کرده برگزیده است. سپس کلام کراجکی را به صورت مبسوط در این جا آورده که امام علیؑ نشانه‌های سه گانه‌ای برای اشخاص باایمان و اعمال نیک و منافق و ریاکار و ظالم بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۲).
افزون بر این، مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول نیز این کلام حکمت‌آمیز را از رسول خدا ﷺ با قدری تفاوت آورده است. (تحف العقول، ص ۱۰).

شرح و تفسیر نشانه‌های ظالم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه نشانه‌های ظالمان و ستمگران را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که ظالم، تنها کسی نیست که حق دیگران را ببرد و آن‌ها را در فشار قرار دهد، بلکه ظالم معنای وسیعی دارد که سه نشانه آن را امام علیه السلام بیان فرموده است. البته کسانی که هر سه نشانه در آن‌ها باشد در مرحله بالای ظلم و ستم قرار دارند؛ ولی هر یک از این سه نشانه نیز به تنهایی می‌تواند دلیل بر ظالم بودن باشد.

نخست می‌فرماید: «ظالم سه نشانه دارد (نشانه اول این که) به مافوق خود از طریق نافرمانی ستم می‌کند»؛ (لِلظَّالِمِ مِنَ الرَّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ).

غالباً مردم وصف ظالم را برای چنین شخصی به کار نمی‌برند، بلکه او را عاصی و نافرمان می‌دانند؛ ولی هرگاه آن را درست بشکافیم می‌بینیم داشتن چنین خصلتی ظلم است. نه تنها از این جهت که ظلم معنای وسیعی دارد و هر چیزی که در غیر محل قرار دهند نوعی ظلم محسوب می‌شود، بلکه از این رو که واقعاً ظلم و ستم بر شخص مافوق است، زیرا ابهت او را درهم می‌شکند و دیگران را به او جسور می‌سازد و به مدیریت و فرماندهی او لطمه وارد می‌کند و چه ظلم و ستمی از این بدتر که انسان مدیر و مدبری را در کار خود تضعیف یا فلج کند. آنگاه در بیان دومین نشانه ظالم، می‌فرماید: «با قهر و غلبه، به زیردستان

خویش ستم می‌کند»؛ (وَمَنْ دُونَهُ بِالْغَلِيَّةِ).

مصادق روشن ستم همین است که انسان در بارهٔ زیردستانش موازین عدالت را رعایت نکند، حقوق آن‌ها را محترم نشمرد، در میان آن‌ها تبعیض قائل شود، بیش از آنچه در توان دارند از آن‌ها کار بخواهد، سوابق خدمت آن‌ها را فراموش کند، در مشکلات به فکر آن‌ها نباشد و یا حتی بعد از وفاتشان از آن‌ها یادی نکند. همهٔ این‌ها مصادق‌هایی برای ستم نسبت به زیردستان است و هرکدام می‌تواند نشانه‌ای باشد.

حضرت در سومین نشانه می‌فرماید: «و جمعیت ستمگران را پشتیبانی می‌کند»؛ (وَيُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ).

همکاری با ظالمان و ستمگران در هر مرحله که باشد نوعی ظلم محسوب می‌شود و به همین دلیل معاونت ظلمه یکی از گناهان بزرگ در اسلام شمرده شده است و حتی در روایتی می‌خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُ الظَّالِمَةِ وَأَشْبَاهُ الظَّالِمَةِ حَتَّىٰ مَنْ بَرَىٰ لَهُمْ قَلَمًا وَلَا قَ لَهُمْ دَوَاةٌ قَالَ فَيَجْتَمِعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يَوْمَىٰ بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ؛ هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد نداکننده‌ای ندا می‌دهد: ظالمان و کمک‌کاران آن‌ها و شبیهان آن‌ها کجا هستند؟ حتی کسی که قلمی برای آن‌ها تراشیده و یا دوات آن‌ها را برای نوشتن فرمان ظلم آماده کرده همهٔ آن‌ها را جمع می‌کنند و در تابوتی از آهن می‌نهند سپس آن‌ها را به جهنم پرتاب خواهند کرد».^۱

روایات در این زمینه بسیار است که در کتب حدیث و کتب فقهی در باب «اعانت ظالم» ذکر شده است.

در حدیث دیگری که در کتاب وسائل الشیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است می‌خوانیم: «مَنْ مَشَىٰ إِلَىٰ ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ؛

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱، ح ۱۶.

کسی که به سوی ستمگری برود تا به او کمک کند در حالی که می‌داند او ظالم است، از اسلام (راستین) خارج شده است»^۱.

این سه نشانه که امام علیه السلام برای ظالم ذکر کرده در بسیاری از موارد لازم و ملزوم یکدیگرند و گاه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام نشانه مستقلی محسوب گردند. ممکن است کسی با ظالمان همکاری کند اما به زیردستانش ظلم نکند و یا توانایی آن را نداشته باشد. یا نسبت به بالادست خود عصیان کند؛ اما نسبت به کسانی که زیردست او هستند ستم روا ندارد. به هر حال هر کدام نشانه‌ای است برای شناخت ظالمان و اگر هر سه در یک فرد جمع شوند وی مصداق اتم ظالم و ستمگر است.

این تعبیرات نشان می‌دهد که اسلام با ظلم و ستم در هر چهره و هر مرحله و هر شکلی که باشد مخالف است.

بحث را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم: «إِنَّهُ لِيَأْتِي الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ سَرَّتْهُ حَسَنَاتُهُ فَيَجِيءُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ظَلَمْتَنِي هَذَا فَيُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَيُجْعَلُ فِي حَسَنَاتِ الَّذِي سَأَلَهُ فَمَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى مَا يَبْقَى لَهُ حَسَنَةٌ فَإِذَا جَاءَ مَنْ يَسْأَلُهُ نَظَرَ إِلَى سَيِّئَاتِهِ فَجَعَلَتْ مَعَ سَيِّئَاتِ الرَّجُلِ فَلَا يَزَالُ يُسْتَوْفَى مِنْهُ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ؛ روز قیامت بنده‌ای از بندگان خدا را (برای حساب) می‌آورند در حالی که حسناتش او را مسرور ساخته است. در این هنگام کسی می‌آید و می‌گوید: خداوند! این مرد به من ستم کرده. در این هنگام از حسنات او برمی‌دارند و به حسنات مظلوم می‌افزایند و همین‌گونه این کار تکرار می‌شود تا آن‌که حسنه‌ای از او باقی نمی‌ماند. سپس هنگامی که مدعی دیگری پیدا می‌کند نگاه به گناهان او می‌کنند و به نامه اعمال ظالم منتقل می‌نمایند و این کار پیوسته ادامه پیدا می‌کند تا داخل در آتش دوزخ شود»^۲.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱، ح ۱۵.

۲. البداية و النهاية، ج ۲، ص ۵۵، به نقل از میزان الحکمة.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ
يَكُونُ الرَّخَاءُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که سختی‌ها به آخرین درجه شدت برسد فرج حاصل می‌شود و در آن
هنگام که حلقه‌های بلا تنگ می‌گردد نوبت آسایش و راحتی فرا می‌رسد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام شریف را قاضی تنوخی (متوفای ۳۸۱ که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته) در کتاب الفرج بعد الشدة با اضافه‌ای آورده است. همچنین آمدی در غررالحکم با تفاوتی آن را ذکر کرده و همه آن‌ها نشان می‌دهد که از منابع دیگری این حدیث شریف را دریافت داشته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۳).

شرح و تفسیر

گرفتاران، امیدوار باشند

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به یکی از اصول زندگی بشر نه به عنوان قانونی کلی، بلکه قانونی غالبی اشاره کرده و به وسیله آن به تمام گرفتاران امید می بخشد و می فرماید: «هنگامی که سختی ها به آخرین درجه شدت برسد گشایش روی می دهد و در آن هنگام که حلقه های بلا تنگ می شود نوبت آسایش و راحتی فرا می رسد»؛ (عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ).

این حقیقت به کرار تجربه شده که پایان شب های سیاه سپید است و عاقبت گرفتاری ها راحتی و استراحت است. به همین دلیل انسان هرگز نباید به هنگام هجوم مشکلات و درد و رنج ها مأیوس گردد و دست به کارهای نامعقول بزند و یا زبان به ناشکری بگشاید و بی تابی کند، بلکه پیوسته امیدوار باشد که به دنبال این شدت ها و تنگی حلقه های بلا گشایش حاصل می شود، طوفان بلا فرو می نشیند و ابرهای نومیدی کنار می رود و آفتاب شفاف امید آشکار می گردد.

قرآن مجید نیز به همین حقیقت در سوره «انشراح» خطاب به پیامبر اسلام ﷺ اشاره کرده می فرماید: «﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ زیرا با سختی آسانی است (باز هم) با سختی آسانی است».

در تفسیر سوره «انشراح» که خدا در آن می فرماید: راحتی به همراه سختی

است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَوْ كَانَ الْعُسْرُ فِي حُجْرٍ لَدَخَلَ عَلَيْهِ الْيُسْرُ حَتَّى يُخْرِجَهُ؛ هرگاه سختی وارد لانه‌ای شود، راحتی وارد می‌شود و آن را بیرون می‌کند» سپس آیه شریفه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» را تلاوت فرمود.^۱

بسیار می‌شود که این سختی‌ها و تنگی حلقه‌بلاها آزمون الهی و مقدمه‌ای است برای ترفیع مقام انسان.

در حالات انبیای الهی نیز این مطلب بسیار دیده می‌شود؛ نمونه روشن آن زندگی ایوب علیه السلام است. این پیامبر دارای همه امکانات، زن و فرزند و زندگی مناسب بود؛ اما خدا در آزمونی سخت یکی را پس از دیگری از او گرفت و او همچنان صبر کرد. سرانجام دست به دعا برداشت و از پیشگاه پروردگار تقاضای گشایش کرد، همان‌گونه که در آیه ۸۳ و ۸۴ سوره «انبیاء» می‌خوانیم: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربان‌ترین مهربانانی!».

به دنبال آن آمده است: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ»؛ ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگرداندیم؛ و همانندشان را بر آنها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد».

در سوره «بقره» نیز به مؤمنانی که در کوران حوادث جنگ احزاب و احد بی‌تابی می‌کردند و پیوسته در انتظار رسیدن یاری خداوند بودند گوشزد می‌کند که این مشکلات مخصوص شما نیست، انبیای پیشین نیز گرفتار مشکلات عظیمی شدند و سرانجام یاری خداوند بعد از یک دوران سخت به سراغ آنان

۱. کنز العمال، طبق نقل میزان الحکمة تحت عنوان «اقتیران الیسر بالیسر».

آمد، می فرماید: «﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾؛ آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آن‌ها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!)^۱. بی شک این کلام حکمت‌آمیز پیام‌های متعددی دارد: از یک سو پیام امید به همراه خود دارد و از سوی دیگر جلوی بی‌تابی‌ها و جزع را می‌گیرد و از سوی سوم به رهروان راه حق نوید می‌دهد که اگر صبر و استقامت پیشه کنند و با مشکلات به مبارزه برخیزند سرانجام امدادهای الهی و فرج بعد از شدت به سراغ آنان خواهد آمد.

این نکته را نیز می‌توان از این کلام شریف و از سایر روایات اسلامی استفاده کرد که برطرف شدن مشکلات گاه نیاز به زمان دارد که اگر انسان پیش از رسیدن وقت آن زیاد دست و پا بزند مشکلی بر مشکلات خود می‌افزاید.

این سخن را با حدیث جالبی که «قاضی تنوخی» در کتاب الفرج بعد الشدة از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است پایان می‌دهیم. در این حدیث چنین آمده که مرد عربی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرضه داشت: من گرفتاری‌ها و مشکلات زیادی دارم، نکته‌ای به من بیاموز که از آن استفاده کنم. امام علیه السلام فرمود: ای اعرابی! «إِنَّ لِلْمَهَنِ أَوْقَاتًا وَلَهَا غَايَاتٌ فَاجْتِهَادُ الْعَبْدِ فِي مَهْنَتِهِ قَبْلَ إِزَالَةِ اللَّهِ تَعَالَى يَكُونُ زِيَادَةً فِيهَا؛ مهنت‌ها و مشکلات، زمان و سرآمدی دارد و تلاش انسان برای برطرف ساختن آن پیش از آن که فرمان الهی برسد بر حجم آن مشکلات می‌افزاید».

۱. بقره، آیه ۲۱۴.

سپس امام علیه السلام به آیه شریفه ۳۸ سوره زمر استدلال کرد آن‌گاه افزود: «لَكِنَّ اسْتَعْنُ بِاللَّهِ وَاصْبِرْ وَأَكْثِرْ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَعَدَ الصَّابِرِينَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ از خدا یاری بطلب و شکیبایی پیشه کن و بسیار استغفار کن که خدای متعال به صابران وعده خیر بسیار داده است».^۱

* * *

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّلَامُ

لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ:

لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمْكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!۱

امام علیؑ فرمود:

بیشترین دلمشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آن‌ها) اختصاص مده، زیرا اگر آن‌ها از دوستان خدا باشند خدا دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟!۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام شریف را زمخشری در ربیع الابرار با تفاوتی و آمدی در غررالحکم آورده‌اند. (و این تفاوت نشانه تعدد منابع است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۳).

شرح و تفسیر

زیاد خود را اسیر آن‌ها مکن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه برای جلوگیری از حرص حریصان و دنیاپرستی دنیاپرستان که علاقه شدیدی به زن و فرزند خویش دارند به یکی از یاران خود چنین فرمود: «بیشترین دلمشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آن‌ها) اختصاص مده، زیرا اگر آن‌ها از دوستان خدا باشند خدا دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟!؛ (لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمَّكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!).

بعید نیست مخاطب امام علیه السلام فردی باشد که پیوسته به دنبال گردآوری مال و ثروت و تأمین زندگی امروز و فردای فرزندان خود بوده و به وظایف دیگر خویش اهمیتی نمی‌داده است، لذا امام علیه السلام با این تقسیم دوگانه‌ای که بیان فرموده او را از این کار بازمی‌دارد و به او توصیه می‌کند که بیش از حد در این راه تلاش مکن و به فکر خویشتن و زندگی سرای دیگر نیز باش.

روشن است که از دو حال بیرون نیست: یا زن و فرزند انسان از دوستان خدا هستند و تکیه بر لطف پروردگار دارند و خدا هم آن‌ها را محروم نمی‌سازد. قرآن مجید می‌فرماید: «﴿الْأَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾؛ آیا خداوند برای (نجات و دفاع از)

بنده اش کافی نیست؟!»^۱.

در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»؛ و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را خواهد کرد (و کارش را سامان می بخشد)^۲.

اگر همسر و فرزند انسان در صف دشمنان خدا باشند چرا انسان تمام وقت و فکر خود را صرف تأمین زندگی آینده آن ها کند؟

متأسفانه بسیاریند کسانی که به سبب عواطف افراطی حتی وسایل و ابزار گناه فرزندان خود را فراهم می سازند و از این طریق در گناه آن ها شریک می شوند و از آن بدتر این که گاه این عواطف افراطی سبب می شود که در کسب مال نیز ملاحظه حلال و حرام نکنند و از هر راه ممکن به جمع مال بپردازند.

در این گونه موارد اگر فرزند، صالح باشد و خبر از کار پدر نداشته باشد تصرفات او بعد از مرگ پدر در آن اموال شرعاً مجاز است؛ لذتش را او می برد و عقوبتش را پدر می کشد.

در حدیثی که علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحارالانوار آورده می خوانیم که یکی از دوستان امیرمؤمنان علیه السلام از او تقاضای مالی کرد. حضرت فرمود: بگذار سهم خود را از بیت المال دریافت دارم، با تو تقسیم می کنم. عرض کرد: این مقدار برای من کافی نیست (و چون مرد دنیاپرستی بود و از بذل و بخشش بی حساب و کتاب معاویه خبر داشت) به سوی معاویه رفت. معاویه مال فراوانی به او داد. او نامه ای برای امیرمؤمنان علیه السلام نوشت و حضرت را از این ماجرا باخبر ساخت. (در

۱. زمر، آیه ۳۶.

۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

واقع می‌خواست بگوید: شما به تقاضای من ترتیب اثر ندادید، دشمن شما انجام داد) امام علیه السلام در پاسخ نامه او چنین مرقوم فرمود: اما بعد از حمد و ثنای الهی، مالی که در دست توست پیش از آن در دست دیگران بوده و بعد از تو نیز به دست دیگران می‌رسد. چیزی نصیب تو می‌شود که برای آخرت خود ذخیره کرده باشی. تو باید خود را بر نیازمندترین فرزندان خود مقدم داری. سپس فرمود: «فَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيَتْ وَإِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ وَلَيْسَ مِنْ هَذَيْنِ أَحَدٌ بِأَهْلٍ أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ...؛ زیرا تو برای یکی از دو کس اموال را جمع می‌کنی (و بعد از خود می‌گذاری) یا کسی که با آن به اطاعت خدا می‌پردازد در این صورت او سعادت‌مند شده و تو محروم و بدبخت، و یا کسی است که با آن معصیت الهی می‌کند و او با اموالی که تو جمع کرده‌ای شقاوت‌مند می‌شود. هیچ‌یک از این دو صلاحیت ندارند که او را بر خود مقدم داری...»^۱

مفهوم این سخن این نیست که انسان به فکر تأمین زندگی همسر و فرزندان خود نباشد، بلکه این گفته ناظر به حال کسانی است که همه هم و غم خود را صرف این کار می‌کنند و از هر طریقی که امکان داشته باشد به جمع مال و ذخیره کردن برای همسر و فرزند می‌پردازند و چه بسیارند کسانی که در اواخر عمر خود به اشتباه خویش پی می‌برند و می‌بینند فرزندان آنها اموالشان را میان خود تقسیم می‌کنند و اعتنایی به پدر و نیازهای او ندارند و گاهی دیده شده که پدر را از خانه خود نیز بیرون می‌اندازند و در این حال سخت‌ترین شکنجه‌های روحی نصیب چنین کسانی می‌شود که اموال را برای چنان کسانی جمع‌آوری کرده‌اند. در کتاب البیان و التبيين نوشته «جاحظ» چنین آمده است که «عبدالله عتبة بن مسعود» زمینی داشت که آن را به هشتاد هزار (درهم) فروخت (تا در کار خیری

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۷.

مصرف کند). به او گفتند: خوب بود بخشی از این مال را برای فرزندان ذخیره می‌کردی. او در پاسخ چنین گفت: من این مال را برای خودم نزد خدای متعال ذخیره کردم و خدای متعال را برای فرزندانم ذخیره قرار می‌دهم.^۱

یکی از شاعران فارسی زبان، کلام مولا را در این گفتار حکیمانه در شعرش چنین خلاصه کرده است:

فرزند، بنده‌ای است خدا را غمش مخور

تو کیستی که به ز خدا بنده پروری

گر صالح است گنج سعادت برای اوست

ور طالح است رنج زیادی چرا بری؟^۲

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۹۱.

۲. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۴۳۶.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ.

امام علیؑ فرمود:

بزرگ‌ترین عیب آن است که آنچه را در خود توست برای دیگران عیب بشماری.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها موردی که در سند این کلام حکیمانه آورده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی بدین صورت نقل کرده است: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ غَيْرَكَ بِمَا هُوَ مَا فِيكَ (بِمَا هُوَ فِيكَ)» (و این تفاوت نشان می‌دهد که احتمالاً آن را از منبع دیگری اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۴).

شرح و تفسیر

نخست به اصلاح خویش پرداز

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنا به افراد عیب‌جو هشدار می‌دهد که «بزرگ‌ترین عیب آن است که آنچه خود داری برای دیگران عیب بشماری»؛ (أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ).

اشاره به این‌که چنین انسانی خود دارای عیبی است و آن را نادیده می‌گیرد حتی ممکن است به آن افتخار کند؛ اما هنگامی که این عیب را در دیگران می‌بیند زبان به نکوهش می‌گشاید و صاحب آن عیب را ملامت و سرزنش می‌کند و گاه بر سر او فریاد می‌زند. چنین انسانی گرفتار تناقض آشکاری است و در آن واحد چیزی را هم خوب می‌داند و هم بد، در حالی که عدم امکان جمع بین نقیضین و ضدین حتی بر کودکان و گاه بر حیوانات هم آشکار است و این نشانه انحطاط فوق‌العاده فکری کسی است که مرتکب آن می‌شود. به همین دلیل امام علیه السلام آن را بزرگ‌ترین عیب شمرده است.

در گفتار حکیمانه ۳۴۹ که به تازگی از شرح آن گذشتیم امام علیه السلام چنین کسی را احمق واقعی می‌شمارد و می‌فرماید: «وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنْكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِينَهُ».

در خطبه‌های فراوانی نیز امام علیه السلام به همین نکته با تعابیر دیگری اشاره کرده است؛ از جمله در خطبه ۱۴۰ می‌فرماید: «در عیب‌جویی هیچ‌کس نسبت به

گاهی که انجام داده شتاب نکن شاید او آمرزیده شده باشد و در عین حال بر گناه کوچکی که خود انجام داده‌ای ایمن مباش شاید به سبب آن مجازات شوی، بنابراین هرکدام از شما از عیب دیگری آگاه شود؛ ولی می‌داند خودش عیب دارد از عیب جویی او خودداری کند؛ «(لا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ فَلْيَكْفُفْ مَنْ عِلْمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ).

در خطبه ۱۷۶ می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که پرداختن به حال خویش، او را از پرداختن به عیب مردم بازمی‌دارد؛» (طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنِ عُيُوبِ النَّاسِ).

در غررالحکم نیز این معنا با عبارت دیگری آمده است: «إِنْ سَمَتَّ هِمَّتَكَ لِإِصْلَاحِ النَّاسِ فَأَبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَإِنَّ تَعَاطِيكَ صَلاَحَ غَيْرِكَ وَأَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرَ الْعَيْبِ».^۱ این نکته نیز قابل توجه است که انسان بر اثر حب ذات، گاه عیب خود را هرگز نمی‌بیند و یا اگر ببیند کوچک می‌شمرد؛ اما بر اثر رقابت با دیگران گاه عیوب آن‌ها را بسیار بزرگتر از آنچه هست می‌پندارد و این سبب می‌شود از عیب خویش غافل گردد و به عیب جویی از دیگران پردازد و این خطر بزرگی است بر سر راه پویندگان راه حق و طالبان سیر و سلوک الی الله و مشکل بزرگی است در جوامع انسانی که وحدت جامعه را هدف می‌گیرد.

شعرای عرب و عجم نیز این مطلب را به نظم کشیده‌اند؛ یکی از شعرا می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ عَيْبَتِ الْأَمْرَ ثُمَّ أَتَيْتَهُ فَأَنْتَ وَمَنْ تَزْرِي عَلَيْهِ سِوَاءِ

هنگامی که کاری را (از دیگران) عیب می‌شمری؛ اما خودت آن را انجام می‌دهی تو با آن‌کس که بر او خرده می‌گیری یکسان هستی.^۲

۱. غررالحکم، ص ۲۳۷، ح ۴۷۶۵.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

شاعر دیگری می‌گوید:

يَمْنَعُنِي عَنْ عَيْبِ غَيْرِي الَّذِي أَعْرِفُهُ عِنْدِي مِنَ الْعَيْبِي
عَيْبِي لَهُمْ بِالظَّنِّ مِنِّْي لَهُمْ وَأَسْتُ مِنْ عَيْبِي فِي رَيْبِي

عیبی را که من از خود سراغ دارم مرا از عیب‌جویی دیگران باز می‌دارد.
چراکه عیبی را که در آن‌ها سراغ دارم به ظن و گمان است؛ ولی عیبی را که در
خودم می‌دانم یقینی و قطعی است.^۱

شاعر فارسی زبان نیز می‌گوید:

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش

کی بُدی فارغ وی از اصلاح خویش

غافلند این خلق از خود ای پدر

لاجرم گویند عیب همدگر

شاعر دیگری می‌گوید:

مکن عیب خلق ای خردمند فاش به عیب خود از خلق مشغول باش

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۹۱.

وَهَذَا بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بَغْلَامٍ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: لِيُهْنِكَ الْفَارِسُ؛

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا تَقُلْ ذَلِكَ، وَلَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ الْوَاهِبَ، وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ،
وَبَلَغَ أَشُدَّهُ، وَرَزَقْتَ بَرَّهُ.

در حضور امام علیه السلام کسی به دیگری با این عبارت، نوزادش را تبریک گفت: «قدم این نوزاد یکه سوار مبارک باد».

امام علیه السلام فرمود:

این سخن را مگو، لکن بگو: شکرگزار بخشنده باش و مبارک باد بر تو این بخشوده الهی (إن شاء الله) بزرگ شود و از نیکی هایش بهره مند گردی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب منبع دیگری برای این روایت شریفه نقل نمی‌کند؛ بلکه می‌گوید: شبیه همین سخن از ابن عباس هنگامی که فرزندش به نام علی متولد شد گفته شد و او هم در جواب سخنی همچون سخن امام علیه السلام بیان کرد و نیز نقل می‌کند که برای امام حسن مجتبی علیه السلام فرزندی متولد شد و قریش برای تهنیت خدمتش آمدند و همین جمله را به عنوان تهنیت گفتند، امام حسن علیه السلام در پاسخ گفت: شما می‌گویید اسب سوار قهرمانی باشد من می‌گویم شاید جزء پیادگان باشد. جابر حاضر بود عرض کرد: پس چه بگوییم ای

←

→ فرزند رسول خدا! فرمود: هنگامی که خداوند پسری به کسی از شما داد و برای تبریک و تهنیت آمدید، بگویید: شُکرتُ الوَاهِبِ ... همان کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (با کمی تفاوت). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۴).

افزون بر این، صدوق رضی الله عنه در کتاب خصال، ج ۲، ص ۶۳۴ و ابن شعبه حرانی رضی الله عنه در تحف العقول، ص ۱۲۲ همین مطلب را با تفاوتی آورده‌اند.

شرح و تفسیر

شیوه تبریک نوزاد

در آغاز این کلام نورانی می خوانیم: «کسی در محضر امام علیه السلام به دیگری با این عبارت نوزادش را تبریک گفت: قدم این نوزاد یکه سوار مبارک باد»؛ (وَهَنَّا بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بَغْلَامٍ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: لِيُهْنِكَ الْفَارِسُ).
«امام علیه السلام فرمود: این چنین مگو»؛ (فَقَالَ علیه السلام: لَا تَقُلْ ذَلِكَ).
ولی بگو: «شکرگزار بخشنده باش»؛ (وَلَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ^۲ أَلُوَاهِبَ).

سپس فرمود: «(این سه تقاضا را از خدا برای او بکن و بگو): این مولود بر تو مبارک باد (امیدوارم) بزر شود و از نیکی هایش بهره مند گردی»؛ (وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ، وَبَلَغَ أَشُدَّهُ، وَرُزِقْتَ بِرَّهً).

بی شک فرزند، موهوبی الهی است و پیش از هر چیز باید به فکر شکر و اهب بود، نه این که آن را جدای از برکات الهی شمرد و به شجاعت آینده و یا غارتگری او اندیشید و بعد از آن باید دعا کرد که خدا این فرزند را از خطرات حفظ کند تا مسیر تکامل را طی کند و به حد کمال برسد و مبدأ خیرات و برکات شود و نه تنها برای خودش بلکه خیر و نیکی او به دیگران هم برسد و چه خوب است که به هنگام تبریک گفتن برای مولود جدید به تمام این نکته ها توجه شود.

۱. این جمله صیغه امر و به معنی دعاست و تعبیر به «فارس» کنایه از شجاعت است و معلوم است که عرب جاهلی شجاع و قهرمان را برای غارتگری و جنگ های خونین بی هدف می خواست.

۲. «شکرت» فعل ماضی است؛ ولی در این جا به معنای امر است و بعضی آن را به صورت جمله دعایی معنا کرده اند.

نکته

تحیت‌ها و تبریک‌ها

در میان هر قوم و ملتی به مناسبت‌های مختلف تبریک‌ها و تسلیت‌ها و تهنیت‌هایی وجود دارد و مجموع آن‌ها می‌تواند نشانه فرهنگ آن‌ها باشد که آن‌ها به چه می‌اندیشند و برای چه چیزهایی ارزش قائلند.

در عصر جاهلیت که همه چیز بر محور مسائل مادی و گاهی از نوع پست و ضد ارزش دور می‌زد، تبریک‌ها و تحیت‌های آن‌ها شکل همان فرهنگ را داشت. اسلام که آمد آن را دگرگون ساخت و در تمام این موارد تعبیرات را چنان قرار داد که انسان را به یاد خداوند خالق یکتا بیندازد.

مثلاً آن‌ها به هنگام ملاقات با یکدیگر «أَنْعِمُ صَبَاحاً وَأَنْعِمُ مَسَاءً؛ صبح بخیر و عصر بخیر» می‌گفتند؛ ولی اسلام آمد و آن را تبدیل به «سلام» کرد که مفهومش تقاضای سلامتی از سوی خدا برای مخاطب است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود می‌گوید: «كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَتَوْهُ يَقُولُونَ لَهُ أَنْعِمُ صَبَاحاً وَأَنْعِمُ مَسَاءً وَهِيَ تَحِيَّةُ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يَحْيِكَ بِهِ اللَّهُ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَبْدَلْنَا اللَّهُ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ تَحِيَّةَ أَهْلِ الْجَنَّةِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ؛ اصحاب پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (در آغاز) هنگامی که خدمت او می‌رسیدند می‌گفتند: أَنْعِمُ صَبَاحاً وَأَنْعِمُ مَسَاءً و این تحیت اهل جاهلیت بود. خداوند این آیه شریفه را نازل کرد که منافقان هنگامی که نزد تو می‌آیند تحیتی به تو می‌گویند که خدا تو را با آن، تحیت نگفته است. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند این تحیت را به بهتر از آن برای ما تبدیل کرده که تحیت اهل بهشت السلام علیکم است»^۱.

در حدیث دیگری که کلینی رحمته الله در کتاب کافی آورده می‌خوانیم: «إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ

۱. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۶۶، ح ۳.

عَلَىٰ خَرَجَ مِنَ الْحَمَّامِ فَلَقِيَهُ إِنْسَانٌ فَقَالَ طَابَ اسْتِحْمَامُكَ فَقَالَ يَا لُكْعُ وَمَا تَصْنَعُ بِالْإِسْتِ هَاهُنَا فَقَالَ طَابَ حَمِيمُكَ فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْحَمِيمَ الْعَرَقُ قَالَ فَطَابَ حَمَامُكَ قَالَ وَإِذَا طَابَ حَمَامِي فَأَيُّ شَيْءٍ لِي وَلَكِنْ قُلْ طَهَّرَ مَا طَابَ مِنْكَ وَطَابَ مَا طَهَّرَ مِنْكَ؛ امام حسن علیه السلام از حمام خارج شده بود. انسانی او را ملاقات کرد و به عنوان تحیت عرض کرد: (طَابَ اسْتِحْمَامُكَ) امام علیه السلام فرمود: ای نادان! چرا واژه «است»^۱ را در این جا به کار بردی؟ آن شخص عرض کرد: «طَابَ حَمِيمُكَ» امام علیه السلام فرمود: مگر نمی دانی «حمیم» به معنای عرق است (عرق که طیب و طاهر نمی شود). عرض کرد: «طَابَ حَمَامُكَ» (حمام تو پاکیزه باد) امام علیه السلام فرمود: حمام پاکیزه شود برای من چه خواهد بود؟ (اشاره به این که تو باید به من دعا کنی نه به حمام) سپس امام علیه السلام به او فرمود: این جمله را بگو: پاکیزه باد آنچه از تو نیکوست و نیکو باد آنچه از تو پاکیزه است.^۲

مرحوم شوشتری از کتاب تاریخ بغداد نقل می کند که عقیل به بصره آمد و با زنی ازدواج کرد. به او این چنین تبریک گفتند: «بِالزَّفَاءِ وَالْبَنِينِ» ازدواجت با سازش و فرزندان فراوان قرین باد. عقیل گفت: این چنین نگوئید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را از آن نهی کرده و دستور داده است این گونه تبریک بگوئیم: «بَارَكَ اللهُ لَكَ وَبَارَكَ عَلَيْكَ» مبارک باد بر تو و توفیق مراقبت بر او یابی.^۳

از آنچه در بالا آمد استفاده می شود که اسلام برای کوچک ترین مسائل زندگی نیز دستور سازنده ای دارد و در مجموع فرهنگ جامعی را به بشریت عرضه داشته تا آن جا که نشانه ایمان را دارا بودن همه آنها دانسته است. در حدیث

۱. این حروف سه گانه در مواردی به کار می رود که انسان به دنبال چیزی می رود در حالی که امام علیه السلام از حمام خارج شده بود و مناسب این بود که قبل از رفتن به حمام چنین تحیتی گفته شود نه پس از آن. به علاوه این تعبیر خالی از رکاکت نیز نیست.

۲. کافی، ج ۶، ص ۵۲۱، ح ۲۱.

۳. بهج الصباغة، ج ۱۳، ص ۴۷۱.

جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْإِيمَانُ بِضْعَةٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً أَعْلَاهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَذْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ؛ ایمان هفتاد و چند شعبه دارد. برترین آن ها گواهی به یگانگی خدا و توحید است و کم ترین آن ها کنار زدن موانع از مسیر (مسلمانان)». ^۱ بنابراین مؤمن واقعی کسی است که همه این شعب را دارا باشد و رستگار، جامعه ای است که دارای همه ارزش های اسلامی گردد.

* * *

وَبَنَى رَجُلٌ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْمًا،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَطْلَعَتِ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى.

یکی از عاملان (فرمانداران) حکومت امام علیه السلام خانه باشکوهی ساخت،

امام علیه السلام به او فرمود:

درهم‌ها (و دینارهای) تو از این بنا سر برآورده و چنین بنایی

به یقین نشانه غنا و ثروت توست!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب رضی الله عنه در این جامدرک خاص دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نمی‌کند، بلکه حواله به پایان کتاب می‌دهد که تصمیم داشته آنچه را دسترسی به آن پیدا نکرده در آخر کتاب بیاورد؛ و ظاهراً موفق به این کار نشده است.

ولی زمخشری آن را در کتاب ربیع الابرار با کمی تفاوت ذکر کرده است. (ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۰).

شرح و تفسیر

درهم و دینار تو از قصرت سر برآورده!

امام علیه السلام هنگامی که مردی از عاملان (فرمانداران) خود را دید که بنای باشکوهی ساخته به او فرمود: «درهم‌ها (و دینار) تو از این بنا سر برآورده و چنین بنایی به یقین نشانه غنا و ثروت توست»؛ (وَبِنَى رَجُلٍ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْمًا فَقَالَ علیه السلام: أَطْلَعْتَ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى).

مکرر در نهج البلاغه دیده‌ایم که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره وضع خانه‌های مختلف سخن گفته و انگشت روی جزئیات گذاشته است و رهبری و هدایت خود را از این طریق کامل کرده است. در داستان خانه شریح قاضی که ظاهراً خانه مجللی بود و نمی‌بایست یک قاضی کشور اسلامی چنان خانه‌ای برای خود تهیه کند، امام علیه السلام بالحنی ملامت‌آمیز مطالب مهمی را به او تذکر داد و سندی برای آن خانه درست کرد، سندی عجیب و بی سابقه، نه مانند اسناد معمولی خانه‌ها؛ سندی بسیار آموزنده و عبرت‌انگیز که ناپایداری و بی‌اعتباری دنیا را برملا می‌سازد و نشان می‌دهد که آن‌ها که در بند خانه‌های مجلل و بسیار مستحکم هستند تا چه حد گرفتار غفلت و غرورند و از واقعیات مربوط به دنیا بی‌خبر.

به تعبیر امام علیه السلام اگر «شریح»، این سند اخلاقی را پیش از این مشاهده می‌کرد از خرید آن خانه منصرف می‌شد. (شرح کامل این نامه و این سند را در جلد نهم از همین کتاب ذیل نامه سوم مطالعه فرمایید).

در خطبه ۲۰۹ نیز خواندیم که «علاء بن زیاد همدانی» یکی از یاران امام علیه السلام در بصره بیمار شده بود. حضرت به عیادت او رفت و هنگامی که چشمش به خانه وسیع او افتاد به صورت استفهام انکاری فرمود: «با این خانه وسیع در این دنیا چه می‌خواهی بکنی، در حالی که در سرای آخرت به آن نیازمندتری؟» سپس راهی به او نشان داد که این خانه وسیع مایه ناراحتی او در آخرت نشود. فرمود: آری اگر بخواهی می‌توانی با همین خانه وسیع به آخرت خود بررسی و سعادت‌مند شوی؛ این‌گونه که از میهمان‌ها (ی نیازمند) در آن پذیرایی کنی و صلۀ رحم در آن به جا آوری و حقوق شرعی آن را بپردازی. اگر چنین کنی به وسیله این خانه، خانه آخرت تو آباد می‌شود.

این‌گونه حوادث نشان می‌دهد که تا چه اندازه پیشوایان اسلام به مسائل تربیتی و اخلاقی اهمیت می‌دادند و به اصطلاح از هر سوژه‌ای برای طرح یکی از مسائل اخلاقی بهره می‌گرفتند، با موشکافی به اطراف خود می‌نگریستند و هر انحرافی را تذکر می‌دادند.

باز می‌گردیم به تفسیر کلام حکیمانه امام علیه السلام. جمله «إِنَّ الْأَنْبَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى». اشاره به این است که این خانه نشان می‌دهد تو مرد ثروتمندی هستی و همین سبب می‌شود که علامات سؤال، اطراف تو به وجود آورد که یک کارگزار حکومت اسلامی این همه ثروت را از کجا به دست آورده است و مردم به غیبت تو خواهند نشست و حسودان نیز بر تو حسد خواهند برد. آیا بهتر نبود خانه متوسطی تهیه می‌کردی تا از همه این آزارها در امان بمانی؟

تعبیر به «أَطْلَعْتَ الْوَرِقَ رُءُوسَهَا؛ درهم‌های نقره (و دینارهای طلا) سر و کله خود را از بالای این بنا آشکار ساخته است» نشان می‌دهد که او ثروت‌هایی اندوخته بود؛ ولی سعی داشت مردم از آن باخبر نشوند، زندگی به ظاهر ساده و بی‌آلایشی داشت. امام علیه السلام به او هشدار می‌دهد که این ساختمان تو باطن تو را

آشکار ساخته و آنچه را پنهان می‌داشتی برملا نموده است. مردم به ثروتمند بودن تو پی برده‌اند و طبعاً سیل اعتراضاتشان به سوی تو سرازیر خواهد شد.

نکته

خانه مناسب و در حد شأن

در بعضی از روایات اسلامی، داشتن خانه وسیع یکی از نشانه‌های سعادت شمرده شده است. در کتاب وسائل الشیعه در ابواب «احکام المساکن» به تناسب احکام مساجد، بابی تحت عنوان «اسْتِحْبَابِ سَعَةِ الْمَنْزِلِ» وجود دارد و در آن احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام درباره تشویق به وسعت منزل ذکر شده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ؛ از جمله سعادت‌های انسان مسلمان این است که مسکن وسیعی داشته باشد».

در حدیث دیگری می‌خوانیم که از امام ابوالحسن (امام کاظم) عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدند: فضیلت زندگی دنیا در چیست؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ فرمود: «سَعَةُ الْمَنْزِلِ وَكَثْرَةُ الْمُحِبِّينَ؛ وسعت منزل و فزونی دوستان و محبان».

احادیث متعدد دیگری به همین مضمون در همان باب آمده است. آیا این‌گونه احادیث با آنچه در بالا از کلمات امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد مخالف است؟ به یقین تعارضی ندارد، زیرا منظور، خانه وسیعی است در حد متعادل نه آن‌چنان افراط‌گونه که اسباب غیبت و حسادت و یا ناراحتی مستمندان گردد و نه آن‌چنان تنگ و تاریک که روح انسان را آزار دهد.

اسلام در هر جا طرفدار اعتدال و میانه‌روی است و همه پیروان خود را از افراط و تفریط برحذر می‌دارد؛ افراط و تفریطی که هر دو مایه مشکلات و بدبختی‌هاست.

وَقِيلَ لَهُ ﷺ: لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ وَتُرِكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ.

از امام علیه السلام پرسیدند: اگر در خانه کسی را به روی او ببندند و در همان جا محبوس گردد از کجا روزی اش می رسد؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

از همان جاکه اجل به سراغ او می آید!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا مدرک دیگری اضافه بر نهج البلاغه ذکر نکرده و وعده به پایان کتابش داده؛ وعده ای که متأسفانه موفق به وفای به آن نشد؛ ولی زمخشری (متوفای ۵۳۸) آن را در ربیع الابرار، ج ۵، ص ۳۴۲ با همین عبارت ذکر کرده است و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را آورده بی آن که مدرکی برای آن ذکر کرده باشد.

شرح و تفسیر

کسی که عمرش باقی است روزی اش می‌رسد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در برابر سؤال پیچیده‌ای جواب پیچیده‌ای بیان فرموده است. «از امام علیه السلام پرسیدند: اگر در خانه کسی را به روی او ببندند و در همان جا محبوس گردد از کجا روزی اش می‌رسد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: از همان جا که اجل به سراغ او می‌آید؛ (وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ سُدَّ عَلَيَّ رَجُلٌ بَابَ بَيْتِيهِ وَتُرِكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ).

در این جا سؤالی است که ابن ابی الحدید آن را در آغاز تفسیری که بر این گفتار شریف دارد ذکر کرده است و آن این‌که بسیار دیده شده افرادی را در زندان یا خانه یا غاری محبوس کرده‌اند و از گرسنگی مرده‌اند، بنابراین چگونه پاسخ امام علیه السلام در این جا قابل قبول است؟

به تعبیر دیگر، مر ، فناست و فنا بر اثر اسبابش که از جمله آن عدم تغذیه است حاصل می‌شود، بنابراین نمی‌توان آن را با حیات که سببش رزق و روزی است قیاس کرد.

در پاسخ این مطلب همه شارحان و از جمله ابن ابی الحدید تقریباً راه واحدی را برگزیده‌اند و آن این‌که این سخن مربوط به جایی است که اراده و مشیت الهیه تعلق گرفته باشد کسی زنده بماند و در این حال خداوند از طرق ممکن اسباب ادامه حیات او را فراهم می‌کند؛ مثلاً خدا می‌خواست اصحاب کهف سیصد و نه

سال در خواب باشند و زنده بمانند و قطعاً در این مدّت نیاز به تغذیه داشته‌اند؛ ولی امدادهای الهی به نحوی آن‌ها را تغذیه می‌کرد و زنده نگاه می‌داشت. یا این‌که خدا می‌خواست یونس علیه السلام در شکم ماهی چهل روز (بنابر قولی) زنده بماند، از این رو اسباب آن را برای او فراهم ساخت.

در داستان مریم علیها السلام می‌خوانیم که خدا از درخت خشکیده نخل، خرما برای او تهیه کرد و نیز در کنار محرابش غذاهای بهشتی یا میوه‌هایی که در آن فصل وجود نداشت فراهم می‌شد.

بر این پایه، اگر مشیت الهیه بر حیات کسی تعلق گیرد اسباب حیات او را حتی در اتاق دربسته یا در زندان و غاری که کسی در آن راه نمی‌یابد فراهم می‌سازد و همان‌گونه که فرشته مر می‌تواند از این موانع عبور کند فرشته‌ای که اسباب حیات را فراهم سازد نیز می‌تواند از آن عبور نماید.

بسیار دیده‌ایم یا شنیده‌ایم که در زلزله‌های خطرناک افرادی را بعد از یک هفته یا بیشتر و حتی بچه‌های کوچکی را زنده از زیر آوار درآورده‌اند. در حالی که طبق موازین عادی نه هوای کافی برای زنده ماندن داشته‌اند و نه غذا.

به تعبیر دیگر، رزق دوگونه است: رزق حتمی و رزق غیر حتمی. یا رزق مقسوم و رزق غیر مقسوم؛ رزق حتمی روزی‌ای است که انسان بخواهد یا نخواهد به او می‌رسد. جنین که در شکم مادر زنده است خداوند رزق حتمی به او می‌دهد چه بخواهد و چه نخواهد و حتی اگر قادر به تلاش باشد تلاش او هیچ‌گونه تأثیری ندارد.

اما روزی غیر حتمی چیزی است که انسان باید برای به دست آوردن آن به کوشش برخیزد. اگر تلاش کند به آن می‌رسد و اگر تنبلی کند به آن نخواهد رسید، از این رو در روایتی می‌خوانیم: کسی که در خانه‌اش بنشیند و کار نکند و بگوید: خدا روزی‌رسان است، دعایش مستجاب نمی‌شود و به او گفته می‌شود: «الْم

أَمْزُكَ بِالطَّلَبِ؟؛ آیا من به تو دستور ندادم برخیزی و برای به دست آوردن روزی تلاش کنی؟^۱

شعرا نیز هر دو قسم روزی را در اشعار خود آورده‌اند؛ در مورد قسم اول، شاعری می‌گوید:

از مر میندیش و غم رزق مخور

کین هر دو به وقت خویش ناچار رسد

در مورد قسم دوم روزی که نیاز به تلاش و کوشش دارد صائب تبریزی می‌گوید:

چون شیر مادر است مهیا اگرچه رزق

این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است

نکته

رزق و روزی افراد

در آیات قرآن و روایات اسلامی بر این معنا تأکید شده است که خدا برای هر موجودی رزق و روزی‌ای معین کرده که به او می‌رسد؛ در آیه ۶ سوره «هود» می‌خوانیم: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ فَزَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَذَرَ كُهُ رِزْقُهُ كَمَا يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ؛ ای ابوذر اگر انسان از رزق و روزی‌اش بگریزد همان‌گونه که از مرگ گریزان است روزی به سراغش می‌آید همان‌گونه که (روزی) مرگ به سراغ او خواهد آمد».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹.

امثال این روایت در منابع روایی فراوان است. هدف از این تعبیرات و آنکه دستور داده شده انسان باید برای به دست آوردن روزی کوشش کند، این است که از حرص زدن بپرهیزد و به زندگی معقولی قانع باشد تا آلوده حرام نگردد و میدان را برای دیگران نیز باز بگذارد، از این رو در حکمت ۳۷۹ امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روزی را به دوگونه تقسیم می‌کند: یک گونه آن روزی که در طلب انسان است و یک گونه روزی‌ای که انسان آن را طلب می‌کند حتی اگر به سراغش نرود روزی به سراغ او می‌آید. سپس می‌افزاید: بنابراین فکر فردا را بر فکر امروزت تحمیل نکن. (و زیاد برای به دست آوردن روزی بیشتر تلاش آمیخته با حرص نداشته باش).

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «لِيَكُنْ طَلَبُكَ الْمَعِيشَةَ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضَيِّعِ دُونَ طَلَبِ الْحَرِيصِ؛ باید تلاش تو برای به دست آوردن روزی فراتر از افرادی باشد که سستی می‌کنند و ضایع می‌سازند و کمتر از کسانی باشد که حرص می‌زنند و آرزو و طمع بر آنها غالب است»^۱.

وَعَزَى قَوْمًا عَن مَّيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ بَدَأٌ، وَلَا إِلَيْكُمْ أَنْتَهَى، وَقَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هَذَا يُسَافِرُ
فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنَّ قَدِيمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام به گروهی از بازماندگان کسی که از دنیا رفته بود این گونه تسلیت گفت:
این امر (مرگ) نه آغازش از شما بوده و نه به شما پایان خواهد یافت. این دوست
شما سابقاً هم گاهی مسافرت می‌رفت اکنون نیز تصور کنید به سفری رفته است.
اگر او از سفر بازگردد چه بهتر و اگر بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت
(و یکدیگر را ملاقات خواهید نمود)!

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می‌گوید: آمدی آن را در غررالحکم با تفاوت‌هایی آورده (که نشان
می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵).

شرح و تفسیر

تسلیتی پرمعنا

امام علیه السلام به سبب لطف و محبتی که به همه داشت از جزئیات زندگی افراد نیز غافل نمی شد و سعی داشت مشکلات مردم را از هر قبیل حل کند؛ از جمله هنگامی که از مر یکی از مسلمانان باخبر شد به بازماندگانش چنین تسلیت گفت: «این امر (مر) نه آغازش از شما بوده و نه به شما پایان خواهد یافت. این دوست شما سابقاً هم گاهی مسافرت می رفت، اکنون نیز تصور کنید که به سفری رفته است. اگر او از سفر بازگردد چه بهتر و اگر بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت (و یکدیگر را ملاقات خواهید نمود)»؛ (وَعَزَى قَوْمًا عَنْ مَيْتٍ مَاتَ لَهُمْ فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ بَدَأٌ، وَلَا إِلَيْكُمْ أَنْتَهَى، وَقَدْ كَانَ صَاحِبِكُمْ هَذَا يُسَافِرُ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَالْأَقْدِمْتُمْ عَلَيْهِ).

این سخن را هر مصیبت زده ای بشنود آرامش می یابد، زیرا به این نکته توجه پیدا می کند که نه عزیز از دست رفته آن ها نخستین کسی بوده که مر ، دامانش را گرفته و نه آخرین کس است.

نیز امام علیه السلام به این نکته توجه می دهد که مر به معنای فنا و نیستی نیست که شما این قدر برای آن ناراحت شوید؛ سفری است که همه در پیش دارند، سفری است به جهانی برتر و والاتر که اگر مردم دارای اعمال صالح باشند در آن سفر در بهشت برین هنگامی که بر کرسی ها تکیه کرده اند یکدیگر را ملاقات می کنند و با

هم سخن می‌گویند.

این تصویر از مردن را برای همگان آسان می‌سازد و مایه تسلیت خاطر کسانی است که عزیزانشان از دست رفته‌اند.

نکته

از اندوه مصیبت زدگان بکاهید

بی‌شک زندگی در دنیا خالی از مصائب نیست به خصوص اگر انسان عمر طولانی پیدا کند که در این حال گرفتار مصیبت‌های عزیزان و دوستان و بستگان می‌شود و گاه شدت مصیبت آن چنان زیاد است که انسان را از پای درمی‌آورد و یا خدای نکرده او را به ناسپاسی وامی‌دارد و برای این‌که انسان گرفتار این‌گونه حالات نشود اسلام دستورات دقیق و حساب‌شده‌ای داده است.

نخست به خود افراد دستور می‌دهد که خودشان تسلیت‌گوی خود باشند. مثلاً با گفتن: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما همه از خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم» به خود آرامش می‌بخشد، چراکه به هنگام گفتن این سخن توجه پیدا می‌کند که قانون مرگ، قانونی عمومی است و همه در این قافله در حرکتند؛ بعضی در پیشاپیش قافله و برخی در پس آن. توجه به این حقیقت بار مصیبت را سبک می‌کند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَصَابُ بِمُصِيبَةٍ وَإِنْ قَدَّمَ عَهْدَهَا فَأَخَذَتْ لَهَا اسْتِرْجَاعًا إِلَّا أَخَذَتْ اللَّهُ لَهُ مَنَزِلَةً وَأَعْطَاهُ مِثْلَ مَا أَعْطَاهُ يَوْمَ أُصِيبَ بِهَا؛ هیچ مسلمانی گرفتار مصیبتی نمی‌شود هر چند تازه باشد و او در برابر آن جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید، مگر این‌که خداوند منزلت والایی برای او قرار می‌دهد و به اندازه آنچه از دست او رفته به او پاداش می‌بخشد»^۱.

ام سلمه، همسر پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: این حقیقت در زندگی من تجلی کرد. هنگامی که ابوسلمه (همسر من که مرد بسیار شریفی بود) از دنیا رفت من جمله **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»** را (مطابق دستور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) گفتم سپس پیش خود فکر کردم مگر کسی مثل ابوسلمه پیدا می‌شود که خدا به من بدهد؟ اما چیزی نگذشت که خداوند افتخار همسری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به من داد.^۱

از سوی دیگر به برادران دینی و نزدیکان و بستگان دستور می‌دهد که با سخنان محبت‌آمیز و ابراز همدردی، فشار مصیبت را از مصیبت زده کم کنند؛ در حدیثی که مرحوم نوری آن را در مستدرک الوسائل آورده است می‌خوانیم: فرزندی از معاذ بن جبل از دنیا رفت. او بسیار ناراحت شد. این مطلب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید. حضرت نامه‌پر معنایی برای او نوشت به این مضمون: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، از محمد رسول خدا به سوی معاذ بن جبل. سلام بر تو. حمد می‌کنم خدایی را که معبودی جز او نیست. اما بعد. خداوند متعال اجر و پاداش عظیم و صبر به تو عنایت کند و به ما و تو شکر را روزی فرماید. (بدان) جان ما و خانواده ما و اموال و اولاد ما از مواهب گوارای الهی است و عاریت‌هایی است که به نزد ما سپرده شده است. انسان مدت معینی از آن بهره می‌گیرد و (خداوند) در وقت معینی آن را می‌گیرد سپس بر ما واجب کرده شکر آن را به هنگامی که می‌دهد و صبر را هنگامی که مبتلا می‌سازد و می‌گیرد ترک نکنیم. پسرت از مواهب گوارای الهی و عاریت‌هایی بود که خدا به تو داده بود. مدتی با او مسرور بودی سپس او را در برابر پاداش فراوان از تو گرفت. پاداش او همان درود و رحمت و هدایت الهی است اگر صبر و شکیبایی را پیشه کنی. مبادا دو مصیبت الهی را برای خود بپذیری (مصیبت از دست دادن فرزند و مصیبت از بین رفتن

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۲.

پاداش الهی). در نتیجه اجر تو از بین برود و از آنچه از دست داده‌ای پشیمان شوی. اگر پاداش مصیبت خود را ببینی، می‌بینی که این مصیبت در برابر ثوابی که خدا به تو داده کم و کوچک است. وعده الهی را قطعی بدان و بر مصیبتی که بر تو وارد شده تأسف مخور، والسَّلام»^۱.

* * *

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَرَكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجَلِينَ، كَمَا يَرَاكُمُ مِنَ النَّقْمَةِ فَرَقِينَ! إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ أَسْتَدْرَاجًا فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفًا، وَمَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَارًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا.

امام عليه السلام فرمود:

ای مردم! باید خداوند، شما را به هنگام نعمت ترسان ببیند همان گونه که از بلا و نقمت ترسان می بیند؛ زیرا کسی که خدا به او نعمت گسترده ای بخشیده و آن را (احتمالاً) استدراج (مقدمه مجازات تدریجی) نشمرد از امر خوفناکی خود را ایمن دانسته و (به عکس) کسی که خدا براو تنگ گیرد (ونعمت هایی را از او سلب کند) و آن را آزمایش (و مقدمه ترفیع مقام) نداند پاداش امیدبخشی را از دست داده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب این کلام شریف را با اضافاتی از تحف العقول نوشته مرحوم ابن شعبه حرانی (که قبل از سید رضی می زیسته) نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵).

شرح و تفسیر

بالا در لباس نعمت و نعمت در شکل بالا

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام شریف به دو نکته مهم اشاره کرده نخست می‌فرماید: «ای مردم! باید خداوند، شما را به هنگام نعمت ترسان ببیند همان‌گونه که از بلا و نعمت ترسان می‌بیند؛ زیرا کسی که خدا به او نعمت گسترده‌ای بخشیده و آن را (احتمالاً) استدراج (مقدمه مجازات تدریجی) نشمرد از امر خوفناکی خود را ایمن دانسته است»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَرَكُمُ اللَّهُ مِنَ النُّعْمَةِ وَجَلِيلٍ، كَمَا يَرَاكُمُ مِنَ النَّقْمَةِ فَرِيقِينَ! إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ آمَنَ مَخُوفًا).

منظور از نعمت‌های استدراجی که در قرآن به آن اشاره شده^۱: این است که خدا افرادی که طغیان را به مرحله شدید رسانده‌اند نخست مشمول نعمت‌های خودش قرار می‌دهد و هنگامی که غرق نعمت شدند ناگهان نعمت را از آنها می‌گیرد و به سختی آنها را مجازات می‌کند که این مجازات بعد از نعمت، بسیار دردناک است.

همچون کسی که از درختی بالا می‌رود هرچه بالاتر رود به هنگام سقوط بر اثر طوفان یا لغزشی، به زمین خوردن او دردناک‌تر است و به گفته شاعر:
لا جرم هرکس که بالاتر نشست استخوانش سخت‌تر خواهد شکست

۱. این تعبیر در دو سوره از قرآن مجید آمده است: سوره اعراف، آیه ۱۸۲ و سوره قلم، آیه ۴۴.

این معنا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز بدون ذکر واژه استدراج به وضوح آمده است آن جا که می فرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ (آری)، هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید، و) آنچه را به آن ها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت ها) را به روی آن ها گشودیم؛ تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آن بستند)؛ ناگهان آن ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام، همگی مایوس شدند؛ (و درهای امید به روی آن ها بسته شد).^۱

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این کلام پر معنا به صاحبان نعمت هشدار می دهد که مراقب باشید مبدا این نعمت ها مقدمه نغمه شدید باشد. احتیاط را از دست ندهید، به اعمال خود مغرور نشوید و دائماً از درگاه خدا عذر تقصیر بخواهید. در «لَبِیرَکُمْ»، «لَبِیرَ» فعل امر (مفرد مذکر غائب) و «کُمْ» مفعول آن است؛ ولی در نسخه تحف العقول «فَلَبِیرَاکُمْ» آمده که به صورت جمله خبریه است به معنای انشا و امر، و لام آن برای تأکید است نه لام امر.

«وَجَلین» جمع «وَجَل» به معنای ترسان است. «فَرَقین» جمع «فَرَق» نیز به معنای ترسان است و اختلاف تعبیر با وحدت معنا از ثنون بلاغت است. در جمله دوم این کلام حکیمانه به نقطه مقابل این مطلب اشاره شده می فرماید: «(به عکس) کسی که خداوند بر او تنگ گیرد (و نعمت هایی را از او سلب کند) و آن را آزمایش (و مقدمه ترفیع مقام) نداند پاداش امیدبخشی را از دست داده است»؛ (وَمَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَاراً فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولاً).

این سخن در واقع تسلی و دلداری به گرفتاران در مصائب است که زبان به ناشکری نکشایند و بی تابی و جزع نکنند. چه بسا مصیبت و مشکلی که رخ داده

۱. انعام، آیه ۴۴.

آزمونی باشد برای ترفیع مقام، بنابراین صبر و شکیبایی پیشه کنند و از خدای رحمان و رحیم پاداش صبر خود را بخواهند.

به تعبیر دیگر، این کلام شریف مسئله تعادل خوف و رجاء را به شکل زیبایی ترسیم می‌کند. به صاحبان نعمت توصیه می‌کند بیم از عذاب الهی را در همان نعمتی که دارید فراموش نکنید و به گرفتاران در مصیبت سفارش می‌کند که رجاء و امید را به رحمت الهی از دست ندهید. این همان چیزی است که در آیات قرآنی و روایات متعدد بر آن تأکید شده است.

همان‌گونه که در ذیل گفتار ۳۱۹ ذکر کردیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که خداوند به موسی علیه السلام خطاب کرد و فرمود: «ای موسی! هنگامی که دیدی فقر به سوی تو می‌آید بگو آفرین بر شعار صالحان و هنگامی که بینی غنی و ثروت به سوی تو می‌آید بگو (مبادا) گناهی باشد که مجازاتش به سرعت دامنگیر شده است»؛ (یا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَّلَتْ عُقُوبَتُهُ) ۱.

واژه «مأمول» به معنای شیء مطلوب و مورد توجه است.

این نکته نیز شایان توجه است که ابن شعبه حرانی جمله‌ای در آغاز این کلام حکیمانه آورده است که مرحوم سید رضی آن را جدا ساخته و در حکمت ۲۴۴ گذشت و آن جمله این است «(یا أَيُّهَا النَّاسُ) إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا وَمَنْ قَصَرَ فِيهِ خَاطَرَ بَرَزَ وَالْ نِعْمَتِهِ».

وَقَالَ عَلِيُّ السَّامِيُّ

يَا أُسْرَى الرَّغْبَةِ أَقْصِرُوا فَإِنَّ الْمَعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيفُ
أَنْيَابِ الْحِدْثَانِ. أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ
ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا.

امام علیؑ فرمود:

ای اسیران حرص و رغبت در دنیا! بس کنید، زیرا افراد دلبسته به دنیا را جز صدای
برخورد دندان‌های حوادث سخت، به خود نیاورد. ای مردم! تربیت نفس خویش را
بر عهده بگیرید و آن را از کشش عادات (بد) بازدارید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌نویسد: ابن اثیر در کتاب نهاییه به این کلام حکیمانه اشاره و امدی در
غررالحکم با تفاوتی آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۵).

شرح و تفسیر

ای اسیران هوس!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست دنیاپرستان را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «ای اسیران حرص در دنیا بازایستید»؛ (يَا أَسْرَى الرَّغْبَةِ أَقْصِرُوا).

تعبیر به «اسیر» بیان بسیار مناسبی است، زیرا دنیاپرستانی که گرفتار حرص در دنیا می‌شوند به جایی می‌رسند که از خود اراده‌ای ندارند و همچون اسیر، شب و روز در فکر به چنگ آوردن اموال بیشتر یا مقامات بالاترند و چقدر زشت است انسانی که گل سرسبد جهان آفرینش است چنان اسیر حرص شود که اراده خود را از دست بدهد.

افزون بر این، تشبیه به «اسیر» دلیل بر بی‌ارزش بودن این افراد است، زیرا همواره به اسیران با دیده حقارت می‌نگریستند و برای آن‌ها مقام و موقعیتی قائل نبودند و در بسیاری از موارد آن‌ها را به صورت بردگان خرید و فروش می‌کردند.

آن‌گاه امام علیه السلام دلیلی برای دستور بازایستادن اسیران حرص ذکر کرده می‌فرماید: «زیرا افراد دلبسته به دنیا را جز صدای برخورد دندان‌های حوادث سخت، به خود نمی‌آورد»؛ (فَإِنَّ الْمُعْرِجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيْفُ أَنْيَابِ الْحِدْثَانِ).

امام علیه السلام در این جا تشبیه شگفتی کرده، حوادث سخت را به حیوانات درنده‌ای شبیه می‌داند که به هنگام حمله دندان‌هایشان را به هم می‌سایند و دندان قروچه می‌کنند به گونه‌ای که صدای دندان‌های آن‌ها شنیده می‌شود. امام علیه السلام می‌فرماید: حوادث خطرناک هنگامی که دامن آن‌ها را گرفت و همچون حیوان درنده‌ای که لحظه‌ای پیش از حمله دندان‌هایش را به هم می‌ساید به آن‌ها حمله‌ور می‌شود و هنگامی بیدار می‌شوند که کار از کار گذشته است.

افراد زیادی را سراغ داریم یا در تاریخ نامشان آمده که چنان غرق زرق و برق دنیا و هوا و هوس‌ها می‌شدند که هیچ موعظه‌ای در آن‌ها مؤثر نمی‌شد. تنها زمانی بیدار می‌شدند که حوادث سخت و خطرناک دامن آن‌ها را گرفته بود.

علامه شوشتری رحمته الله در شرح نهج البلاغه خود ماجرای عبرت‌انگیزی از کامل ابن اثیر نقل می‌کند که شبی از شب‌ها جعفر برمکی (وزیر معروف و پر قدرت هارون) در مجلس عیاشی خود نشسته بود و زن آوازه‌خوانی برای او آواز می‌خواند از جمله این شعر را در میان آوازش خواند:

وَلَوْ فُودَيْتَ مِنْ حَدَثِ اللَّيَالِي فَدَيْتُكَ بِالطَّرِيفِ وَبِالتَّلَادِ

اگر بتوانی از حوادث ناگوار شب‌ها رهایی یابی من جوایز زیبا و پرقیمتی را فدای تو خواهم کرد.

در این هنگام ناگهان مسرور خادم، (جلاد) هارون الرشید وارد شد. (جعفر تعجب کرد) مسرور گفت: آمده‌ام سر تو را برای هارون ببرم. جعفر خودش را روی پای مسرور انداخت و آن را می‌بوسید و تقاضا می‌کرد که این کار را به تأخیر بیندازد و او را زنده نزد هارون ببرد تا هرچه او خواست درباره‌اش تصمیم بگیرد؛ ولی مسرور نپذیرفت و در همان جا سر او را از تن جدا کرد و در دامنش انداخت و نزد هارون برد.^۱

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۵۸۸.

این داستان با تفاوت‌هایی در کتب دیگر مانند الوافی بالوفیات آمده است؛ از جمله این‌که مسرور جعفر را نکشت و نزد هارون برد و در آن‌جا هارون دستور داد سر او را از تن جدا کنند و بعد از آن نیز دستور داد سر مسرور، قاتل او را از تن جدا کنند و گفت: من نمی‌خواهم قاتل جعفر را (که روزی مورد علاقه شدید من بود) ببینم.^۱

سپس امام علیه السلام در نکته دوم راه خودسازی را به همه انسان‌ها نشان می‌دهد و تمام مردم جهان را مخاطب ساخته می‌فرماید: «ای مردم! خودتان به تربیت نفس خویش پردازید و آن را از جاذبه عادت‌ها بازدارید»؛ «أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا».

اشاره به این‌که معلم و مربی انسان قبل از هرکس باید خود او باشد و تا انسان به تربیت خویش نپردازد تعلیم و تربیت معلمان و پیشوایان و مربیان در او اثر نخواهد گذاشت.

در خطبه ۹۰ نیز امام علیه السلام تعبیر جالبی در این زمینه دارد می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَعْنُ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَرَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَا رَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ؛ بدانید کسی که بر ضد هوای نفس خود کمک نشود تا واعظ و رادعی از درون جانش برای او فراهم گردد، مانع و واعظی از غیر خود نخواهد یافت».

جمله (وَاعْدِلُوا بِهَا...) در واقع اشاره به یکی از طرق مهم تهذیب نفس است و آن این‌که بسیار می‌شود انسان عادت‌هایی پیدا می‌کند که برای او کشش و جاذبه زیادی دارد و همین عادات او را دائماً در هواپرستی غرق می‌سازد؛ مانند عادت به شراب و یا حتی عادت به مواد مخدر. امام علیه السلام دستور می‌دهد خود را از

۱. الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۲۴ برای توضیح بیشتر به کتاب تامة المنتهی، ص ۲۴۶ باب «قتل جعفر برمکی و انقضای دولت برامکه» مراجعه شود.

جاذبه این عادات سوء، رهایی بخشید تا بتوانید نفس خویشتن را اصلاح کنید.

«اسری» و اساری جمع اسیر و «رغبت» به معنای حرص و ولع است.

«المُعْرَج» از ریشه عَرَج (بر وزن حرج) به معنای تمایل داشتن به چیزی است.

«لا یروعه» از ریشه روع (بر وزن قول) به معنای ترساندن و ترسیدن آمده است.

«صریف» به معنای صدای برخورد دندان‌ها و مانند آن است.

«الحدثان» به معنای بلاها و حوادث ناخوشایند روزگار است و در بعضی از نسخ «حَدَثَان» (بر وزن ضربان) آمده است.

«ضراوة» به معنای جاذبه و کشش است.

وَقَالَ عَلِيُّ السَّائِرُ

لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا، وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا.

امام علیؑ فرمود:

هر سخنی که از دهان کسی خارج می‌شود، تا احتمال خیر و نیکی در آن
می‌یابی حمل بر فساد مکن.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب مدارک دیگر این گفتار حکیمانه را به آنچه در ذیل حکمت ۱۵۹ نوشته است ارجاع می‌دهد و در آن جا آن را از کسانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند از جمله مرحوم صدوق در امالی و ابن شعبه در تحف العقول و مفید در اختصاص به ضمیمه کلمات پر معنای دیگری نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹).

افزون بر این، این کلام حکیمانه در کتاب کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳ باب «التهمة و سوء الظن» با تفاوتی آمده است.

شرح و تفسیر

تا می توانی حمل بر صحت کن

سرمایه اصلی یک جامعه، اعتماد عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، از این رو امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه دستوری در این زمینه می دهد و می فرماید: «هر سخنی که از زبان کسی خارج می شود تا احتمال خیر و نیکی در آن می یابی حمل بر فساد مکن»؛ (لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا، وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا).

در کتاب شریف کافی به جای «من احد»، «من اخیک» آمده است به این معنا که مسئله حسن ظن کامل را نسبت به برادران دینی ذکر کرده نه به هر کس. در ضمن، امام علیه السلام راه مبارزه با سوءظن را نیز در این گفتار حکیمانه نشان داده است و آن این که انسان تمام احتمالات را درباره سخن یا عملی که از دیگری سرمی زند مورد توجه قرار دهد و آنچه مناسب حسن ظن است برگزیند و احتمالات سوء را از فکر خود دور سازد.

این کار سبب می شود علقه و محبت و دوستی و مودت در میان افراد جامعه بیشتر و از پراکندگی و سلب اعتماد جلوگیری شود و در نتیجه زمینه های همکاری که بر پایه اعتماد قرار دارد بیشتر گردد و برکات فزون تری بهره فرد و جامعه شود.

افرادی که گرفتار سوءظن هستند غالباً منزوی اند، از همه دوری می کنند، هر

صدایی را بر ضد خود می‌پندارند و هرکس را در فکر نقشه‌ای بر ضد خود می‌بینند. این حالت هم آرامش آن‌ها را از بین می‌برد و هم بهره‌گیری آن‌ها را از کمک‌های دیگران در برابر مشکلات و سختی‌های زندگی.

آنچه در این کلام حکیمانه آمده است در مورد سخنانی است که انسان از دیگران می‌شنود؛ ولی در حدیث دیگری مسئله به صورت گسترده‌تری مطرح شده و هر کاری را شامل می‌شود: در کتاب شریف کافی این حدیث به این صورت نقل شده است: «ضَعُ أَمْرُ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَنْظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلاً؛ کار برادر خود را به نیکوترین وجهی توجیه کن تا زمانی که دلیل قاطعی بر ضد آن قائم شود و هرگز به کلامی که از برادرت صادر شده سوءظن نداشته باش در حالی که می‌توانی محملی در خیر برای آن پیدا کنی».^۱

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام که در کتاب کافی آمده می‌خوانیم: راوی خدمت آن حضرت عرض می‌کند: فدایت شوم، گاهی از یکی از برادرانم مطلبی به من می‌رسد که من آن را ناخوشایند می‌دارم هنگامی که از او سؤال می‌کنم انکار می‌کند در حالی که جمعیتی از افراد مورد وثوق آن را به من خبر داده‌اند امام علیه السلام فرمود: حتی گوش و چشم خود را در برابر برادر مسلمانان تکذیب کن. اگر پنجاه نفر نزد تو آیند و بر چیزی سوگند یاد کنند؛ ولی او مطلب دیگری بگوید او را تصدیق کن و آن گواهان را تکذیب نما.^۲

البته منظور این نیست که آن جمعیت را آشکارا تکذیب کند و متهم به دروغ سازد، بلکه منظور این است که حسن ظن خود را در دل نسبت به برادر مسلمانان با گفته آن‌ها رها مکن.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۴۷، ح ۱۲۵.

این نکته را در این جا باید افزود که آنچه در این حدیث آمده در مورد مسائل شخصی است وگرنه اموری که سرنوشت ساز است و به حقوق الهی یا جامعه مرتبط می شود باید مورد توجه قرار گیرد و درباره آن تحقیق شود.

همه این ها در واقع برگرفته از دستورات قرآن مجید است، آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها بپرهیزید، چراکه پاره ای از آن ها گناه است.^۱

جالب این که قرآن مجید بعد از این دستور به عدم تجسس و بعد از آن دستور به عدم غیبت می دهد و می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» اشاره به این که گمان بد سبب تجسس می شود و جست و جوگری گناه به نقطه ضعف هایی می رسد و به دنبال آن گناه غیبت شروع می شود و در واقع این سه گناه لازم و ملزوم یکدیگرند.

مسئله حسن ظن با تمام اهمیتی که در حفظ نظام جامعه و پیوند محبت و دوستی افراد نسبت به هم دارد خالی از استثنا نیست، همان گونه که در حکمت ۱۱۴ آمده بود که امام علیه السلام می فرماید: «إِذَا اسْتَوْلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِيهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرُ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَإِذَا اسْتَوْلَى الفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِيهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَوَّرَ؛ هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلش ظاهر گردد اگر کسی در این حال گمان بد به دیگری برد که از او گناهی ظاهر نشده، به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلش مستولی گردد هرکس گمان خوب به دیگری برد خود را فریب داده است!».

در ذیل این حکمت نیز بیانات دیگری در این زمینه داشتیم. همچنین بعضی از افراد به حکم کاری که دارند (مانند مأموران اطلاعات و ضد جاسوسی)

۱. حجرات، آیه ۱۲.

ناچارند حسن ظن را رها سازند و همیشه احتمال‌های سوء را مورد توجه قرار دهند. آن‌ها اگر بخواهند همه چیز را حمل بر صحت کنند و سوء ظن را مطلقاً کنار بگذارند ممکن است گرفتار اشتباهات زیادی در تشخیص مجرمان و مفسدان و خائنان شوند؛ ولی ناگفته پیداست آن‌ها نیز نمی‌توانند سوء ظن خود را به دیگران منتقل کنند و یا پیش از ثبوت خلافی، به مجرم بودن کسی حکم نمایند.
